



سفرهایی بی‌گاز شسته
اسطوره‌های



نرگس ریاسیچین

اسناد جعلی در هرم بزرگ

یافته‌های اسناد باستان شناسی مصر شامل داستانهایی است با پایان بندیهای تلخ از کاشف این یا نامکشوف ماندن آن، که مشهورترین آن‌ها مرگهای غیرمعمولی است که به نفرین شاه توت^۱ - یکی از کسانی که مقبره اش پیداشده - نسبت داده می‌شود. اما بنده چنین مثالی را در رابطه با کاوش در هرم بزرگ و اسرارش به کار نمی‌برم. حتی داستانهای هیجان انگیز آگاتا کریستی که پس زمینه باستان‌شناسانه دارند همچون " قتل بر رود نیل " در درون هرم روی نمی‌دهند. و وقتی جیمز باند در جیزه به دام افتاده، رویارویی مرگبار خارج از هرم در نزدیکی ابوالهول رخ می‌دهد. از وقتی که ناپلئون در ۱۷۹۸ به مصر حمله کرده دیدن هرم بزرگ به یکی از موارد ضروری برای توریستها تبدیل شده و هزاران نفر وارد هرم شده‌اند و از دیدن آن تعجب کرده‌اند و به پژوهش واکتشاف مشغول شده‌اند. با این حال من نتوانستم طی این مدت حتی گزارشی از مرگ بازدید کننده‌ای در داخل هرم بدست آورم. بنابراین وقتی که نزدیک بوده در آنجا کشته شوم احتمالاً برای اولین بار بوده.

^۱. مرگ ناگهانی لرد کارناروون، مسئول جست‌وجو در مقبره توت‌انخ‌آمون باعث شایعه‌ای شد که مدت‌ها در اکثر رسانه‌های سراسر جهان با حرارت دنبال شد. جمله معروفی که بر روی درب ورودی مقبره فرعون نوشته شده بود («مرگ هر کسی را که خواب فرعون را به هم بزند در بر خواهد گرفت.») باعث شد که مردم از طلسمی حرف بزنند که تمامی افرادی را که در کشف آرامگاه توت‌انخ‌آمون دست داشتند از بین می‌برد. شایعه این که لرد کارناروون به دلیل نیش عقرب، حیوانی مقدس در مصر باستان، مرده است در سراسر مصر پیچید، در حالی که او به دلیل عفونت پس از نیش نوعی پشه جان داده بود. آنچه باعث دنباله‌دار شدن ماجرا شد مرگ‌های ناگهانی دیگری بود که پس از این حادثه اتفاق افتاد:

- * قناری‌ای که هاوارد کارتر هر روز با خود به زمین‌های کندوکاو می‌برد توسط مار کبری‌ای (حیوانی مقدس دیگر) خورده شد.
- * ریچارد بثل، منشی جوان هاوارد کارتر و به دنبال او پدرش، لرد وست‌بری به طور ناگهانی مردند.
- * پروفیسور لافلور، مسئول مطالعه اشیاء یافته شده در مقبره ناپدید شد.
- * همسر لرد کارناروون، باستان‌شناسی به نام داگلاس رید و استاد دانشگاهی به نام داگلاس دری نیز جان سپردند.
- * مأموری که توسط کارشناسان نگران مصری به دره پادشاهان فرستاده شده بود نیز مرد.

در مجموع، ۱۷ کارشناس و دانشمند در مدت کوتاهی از بین رفتند؛ و این باعث شایعه انتقام توت‌انخ‌آمون شد. آنچه بسیاری از مردم را حیرت‌زده ساخت این بود که هاوارد کارتر، کاشف اصلی آرامگاه، سالم به انگلستان بازگشت.

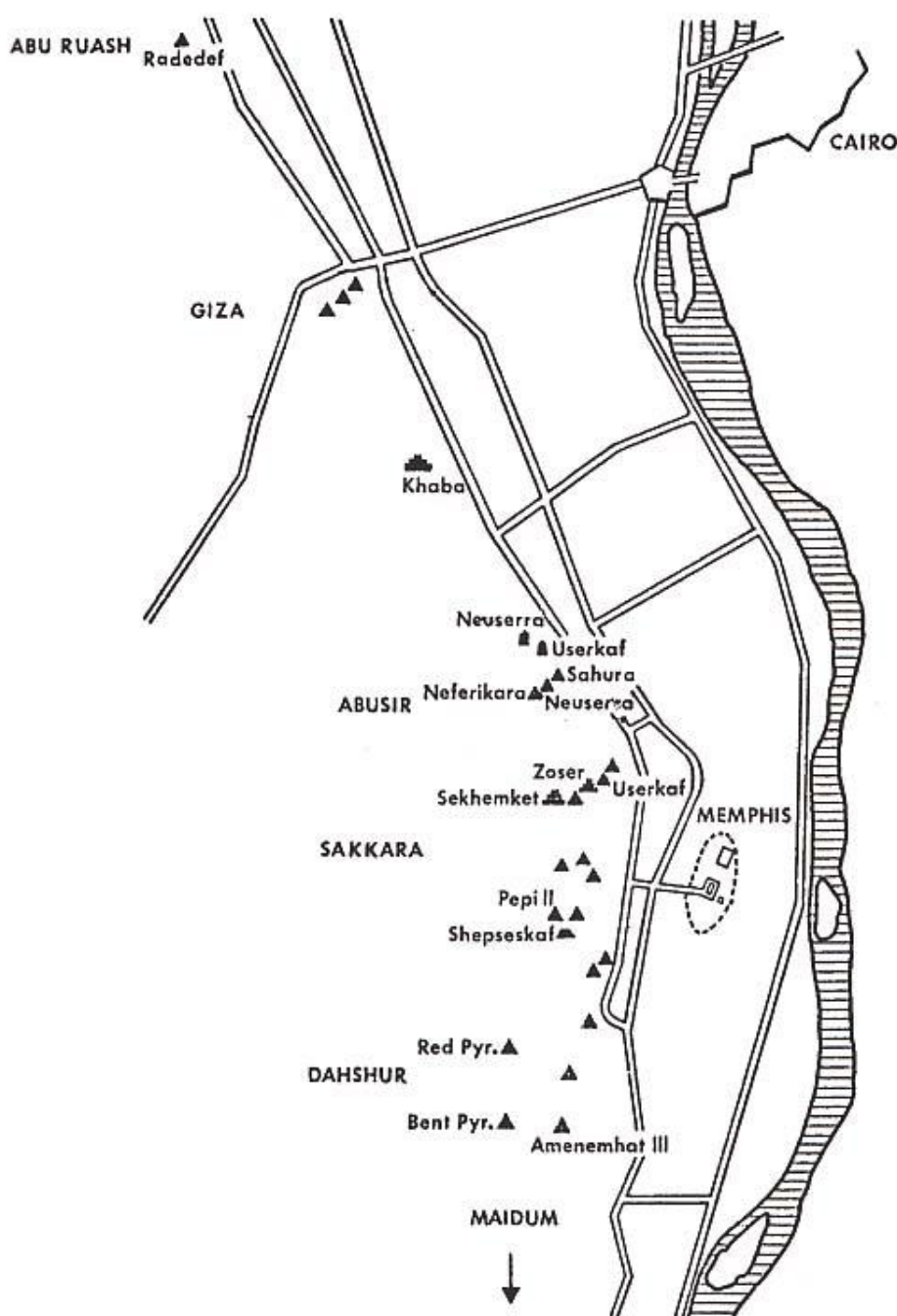
در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۶۲ (۱۲ آبان ۱۳۴۱) یکی از پرفیسورهای پزشکی و زیست شناسی دانشگاه قاهره - بعد از مطالعه تمامی نظریه‌ها و طرح نظریه رادیو اکتیویته و همچنین طور مسمومیت محیط مقبره فرعون به علت بسته بودن کامل آمادگی خود را برای اعلام نظریه علمی در باب این باصطلاح «نفرین» اعلام کرد. پروفیسور عزالدین طاهای این اسرار آمیز را شکسته بود روزنامه نگاران سراسر جهان به سالن همایش هجوم آوردند پروفیسور اعلام کرد: چندین سال است که من تعداد فراوانی از باستان شناسان و کارکنان گنجینه‌ها را معاینه می‌کنم.

در تمامی موارد مشاهده کردم که در بدن مریض‌های من ویروس وجود دارد که موجب تورم مجاری تنفس و تب‌های شدیدی می‌شود با تحقیق در مورد این بیماری در مرکز میکروب شناسی قاهره برخی ویروس‌های خطرناک را تشخیص دادم که موجب ناخوشی گوناگون است بین آن‌ها ویروس آپوزینوس نیز ۷ نیز این ویروس می‌تواند در درون مومیایی‌ها و مقابر و اهرام حدود حداقل سه تا چهار هزار سال زنده بماند.

وی گفت: این فکر نفرین را رد می‌کند و من علت مرگ را ویروس می‌دانم نفرین الان هم بعضی که نیروی فوق طبیعی در اهرام اعتقاد دارند که من آن را رد می‌کنم. این نظریه تا حدود بسیاری ترس را از بین برد چون همه چیز علمی بود. چند روز بعد پرفیسور طاهای در یکی از جاده‌های قاهره به همراه دونفر از همکاران علمی اش تصادف کرد و در دم جان سپرد و جالب آنکه در تشریح پسر پرفیسور طاهای نشان داد که وی نیز قربانی نارسایی قلبی شده است. اکثر متفکران هم نفرین را رد می‌کنند چرا که خود پرفیسور طاهای نیز همان ویروس را دارا بوده که به علت تحقیق روی مرده‌ها به آن مبتلا می‌باشد به نظر می‌آید که اهرام در طی سالیان تمامی رموزش در حال آشکار شدن است.

داخل هرم بزرگ و بالای راهرو بزرگ بودم و منتظر صعود از طریق مجموعه ای از نردبانها به دهلیزهای بالای اتاق پادشاه . وقتی به سرم ضربه شدیدی وارد شد مثل این بود که یکی آن بالا باشد و با تکه چوبی کلفت و سنگین به من ضربه بزند و مرا پایین بیندازد . از فرق سرم خون جاری شد و مطمئن شدم که مجسمه ام ترک برداشته . علیرغم خونریزی و سرگیجه ، با عجله پایین آمدم و از هرم خارج شدم . فکرو خیالهایی از مرگ به سرعت در ذهنم جریان پیدا کرد و این فکرو خیالها سر تیتروزنامه هایی را هم که مرگ مرا گزارش می کردند شامل می شد . این تیترها از کشته شدن یک نویسنده مشهور درهرم بزرگ به مرگ یک بازدید کننده احمق در هرم بزرگ تغییر می کردند . درهمه حال تیترنفرین شده جزء سر تیترها نبود . ناراحت کننده تر از همه تیترتصادف مرگبار یک توریست در مصر بود و البته به یقین می دانستم که آنچه اتفاق افتاده تصادف نبوده و بدتر از همه تصویر سر تیتراکنایه دار نفرین شاه خئوپس بود ؟ این یکی آشفته ام می کرد چون من وارد هرمی شده بودم که تا آن روز ثابت کنم که فرعون خئوپس / خوفو کسی نیست که هرم بزرگ را ساخته . حال که در حال نوشتن درباره روزی هستم که نزدیک بود کشته شوم حاکی از آن است که من زنده ام . این نخستین بار است که آنچه را که رخ داده فاش می کنم .

عکس
شماره ۱

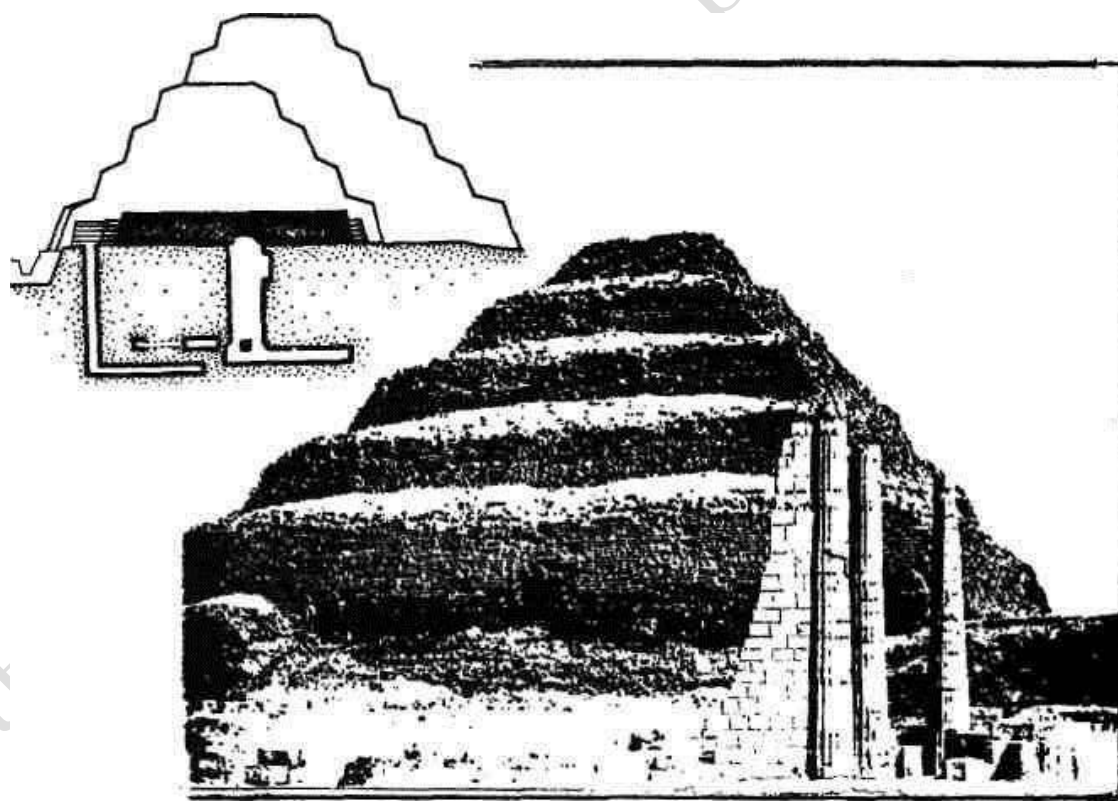


EGYPT: THE PRINCIPAL PYRAMID SITES

و آنچه‌آن که در حال حاضر خواننده می‌تواند به یقین حدس بزند منشاء و سر آغاز آنچه که اتفاق افتاده به مدت‌ها پیش بر می‌گردد . بنابراین اینطور به نظرمی آید که حتی پیش از اینکه ماجرای آن روز پر حادثه و مهلک را مفصل بیان کنم بر من واجب است که آغاز ماجرا را نیز بازگو کنم . اهرام و ساختارهای هرمی شکل زیادی در مصر وجود دارد چون نقاطی بر سرزمین مصر ، از جایی که رود نیل در شمال به شکل یک دلتا در می‌آید تا به جنوب در نوبیای باستانی تمام این مسیر از هرم پوشیده شده و مهمترین آن‌ها بیست و خرده ای هرمی هستند که به فرعونهای پادشاهی قدیم نسبت داده می‌شوند (۲۱۵۰ - ۲۶۵۰ پیش از میلاد) . آن‌ها در دو گروه متمایز از هم قرار گرفته اند . اهرامی که استادانه ساخته شده‌اند به حکمرانان سلسله پنجم و ششم نسبت داده می‌شوند (همچون Pepi ، Teti ، Unash) و اهرامی که به پادشاهان سلسله سوم و چهارم مربوط هستند .

سازندگان گروههای بعدی از طریق توصیفات فراوانی که بر دیوارهای اهرام حکاکی شده به روشنی شناسایی شده‌اند که اصطلاحاً به آن‌ها متون هرمی می‌گویند . در خصوص اهرام قدیمی تر و به شکل پارادوکسیکالی بزرگتر است که جنبه های اسرارآمیز خود را نشان می‌دهند . با چند سرنخ نوشته شده در داخل یا در کنار یا حتی کاملاً زدوده شده از توصیفات و تزئینات ، این اهرام باستانی راز ساختنشان را سری نگه می‌دارند . اینکه توسط چه کسی و چه زمانی و چگونه ساخته شده‌اند و برای چه هدفی ؟ در این خصوص فقط تئوریها و گمانه زنی‌ها عرض اندام می‌کنند .

اگر چه در هیچ هرمی پیکره سلطنتی دفن شده‌ای کشف نشده ، نظریه مقبول این بوده که اهرام مقابر سلطنتی مجلل فراعنه بوده‌اند . استنتاجی که از mastaba / مصطبه مسطح افقی که قبر سلطنتی را می‌پوشاند برآمده . مصر شناسان ادعا می‌کنند که نخستین هرم با ابهت در ساکارا به شاه زوسر دومین فرعون سلسله سوم تعلق دارد که یک مصطبه را بر دیگری قرارداده تا هرمی پلکانی را خلق نموده . (عکس شماره ۲)

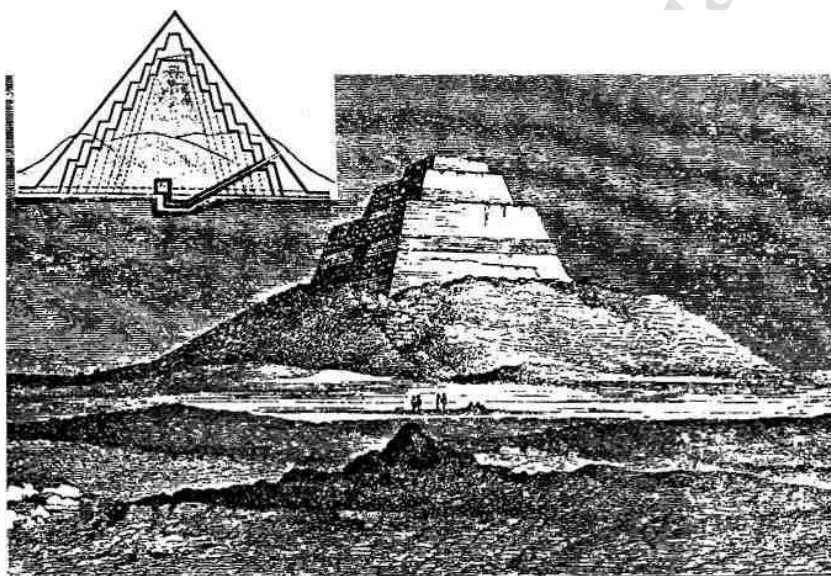


عکس شماره ۲

هرم بر محورهای سنگی زیر زمینی ، مغاره‌ها و معابر آراسته شده با حکاکی و کاشی های آب‌لعاب قرار گرفته . از آنجا که برخی از تصاویر پادشاه و کتیبه‌هایی که نام او را بر خود دارند در آنجا کشف شده ما دانسته ایم که هرم زوسر است . هرمی است که با ساختار سنگی و تالار ستون بندی شده احاطه شده . اما بخش روزمینی خود هرم ساختار ضعیفی است با سنگهای زمختی که با ملات گل

ولجن و ساقه های درخت نگه داشته شده . بنایی که در حال حاضر در معرض دید بازدید کنندگان قرار دارد . اگرچه بخش های رو زمینی و زیر زمینی هرم جدا در کنار هم قرار گرفته اند ، هر جور که به آن نگاه کنیم با تفاوت معماری و انتظام ساختاری قابل درکی روبرو خواهیم شد .

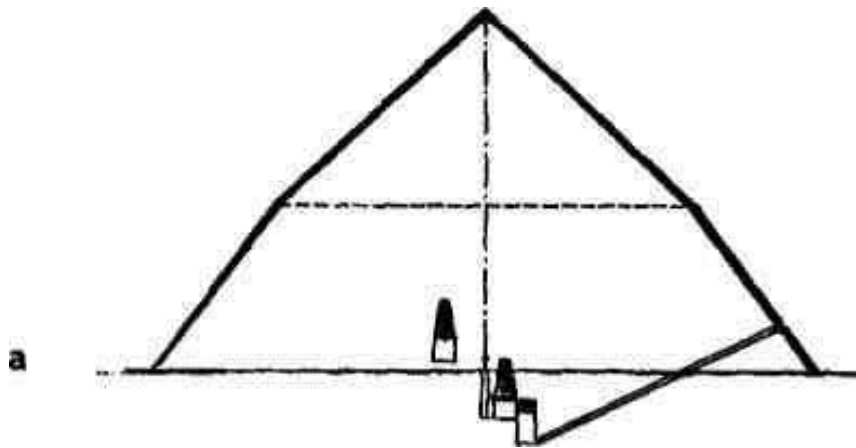
مصر شناسان این طور منعقد می کنند که جانشینان سلسله سوم زوسر با او به رقابت پرداخته اند، در مقیاسی کمتر و با درجات گوناگونی از موفقیت، و با اهرام پلکانی مختص خودشان، اما سپس آخرین فرعون دودمان سوم، با نام هونی، تصمیم گرفت هرمی با اضلاع هموار بسازد. هرمی که در شیب ۵۲ درجه بالا می رفت. به اقتضا این هرم را به عنوان هرم تا خورده (هرم شکست خورده یا فروپاشیده) می شناسند. به این خاطر که تلاش برای ساختنش با عدم کامیابی ملالت باری پایان یافت. چیزی که سیاحت گران هنوز هم در سایت واقع در Maidum مشاهده می کنند، هسته ای پلکانی فرمی است که توسط آوار بنائی فروپاشیده ی سطحی صاف احاطه شده، روکشی که سازندگان تلاش کرده بودند به هسته ی مرکزی متصلش کنند (شکل ۳) ^۲. چرا، یک مرتبه، چنین تلاشی انجام شده بود که این هرم را به عنوان یک هرم حقیقی شکل دهد، و این ایده ی هرم حقیقی با اضلاع صاف مثلثی از کجا آمد؟ چرا شیبی با درجه ی ۵۲ انتخاب شده بود؟ آیا این هونی - یا آن طور که برخی معتقدند، جانشینش - بود که سعی کرد روپوش صاف را به هسته ی سازه متصل کند، هیچ کس نمی داند.



عکس شماره ۳

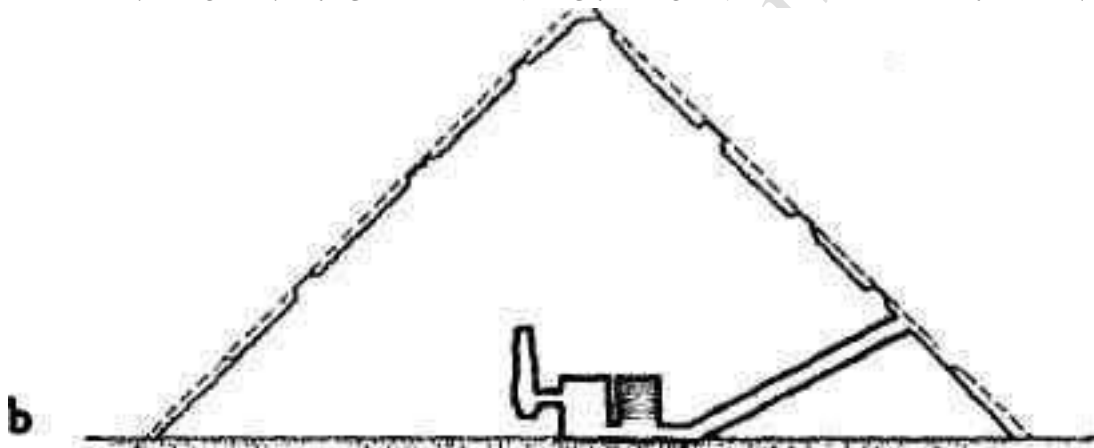
سپس Sneferu جانشین شد . نخستین فرعون سلسله چهارم . او بعد از فروپاشی یک هرم در Maidum ، هرم " راستین " خودش را در Dahshur ساخت . بنابراین معمارانش (آنچنان که برخی مصر شناسان موجه نمایانده اند) بی خیال زاویه ۵۲ درجه ای در ساختار میانی شدند و کار را برای بالا بردن هرم در سطح صاف تر و با زاویه امن تر ۴۳ درجه ادامه دادند . نتیجه اش به عنوان Bent Pyramid / هرم خم شده شناخته می شود (عکس ۴ A) .

۲. این بنا، دو لایه داشته (دست کم)، لایه ی درونی یا همان هسته ی بنا، یک سازه ی پلکانی است (قسمت سالم در عکس) که از بن تا بالا، قطر مربع ها کم شده، و شکل یک هرم به خود گرفته، اما هرم حقیقی می بایست مثلثی شکل باشد، لذا قصد داشته اند یک لایه ی بدون دندان (غیر پلکانی) لایه ی بیرونی روی این هسته ی مرکزی بگیرند تا به شکل مثلثی با اضلاع بدون زائده در بیاید. که این طور نشده و همه اش آوار شده است . م



عکس ۴ A

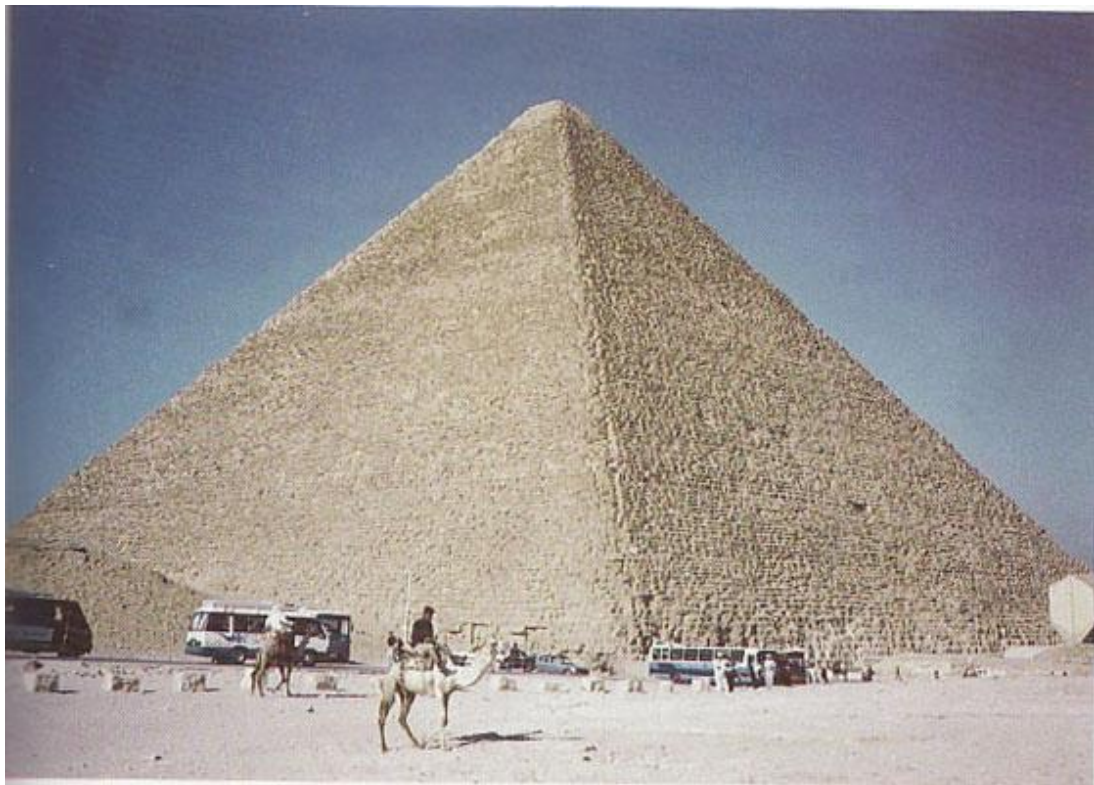
یک ستون یاد بود سنگی پادشاه را به تصویر می کشد و نام **Sneferu** را بر خود دارد که موید ارتباطش با این هرم است . سپس **Sneferu** برای ساخت یک " هرم راستین " با اضلاع صاف پافشاری نمود و دستور ساخت یک هرم سوم را (همچنان در **Dahshur**) صادر نمود که به خاطر رنگ سنگهایش به عنوان هرم قرمز شناخته می شود . (عکس ۴ B)



عکس ۴ B

اضلاع " تصحیح شده مثلی شکلش از یک کف چهار گوش رو به بالا رفته و در قله به یکدیگر رسیده اند . بقایایش نشان دهنده صعود اضلاع اش در یک زاویه امن ۴۴ درجه است ...

و سپس - طبق تئوریهای رواج یافته مصر شناسانه - پسر و جانشین **Sneferu** ، فرعونی به نام **Khufu** (در انگلیسی **Cheops**) افراشتن آنچه را که هنوز هم بزرگترین بنای سنگی بر زمین و بزرگترین اهرام " راستین " است مدیریت نموده و آن هرم بزرگ جیزه است . این هرم هر هرم پیش از خود را از نظر ابعاد کوتوله جلوه داده و چون کوه سنگی مصنوعی در زاویه جادویی ۵۲ درجه اوج گرفته ، بی همتا ، با عظمت ، بلا منازع و فروپاشی نکرده . (عکس رنگی شماره ۱)



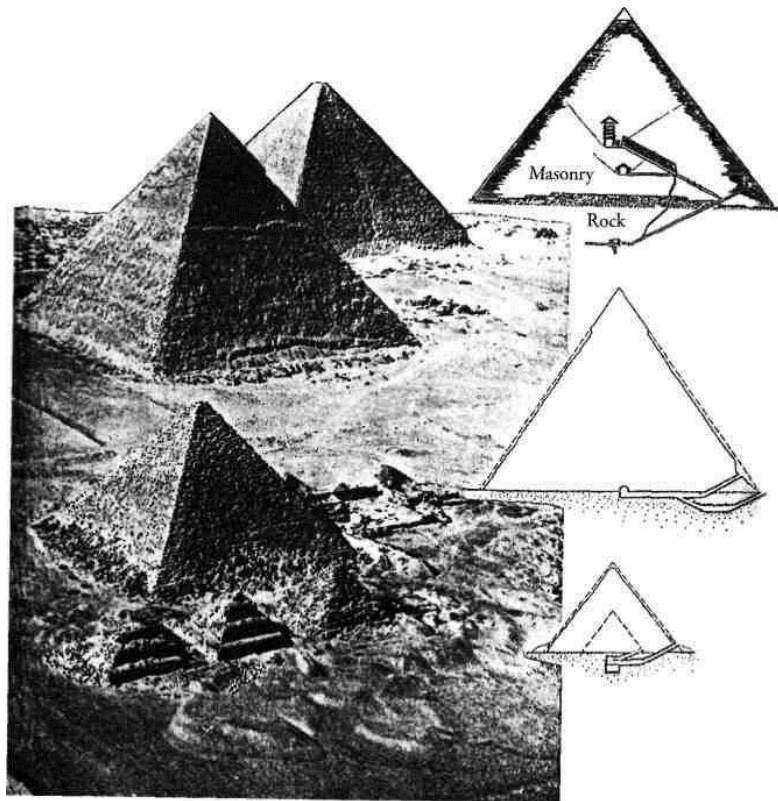
عکس رنگی شماره ۱

موفقیت خوفو - آنچنان که کتاب‌های آکادمیک به ما می‌گویند - الهام بخش جانشینانش شده تا هرم بعدی شان را در جیزه مطابق آن بسازند. یکی که ظاهراً به تقلید از هرم بزرگ برپا شده هرمی بوده که توسط فرعون (Chefren) یا (Chephren در انگلیسی) ساخته شده و به عنوان دومین هرم شناخته می‌شود.

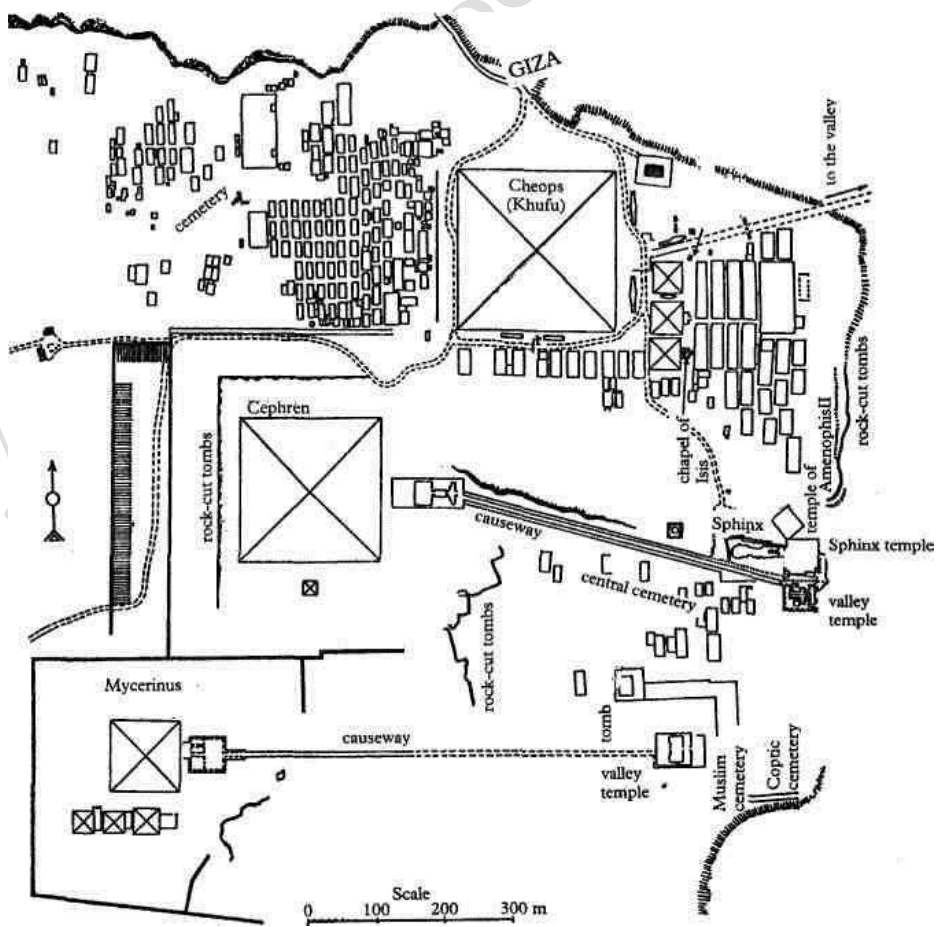
چرا که گذرگاهی که از آنجا به سمت مجسمه ابوالهول پیش می‌رود (تصویر رنگی شماره ۲) هم منسوب به Chefra است (هرچند که بسیار نزدیکتر به هرم بزرگ قرار دارد). پس این جانشین یعنی (Mycerinus) Menkura هرم سوم را در همین حوالی ساخت. اما به خاطر دلایلی غیرقابل توضیح، در هیبت مینیاتوری از آن دو هرم دیگر (شکل ۵)، در نقطه‌ی پایانی بیابان در دره‌ی نیل، این سه هرم سوی آسمان فرازیده اند، همان‌طور که نقشه‌ی سایت هم نشان می‌دهد (شکل ۶). این اهرام به خوبی در جهات اصلی قطب نما ردیف شده و به همراه هم، یک واحد معماری را شکل داده اند، گویی که به دست یک معمار طرح ریزی شده باشند و نه به دست سه فرعون جدا از هم با فاصله‌ی یک قرن.

عکس رنگی
شماره ۲





عکس شماره ۵



عکس شماره ۶

بی شباهت به دیگر اهرام ، اهرام سه گانه جیزه عاری از هر ویژگی آذینی هستند . هیچ نقاشی یا متن حکاکی شده‌ای بر دیوارهایشان وجود ندارد و تمثال هیچ نشان سلطنتی در آن نگهداری نمی‌شود و (به استثنای مورد بحث بعدی) حاوی خرده شواهدی که نشان بدهند این سه هرم توسط **Khufu** ، **Chefra** و **Menkaura** ساخته شده‌اند نیستند .

با این حال مصر شناسان به فرضیه محبوب خود چسبیده‌اند که اهرام سه گانه را این سه فرعون یکی پس از دیگری ساخته‌اند و آن‌ها در حالی این کار را درباره جیزه انجام داده‌اند که جانشین واقعی خوفو نه **Chefra** بلکه فرعون **Dedefra** بوده (که **Radedef** نیز خوانده می‌شود) . هرم کوچک فرو پاشیده‌ای که در شیب ۴۸ درجه دور از جیزه در **Abu Ruash** واقع در شمال ساخته شده بود از آن او بوده . (به عکس شماره ۱ نگاه کنید) فهرست مصر شناسان به راحتی دو فرعون دیگر را که بین **Chefra** و **Menkaura** حکمرانی می‌کرده‌اند از قلم انداخته‌اند و از یک جانشین تا بعدی که **Shepseskaf** نامیده شده پریده‌اند . " عصر هرمی " سر راست تا به سلسله پنجم ادامه یافته . نخستین فرعونش **Userkaf** در **Abusir** یک هرم " راستین " را در مقایسه با هرم بزرگ در ابعاد نیم سایز ساخته . زاویه شیبی شبیه آنچه در جیزه ساخته شده به کار گرفته شده و نتیجه توده‌ای از لاشه سنگ بوده که حتی امروزه هم شبیه یک تپه گلی به نظر می‌رسد .

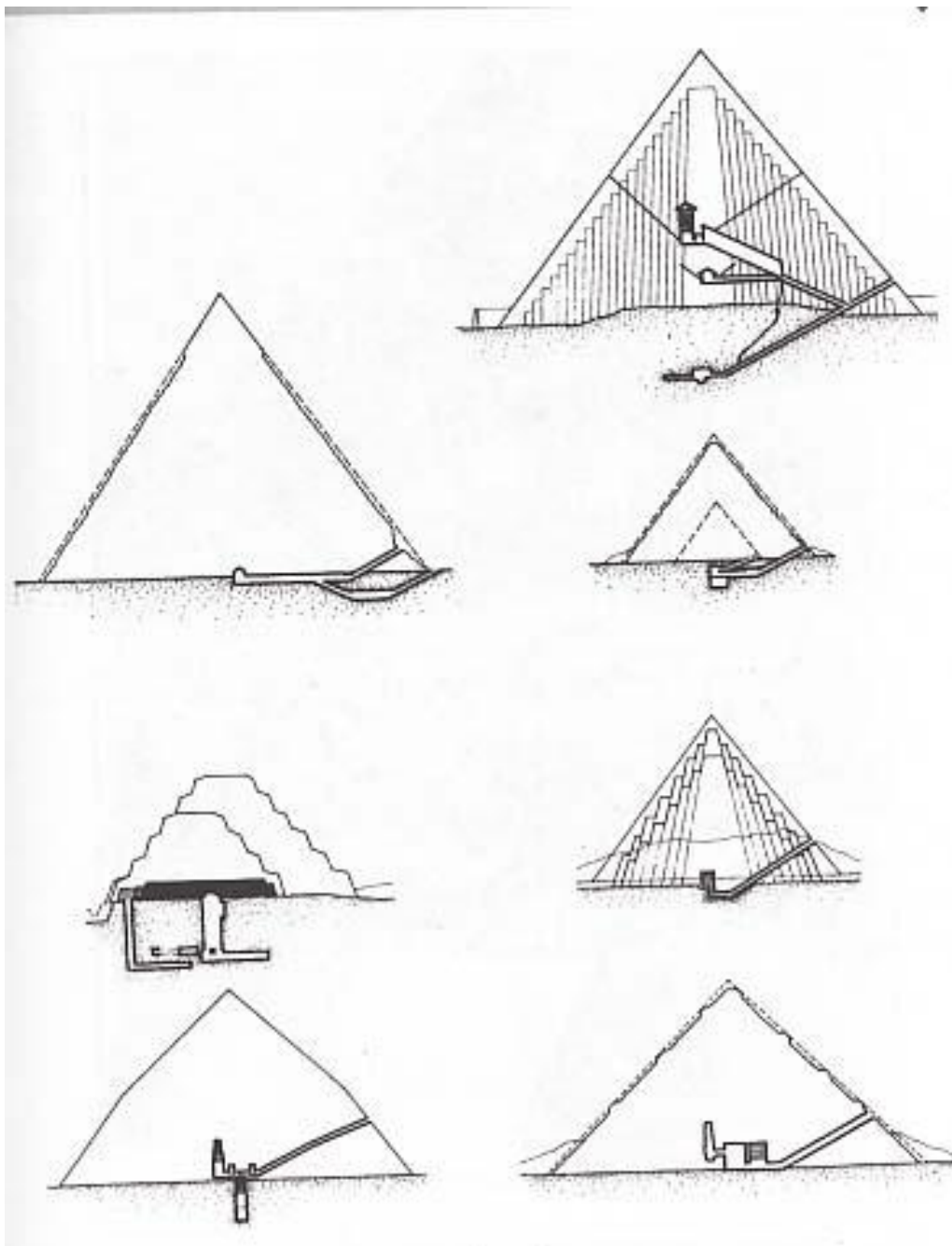
بعد در **Abusir** سرو کله هرمی پیداشد که توسط فرعون **Sahura** ساخته شده به تقلید از یکی از اهرام بزرگ جیزه در مقیاسی کاهش یافته تر باشی در حدود ۵۰ درجه که البته این هرم نیز امروز به توده‌ای از خرده سنگ تبدیل شده (متلاشی شده . م) بنابراین چهار هرم بعدی نیز در **Abusir** توسط جانشینانش **Neferirkara** ، **Raneferef** ، **Neusera** ، **Zedkara-Isesy** ساخت شده‌اند . داخل و در اطراف خرابه‌ها ، برجسته کاریهای دیواری و دیگر یافته‌ها (شامل تصاویری از شاهان و نام‌های هیرو گلیفی شان) گواهی است بر آذین بندیها و مصنوعات فراوان در اهرامشان و در ساختارهای همجوار . اما همه آنچه که از سده سلسله پنجم و از ساختار " هرم راستین " اش باقی مانده توده‌های سنگی ویران شده است .

حال با مصر شناسی سر وقت " اهرام پر شده از تزئینات فراوان و کتیبه‌های متعلق به دودمان ششم " می‌رویم و متوجه می‌شویم که بخشی از عصر هرمی با فرعون **Unash** آغاز شده (که برخی دوره او را اواخر سلسله پنجم می‌دانند به جای نخستین سلسله ششم) او راه بازگشت به ساکارا در مجاورت هرم پلکانی زوسر را در پیش می‌گیرد . به تقلید از هرم بزرگ جیزه او جسورانه شیب ۵۲ درجه را برای ساخت هرمی در مقیاس یک سوم بر می‌گزیند و پایان کار شبیه بقیه هرمها می‌شود . توده‌ای متلاشی شده . اهرامی که فرعونهای سلسله ششم – **Teti** ، **Pepi I** ، **Mernera** ، **Pepi II** – متعاقب او در ساکارا می‌سازند در پایان به همین سرنوشت دچار می‌شوند .

علیرغم همه آذین بندیها و فرازهایی از کتاب مردگان حکاکی شده بر دیوارهایشان ، مقبره‌هایی که فرعونهایشان برای سفر پس از مرگ به زندگی جاودانه بر " سیاره هزاران ساله " ساخته بودند در پایان به شکل توده متلاشی شده‌ای از خرده سنگ در آمده بودند . تمام این اهرام با اشکال تغییر یافته و زاویه‌های شیب دارشان و ویرانه‌های متلاشی شده شان در هر جا قابل مشاهده‌اند جز در جیزه .

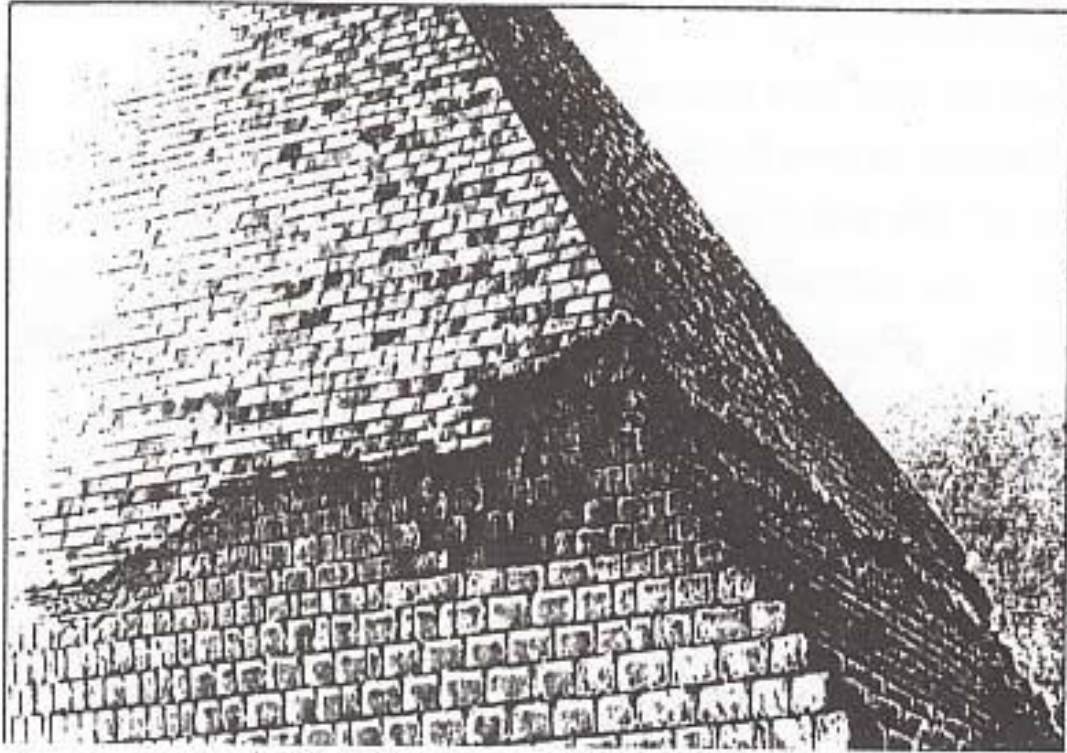
نمی‌توانم بدون پرسش ، ادعای مصر شناسان مبنی بر اینکه اهرام جیزه به پیروی و تقلید از بقیه ساخته شده را بپذیرم ؛ آنچنان که به بقایای بقیه اهرام در دور نمای پهنه صحرا می‌نگرم احساس می‌کنم که این‌طور نیست . جیزه سرمشق بوده ، مدلی که بقیه سعی کرده‌اند از آن تقلید کنند نه برعکس .

اینکه هرم بزرگ جیزه از نظر ابعاد ، نبوغ معماری و پیچیدگی ریاضی و دقت هندسی و مدتی را که دوام آورده منحصر به فرد بوده است عناصر شناخته شده‌ای هستند که نیازی نیست در اینجا نمونه مثالی درباره آن‌ها بیاوریم . اما این به تنهایی ثابت نمی‌کند که الگویی برای بقیه اهرام بوده . برای اینکه ویژگی‌های فرازیدگی درونی مهمترین جنبه آن است . اهرام همگی ویژگی‌های درونی دارند که در سطوح نهانی واقع شده . اما از همه اهرام (به انضمام صحابه اش) عکس شماره ۷) مقایسه اندازه و پیچیدگی درونی مهمترینشان (هرم بزرگ با راهروهای فوقانی و اجزاء پیچیده داخلی که بالاتر از سطح زمین قرار دارند منحصر به فرد تر است .

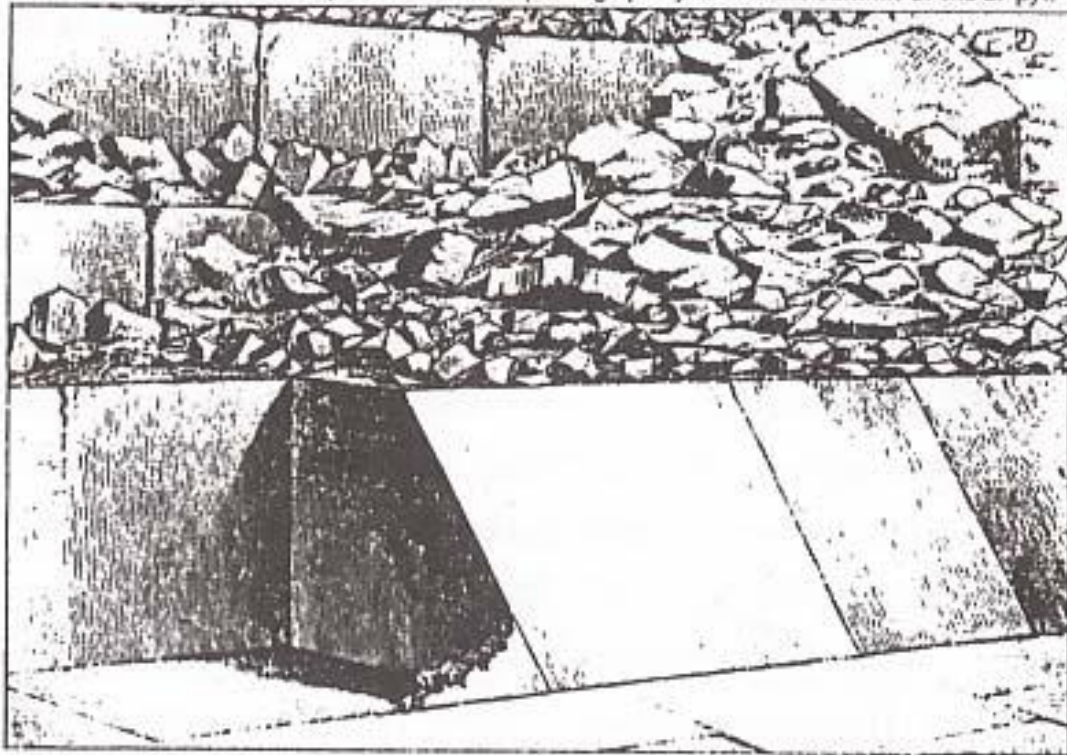


عکس شماره ۷

ماجرای کشف ویژگی‌های درونی فوقانی و صعودی آن کلید درک توالی راستین ساخت هرم در مصر است. راز جدا کردن مشخصه های صعودی سرنخی است برای یافتن ماهیت حقیقی سازندگان اهرام جیزه. اهرام جیزه امروزه بدون روکش روان سفید سنگ آهکی اش دیده می‌شود. در اصل این روکش را دزدان برای استفاده در قاهره و روستای همجوار از روی اهرام کنده اند و اینگونه برهنه اش نموده اند. در دومین هرم، پوست کنها بخش کوچکی از بالاترین مسیرها را از قلم انداخته اند و "پوسته" سنگ آهک را می‌توان فقط در همان مسیر فوقانی مشاهده کرد. در هرم بزرگ بخشی از سنگهای رویه در زمینه بنا باقی مانده‌اند که برای نشان دادن زاویه دقیق شیب به کار می‌آیند (عکس شماره ۸)

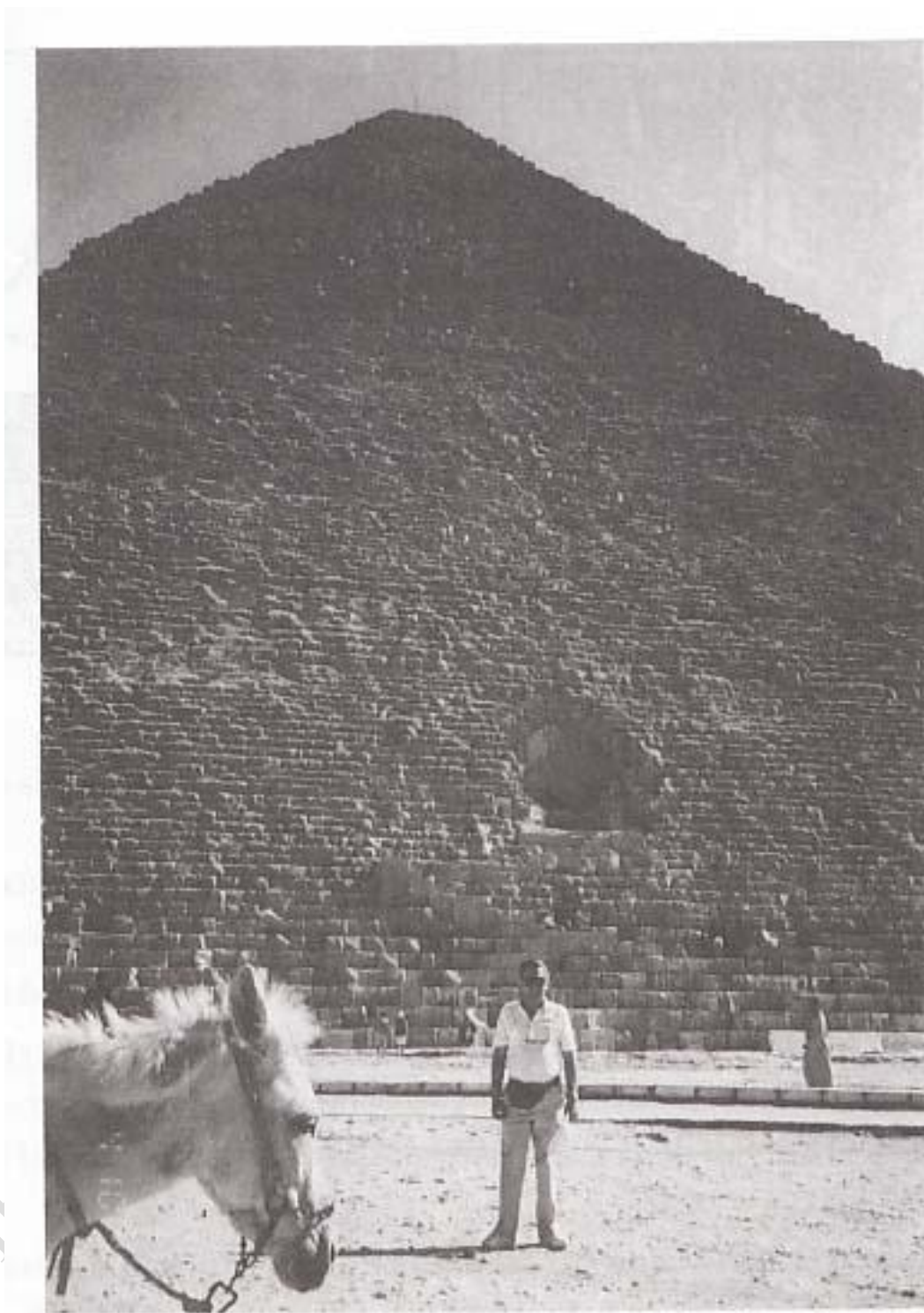


Example of the Casing-Stones of a Pyramid, Super-Posed.
On the rect-angular masonry courses. From a photograph by P. S. of the Summit of the 27 pyr.



Remnant of the Original Casing-Stone Surface of the Great Pyramid.
Near the middle of its northern foot. As dicovered by the excavation of Col. Howard Vyse in 1857.

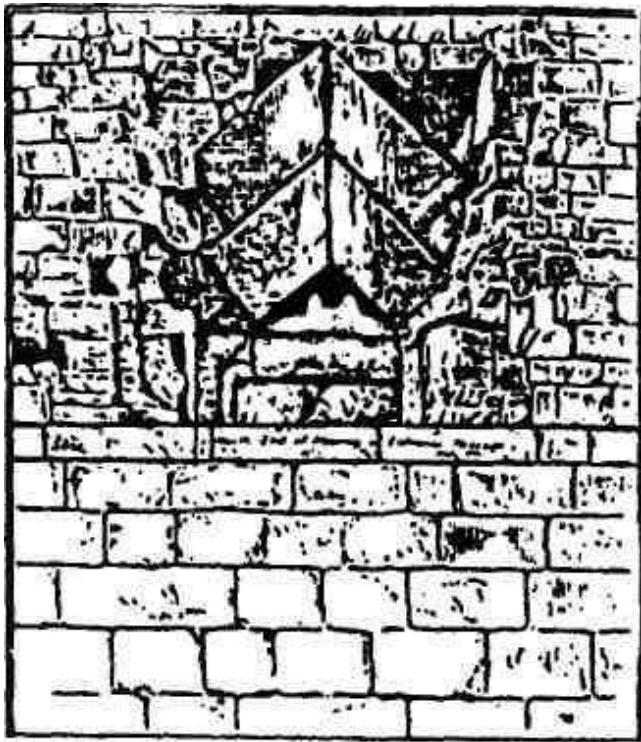
بازدید کنندگان امروزی با بالا رفتن از مسیرهای متفاوتی از بلوک‌های سنگی که بر سر راهشان سنگ کاری شده‌اند وارد هرم بزرگ می‌شوند و از میان راه به زور گشوده شده‌ای در نمای شمالی هرم که راهرویی است تونلی شکل عبور می‌کنند. به هر حال، کسی که تا اینجا آمده فکر می‌کند که در داخل هرم است در حالیکه هنوز بیرون از آن قرار دارد. (عکس شماره ۹)



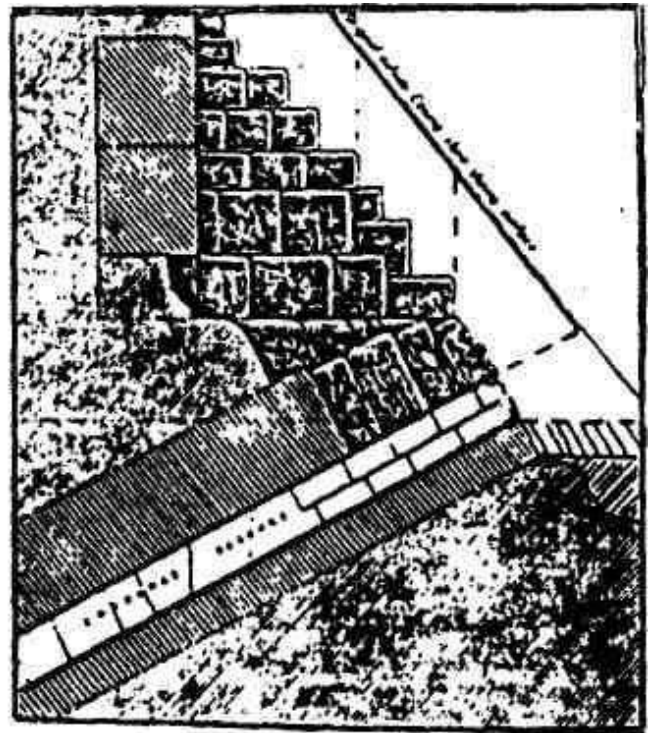
عکس شماره ۹

معلوم می‌شود که این ورودی قدری پایین و پهلوی ورودی اصلی قرار دارد، ورودی که دو سری سنگ بزرگ مورب کار گذاشته در مدخل آن ورود را غیر ممکن می‌کند. (عکس ۱۰ A)

وقتی هنوز هرم روکش صاف خود را داشته ، یک سنگ گردنده نه فقط ورودی را بر هم نهاده بلکه آن را کاملاً از دید یک ناظر خارجی پنهان می کرده . (عکس شماره ۱۰۵ B)



a



b

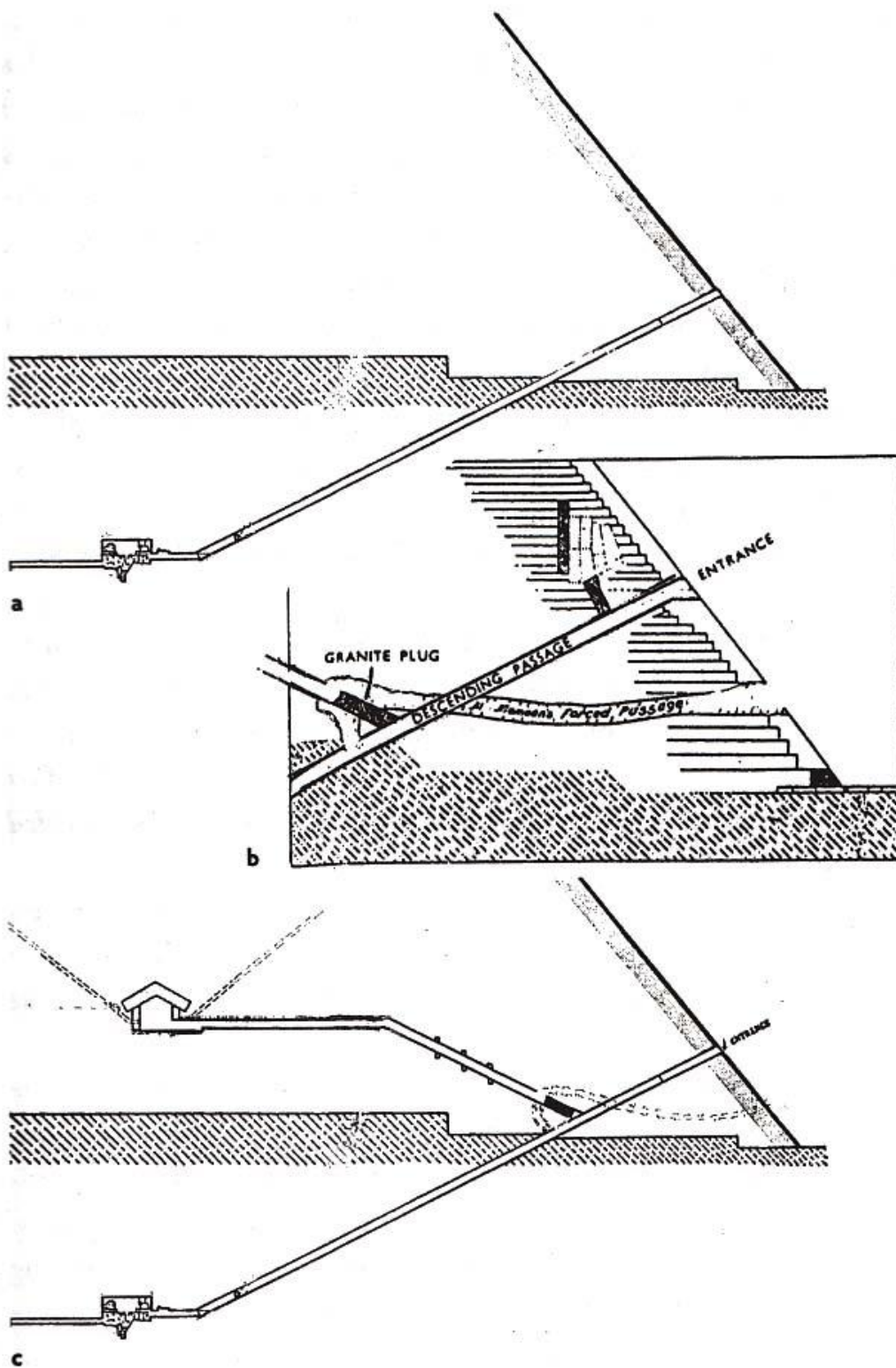
عکس ۱۰ A-B

یک چنین ورودی اصلی ، با سنگ گردنده‌اش ، خبر از رازی می‌دهد که کاملاً پنهان از همه اما وجود داشته آنچنان که کاهنان مصر از آن خبر داشتند . در حقیقت استرابو ، مورخ و جغرافی دان قرن اول میلادی ، گزارش داده که وقتی او از مصر بازدید می‌کرده ، از طریق دهانه‌ای در نمای مخفی شده در نمای شمالی که توسط یک سنگ مفصلی باز و بسته می‌شده وارد هرم بزرگ شده و مسیر تنگ و طولانی را رو به پایین رفته تا رسیده به چاله‌ای که در بستر سنگی کنده شده ، درست مثل بازدید کنندگان یونانی و رومی که قبل از او این کار را انجام داده بودند .

اما قرن‌ها گذشت و کاهنان مصری جای خود را به کشیشان مسیحی و سپس روحانیون مسلمان دادند و محل دقیق این ورودی مخفی به فراموشی سپرده شد . در ۸۲۰ میلادی ، وقتی مأمون خلیفه مسلمانان به دنبال راهی بود تا وارد هرم شده و اتاق گنجینه‌هایی را که شایع شده بود در آن وجود دارد پیدا کند ، مهندسی و سنگ تراشان در نهایت مسیری را درست در نمای شمالی باز کردند اما تا حدودی پایین‌تر از محل اصلی . راهی را که آن‌ها به زور و از سر ناچاری گشودند امروزه همان مدخلی است که توسط بازدید کنندگان استفاده می‌شود .

وقتی که مردان مأمون وارد هرم شدند همه آنچه که پیدا کردند بلوک‌های سنگی و بلوک‌های سنگی بیشتر بود . آن‌ها با چکش و اسکنه به تناوب با گرمایش و سرمایش توده های سنگ راهشان را گشودند . در نهایت آن‌ها به یک راهرو شیب دار تنگ رسیدند که مجبورشان کرد مسیری سراسیمه را در پیش بگیرند و از میان سنگ کاری‌ها و بستر سنگی به گودالی خالی رسیدند . همان دور نزولی و گودالی که توسط استرابو شرح داده شده بود . گذرگاه باعث شد که پس از طی مسافتی کوتاه ، مردان مأمون از درون ، ورودی اصلی را پیدا کردند ، پایان داستان اینکه تلاش‌های مأمون آنچه را که پیش از او رومی‌ها و یونانیان و قبل‌تر در دوران مصری دانستند و باور داشتند تأیید کرد :

که هرم بزرگ همچون دو صحابه و همه دیگر اهرام ، یک راهرو نزولی داخلی و آن هم زیر ویژگی‌های خود بر سطح زمین دارد .
(عکس ۱۱ A)



عکس ۱۱ A,B,C

راز هرم بزرگ، یکتای تمام اهرام، همچنین دارای روگذرها و تالارهای شگفت‌انگیزی است که اگر به خاطر یک کشف اتفاقی به دست آدم‌های مأمون نبوده، همین‌طور ناشناخته باقی می‌ماند. هنگامی که سنبه زنان و با انفجارهایشان پیش می‌رفتند، به ناگاه صدای سقوط یک سنگ سست را شنیدند. در جستجوی جهت صدای شنیده شده، متوجه شدند که یک سنگ سه گوش که از دیدگان مخفی مانده بوده، باریکه‌ی گرانیبی که به صورت مورب در مسیر قرار گرفته بوده را بسته است. از آنجا که نتوانستند آن را بشکنند یا حرکت دهند، تونلی در اطرافش زدند، و به چیزی رسیدند که اکنون به اسم گذرگاه بالارو شناخته می‌شود (شکل ۱۱ b) این گذرگاه به وسیله‌ی یک گذرگاه افقی از گراند گالری عبور کرد و به اتاق ملکه رسید. پیچیدگی‌های شگفت‌آور و منحصر به فرد داخلی فوقانی هرم بزرگ کشف شد.

محققان هرم حال تصدیق می‌کنند که در همین محل در زمانی بعد از هرم بزرگ ساخته شده بوده. کسی به دلیلی یک کانال شیار دار را درون سه سنگ گیره‌ای گرانیبی گذرگاه بالارو که کل قسمت‌های فوقانی درونی هرم را مهرو موم کرده بودند سرازیر کرده و به قدری آن را از دید کسی که از ورودی دیگری وارد می‌شده مخفی کرده بودند که او می‌توانسته فقط درباره گذرگاه نزولی چیزی بفهمد. بخش‌های داخلی فوقانی برای همیشه مهرو موم شده و پنهان ماندند. درباره چرایی آن توضیح داده‌ام. تمام دیگر اهرام مصری از زوسر فقط گذرگاه‌های نزولی و دهلیزها را داشتند زیرا همه آن‌ها از هرم بزرگ تقلید کرده بودند، آن هم آنچنان که شناخته بودندش و آنچنان که صحابه اش در جیزه نشان می‌دادند: فقط گذرگاه‌های نزولی و بخش‌های داخلی زیر سطح زمین. چگونه و کی و چرا راهرو فوقانی مهرو موم شده؟ بهترین و تنها ایده مصر شناسان این است که این مکان بعد از دفن فرعون در صندوقی در اتاق پادشاه کاملاً مسدود شده اما وقتی در نهایت مأمون در معابر و اتاق فوقانی شکافی ایجاد نموده، صندوق (تابوت) خالی بود کسی در اتاق پادشاه دفن نشده بود و درپوش گرانیبی هم نلغزیده بود. من نوشته‌ام که وقتی خواسته‌اند خدا RA / مردوک را مجازات کنند او را در هرم بزرگ محبوس کرده‌اند تا به تدریج بمیرد. این واقعه طی آنچه که من در کتاب "جنگ‌های خدایان و انسان" جنگ‌های هرمی نامیده‌ام اتفاق افتاده. وقتی که خدایان، نه انسان مدت‌ها پیش از سلسله‌های فرعونی حکمرانان مصر بوده‌اند.

این یافته می‌بایست به تنهایی برای رسیدن به این نتیجه که اهرام جیزه قبل از اینکه دیگر اهرام در مصر افزوده شوند ساخته شده‌اند کافی بوده باشد. اما در این خصوص شواهد قانع‌کننده تری هم وجود دارند که منجر به این نتیجه‌گیری غیر قابل اجتناب خواهند شد. چنین شواهدی می‌تواند با نشان دادن اینکه هرمی راستین چون هرم بزرگ در جیزه وجود داشته شروع شود. هرمی که مدت‌ها پیش از زوسر و خوفو و دودمانشان شناخته و حتی توصیف شده بوده.

شواهد به خوبی شناخته شده‌ای در مصنوعی از مصر باستان به نام لوح پیروزی شاه Menes (که همچنین به عنوان لوح Narmer شناخته شده) کسی که نخستین شاه ابتدایی‌ترین سلسله بوده. بر یک سوی لوح، پادشاه تاج سفید مصر علیا را بر سر گذاشته و سرانش را شکست داده و شهرهایشان را فتح نموده. بر دیگر سوی لوح، Menes تاج قرمز مصر سفلی را بر سر گذاشته، جایی که جیزه واقع شده و در اینجا نمادهای تصویری به وضوح یک هرم مثلثی با سطحی صاف را نیز می‌شود. (عکس ۱۲) نشان دهنده اینکه چنین هرمی پیش از این در حدود ۳۱۰۰ پیش از میلاد شناخته شده بوده. نیمی از یک هزاره قبل از Cheops/Khufu. در واقع در حکاک‌های (عکس ۱۳) روی یک مصنوع سنگی متعلق به Cheops به وضوح نام Khufu حک شده که برای بازسازی معبدی برای الهه ایزیس - بانوی هرم - مهلت گرفته. او برای معبد خودش مهلت نگرفته. مشخصاً با توجه به اینکه بنایی بوده متعلق به خدایان نه فانیان و او گفته که معبد "در کنار سرای ابوالهول" ایستاده است. همان ابوالهولی که طبق عقاید جزمی مصر شناسان توسط جانشین خوفو، Chefra ساخته شده ...

Figure 12

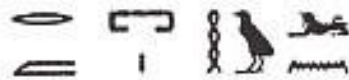


Ankh Hor Mezda Suten-bat Khufu tu ankh
 Live Horus Mezda; (To) King (of) Khufu, is given Life!
 Upper & Lower Egypt,

The common opening, invoking Horus and proclaiming long life for the king, then packs explosive statements:

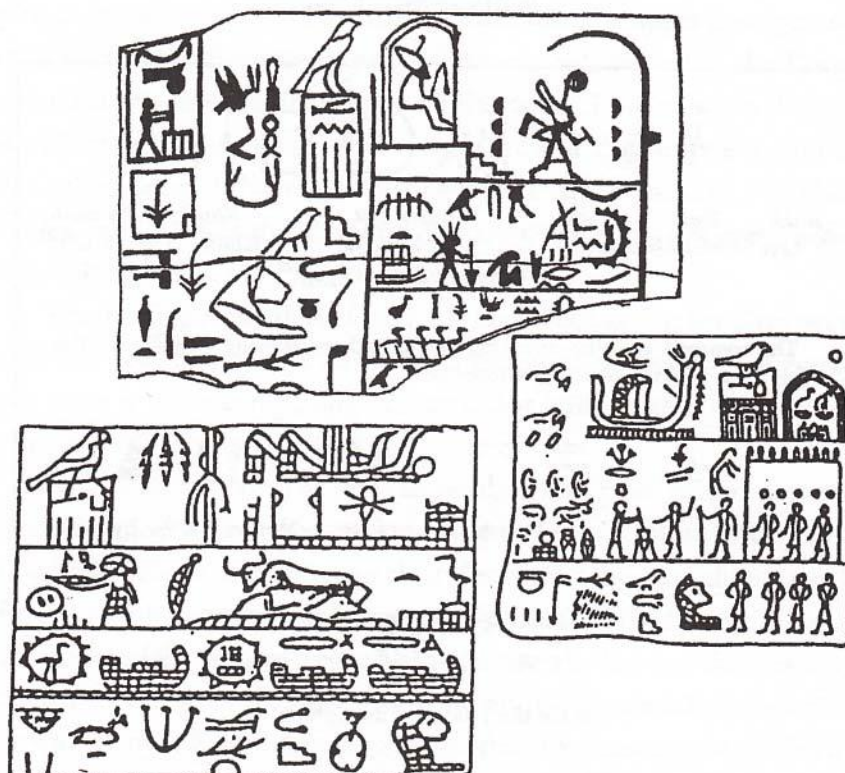


He founded the House of Isis, Mistress of the Pyramid,



beside the House of the Sphinx

در واقع طرح‌هایی از ابوالهول (آنچنان که توسط Sir W. M. Flinders Petrie در کتاب " آرامگاه‌های سلطنتی دودمانان ابتدایی‌تر گزارش شده) پیش از این بر الواح سنگی متعلق به فراغه ابتدایی‌تر ، Menes-Narmer و Zer (عکس ۱۴) پیدا شده بودند .



عکس ۱۴

این به وضوح نشان می‌دهد که ابوالهول بسیار قبل تر از آنکه Khufu و Chefra اورنگشان را برپا کنند وجود داشته . اگر اهرام مصر و ابوالهول پیش از اینکه فرعون‌ها حکمرانی را شروع کنند وجود داشته پس چه کسی آن‌ها را ساخته ؟ پاسخ خود را در قدیمی‌ترین تمدن خاور نزدیک در سومر پیدا خواهیم کرد . همچنین سومریان از عمارت‌های منحصر به فرد در جیزه کاملاً آگاه بوده‌اند . آن‌ها را بر متونی که با جنگ‌های هرمی سروکار دارند توصیف کرده‌اند و بر مهر و موم‌های استوانه‌ای به تصویر کشیده‌اند (عکس ۱۵ B) بانضمام جشن یادبودی که پیروزی خدا نینورتا را با عقاب یزدانی‌اش که بر دو هرم بزرگ فائق آمده نشان می‌دهد (عکس ۱۵ B)

داستان " جنگ‌های هرمی " در کتاب " جنگ‌های خدایان و انسان " گفته شده و داستان چگونه ساخته شدن اهرام جیزه و ابوالهول توسط خدایان به عنوان عنصر حیاتی پایگاه فضایی پس از طوفانی را در کتابم " پلکانی به ملکوت " توضیح داده‌ام . خدایان ، نه انسان . اهرام مصر را به عنوان پایانه‌هایی برای دالان فرودی که متصل به مسیر قله‌های دوقلوی آرارات در شمال و دو قله طبیعی در شبه جزیره سینا در جنوب شرقی بوده ساخته‌اند (عکس ۱۶) در غیاب چنین قله‌هایی در پایانه شمال شرقی ، خدایان ، نخست هرم کوچک را برای تست کارکرد و پایایی ساختاری بنا نموده و سپس دو تای بزرگ‌تر را ساختند .



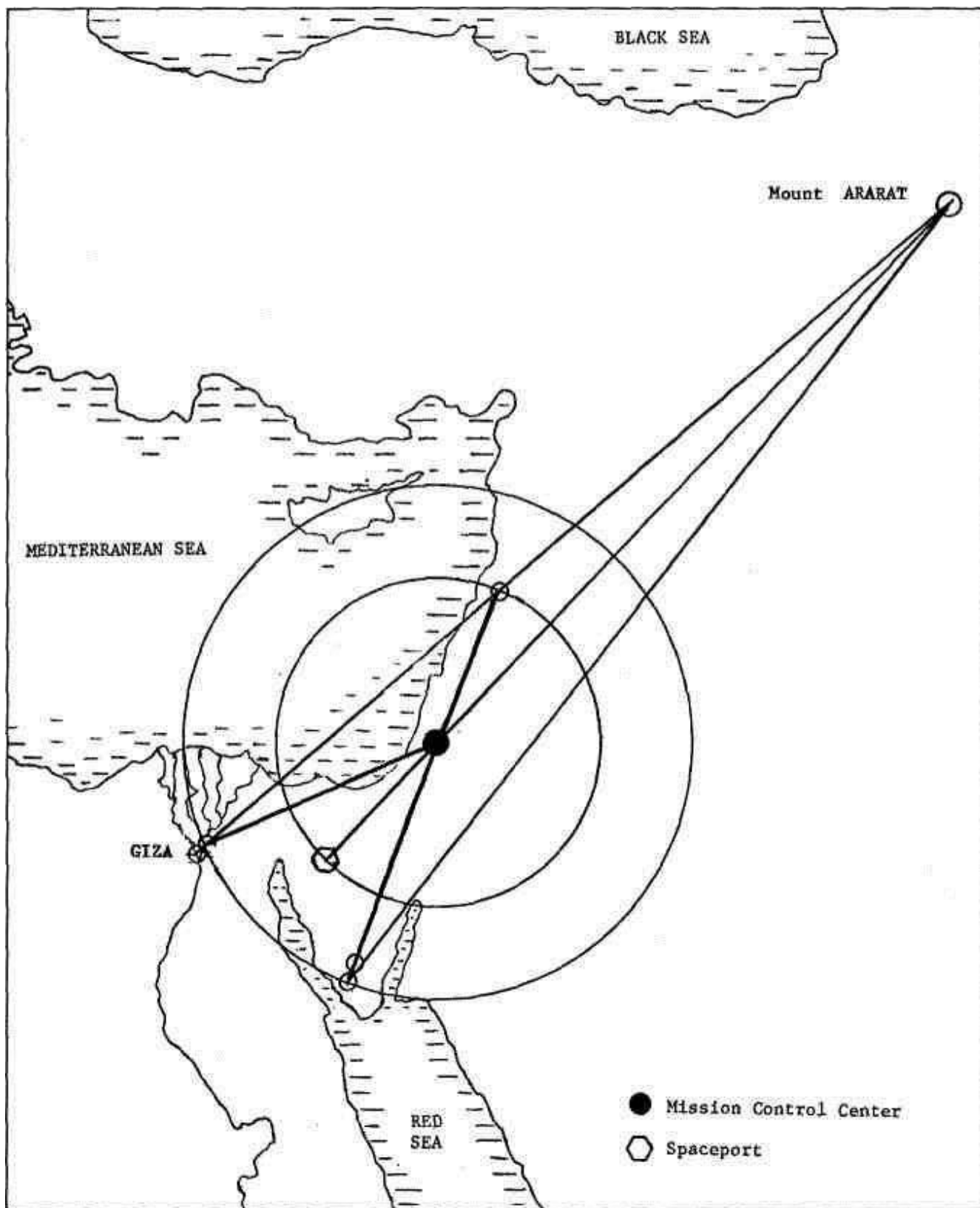
عکس شماره ۱۵ A,B

و سپس هرم بزرگ را با تجهیزات راهبری تپنده در بخش‌های فوقانی بی نظیر مجهز کردند. حتی می‌توانیم در توضیح دشواری زاویه شیب ۵۲ درجه بگوییم که در واقع آن " عدد سری " مهندس معمار یزدانی، توت بود (کسی که سومریان او را نین گیش زیدا) می‌نامیدند. عددی که طول مبنای هرم و ارتفاعش را به حلقه مرتبط می‌کرده. با این حال مصر شناسان بدون هیچ تحرکی در تسلسل Khufu-Chefra-Menkaura باقی مانده‌اند.

چگونه و چه زمانی این عقیده پدید آمده ؟

هفته هارا در کتابخانه موزه بریتانیا در لندن وقت صرف کردم و کتاب‌های بسیاری از گذشته را در این خصوص بررسی کردم از آخرین تا اولین. متوجه شدم که همه متون اصلی در خصوص اهرام گزارش کرده‌اند که هرودت، جغرافی دان و مورخ یونانی چنین چیزی را از قول راهنمایانش بازگو نموده، آن هم زمانی که در سده پنجم پیش از میلاد از مصر بازدید می‌کرده.

برخی متون اصلی در خصوص اهرام ادعا کرده‌اند که در حقیقت نام سلطنتی Khufu حک شده در هرم بزرگ پیدا شده. همچنین آن‌ها از فرصت استفاده کرده گفته‌اند که بر سرپوش تابوتی که در سومین هرم کشف شده نام Menkaura حک شده بود. با این توصیفات کسی می‌توانست بگوید بالای چشم شما ابرو ؟



عکس شماره ۱۶

واقعیت این است که متون اصلی بعدی مربوط به اهرام مصر از استناد به اطلاعات دست کشیدند. آنچه که در متون اولیه درباره در پوش تابوت Menkaura ضمیمه شده بود مرا مجذوب خود نمود. چرا مدت‌هاست که از چنین مدرک فیزیکی ذکری به میان نیامده؟ برای یافتن پاسخی برای آن نوشته‌های پژوهشی را مورد بررسی قرار دادیم و توانستیم کل ماجرا را کشف کنیم.

کشف در پوش تابوت و اسکلت باقی مانده فرعون که در ۱۸۳۷ توسط دو مرد انگلیسی در حین الک دوباره باقی مانده‌های درون سومین هرم پیداشده بود متون اصلی هرمی را به اینجا رساند که آن را به عنوان گواه هویت سازنده هرم برای بیش از یک قرن پذیرفتند. تا اینکه روش آزمایش کربن ۱۴ که امروزه برای تعیین قدمت استفاده می‌شود محرز نمود که قدمت در پوش تابوت به ۲۶۰۰ پیش از میلاد بر نمی‌گردد بلکه قدمت آن حدود ۶۶۰ پیش از میلاد است. (وقتی که فرعون متأخر نیز خود را Menkaura نامید) بقایای اسکلت به قرن اول یا دوم میلادی بر می‌گشت. بنابراین، یافته ۱۸۳۷ از متون اصلی هرمی حذف شد (و موزه بریتانیا در پوش تابوت را از کاتالوگش حذف کرد) اما ماوقع مرا مجذوب خود نموده بود. چرا همه جستجوگران قبلی که درون این هرم را کاویده بودند این مدرک فیزیکی جالب توجه را پیدا نکرده بودند؟ همچنین نظر به اینکه در پوش و بقایای اسکلت از دوره‌هایی کاملاً متفاوت بوده، چگونه آن‌ها تصادفاً در کنار یکدیگر پیدا شده‌اند؟ آیا "یابندگان" به عمد حقایق باستان‌شناسانه سوار کرده‌اند؟

نام آن‌ها آن طور که فهمیده‌ام Howard Vyse و John Perring بوده. تیمی درست و حسابی که تقریباً هر جایی از جیزه را که دلشان خواسته حفاری کرده‌اند. سپس دلال دوره گردی به نام J. R. Hill به آن‌ها ملحق شده و این هم‌زمان شده با کشف نام خوفو توسط Howard Vyse که در هرم بزرگ نوشته شده بود. آن هم در جایی که قبلاً هیچ چیز پیدا نشده بود... در اینکه یک تقلب باستان‌شناسانه در هرم کوچک صورت گرفته مرا وادار کرد که تنها مدرکی که مصر شناسی را به این باور رسانده که هرم بزرگ توسط خوفو ساخته شده زیر سوال ببرم.

Howard Vyse کلنل بازنشسته‌ی انگلیسی بود و مایه‌ی ننگ خانواده‌ای ثروتمند، که در دیدارش از مصر به سال ۱۸۳۵، شیفته‌ی قدمت مصریان شد. اگرچه که فرمانی (جواز اکتشاف) که توسط اولیای امور مصریان برای Vyse صادر شده بود، به نام کنسولگری بریتانیا به عنوان متولی (امین) در قاهره بود (Col. Cample)، اما Vyse تصمیمات خودسرانه‌اش را گرفت، و در جیزه جستجو را به Battista Caviglia سپرد، کسی که یافته‌های مهمی در مجسمه‌ی ابوالهول به جای گذاشت و Vyse را مطمئن ساخت که کشف اتاق جواهرات مخفی و گریز پای هرم بزرگ، تنها مسئله‌ای است که پول و زمان می‌خواهد. Vyse پول را فراهم کرد و مصر را برای گشت و گذار شرق ترک کرد. دو سال بعد بازگشت، فقط به او گفته شد که جستجوها به هیچ جایی نرسیده. وقتی که پول و مهلت تمام شد، Vyse کنترل اوضاع را خودش به دست گرفت، به جیزه رفت، آمیزه‌ای از دستیاران را فهرست کرد. برخی با تجربیات مصر شناسی، (همچون C. Sloane و J. Perring) و بعضی دلال‌های دور گرد محلی همچون (Mr. Mash، Mr. Hill، Mr. Raven).

خاطرات روزانه‌ای که او به تفصیل نگاشته (که بعدها تحت عنوان "عملیات در جیزه انجام شد" منتشر شد) سوابق نا امید کننده‌ای را ثبت کرده، چون هیچ چیز با ارزشی پیدا نشده بود. کنسول بریتانیا و دیگر مقامات بلند پایه، بازدید از موقعیت را از سر گرفتند و از این متعجب بودند که این کوشش‌ها از کجا هدایت می‌شود. یکی از مشکلات، نیاز مداوم به پیدا کردن کارگر جدید بود. چون کارگران روزمزدی که در اهرام با تیشه و چکش و در محیطی پر از گرد و غبار کار می‌کردند دچار چشم درد می‌شدند و این یعنی بد بیاری پشت بد بیاری. با مداخله Campbell، بریتانیا تیمی را برای ساختن بیمارستانی برای مداوای چشم کارگران در جیزه فرستاد.

چون سال ۱۸۳۷ شروع و کف گیر مالی به ته دیگ خورد، Vyse نا امید شده استفاده از باروت را شروع کرد تا بلکه بتواند به درون هرم بزرگ راهی بگشاید. او سنگ تراشی انگلیسی را که برای پروژه ساخت بیمارستانی برای مداوای چشم به مصر فرستاده شده بود به خدمت گرفت تا به عملیات انفجار رسیدگی کند. آخرین راه چاره او - برای یافتن چیزی - فضاهای باریک فوقانی اتاق شاه بود که یکی از آن‌ها (اتاق Davison) توسط Nathaniel Davison در ۱۷۵۶ پیداشده بود.

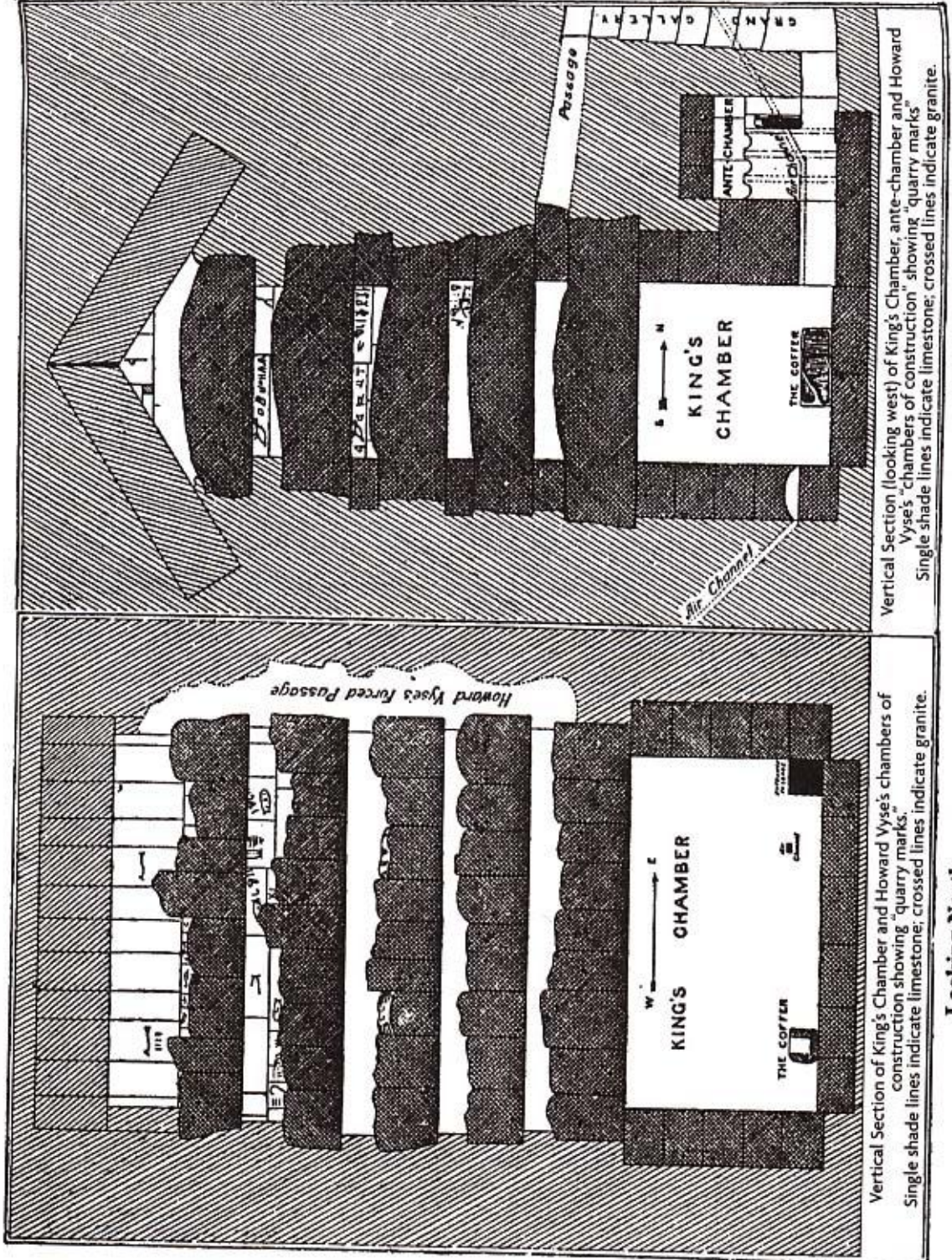
انفجار باروت بود که مشخص کرد حفره‌ای بالای اتاق Davison قرار دارد. این کشف آن‌ها را وادار کرد که بالاتر بروند و Vyse فضای مشابهی را فوق اتاق Davison کشف کرد. همچون Davison این فضا هم کاملاً عاری از هر گونه تزئین یا حکاکی بود. Vyse آن را به افتخار قهرمان جنگ محبوبش اتاق Wellington نامید. و دستیارش Hill نامش را درون اتاقک تنگ با رنگ قرمز نوشت. او استفاده از باروت را متوقف نکرد و در نتیجه مردانش باز هم جلوتر رفتند. Vyse دو فضای مشابه خالی دیگر هم کشف کرد و آن‌ها را ارباب Nelson و بانو Arbutnot نامید. نام‌هایی که طبق معمول توسط Hill با رنگ قرمز نوشته شدند. سپس او به حفره طاق دار در بالا رسید و آن را به افتخار حامی کنسولی‌اش اتاق Campbell نامید. همه اتاق‌های ساختمان (آنچنان که او می‌نامیدشان، و حال اتاق‌های کمکی نامیده می‌شوند) لخت و تهی بودند - نه بقایایی از یک فرعون در آن‌ها بود و نه گنجی - فقط غبار تیره‌ای بر طبقات ناصاف قابل رویت بود. اما در ورود مجدد به تالارها (Hill، Mash، Perring کسانی بودند که وارد شدند) علائم چهار گوش نقاشی شده با رنگ قرمز مورد توجه قرار گرفتند (عکس شماره ۱۷)

در آن روزهای ناامیدی و بیچارگی بود که کشفی بزرگ اتفاق افتاد که موجب شد موقعیت Vyse در تاریخچه مصر شناسی از حاشیه امنی برخوردار شود:

در میان نشانه‌های چهار گوش چندین کارتوج بود که نام‌های سلطنتی در آن هجی شده بود که این نام‌ها نام خوفو را هم شامل می‌شد (عکس A, B ۱۸) از کنسول‌های اطریشی و بریتانیایی در قاهره دعوت شده بود تا شاهد کشف باشند. آقای Hill حکاکی‌ها را بر ورقه‌های پوستی کپی کرد و همه حاضران آن را با امضایشان تصدیق کردند. اسناد به موزه بریتانیا در لندن فرستاده شدند و کشف بی نظیر برای تمام جهان منتشر شد تا همه از آن مطلع شوند. از آنجائیکه از زمانی که هرم ساخته شده بود کسی وارد اتاق‌های فوقانی آن نشده بود مدرکی که برای نام سازنده‌اش ارائه شده بود غیرقابل چون و چرا می‌نمود!

یافته Vyse تنها مدرک ارتباط میان خوفو و هرم بزرگ باقی ماند. اما در حالیکه متون اصلی درباره مصر بی چون و چرا برقرار بودند به نظر می‌رسد که در آن زمان کارشناسانی درباره حکاکی‌های روی کتیبه پریشان احوال بودند (شامل Samuel Birch از موزه بریتانیا و مصر شناس آلمانی Karl Richard Lepsius) پرسش آن‌ها این بود که آیا آن‌ها به واقع نام خوفو را درست هجی کرده‌اند؟ (در واقع شبیه دو نام سلطنتی متفاوت حک شده به نظر می‌رسید).

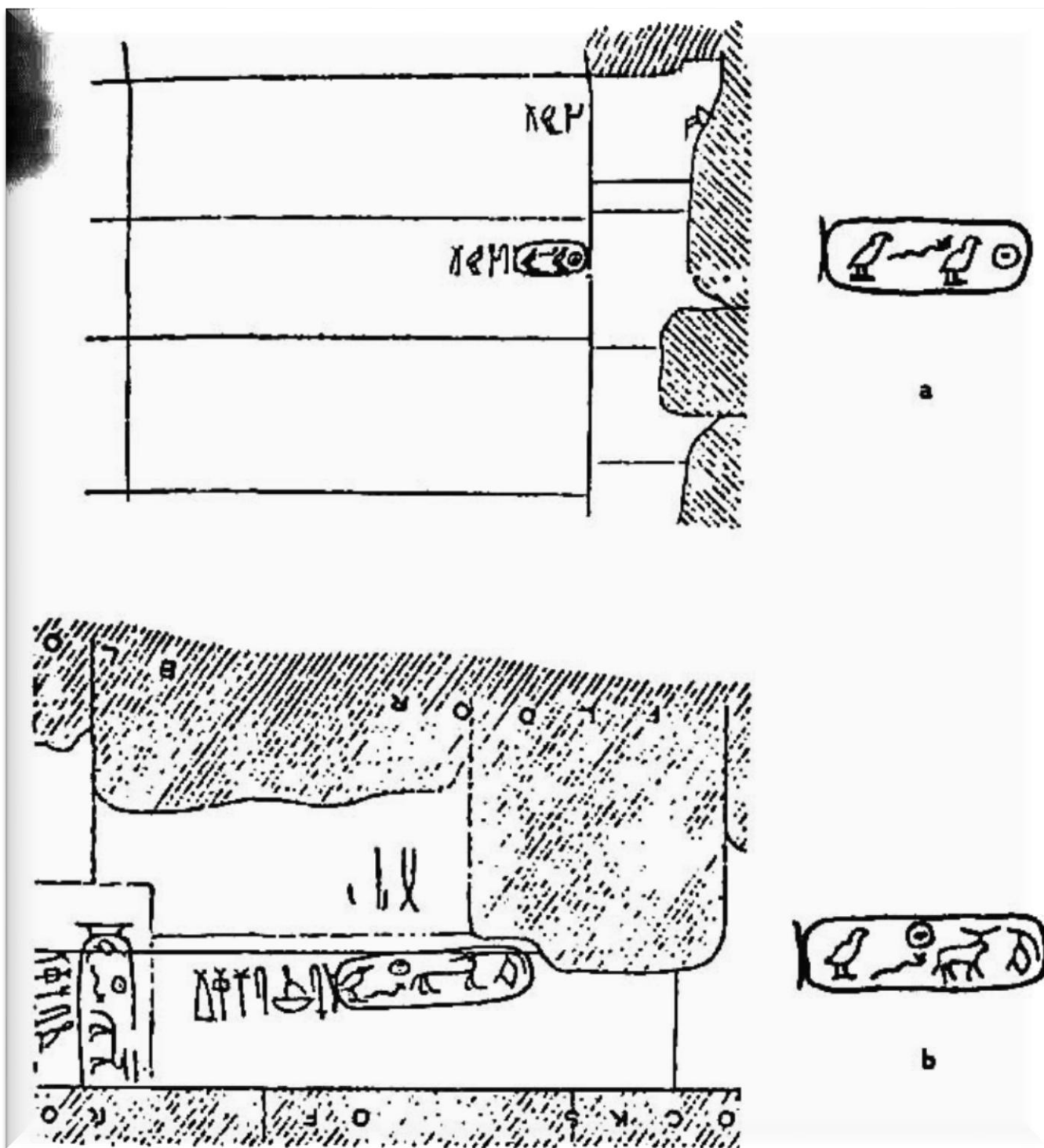
همان‌طور که با دقت یادداشت‌های روزانه چاپ شده Vyse را مطالعه می‌کردم چیزی به طرز غریبی مرا شوکه کرد: نام سلطنتی خوفو به گونه‌ای متفاوت بر لوح سنگی سیاهه اموال حک شده بود. به جای خطوط قطری / اریب (یک الک) درون دایره‌ای که KH خوانده می‌شود و سپس KH-U-F-U.



Looking West

Looking North

عكس شماره ۱۷



عکس شماره ۱۸

یافته Vyse نوشتاری را نشان می‌دهد با یک دایره که فقط یک نقطه درون آن است (عکس ۱۹) که KH خوانده نمی‌شود بلکه RA خوانده می‌شود ، نام مقدس خدای متعال مصر . پس نامی که Vyse گزارش کرده نه Khufu بلکه RA-u-f-u بوده .

Hill's inscription:

U-F-U-RA

Correct writing:

KH-U-F-U

ERROR: = RA, the Supreme god's name instead of = the letter KH

(KH-u-f-u)

RA-u-f-u

عکس ۱۹

در ۱۹۷۸ طی بازدید از موزه بریتانیا درخواست دیدن پوست نوشته‌های Vyse را مطرح کردم . تا آنجا که آن‌ها به خاطر داشتند کسی چنین درخواستی نکرده بود . اما رونوشت‌های Hill (آنچنان که در کاتالوگ بود) پیدا و به من نشان داده شد . یک دستمال تا خورده باروبان سفیدی که به زردی می‌گرایید . پوست نوشته‌های تأیید شده ای که بیش از یک قرن پیش به موزه آورده شده بودند و غلط املائی در خود داشتند . در هیچ موردی KH به شکل صحیح به صورت یک الک با خطوط مورب حک نشده بود در عوض در آنجا نقطه‌ای یا لکه‌ای درون یک دایره وجود داشت که هجی RA محسوب می‌شد . آیا می‌توانست این‌طور باشد که کسی در ایام باستان نام خدای بزرگ RA را به بیهودگی استفاده کرده باشد . توهینی به مقدسات ، عملی نابخشودنی که مجازاتش مرگ است ؟

همان‌طور که یادداشت‌های روزانه را می‌خواندم، واژه‌های "قرمز رنگ" در همه‌ی صفحات بسیار مورد تاکید واقع شده بود، مثل مواقعی که آقای Hill از آن برای نوشتن اسامی ارباب Wellington، بانو Arbuthnot، ارباب Nelson استفاده کرده بود. من از توضیحی که در خاطرات خود Perring (خاطرات اهرام جیزه) بود هم متأثر شدم، که در آن (می‌گفت) رنگ قرمزی که برای محاط سازی‌های باستان استفاده می‌شده، "ترکیبی بود از گل اخری، که اعراب آن را Moghrah می‌نامیدند و هنوز هم کاربرد دارد." سپس Perring مشاهدات مربوط به کیفیت نقاشی‌ها را اضافه می‌کند: "این است که شرایط نگهداری و حفظ نشانه‌ها در چهارگوش‌ها، آنچنان خوب است که سخت بشود تشخیص داد این کار مربوط به همین دیروز است یا اینکه سه هزار سال پیش انجام شده" (تاکید خودم). آیا او داشت شگفتی خودش را در مورد تازه به نظر رسیدن نشانه‌های قرمز رنگ - پس از ۴۵۰۰ سال - بیان می‌نمود؟، یا داشت توضیحی برای این پدیده ی غریب ارائه می‌کرد؟

چون به یادداشت‌های روزانه Vyse رجوع کردم ، مدخل‌هایی مشخص کرده بودند که " نشانه‌های مربعی " (آنچنان که Vyse می‌نامید) وقتی برای اولین بار وارد اتاق‌ها شده‌اند کشف نشده بود و اینکه آقای Hill یا آقای Perring - نه خود Vyse - اولین کسانی بودند که متوجه نشانه‌های قرمز رنگ در بازدید های بعدی شدند و سپس چیزی مرا به فکر فرو برد : آیا تیمی که در هرم سوم تقلب کرده در جعل اسناد هرم بزرگ دست داشته و حکاکی‌هایی کشف شده‌اند که پیش از آن به هیچ وجه پیدا نشده بودند ؟ معتقدم که تعجبی هم ندارد . برای قرن‌ها هیچ نشانه گذاری از هر نوع توسط هیچ کس در هیچ کجای هرم پیدا نشده . حتی در اتاق Davison ، فوق اتاق شاه و فقط Vyse چنین نشانه گذاری‌هایی را وقتی او به تنهایی وارد شده برای نخستین بار پیدا کرده ؟

بر اساس مدخل‌های خاطرات خود Vyse ، انگشت اتهام را می‌توان سوی آقای Hill دراز کرد و من معتقدم که در شب ۲۸ می ۱۸۳۷ بوده که او با قلم مو و رنگ قرمز وارد هرم شده و نام سلطنتی را شبیه سازی کرده . کشفی که در هرم بزرگ رخ داده یک تقلب بزرگ بوده یک سند جعلی در باستان شناسی .

بدون حکاکی " خوفو " مصر شناسان هیچ مدرک قابل لمسی در اختیار ندارند تا ساخت هرم بزرگ را به او نسبت دهند و تا آنجا که به این امر مربوط است Chefra و Menkaura رابعنوان سازندگان دو هرم دیگر جیزه معرفی کنند . این اهرام و ابوالهول قبل از فراغه وجود داشته‌اند و تنها کسانی که در هزاران سال قبل تر بوده‌اند و فن آوری و دلایل لازم برای ساخت این اهرام را داشته‌اند آنوناکي ها هستند .

با اعتقاد به اینکه این چیزی است که اتفاق افتاده ، به تفصیل در کتابم " پلکانی به ملکوت " که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد ، شواهد مربوط به این ماجرا را ارائه کرده‌ام . استنتاج جعلی بودن معلول یک حس جزئی بود . چند روزنامه (از جمله Washington Times و Pittsburgh Press) و یک سری مجلات داستان را قاپیدند . بعضی از آن‌ها حتی مفصل تر و بعضی حتی کاریکاتور هم به آن اضافه کردند (عکس ۲۰)



مصاحبه‌های رادیویی انجام شد اما جامعه مصر شناسی آن را نادیده گرفت و من تا مدتی متوجه چرایی آن نمی‌شدم: چیزی بود که بر جعلی بودن کتیبه مشکوک دلالت می‌کرد. و آن چیز دیگری که کلاً انتظار می‌رفت این بود که مصر شناسان بپذیرند که اهرام توسط "فرازمینیان" ساخته شده ... در می ۱۹۷۳، سه سال بعد از انتشار کتاب "پلکانی به ملکوت" نامه حیرت‌انگیزی دریافت کردم. نامه‌ای از Walter M. Allen از پترزبورگ.

او نوشته بود: "کتاب شما را خواندم، آنچه که شما درباره سندی جعلی در هرم خئوپس گفته‌اید برای من تازگی نداشت" او نوشته که جد بزرگش شاهد این سند جعلی بوده!

در جوابش نوشتم: "من نامه شما را در هفتم می دریافت کردم و سطر به سطر آن برایم مبهوت کننده بود. اینکه نتیجه گیری‌ام توسط یک شاهد عینی مجازی حمایت شود فراتر از انتظارم بود. اصل ماجرا این بوده که جد بزرگ Allen یعنی آقای Humphries W Brewer جزء نخستین سنگ کارانی بوده که از انگلستان آمده به استخدام Vyse در آمده. مهندس راه و ساختمان و استاد سنگ تراش. او به مصر رفته بود تا دستیار دکتر Naylor باشد، کسی که بیمارستانی را برای مداوای چشم کارگران بومی به راه انداخته بود.

وقتی پروژه عقیم مانده بود Humphries از طریق Vyse درباره سورپرایز منفجر کننده‌ای در هرم شنیده بود. او به شکل منظمی ماجرای بازگشت جدش به ویلتشایرانگلستان و آنچه که در جیزه اتفاق افتاده را نوشته. یکی از نامه‌هایی که او از جدش در اختیار دارد حاوی خبر ناراحت کننده‌ای است که او از کارش اخراج شده و چگونگی و چرایی آن را بازگو کرده:

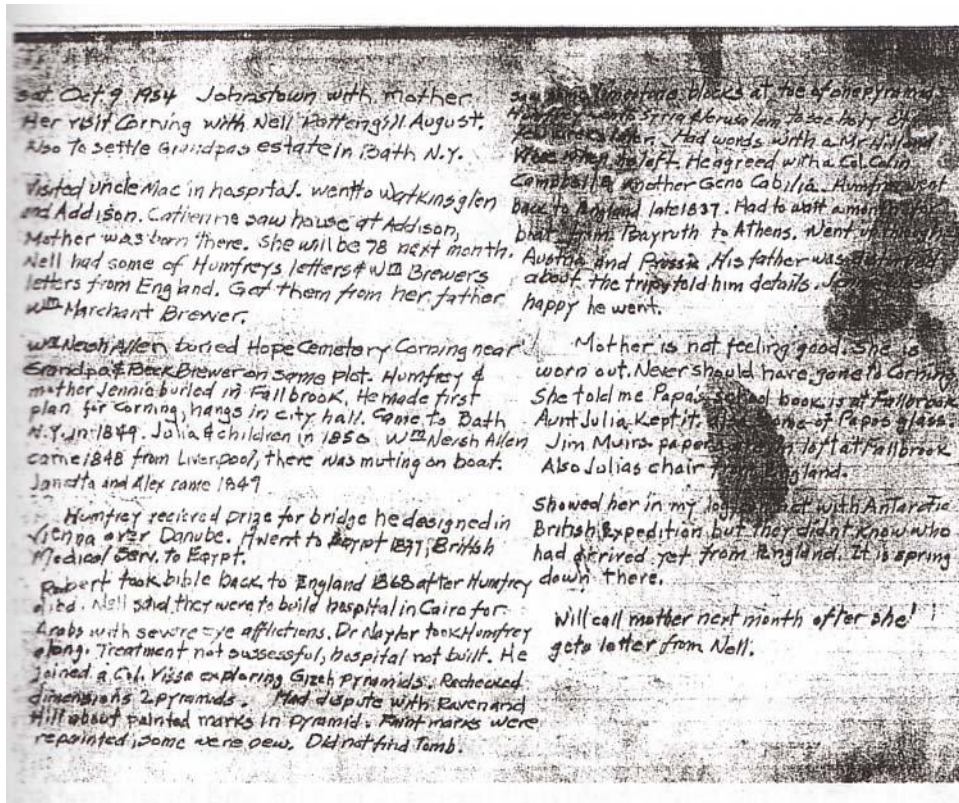
او نوشته که آقای Hill با رنگ قرمز و قلم مو وارد هرم شده، ظاهراً که رفته بوده تا نشانه‌های باستانی را رنگ آمیزی کند اما در واقع رفته بوده که چیزهای جدیدی بکشد.

وقتی که سنگ تراش جوان با اعتراض روبرو شد، از سایت اخراج و ممنوع‌الورود شد. آقای Allen در نامه‌اش افزود که: "به خاطر این رخدادها، او دیگر ارتباط منظمی با Perring و raven نداشت. او به قضاوت Caviglia و Col. Cambell اعتماد کرد." او نامه را بدین اسم امضا کرد "Walter M. Allen پس از ۱۵۰ سال". (حروف را همین‌طور بزرگ نوشت)

او چگونه از همه این‌ها مطلع شده؟

در ۱۸۴۸ خانواده از انگلستان به آمریکا مهاجرت کرده و در شمال ایالت نیویورک ساکن شده. آن‌ها اسناد و خاطرات خانوادگی را با خودشان آورده بودند. که این شامل نامه‌های Humphries Brewer از مصر نیز می‌شده. در سالهای ۱۹۵۰، آقای Allen زمان را مغتنم شمرده و با بزرگان هنوز زنده خاندان دیدار نموده و آنچه را که درباره تاریخ خاندان گفته می‌شده ثبت می‌کرده. منابع او عبارتند از مادرش و دو دختر Humphries (Mary Brewer Christie و Rebecca Brewer Allen) و عمه Nell و عمو Jos Walker. آقای Allen روزانه کاغذهای خالی را می‌برد و آنچه آن‌ها می‌گفتند می‌نوشت.

بعضی از تجدید خاطرات به دوران جد بزرگش که در مصر بود بر می‌گشت، اینکه از او برای به کار بردن باروت در هرم بزرگ استفاده می‌شده و آنچه را که او شاهد آن بوده. از آقای Allen درخواست کردم که هر مدرک مستندی که دارد را برایم بفرستد. او گفت که پی‌گیر نامه‌ها می‌شود اما او در این حین عکس‌هایی از مدخل‌هایی از گزارش روزانه‌اش را برایم فرستاد. یک مدخل تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۵۴ را بر خود دارد (عکس ۲۱ که در اینجا برای نخستین بار منتشر می‌شود) مکالمه‌ای را که با مادرش داشته ثبت کرده و به ملاقات با Nell Pattington در نیویورک ارجاع داده. کسی که برخی از نامه‌های Humfreys و Wm. Brewers از انگلستان را داشته. او آنها را از پدرش Win. Marchant Brewer.



عکس شمار ۲۱۵

مفاد مدخل به شرح زیر است :

"Humfrey" به خاطر پلی که بر فراز Vienna و Danube طراحی کرد جایزه دریافت کرد. Humfrey در سال ۱۸۳۷ به مصر رفت، خدمات پزشکی بریتانیا. در مصر... آن‌ها می‌بایست بیمارستانی در قاهره برای اعرابی که بیماری‌های چشمی شدید داشتند می‌ساختند. دکتر Humfrey, Naylor را به پیش خودش آورد. درمان موفقیت آمیز نبود، بیمارستان ساخته نشد. او به Vyse که در حال گشت و گذار در جیزه بود پیوست. ابعاد دو هرم را باز نگری کردند. با Raven و Hill در مورد علائم نقاشی شده در هرم مباحثه کرد. علائم فرسوده شده باز نقاشی شدند، برخی تازه بودند، Humfrey به سوریه و اورشلیم رفت، تا شهر مقدس را اندکی بعد ببیند. هنگام ترک آنجا، صحبت‌هایی با Hill و Vyse داشت. او با Colin Campbell و شخص دیگری به نام Geno Cabilia موافق بود. Humfrey. در اواخر ۱۸۳۷ به انگلستان بازگشت.

وقتی این خطوط را خواندم حس کسی را داشتم که یخ زده باشد :

نوشته‌ای مربوط به ۱۹۵۴ - بیش از بیست سال قبل از انتشار کتابم - که بازیگران ماجرای غم انگیز ۱۸۳۷ - Vyse, Campbell, Caviglia, Hill, Raven, Dr. Naylor را - احیاء نموده و مشخصاً متهمانی چون Vyse و Hill را شناسایی نموده. دیگر مدخل‌ها و نامه‌هایی از یک عمو، حقایق اساسی در مورد Humphries Brewer را تایید می‌کنند. او کسی است که در دورانش، اختلافش با Vyse و Hill و اخراجش از جیزه فرصت مناسبی برای مصر شناس آلمانی Richard Karl Lepsius فراهم آورد تا از Humphries دعوت کند که وقتی او می‌خواهد نشانه‌های درون هرم را بررسی کند به او بپیوندد. اما هر دوی آن‌ها توسط Vyse رد شدند.

اگرچه جستجوی آقای Allen برای مجموعه نامه‌های Humphries ناموفق بود، خطوطی که در بالا نقل قول شده معتبر باقی می‌ماند. گواهی شاهد عینی از آنچه که اتفاق افتاده :

نشانه‌های رنگی دوباره رسم شده‌اند و بعضی از آن‌ها جدید هستند !

چند ماه بعد از نامه نگاری‌های فوق با آقای Allen من به مصاحبه رادیویی (از طریق تلفن از راه دور) در ایستگاه رادیویی پیتسبورگ دعوت شدم . همین که جریان مصاحبه به سند جعلی در هرم بزرگ کشیده شد مجری گفت که برایتان سورپرایزی دارم آقای Allen در رادیو حضور دارد !

در ادامه مصاحبه با هردوی ما ، مجری از آقای Allen خواست که حقایقی را که من و او می‌دانستیم و برایتان شرح دادم بیان کند . شکی باقی نمانده بود :

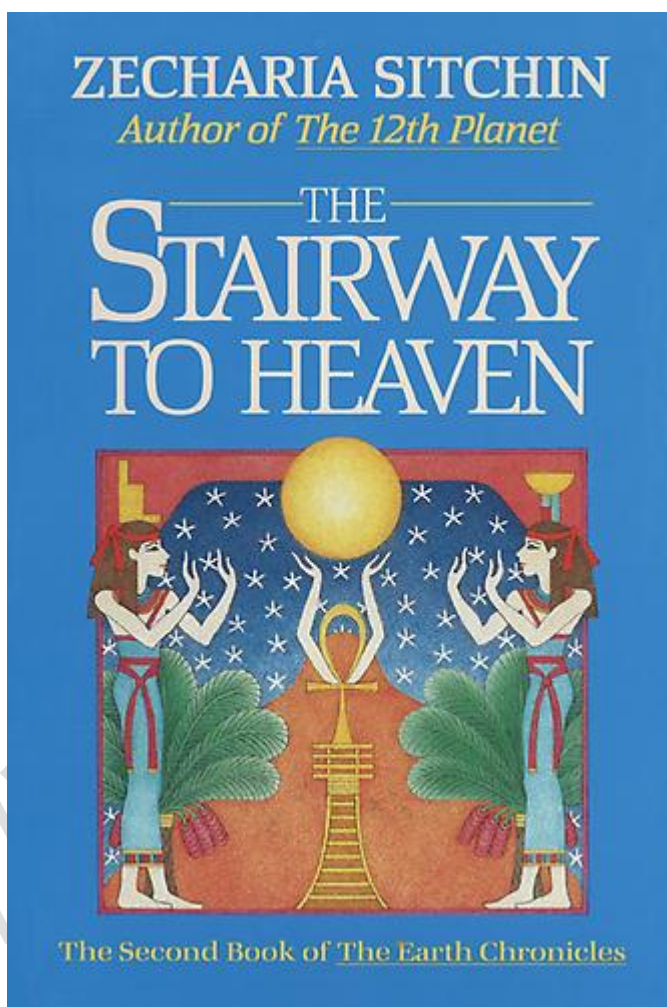
جعلی بودن سندی که در هرم بزرگ کشف شده توسط یک شاهد عینی تأیید می‌شود .

علی رغم بخشی در برنامه‌ی تلوزیونی اسرار باستانی، بیشتر مقالات، و رفرنس‌ها به مدارک جعلی در چندین جلد کتاب غیر آکادمیک، پیشرفتی در محافل پدید نیاورد. اما کنجکاوی پایدار من، و شاید هم قضا و قدر؟، نگذاشت که این مسئله همان‌طور آنجا رها بشود.

<http://www.lostbook.persianblog.ir>

حفره‌های معمایی ، شن اسرار آمیز

آنچنان که خوانندگان نوشته‌هایم می‌دانند هدفم در واقع این بوده که جاهایی که درباره‌شان می‌نویسم را از نزدیک ببینم و جز عراق تحت سلطه صدام حسین بسیاری از دیگر نقاط را دیده‌ام و سد البته به مصر رفته‌ام و از مکان‌های هرمی شبه جزیره سینا ، ابوالهول و کوه سینا آنچنان که در کتابم " پلکانی به ملکوت " نوشته‌ام بازدید کرده‌ام . حال شواهد شاهدان عینی که توسط آقای آلن ارائه شده مرا برانگیخته تا راهی برای بازدید از " صحنه جرم " بیابم و درون هرم بزرگ رفته و اتاق‌های فرو نشسته‌ای که به رنگ قرمز نشانه گذاری شده‌اند را ببینم .



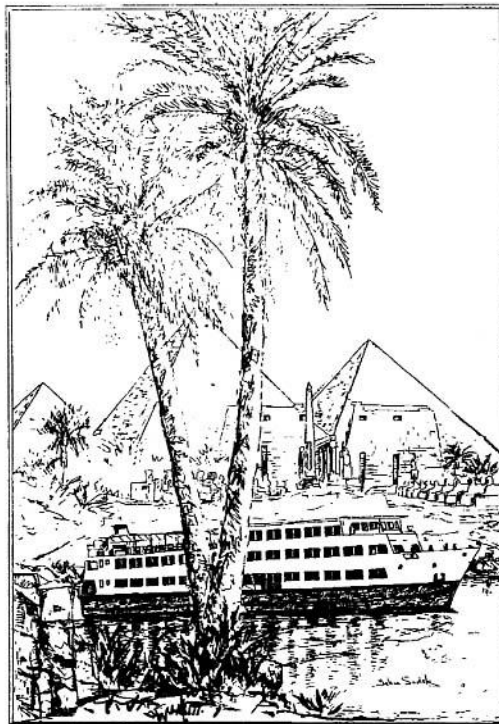
روی جلد کتاب پلکانی به ملکوت

چون می‌دانستم که تقریباً همچون دیگر جاه طلبی‌ام - تلاش برای بدست آوردن هلیکوپتری که با آن به سرزمین کوه سینای حقیقی برم - این یکی هم غیر ممکن است اما مصمم بودم که این کار را انجام بدهم . به محض انتشار کتاب " پلکانی به ملکوت " مقدمات کار را تدارک دیدم و از طریق سفیر مصر در واشنگتن نسخه‌هایی از کتاب با توصیه نامه‌های ویژه همراه شده برای رئیس جمهور انور سادات و دیگر مقامات مربوطه فرستاده شد . علاوه بر این کانال سیاسی بلند پایه ، برای هموار نمودن راهی برای بدست آوردن

مجوزهای لازم موثر تلاش کردم و عضو با نفوذ مرکز تحقیقات آمریکایی در مصر شدم (ARCE).^۱ و شخصاً به دکتر محمد ابراهیم ابوبکر، رئیس سازمان آثار باستانی مصر که کنترل تمام چنین اموری را در دست داشت معرفی شدم. در سال ۱۹۸۲ با موفقیت در هموار کردن راه به مصر رفتم اما در قاهره برخی از مقامات بلند پایه‌ی که فهرست کرده بودم دیگر نبودند و اول از همه رئیس جمهور انور سادات بود که در اکتبر قبل ترور شده بود. اگر چه در شهر همه خوب و مهمان نواز بودند اما هیچ کدام با سطوح بالای کشوری ارتباطی نداشتند که دست مرا به جایی بند کنند. اما من دست بردار نبودم و بعد از تلاشی در ۱۹۸۲ آنچه را که به گمانم راه عملی‌تری بود پیدا کردم؛ چون بسیار کسانی که طی بازدیدهای مکرر از هرم بزرگ آن را دریافته‌اند. و آن راه عملی این است که در واقع راهنمایان و نگهبانان مستقر در ورودی کنترل آنجا را در اختیار دارند و آن‌ها کسانی هستند که به شما اجازه خواهند داد که وقتی بازدید از هرم رسماً تعطیل است با قول و قرار قبلی قفل محوطه تعطیل شده را برایتان بگشایند. خوش شانس بودم که رئیس کل همه نگهبانان جیزه درست اینجا در آمریکا تحصیلاتش را در دانشگاه پنسیلوانیا در فیلادلفیا تکمیل می‌کرد و نامش زهی هواس بود و سمتش سربازرس اهرام جیزه و او سخنرانی در موزه دانشگاه (جایی که من هم عضو بودم) داشت. با احتیاط خودم را به سخنران معرفی کردم و درباره کتابم با او حرف زدم. او در سخنرانی‌اش به من علاقه نشان داد و در پی ناشری بود برای کتاب در حال نوشته شدنش. به او پیشنهاد کمک دادم و همچنین متوجه شدم که او قصد دارد تور سیاحتی را در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۴ به نام "مصر در اعماق" رهبری کند. (عکس ۲۲)



**Egypt in Depth Tour
With Chief Inspector of
Giza Pyramids**



Escorted by:

Zahi Hawass

Chief Inspector of the Giza Pyramids

September 29-October 15, 1984

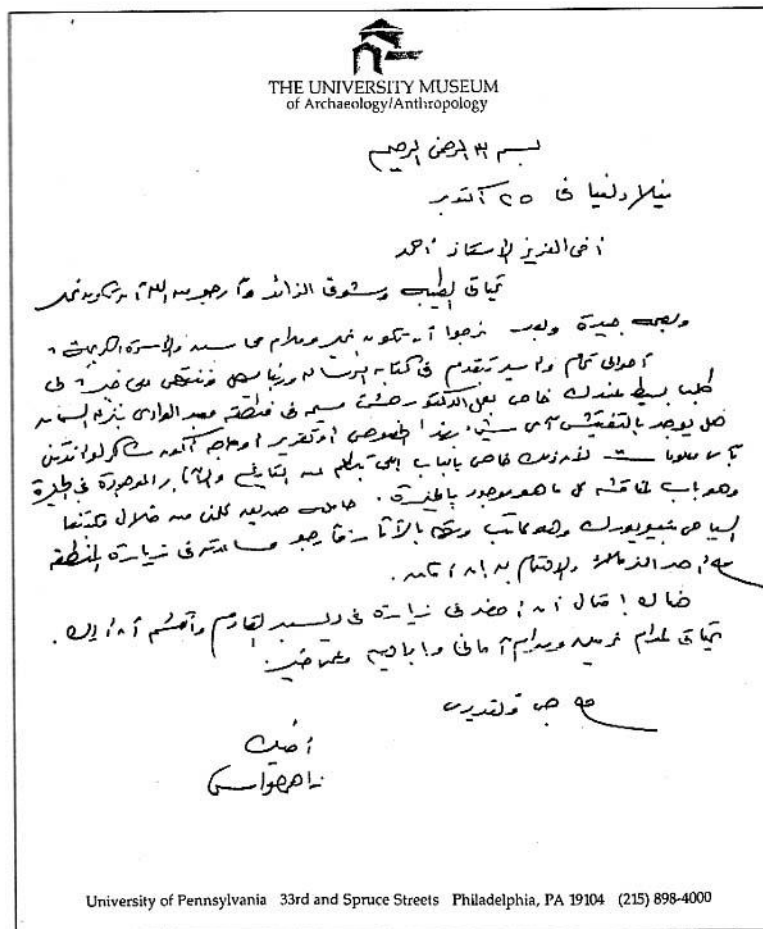
March 09-March 25, 1985

عکس شماره ۲۲

^۱ برای اطلاعات بیشتر ر. ک به <http://www.arce.org>

نه فقط خودم و همسر در تور ثبت نام کردیم بلکه نسخه‌هایی از " دوازدهمین سیاره " و " پلکانی به ملکوت " را به همراه معرفی نامه‌ای که به خوبی علاقه‌ام به آثار باستانی مصر را نشان دهد برای آقای هواس فرستادم . اگر چه تور کنسل شد اما آقای هواس را دیدم و به او گفتم که اگر موافقت کند حاضرم به تنهایی وارد هرم بزرگ شوم و اتاق‌های فرو نشسته را ببینم . هواس موافقت کرد و مرا با معرفی نامه‌ای به آقای احمد موسی رئیس آثار باستانی و فلات جیزه ارجاع داد . در معرفی نامه‌ام که به او ارائه شد نوشته شده بود که حامل نامه " هرچه را که بخواهد می‌تواند در جیزه ببیند " .

قبل از ترک آمریکا و رفتن به مصر در نوامبر ۱۹۸۴ کپی از این نامه برای آرشیوم تهیه کردم (عکس ۲۳) و در تمام این سال‌ها آن را به عنوان یک یادگاری مهم نگهداشته‌ام زیرا با گذشت زمان دکتر زهی هواس سلسله مراتب امور مربوط به آثار باستانی را طی کرد و به دیکتاتوری واقعی در تمام مسائل مربوط به جیزه و دیگر آثار باستانی مصر تبدیل شد و این چنین مقدر که در آن روز سرنوشت ساز در ۱۹۹۷ وقتی که نزدیک بود تقریباً در هرم بزرگ کشته شوم دوباره با او رویارو گردم .



با نامه‌ای خطاب به احمد موسی و سرشار از توقعات وارد مصر شدم . اما ناامیدی زیاد پشت در معطل نشد . برای یافتن آنچه که قرار بود آنجا باشد با تجربه‌ای که داشتیم به مدخل هرم رفتیم ؛ برای آنچه که قابل دیدن است و آن مقدار که در صورت لزوم با قول و قرار قبلی قابل ورود. آن‌ها گفتند که راهی برای دستیابی به اتاق‌های فرو نشسته وجود ندارد و نیاز به آن است که داربستی برای آن علم شود .

به ساختمان اداری که در جناح راست میدان هرم قرار داشت رفتیم و به من گفته شد که آقای موسی رفته . دستیارش نامه را گرفت و قول داد که در هتل با من تماس بگیرد . دانستم که فرصتی مناسب فراهم شده پس روز بعد به دفتر مدیر برگشتم و برای رویت گل روی آقای ابراهیم آنقدر منتظر شدم که علف زیر پایم سبز شد . پس از دیدنش به من گفته شد که در حال کار کردن روی درخواستم هستند . اما به واقع راهی برای بالا رفتن و رسیدن به جایی که من می‌خواستم بروم وجود ندارد و برای دسترسی مجوزهای بالاتری

مورد نیاز است. چاره‌ای نداشتیم جز صبر و شکیبایی ... روزهایم را با پرسه زدن در اطراف اهرام و ابوالهول سپری کردم و روز بی رمقی را هم در موزه مصر گذراندم و راننده‌ای استخدام کردم به سیاحت ساکارا پرداختم. پنج روز گذشت و خبری نشد. سپس به نیویورک برگشتم.

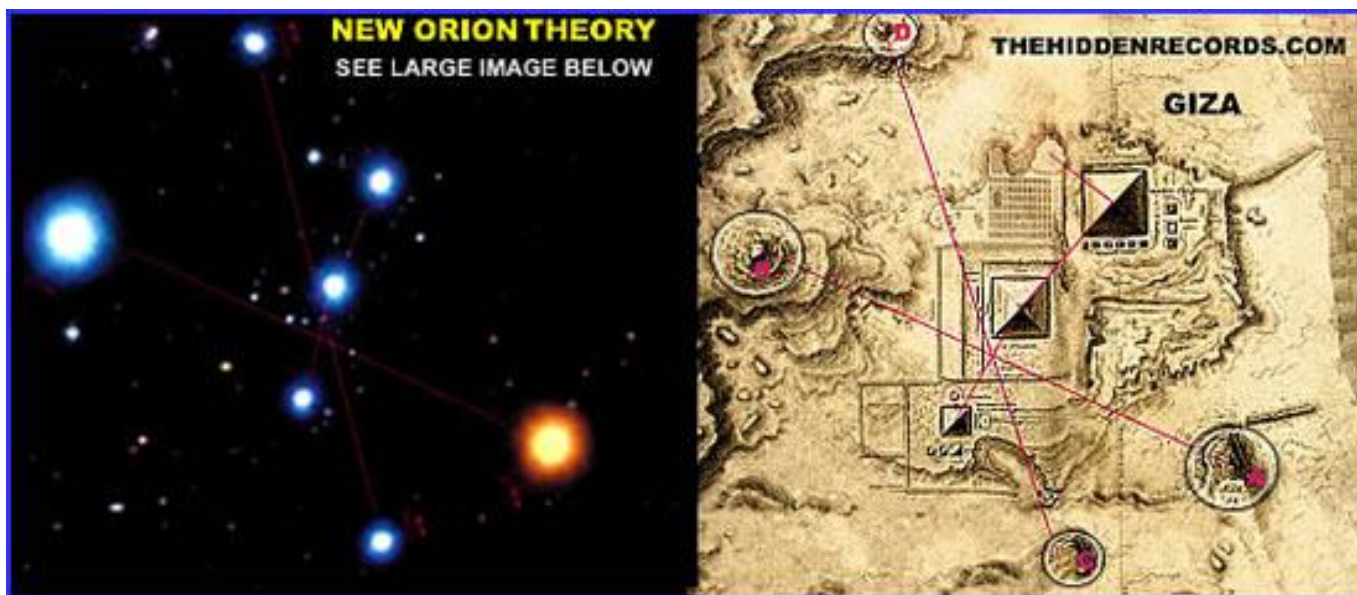
نمی‌دانستم که در آن زمان نتیجه گیری‌ام که هرم بزرگ و صحابه‌اش در جیزه (دو هرم دیگر و ابوالهول) هزاران سال از زمان خوفو قدیمی‌تر بوده‌اند در ویرجینیایچ مورد توجه قرار گرفته؛ جایی که انجمنی برای پژوهش و روشننگری قرار داشت. مؤسسان و معلمان این انجمن وارثان " رویا بین " مشهور ادگار کیسی بودند. ارثیه‌ای که محدوده گسترده‌ای از دهه‌ها " خوانش " را شامل می‌شده. رویاهایی از گذشته. او بارها و بارها از تمدن گم‌شده‌ای سخن گفته که قبل از فراغنه در مصر بوده‌اند و هرم بزرگ و ابوالهول را ساخته‌اند. با چه قدمتی؟ ۱۰۵۰۰ پیش از میلاد. همان تاریخی که به آن دست یافته بودم.

در ۱۹۸۵ این انجمن تیمی را برای بررسی قدمت پیش گویی شده ادگار کیسی از طریق تکنیک‌های اخیراً توسعه یافته کربن ۱۴ به جیزه اعزام کرد. نمونه‌های مواد ارگانیک (چوب و زغال چوب) که به طریقی به بلوک‌های سنگی اهرام چسبیده بودند جمع آوری و برای تعیین قدمت به دو لابراتوار مشهور فرستاده شدند. نمونه‌های پیدا شده محدوده سنی در حدود ۲۹۰۰ پیش از میلاد را نشان داد (با صد سال بالا و پایین) مواد جمع آوری شده تحتانی‌اش ۳۸۰۰ پیش از میلاد را نشان می‌دادند (با ۱۶۰ سال کم و زیاد) با بالاترین رگه نمونه‌ها قدمت‌ها از ۱۰۵۰۰ پیش از میلاد فاصله زیادی داشتند اما با این حال آن‌ها قدمت پیشین خوفو را از چندین قرن به بیش از دوازده هزار سال رساندند.

تحقیقات ثابت کرد که نمونه‌ها به جای اینکه از درون هرم جمع شده باشند از بیرون از مواد ارگانیک چسبیده به بلوک‌های سنگی که در فضای باز قرار دارند جمع شده‌اند. این حتی می‌توانسته پیش از نصب روکش سنگی آهکی و یا حتی بعد از شکافتنش رخ داده باشد. آن‌طور که سن سنجی‌ها نشان می‌دهند، می‌شود فرض کرد که پیشینیان نیاز داشته‌اند که هرم را واژگون بسازند (از بالا به پایین)، چرا که بر اساس تاریخ نگاری، اول قسمت‌های بالایی وجود داشته (نمونه‌ها تاریخ ۳۸۰۰ پیش از میلاد را نشان می‌دهد) و سپس قسمت‌های پایینی (نمونه‌ها تاریخ ۲۹۰۰ پیش از میلاد را نشان می‌دهند)، از این مورد دومی (یعنی قسمت‌های پایینی) می‌توان این‌طور استنباط کرد که روکش آهکی قرن‌ها پیش از دوره‌ی Khufu زوده شده بوده.

به خاطر نظراتم که در مجله Venture Inward، شماره‌ی دسامبر/نوامبر تیر و منتشر شده بود، توسط A.R.E دعوت شدم. معمای سنگ آهک ناپدید شده‌ای که پوشش سنگ‌ها بود، هرگز توسط مصرشناسان به طرز رضایت بخشی پاسخ داده نشده بود. در توضیح اینکه این بلوک‌های بزرگ به کجا رفته‌اند این گمانه که آن بلوک بزرگ که به دقت تراش داده و تراز شده بود، برای استفاده در ساختمان سازی‌های همان اطراف کنده و برده شده باشد، ناموفق است، به سختی چیزی در قاهره یا روستاهای اطراف یافت می‌شود. جواب درست می‌تواند این باشد که آن‌ها در طی "جنگ‌های هرمی" ویران شده باشند، به همان شکلی که در کتابم، "جنگ‌های خدایان و انسان" توصیف شده است.

نظریه من مبنی بر اینکه مجموعه‌ی جیزه در حدود ۱۰۵۰۰ پیش از میلاد ساخته شده است " تأییدیه سماوی " نیز پیدا کرد. آنچنان که مشخص شد دو نویسنده بریتانیایی (رابرت بوال و آدریان گیلبرت) تحقیقی در آن زمان انجام داده و ایده خود را چنین مطرح کرده بودند که طرح جیزه تقلیدی است از طرح صورت فلکی اوریون و ستارگانش. مشکلشان این بود که - به علت حرکت تقدیمی - آنچنان که به نظر می‌رسد طرح جیزه تقلید شده از طرح اوریون به دوران خوفو مربوط نمی‌شده بلکه به هزاران سال قبل‌تر از آن باز می‌گشت.



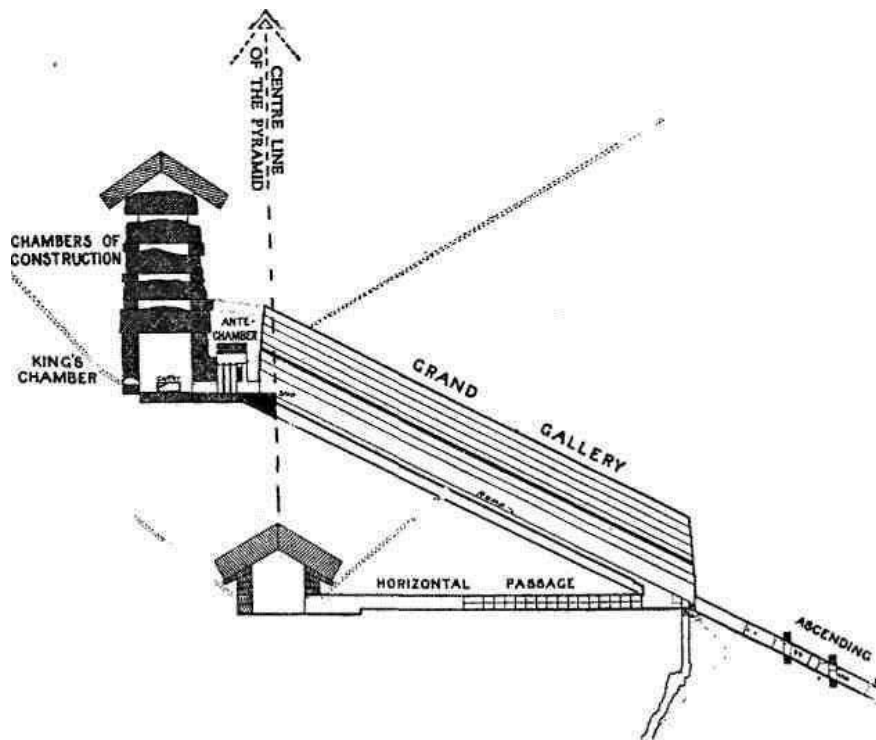
نه به قصد سر شاخ شدن با وقایع نگاری مصرشناسانه رایج و به چالش کشیدن آن ، دو نویسنده (در کتابشان راز اوریون) گفتند که حتی اگر فرعونها اهرام را ساخته باشند ، طرح جیزه یک هم ترازوی پیشینی با اوریون را در ۱۰۴۹۰ پیش از میلاد اقتباس کرده . اما آنچنان که خوانندگان آثارم می‌دانند این زمانی بوده که خدایان بر مصر حکومت می‌کرده‌اند نه انسان .

در اواسط دهه ۱۹۸۰ استفاده از تکنولوژی پیشرفته چون ابزارباستان شناسی به مصر وارد شد . تیم‌های فرانسوی و سپس ژاپنی بررسی بناهای تاریخی جیزه را با استفاده از رادار نفوذ کننده در خاک و دیگر تکنولوژی‌های برتر آغاز کردند . آن‌ها " حفره‌های " معماگونه‌ای را در همه جا پیدا کردند و نوین مجموعه‌ای از معماها پدید آمد .

در می ۱۹۸۶ تیمی دو نفره از مهندسان معمار فرانسوی به نام‌های Gilles Dormion و Jean-Patrice Goidin با ابزارهایی که " گران سنج " شناخته می‌شوند به نوعی اجازه ورود به هرم را پیدا کردند و آن‌ها در دالان منتهی به اتاق مشهور ملکه ، پشت دیوارهایی به قطر هشت فوت " فضای پیش از این ناشناخته‌ای را پیدا کردند " . اگر بخواهیم یکی از بی‌شمار گزارش‌های رسانه ای را نقل کنیم بهتر است که به گزارشی از نشریه اکونومیست لندن استناد کنیم که گزارشی تقریباً افشاگرانه بود و اهمیتش مدت‌ها بعد معلوم شد :

این تجهیزات فوق تکنولوژی همانی بوده که توسط مهندسين برای نمایاندن شکاف‌های ساختاری خطرناک در نیروگاه‌های هسته‌ای مورد استفاده بوده .

اکتشافات آن‌ها روی گذرگاه افقی متمرکز بود که به اتاق ملکه می‌رفت و از تقاطعی که گذرگاه بالا رو تبدیل به گالری بزرگ می‌شد . (شکل ۲۴) ماهیت و وسعت " تهیگاه‌ها " یا فضاهای پیدا شده در پس دیوار غربی این گذرگاه افقی نامعلوم بود اما گمانه زنی‌هایی که سریعاً قوت گرفت از این قرار بود که این حفره مشکوک در واقع اتاق گنج سلطنتی بوده که مدت‌ها در جستجوی آن بودند .



در سپتامبر ۱۹۸۶ دو مرد فرانسوی که اکنون به نیابت از شرکت ملی انرژی فرانسه " Electricite de France (EdF) " رسماً به مأموریت اعزام شدند به هرمی بازگشتند که در تصرف ژئوفیزیکدانهای EdF بود که مسئولیت عملیات را بر عهده داشتند. وقتی که تجهیزات گرانی سنجی مجدداً وجود حفره‌ای باریک را پشت دیوارهای غربی دالان تصدیق کرد آن‌ها از ابزارهای قدرتی پر سرعتی استفاده کردند تا سه سوراخ در دیوار روبروی این حفره اسرارآمیز ایجاد کنند. ایده‌ای که در آن زمان مطرح بود این بود که یک دوربین آندوسکوپیکی وارد کنند تا ببینند که حفره چه چیزهایی در خود دارد. پس از شش پا مته کاری شگفت زده شدند. تجهیزات مته کاری به لایه دو فوتی از سنگ آهک شاهوارانه اصابت کردند. سنگ آهک کمیابی که در روزگار باستان فقط برای پیکر تراشی‌ها استفاده می‌شده و برای استفاده در سازه بیش از حد نرم بوده. سپس مته‌ها به لایه‌ای از شن رسیدند. بر اساس آنچه که منتشر شده نوع خیلی غیر معمولی از شن بوده. " ماسه ریز پودر ماندنی " کاملاً متفاوت از شن فلات جیزه. چه کسی این همه را فراهم آورده بود؟

بالاترین مقامات مصر و رئیس بخش علم در وزارت امور خارجه فرانسه فرا خوانده شدند. گزارش‌های منتشر شده از این کشف (که در ۶ سپتامبر ۱۹۸۶ رخ داده بود) بیان می‌کند که دکتر احمد کدری رئیس جدید سازمان آثار باستانی مصر شخصاً نمونه‌هایی از شن عجیب را جمع‌آوری کرده و در کیسه پلاستیکی می‌ریزد. شن به عنوان " با ارزش‌تر از طلا توصیف شده ". نمایندگان فرانسوی هم نمونه‌هایی از شن را به آزمایشگاهی در فرانسه می‌فرستند. دو روز بعد در هشتم سپتامبر، مقامات مصر دستور توقف کل کار را صادر کردند و گفتند که همه باید به خانه‌هایشان برگردند. در حالیکه خبر رسمی از نتایج آزمایش‌ها منتشر نشد اما اخبار متعاقبی در قاهره منتشر شد که " شن از بخش دیگری از مصر وارد شده بود " متعاقباً از صافی گذشته و قبل از اینکه توسط معماران باستانی در هرم مورد استفاده قرار بگیرد با مواد معدنی غنی شده (گزارشی که توسط خبرنگار خبرگزاری رویتر در قاهره در ۶ مارس ۱۹۸۷ ارائه شده) . استعاره را می‌توان به کار گرفت و گفت که کشف شگفت‌انگیز شن اسرارآمیز زیر شن‌های زمان ناپدید شد. به جز آن که زنجیره وقایعی پدید آمد منجر به کشف یک محفظه مخفی توسط من و دو هم‌تیمی که ماجرای آن را به زودی برایتان خواهم گفت .

بعد از فرانسه، محققان ژاپنی از دانشگاه واسدا توکیو با نوع دیگری از تجهیزات فوق تکنولوژی (یک اسکنر الکترو مغناطیسی به جای ابزارهای میکروگراوی متریک فرانسوی) وارد جیزه شدند. با هدایت امواج الکترو مغناطیسی در خاک و در یک زاویه آن‌ها می‌توانستند مشخص کنند که آنچه که زیر خاک مدفون شده یک بنا، حفره یا مصنوعات است. آن‌ها مجوز بازرسی ابوالهول و محوطه اطرافش را دریافت کردند و همان موقع نقطه‌ای در راهرو منتهی به اتاق ملکه، جایی که فرانسوی‌ها مته کرده بودند را دوباره بررسی کردند. تیم

ژاپنی در ژوئن و فوریه ۱۹۸۷ ده روز دیگر را در جیزه سپری کرد. یافته‌هایشان دوباره از نو نگاه‌ها را سوی معمای ابوالهول برگرداند. روزنامه‌ها با "اخبار ابوالهول" پر شده بود. (نمونه مثال‌هایی را می‌توانید از کریستین ساینس مانیاتور بوستون، دلیلی یومیوری توکیو و پراودای مسکو در عکس ۲۵ ببینید)

Saturday, January 31, 1987

THE DAILY YOMIURI

Underground Spaces Found Near Sphinx

By Kikuro Takagi
Yomiuri Shimbun Correspondent
CAIRO—An excavation team from Tokyo's Waseda University succeeded in discovering underground caverns in the area around the Sphinx at the foot of Giza Plateau Thursday.

The team used a newly-developed machine capable of detecting objects by echolocation. A similar

Cheops. The team also found a chamber in the ground in front of the Sphinx, and more secrets of ancient Egypt are expected to be discovered.

Last year, a French team made two attempts to bore small holes in the wall near the queen's chamber, but had to stop the search because of technical

SCIENCE BRIEFS ARCHAEOLOGY

Great Pyramid may have undiscovered chambers

Undiscovered chambers in the 5,000-year-old Great Pyramid at Giza, Egypt, may contain treasures, say Japanese scientists who are exploring the building.

This was built with a thousand chambers, is a mystery, says a of Waseda

SCIENCE AND TECHNOLOGY ABROAD

Tunnel to the Sphinx

2/9/87
CAIRO, 8. (Pravda staff corr.) Japanese scientists from Waseda University in Tokyo who have been studying the Cheops Pyramid have made an important discovery. With the help of the latest equipment, which uses electromagnetic waves to penetrate through the stone mass of the pyramid, they discovered a previously unknown chamber and a tunnel leading toward the sphinx. On the whole, the research confirmed the conjecture that 10 to 15 percent of the pyramid's

volume is comprised of empty spaces, the exact location, and purpose of which are not yet clear.

Final results on the size and possible content of the areas discovered by the Japanese will become known in the middle of April, when computer processing of the data will be completed. However, many scientists already believe that modern methods of pyramid research herald a revolution in Egyptology.

V. BELYAKOV.

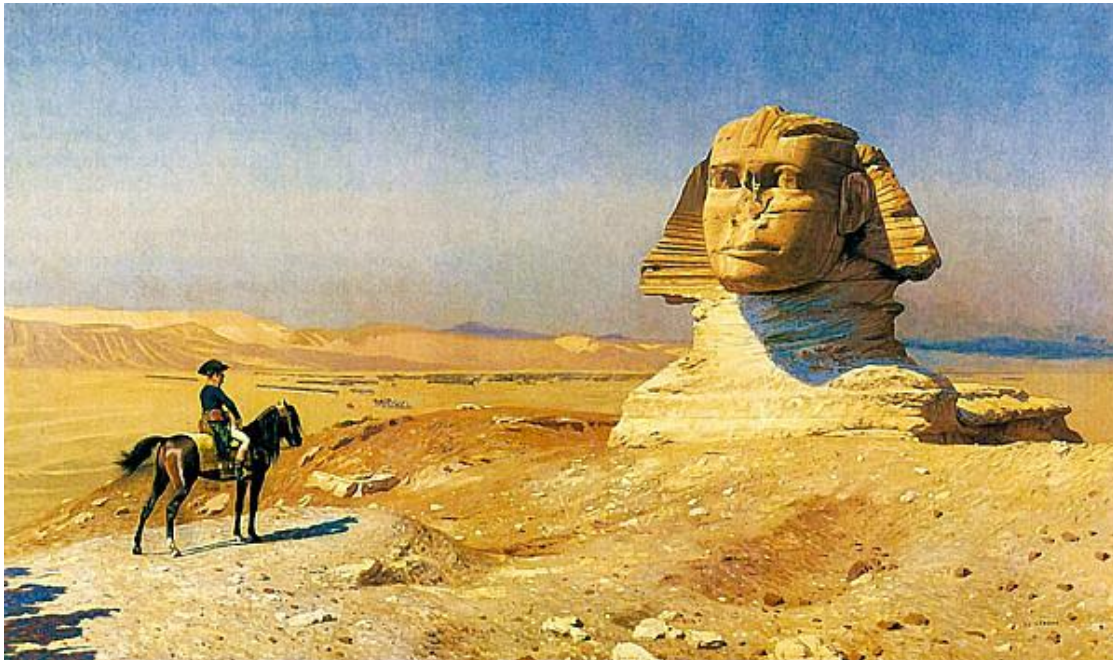
news services
Post-Intelligence, Seattle

عکس ۲۵

آن‌ها گزارش کرده بودند که چند حفره زیر زمینی در یا نزدیک ابوالهول کشف شده و به ویژه یکی که نشان وجود تونلی است که ابوالهول را به اهرام مرتبط می‌کند. در خواستشان برای داخل هرم شدند و بررسی تونل احتمالی که گودال نامیده می‌شد رد شد. در واقع وجود "حفره" ها و "تونل" های مختلف، مقامات مصری را مضطرب کرده بود و تمایلی نداشتند تا مجوز هر گونه اکتشاف بیشتری را صادر کنند. دکتر احمد کردی رئیس سازمان آثار باستانی مصر آشکارا گزارش داده و بیان کرده بود که او قبل از اینکه اجازه کار بیشتر داده شود از نشست جهانی مصر شناسان دعوت می‌کند تا همه یافته‌های جدید را ارزیابی کنند.

این گروه علمی اختصاصی هرگز فراخوانده نشد. اما علاقه به ابوالهول که توسط محققان ژاپنی دوباره احیاء شده بود منجر به پیشرفت‌های دیگری شد که موضوع مهم قدمت اهرام جیزه را به میان کشید. راه‌های نوینی برای تعیین قدمت همه آثار باستانی جیزه پیدا شد که ابوالهول یکی از آن‌ها بود.

در حال حاضر تعیین سن مجسمه ابوالهول - ابوالهول نخستین - کار ساده‌ای نیست. طرح‌هایی که دیدار ناپلئون از ابوالهول در مصر را به تصویر کشیده‌اند آن را مدفون در شن‌هایی نشان می‌دهند که تا گردش را پوشانده.

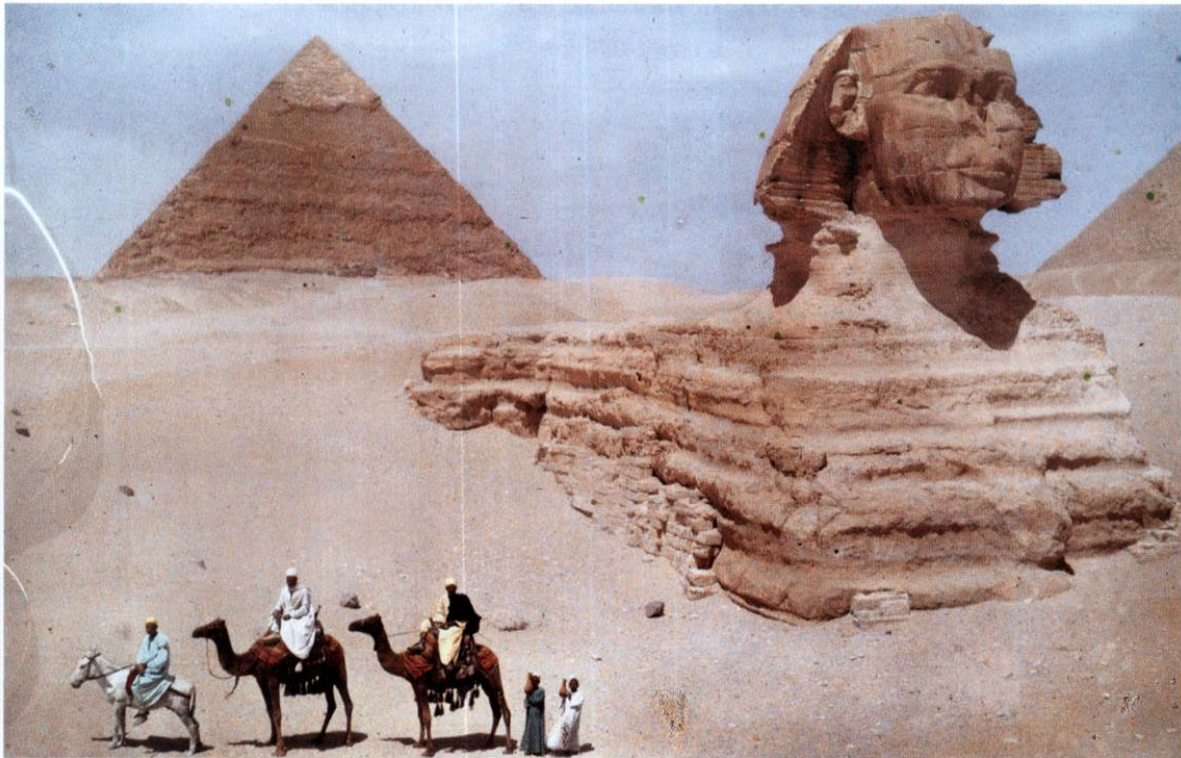


حتی تا قرن نوزدهم بازدید کنندگان بر شن‌ها می ایستاده‌اند (عکسی ۲۶)



عکسی ۲۶

در واقع اکتشاف دیگری در دهه ۱۹۲۰ کاملاً بدن ابوالهول را از زیر شن بیرون آورده ، ستون یاد بودی بین پنجه هایش کشف شده که بر آن فرعون تات موسیس چهارم ثبت کرده که چگونه او مجسمه ابوالهول را از زیر شن‌هایی که تا گردنش را پوشانده بودند بیرون آورده . پیش از این در ۱۴۰۰ پیش از میلاد!



بی تفاوتی مجسمه ابوالهول، مجسمه مصری نصف انسان- نصف حیوان، بیشتر اوقات تا گردنش در شن و ماسه مدفون بوده است. ابوالهول تا قبل از اینکه این عکس گرفته شود، حداقل سه بار حفاری شده. اولین بار ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در زمان فرعون توتمس چهارم، دوباره در زمان رومی‌ها و دفعه سوم آغاز حفاری در سال ۱۹۲۵- همان سالی که این عکس گرفته شد- توسط مهندس فرانسوی به نام امیل بارز. در تابستان سال ۱۹۲۸ سردبیر مجله نشنال جئوگرافیک گیلبرت. اچ. گروسونور (Gilbert H. Grosvenor) به کارمندان دستورداد که دیگر از این عکس استفاده نکنند و پشت آن نوشت: از آن جایی که مجسمه ابوالهول در این زمان کاملاً خارج از شن است، پس این عکس خیلی قدیمی و تاریخ گذشته محسوب می‌شود. اما تکنولوژی آن عکس قدیمی نبود. گروسونور اولین لابراتوار پرینت رنگی را در آمریکا و در سال ۱۹۲۰ تاسیس کرده بود. عکاس‌ها، عکس‌های اتوکروم خود را بر روی سطح صفحات شیشه‌ای ظاهر می‌کردند و به وسیله کشتی بخار، آن‌ها را به مرکز فرماندهی انجمن نشنال جئوگرافیک در واشنگتن می‌فرستادند. -جونای ریزو

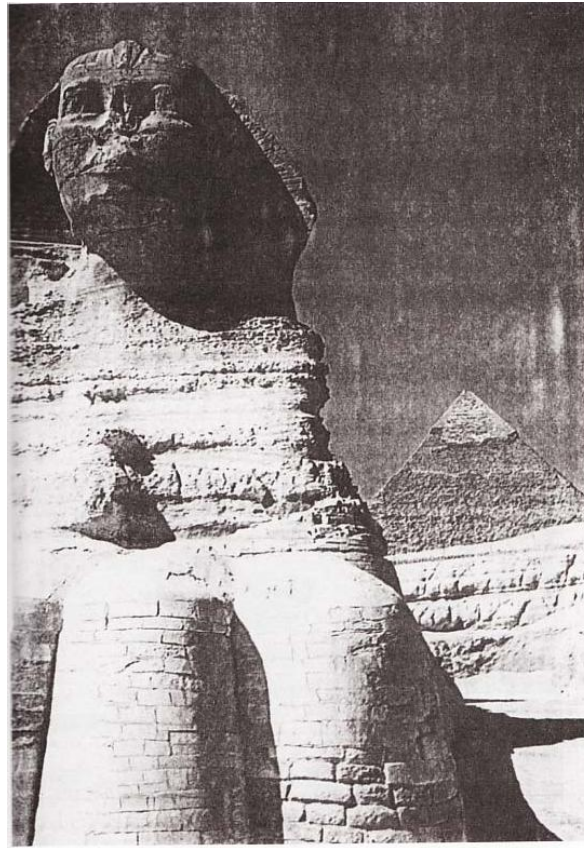
آرشیو عکس‌های "نگاهی به گذشته" - در سایت ngm.com

عکس از هانس هیلدنبرند . آرشیو عکس نشنال جئوگرافیک

اسکن شده از مجله گیتانما نخستین شماره مجله نشنال جئوگرافیک به فارسی در ایران م.

قبل از اینکه برای ترمیم در دهه ۱۹۹۰ با بنایی تازه کاملاً پوشانده شود هرکسی که جیزه را در دوران معاصر دیده به آسانی می‌توانسته آنچه که از ابوالهول در معرض دید بوده را ببیند که دو بدنه متفاوت را به نمایش می‌گذاشته . بخش‌های پائینی و پنجه‌های ابوالهول با بنایی پوشانده یا افزوده شده‌اند (عکسی ۲۷)

دانسته‌ایم که چنین ترمیم‌ها و بازسازی‌هایی با توسل به بنایی قبل از این در ۱۴۰۰ پیش از میلاد و در ۷۰۰ پیش از میلاد و در قرون اول و دوم میلادی صورت گرفته . برخی مورخان معتقدند که بازسازی مشابهی حتی در دوران Chefra سازنده احتمالی مجسمه ابوالهول صورت گرفته . بنابراین بخش‌های پائین‌تر را نمی‌توان برای تعیین قدمت اصلی ابوالهول به کار گرفت .



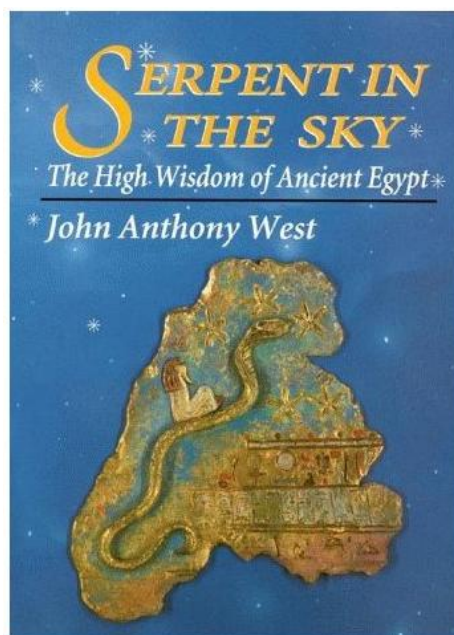
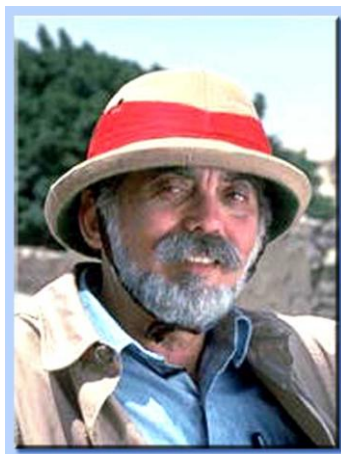
عکسی ۲۷

بخش‌های بالایی - بدنه میانی و سر - منشاء سنگی طبیعی‌اش را حفظ کرده.^۲ (عکس ۲۷)



^۲ مجسمه ابوالهول در مصر این گونه که حدس زده می‌شود باید در اصل دارای سری به شکل شیر باشد محققان همچنین دریافته‌اند که بین بدن و سر مجسمه ابوالهول اصلاً تناسبی وجود ندارد و به نظر می‌رسد که سر فرعون بر روی مجسمه اصلی نیست. دکتر جانانان فویل معمار بناهای تاریخی می‌گوید بین بدن و سر مجسمه یک عدم تناسب عمده مشاهده می‌شود. او می‌گوید دلیل ممکن برای این موضوع می‌تواند این باشد که سر اصلی مجسمه سر فرعون نبوده بلکه سر یک شیر بوده. بر طبق این نظریه سر مجسمه بعدها به صورت سر خوفو تراشیده شده است. در بین مصریان امروزی سر شیر گونه قدرت و عظمتی بیشتر از سر یک انسان دارد و این موضوع که بدن این مجسمه هم شیر گونه است این نظریه را تقویت می‌کند. به طوری که در تاریخ دهه های اخیر مصر شیرهای وحشی نیز در جیزه و اطراف آن ساکن بوده‌اند.

نظر معمول بر این بوده که بادهای صحرا این بخش را به مرور زمان فرسوده‌اند اما در میانه دهه ۱۹۸۰ پژوهشگر و نویسنده جان آنتونی وست در کتابش " ماری در آسمان " و مقاله‌های گوناگون ادعا نمود که عامل طبیعی که باعث فرسایش ابوالهول شده آب بوده نه باد و شنهایی که باد آن‌ها را حرکت داده .^۳ و شرایط آب و هوایی شناخته شده باستانی و موعد دوره‌های خیس کنندگی نشان می‌دهند که ابوالهول مسن‌تر از ۱۰۰۰۰ پیش از میلاد است .



روی جلد کتاب ماری در آسمان (خرد متعال مصر باستان) و تصویر جان آنتونی وست

این نظریه نوین در ۱۹۹۰ مورد حمایت غیر منتظره شخص دکتر رابرت اسکوج جغرافی دان مورد احترام دانشگاه بوستون قرار گرفت . در ۱۹۹۱ دکتر توماس دوبکی ژئوفیزیک دان به او ملحق شد و گزارشی را به انجمن زمین شناسی آمریکا ارائه کرد که گزارشی که بر سایتشان " تحقیقات تایید شده فرسایش از طریق آب " قرار گرفته . در نتیجه آن قدمت ابوالهول ۷۰۰۰ پیش از میلاد یا قدیمی‌تر دانسته شده . با زیاد شدن چالش‌هایی که اصول مسلم مصر شناسی به خود دید - همچون سخنرانی‌ها و مقالات و برنامه‌های تلویزیونی و مناظره‌ها و ردیه‌ها - تشکیلات مصر شناسی تنها کاری که انجام داد نادیده گرفتنشان بود .

طی ۱۹۹۰ ، مصر موجی از نسل جدیدی از توریست‌ها را به خود دید . این نسل جدیدی‌ها جذب جریان یافته‌هایی شده بودند که قدمت اهرام جیزه و ابوالهول را به دوران بسیار قدیمی‌تری پیوند می‌زد . کسانی که تعدادشان به صدها و هزاران نفر رسید . آنانی که می‌آمدند تا ساختارهای بنا شده توسط فرا زمینی‌ها ، نجات یافتگان آتلانتیس ، اوزیریانها^۴ یا هر کس دیگر را ببینند . و در سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها و مجامعی که مدعی پیشگویی آینده بودند شرکت می‌کردند .

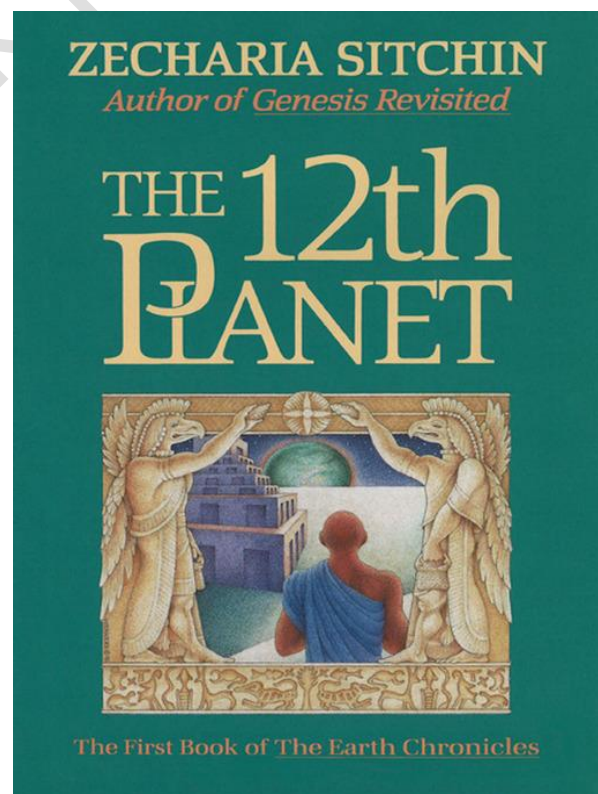
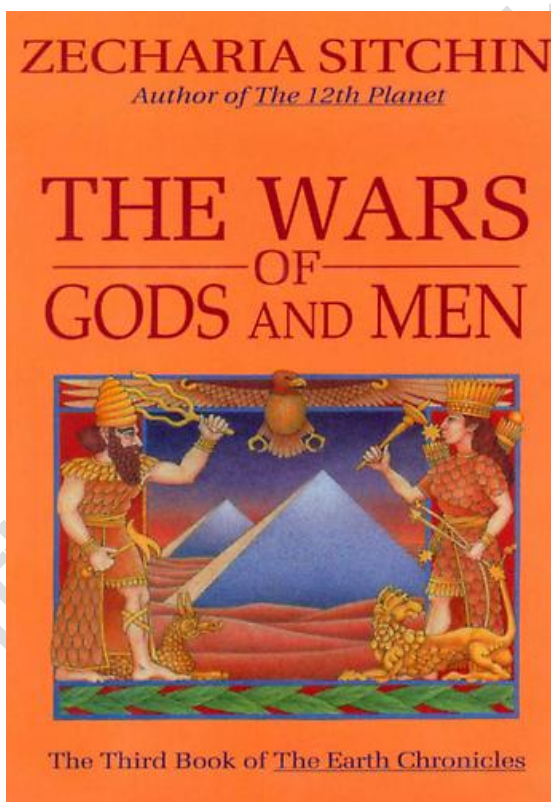
^۳ . برای اطلاعات بیشتر ر. ک به سایت رسمی جان آنتونی وست . <http://www.jawest.net>

^۴ . این نظریه معتقد است که اوزیریان‌ها اختلاطی از نژادهایی هستند که بنیان‌های فکری مشابهی دارند و یکپارچه تمدنشان را فراز آنچه مصریان باستان در سیاره ی زمین برپا کرده بودند بنا کرده اند . آن‌ها عبارت بودند از کاهنان اعظم، بردگان و کارگران درجه بالاتر، رده بالاها و کاهنان از واهب زندگی لذت می‌برند حال آنکه بردگان روز و شب کار می‌کردند. اوزیریان‌ها توسط فرعون‌ی که گی و خوشگذران بود حکمرانی می‌کردند. فرعون جدید از طریق نظاره ی دیوار غیب گویی انتخاب می‌شد. بومیان سیاره به نظر می‌رسد ممکن است انسان باشند و یا گونه ای بر اساس Anubis و Thoth. در فرهنگ اوزیریان، هرگاه فرعون بمیرد، جسدش مومیایی می‌شود و مومیایی او به همراه ممتازترین دارایی‌های او دفن می‌شود، به همراه کسبه‌هایی پر از گربه‌های زنده که اوزیریان‌ها آن‌ها را مقدس می‌شمارند. رانمشگرانی که مراسم تدفین می‌خوانند هم به درون مقبره ی فرعون مرحوم انداخته می‌شوند. اوزیرین در زرتشتی به معنی سپری شدن روشنایی است و ایزد موکل بر بعد از ظهر م

در ۱۹۹۲ دوباره به مصر رفتیم و به عنوان مجری در یکی از کنفرانس‌ها، کنفرانسی که در هتل منحصر به فردی به نام Mena House برگزار می‌شد شرکت کردم. هتلی مجلل که در دهه ۱۸۹۰ برای خاندان سلطنتی ساخته شده بود و بر دامنه دماغه جیزه جایی که اهرام و ابوالهول واقع شده‌اند قرار گرفته و وقتی در حال شام یا ناهار خوردن در رستوران بزرگ آن هستید نمایی که از هرم بزرگ به واسطه پنجره‌های بزرگ هتل پیداست شما را سخت به هیجان می‌آورد.

سالن استراحت هتل با مشروب فروشی و میز و نیمکت‌ها و خلوت گاه‌هایش، جایی بود پر جنب و جوش برای بعد از سخنرانی و دیدارهای رسمی. طولی نکشید که فهمیدم اینجا پر است از سرو صدای شایعات اینکه چه چیزی "واقعاً کشف شده است؟" در اتاق‌های مخفی، چه چیز مخفی شده است؟، چرا دسترسی به اینجا و آنجا ممنوع است؟ و همچنین دیری نپایید که دو مرد مرا به یک نوشیدنی دعوت کردند. در میان پیام‌های گوناگونی که خدمه‌ی هتل از زیر در اتاق‌ها به درون انداخته بودند، در زیر در اتاق خودم پاکتی حاوی دو کارت ویزیت دیدم، یکی از طرف دکتر Alexander Shumilin، رئیس دفترخانه‌ی خاور میانه oiPravda و دیگری از جانب Dimitri Velikie، مکاتبه‌گر خاور میانه oilzvestia، آن‌ها به ترتیب نمایندگان روزنامه‌های رسمی دولت شوروی و حزب کمونیست بودند، همان‌طور که هرکسی بدون شک با خود فرض خواهد کرد، آن‌ها مأمورین KGB (سازمان جاسوسی شوروی) بودند. برای پذیرفتن دعوت خیلی کنجکاو نبودم.

انگلیسی را خیلی روان صحبت می‌کردند و معلوم بود که از همه موضوعات مربوط به خاورمیانه، سیاست‌ها، اقتصاد و امور جاری به خوبی مطلع هستند. درباره من و کتاب‌هایی که خوب آگاه بودند؛ شامل "جنگ‌های خدایان و انسان" که پس از دو تای نخست منتشر شده بود. در "دوازدهمین سیاره" با خدایان آنوناکای سومریان و آمدنشان از سیاره نیبیرو به زمین سروکار داشتم و در "پلکانی به ملکوت" با پایگاه فضایی پس از طوفانی در شبه جزیره سینا و ساخت و ساز پیچیده جیزه به عنوان بخشی از تسهیلات فضایی و در کتاب سوم با جنگ میان خاندان آنوناکای، شامل "جنگ‌های هرمی" و نابودی پایگاه فضایی با سلاح‌های هسته‌ای و این آخری بیشتر توجه روس‌ها را به خود جلب کرده بود.



سمت راست روی جلد کتاب دوازدهمین سیاره و سمت چپ جنگ‌های خدایان و انسان

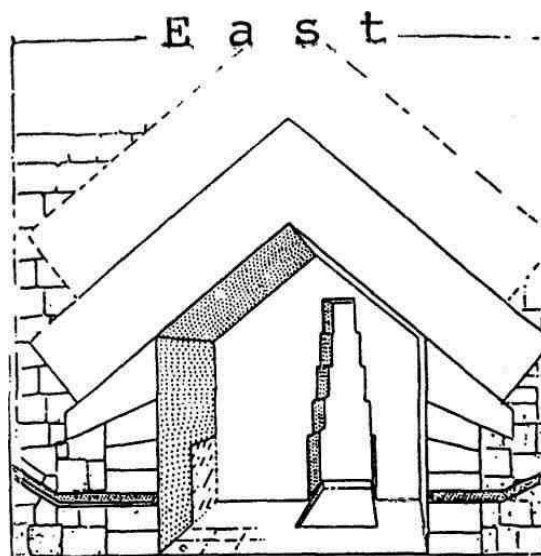
وقتی صحبت‌هایمان را سبک و سنگین کردیم متوجه شدم که دلیل این دیدار سلسله سوالات آن‌هاست. فراتر از کتاب‌هایی چه چیز دیگری می‌توانستیم به آن‌ها بگوییم؟ آیا متون سومری سلاح‌های مورد استفاده در جنگ‌های هرمی را توصیف کرده‌اند؟ آیا می‌دانم که کوهی که به عقیده من کوه سینای حقیقی است چه نام دارد؟ محل دقیق پایگاه فضایی نابود شده کجاست؟ آیا متون سومری در این خصوص که چه نوع انفجار هسته‌ای بوده سرنخی ارائه کرده‌اند؟ آیا می‌دانم که شن اسرارآمیز پیدا شده توسط فرانسوی‌ها از شبه جزیره سینا بوده؟ آیا شایعاتی را درباره رادیو اکتیویته بودن شن شنیده‌ام؟

آنچنان که انتظارش را داشتم از پاسخ‌هایی چیز زیادی دستگیرشان نشد (هنوز جنگ سرد میان ایالات متحد و اتحاد جماهیر شوروی برقرار بود) اما از آن‌ها چیزهای بیشتری دستگیرم شد. برخی رازهای مهم و چیزهایی با اهمیت. آنچه که درباره شن اسرارآمیز دالان "اتاق ملکه" کشف شده و شوروی ارتباط هسته‌ای را با پایگاه فضایی آنوناکا در صحرای سینا پیدا کرده بود. چیزهایی که به دنبالشان بودم.

وقتی جلسات سخنرانی کنفرانس مشغله‌ام را زیاد کرد. همراهانم برنامه سیرو سیاحت خود را آغاز کردند، تصمیم گرفتم بمانم و با پرواز بعدی به آن‌ها ملحق شوم. نخستین تصمیم بازدید از کتابخانه و دفتر ARCE در قاهره بود. شش سال از وقتی که فرانسوی‌ها شن را پیدا کرده بودند گذشته بود و درباره آنچه که بعد از آن فاش شده بود کنجکاو بودم. البته گزارش‌هایی درباره شن پیدا کرده بودم اما در خصوص نتایج آزمایش‌های انجام شده در فرانسه اطلاعات درست و حسابی در اختیار نداشتم. آزمایش‌های مصریان بر شن نشان داده بود که ساختارش شبیه شنی است که در صحرای سینا در محدوده el-Tor (بندر باستانی در دریای سرخ که مصریان از معادن فیروزه آن برداشت می‌کردند). اما چرا سازندگان اهرام شن را از صدها کیلومتر دورتر به جیزه منتقل کرده‌اند در حالیکه شن به فراوانی درست پیش رویشان بوده؟ آن‌ها گفتند که پاسخم بهتر از هر کس دیگری بوده و آدرس EdF در پاریس را به من دادند تا بتوانم نامه نگاری کنم که البته این کار را انجام دادم اما هرگز جواب درستی دریافت نکردم.

اینکه خواسته باشم محدودیت‌های بخش‌هایی از اهرام - همچون اتاق ملکه - برداشته شود واقعیت دارد یا نه؟ باید بگویم که همین‌طور است. سپس آن‌ها اطلاع دادند که بهترین موقع برای ارضا حس کنجکاویم در اطراف و درون هرم درست زمانی است که همه چیز رسماً تعطیل شده؛ وقتی که نگهبانان هرم برای یک ساعت ورودی آن را برای کسانی که بعد از رفتن جمعیت هنوز جو گیر شده‌اند و بیرون نیامده‌اند باز نگه می‌دارند. کتابخانه ARCE یک کپی از گزارش نوشته شده توسط دو معمار فرانسوی را در اختیار داشت که به جنبه‌هایی از معماری هرم بزرگ مربوط می‌شد اما چیزی درباره آزمایش شن در آن نیامده بود. همچنین در کتابخانه گزارش مفصلی را (به انگلیسی در ۱۹۸۷) پیدا کردم که توسط پروفسور ساکوجی یوشیمارو و سه تن دیگر از پروفسورهای دانشگاه واسدا درباره یافته‌های جستجوگران ژاپنی نوشت شده بود. بخش ششم مربوط به آزمایش غیر مخرب تجسس اهرام با متد امواج الکترو مغناطیسی بود. شخصاً به صفحاتی که با اتاق ملکه سروکار داشت علاقمند شده بودم و کتابخانه ARCE اجازه داد تا کپی‌های فتو استاتیکی از آن‌ها بگیرم.

ژاپنی‌ها گزارش داده بودند که وجود یک فضای خالی دراز در دالان افقی منتهی به اتاق ملکه تأیید می‌شود. همچنین وجود مقداری شن در فضای خالی (حفره) آنچنان که سنجش میکروگراوی متریک فرانسوی‌ها نشان داده بود. گزارش نشانه‌ای از یک حفره مخفی در خود اتاق ملکه در دیوار غربی را اعلام نموده اما اندازه‌اش به علت بازتاب‌های متلاطمی که مطالعات را مختل می‌کرده غیر قابل توضیح مانده. این کشفیات هم‌راستا با اعتقادات بسیاری از کاوشگران پیشین بود مبنی بر اینکه سازندگان هرم بزرگ وزن گزافش را از طریق ایجاد قوس‌های سه گوش و حفره‌ها تعدیل کرده‌اند و کاهش داده‌اند. ژاپنی‌ها که به حفره‌ای پشت دیوار اتاق ملکه مشکوک شده بودند در گزارششان اشاره کرده‌اند که دیوار شرقی اتاق جایی است که سقف به شکل سه گوش ساخته شده شامل طاقچه نمادینی است درون دیوار. اشاره به ویژگی مشهوری در اتاق ملکه که به Niche (تورفتگی در دیوار) مشهور است (طرح آن در عکس ۲۹ نشان داده شده).



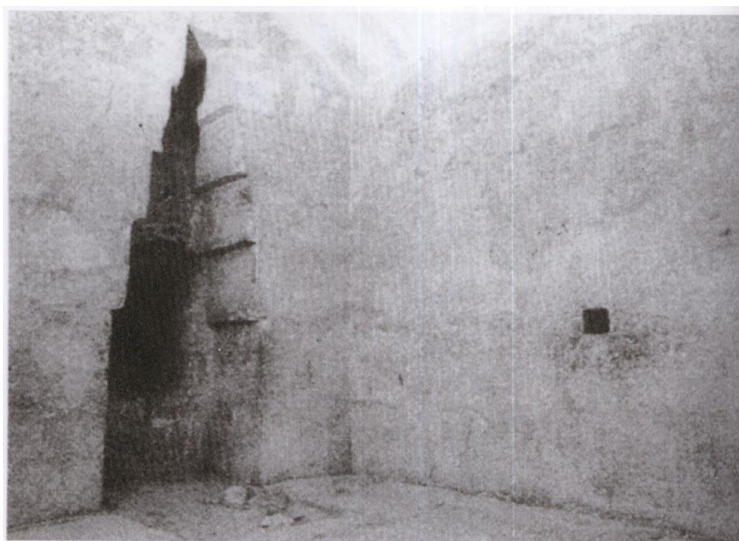
عکس ۲۹

به شکل معمول تورفتگی دیوار برای قراردادن تندیس یک خدا یا پادشاه در نظر گرفته می‌شده . بازدید کنندگان قبلی اتاق می‌توانستند آسیبی را که به علت کوشش‌هایی برای نقب زدن به سنگ بنای تورفتگی وارد آمده بینند (گمانه بر این است که با مردان مأمون شروع شده) برای یافتن آن چه که ممکن بوده در پشت آن قرار داشته باشد . (عکس ۳۰)

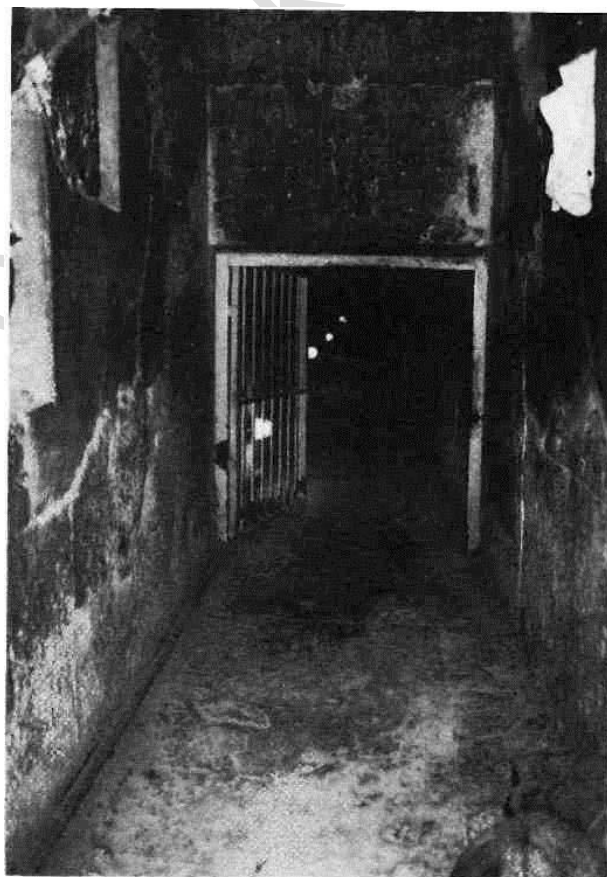


دهانه شناخته شده‌ای بوده به سمت داخل گسترش یافته چون یک تونل ، یک مسافت کوتاه .

بررسی جامع " رازهای هرم بزرگ " پیترو تامکینز در ۱۹۷۱ بیان می‌کند که : جویندگان گنج معبری به طول چند یارد پشت تورفتگی حفر کرده‌اند . وقتی که در موارد پیشین از آن بازدید کرده‌ام تورفتگی و دهانه‌اش از خاک و شن پاک شده و این از ویژگی‌های بارز اتاق ملکه بوده .



(علاوه بر این دریچه‌های هوا محور در شمال و دیوارهای جنوبی مهم هستند) من تعجب می‌کنم که چرا در قاهره این تورفتگی حس کنجکاوی فرانسوی‌ها و ژاپنی‌ها را بر نینگیخته و هیچ‌کدام از آن‌ها اشاره‌ای به کاوش در دیوار شرقی نکرده‌اند و این عجیب است . روز بعد در وقت اضافه " ساعت خاموشی " وارد هرم بزرگ شدم و راهم را به معبر بالا رونده در پیش گرفتم در نقطه تقاطع دالان افقی دروازه‌ای بود با میله‌های آهنی که در بازدید های قبلی‌ام در آنجا نبود و البته الان آنجا بود . (عکس ۳۱) .



نیم خیز در گذرگاه افقی باریک و کم ارتفاعی که به اتاق ملکه منتهی می‌شد به جلو رفتیم (برای مسافت زیادی در کمتر از ۴×۴ فوت عرض و ارتفاع) به دنبال سه سوراخی گشتم که فرانسوی‌ها در دیوار غربی ایجاد کرده بودند اما نتوانستم پیدایشان کنم . به اتاق نور داده شده ملکه که در آن مکان ایستادن وجود داشت رسیدم . کسی نبود اما عده ای مراقب بودند . دو دوربین ویدئویی در دو گوشه سقف توجه مرا به خود جلب کرد . یکی سوی ورودی اتاق بود و دیگری روبه فرورفتگی در دیوار شرقی و سوراخی در تورفتگی با یک مشت سیم در قابی چوبی پوشیده شده بود .



جز این چیز دیگری هم در آنجا تازه بود : شن

در لبه در معرض دید سنگ بنای به جلو آمده دهانه پوشیده شده ، کپه کوچکی از شن وجود داشت . در ظاهر که شن معمولی بود اما در واقع شنی غیر معمول : با دانه‌های سبز و آبی مخلوط شده بود . کانی یا پلاستیک ؟ بی اطلاع بودم .

چیزهایی از گذشته در ذهنم جرقه زد . جملات خبرگزاری رویتر در ۱۹۸۷ درباره شن غیر معمول کشف شده توسط فرانسوی‌ها که " با دانه‌هایی مخلوط شده بود " و همچنین تحقیقات روس‌ها درباره شن رادیو اکتیو . آنچه که دیدم چه بود ؟ از کجا آمده بود ؟ شنی بر زمین یا هرجای دیگر وجود نداشت . توانستم قاب چوبی را برداشته و نور چراغ قوه‌ام را به درون چهار گوش گشوده بتابانم . فضای تاریک تونلی شکلی را دیدم . شن از درون آن آمده بود ؟ نظری نداشتم اما چه کاری می‌توانستم بکنم ؟ در شکم هرم بزرگ بودن به اندازه کافی وهم آلود بود . فرورفته در سکوت مطلق اما تحت مراقبت چشمانی ناشناخته . در بیم و هراس بودم که نکند کسی عمداً یا سهواً دروازه آهنی گذرگاه ورودی را پشت سرم ببندد و مرا برای تمام شب یا حتی بیشتر در اینجا گرفتار کند . در جیب ژاکتم بسیاری از پاکت نامه‌های هتل را داشتم و از یکی از آن‌ها به عنوان بیلچه استفاده کردم و مقداری از ماسه‌های عجیب را درون پاکتم ریختم تا با خودم داشته باشم . به گمانم آنچنان که به خاطر دارم در پوش را سر جایش برگرداندم . با حسی از سرماخوردگی خودم را به ورودی دالان به دروازه رساندم که هنوز باز بود . پریدم بیرون . اگرچه خلاص شده بودم اما هنوز گیج بودم :

چه کسی پشت فرورفتگی نقب زده بود و چه چیزی در اعماق آن قرار داشت ؟ در بازگشت به نیویورک شن را با یک دستگاه رادیو اکتیویته سنج معمولی مورد آزمایش قرار دادم . هیچ سطح غیر معمولی از تشعشع مشاهده نشد . بنا بر درخواستم در می ۱۹۹۳ بخش زمین شناسی دانشگاه سین سیناتی شن را تجزیه و تحلیل نمود . دانه‌های کوآرتز غیر معمولی که با اکسید آهن آلود شده بود پیدا شد . به نظر می‌رسید پولک‌های ریز آبی ، تراشه‌های یک ماده مصنوعی هستند ماده‌ای که بدست انسان ساخته شده (مثل پلاستیک) . اشاره‌ای به رادیو اکتیو نشده بود .

بنابراین اسرار اتاق ملکه ناگشوده باقی ماند :

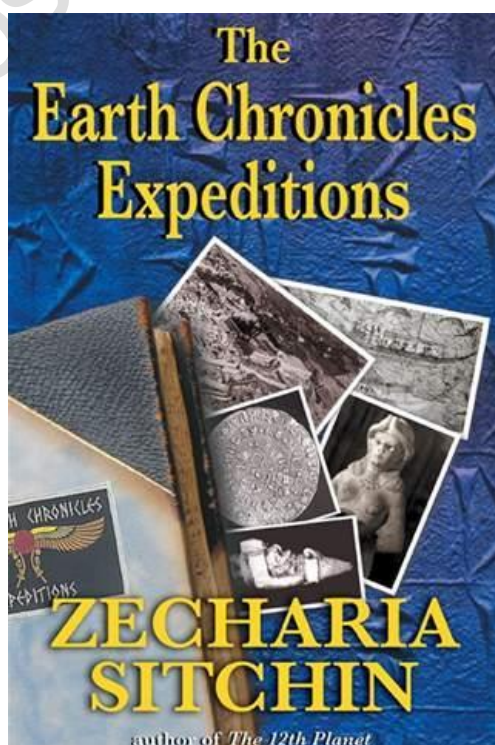
اینکه شن از کجا آمده بود ؟ چرا با دانه‌های عجیب و غریب مخلوط شده بود ؟ آنچه که در حفره‌های فرانسوی‌ها گزارش شده بود همین شن مخلوط شده با کانی‌ها بوده و چرا همه این‌ها چون رازی سر به مهر مانده ؟ این معمای نوینی بود . با این وجود وقتی که چند سال بعد فرصتی برای یافتن پاسخ‌ها پدید آمد ، با اسرار حتی بزرگ‌تری مواجه شدم .

<http://lostbook.persianblog.ir>

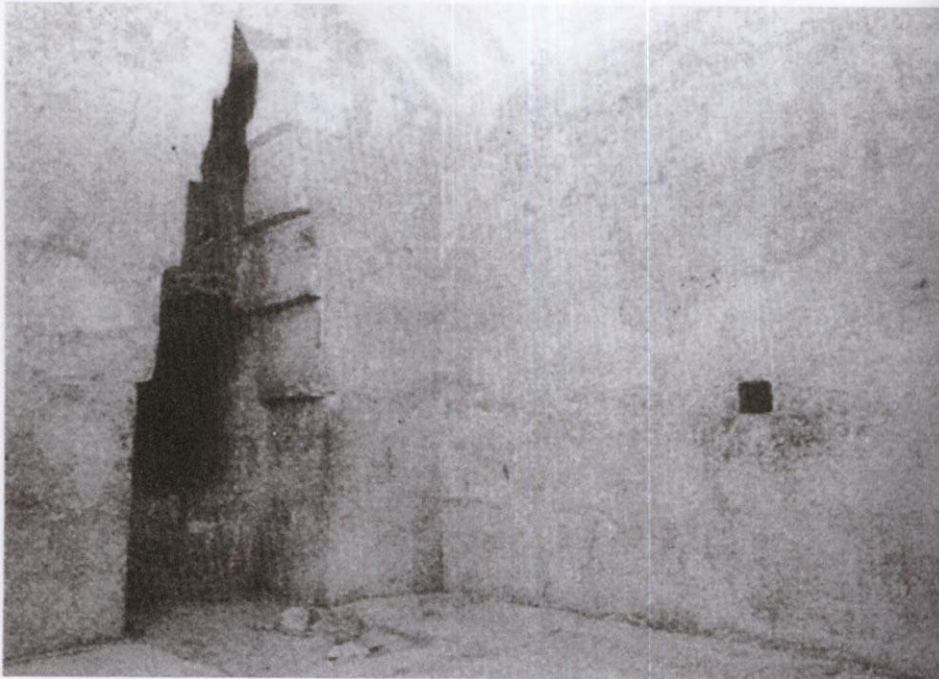
حفره مخفی

اگر به لغت **Destiny** / سرنوشت در فرهنگ لغت نگاهی بیندازید لغت **Fate** / تقدیر را در توضیح آن خواهید یافت و متوجه خواهید شد که معنی سرنوشت آن است. اما سومریان باستان فرق زیادی بین این دو قائل بودند. **Destiny** / سرنوشت (**NAM**) نه فقط مقدر بود بلکه چون میرایی انسان قطعی بود و اجتناب ناپذیر. **Fate** / تقدیر قابل تغییر بود و تابع انتخاب آزاد که فقط به عنوان مثال با پیروی از احکام معنوی بود که کسی می‌توانست زندگی طولانی‌تری داشته باشد. **Fate** / تقدیر **NAM.TAR** بود. **Destiny** / سرنوشتی که می‌توانست "بتابد" و "به تأخیر" افتد (هر چند هم غیر قابل اجتناب باشد).

به آن بسیار اندیشیدم که کدامیک بوده - تقدیر یا سرنوشت - که به وسیله من تحقق نیافته، زنجیره‌ای از وقایع پیش بینی نشده که در ۱۹۹۲ شروع شد و گام به گام به کشف بزرگی منجر شد و تقریباً نزدیک بود مرا به کشتن دهد. کنفرانس بین‌المللی در ۱۹۹۲ برگزار شد که من هم در آن سخنرانی داشتم. در کنار این کنفرانس تورهایی هم برای قدرت نمایی سازماندهی شده بود. آنچنان که بعداً فهمیدم یکی از رقیبان‌شان آقای عباس ندیم دزدکی در سالن کنفرانس پرسه می‌زد و از سخنرانی‌ها یادداشت بر می‌داشت. در بازگشت به آمریکا با من تماس گرفت و خودش را متصدی یک تور مصری با دفتری رسمی در لس‌آنجلس معرفی کرد. او مرا به "توری دانشورانه"، یکی از تورهایی که توسط شرکتش سازماندهی شده بود دعوت کرد. توری به نام "سیرو سیاحتی خیال انگیز". به او گفتم که در اصل دلم می‌خواهد که این تور خودم باشد و هوادارانم را به جاهایی که خودم انتخاب می‌کنم ببرم. او گفت مسأله ای نیست و رابط‌های خوبی در مصر دارد. کجا می‌خواهی بروی؟ به او گفتم که می‌خواهم در جستجوی کوه سینای حقیقی به سینا بروم و برای کار به هلیکوپتری نیاز دارم. انتظار نداشتم که از او هم چون دیگران بشنوم که سینا (عطف به معاهده صلح اسرائیل و مصر) هنوز یک منطقه نظامی است و پرواز هلیکوپترهای خصوصی در آن ممنوع. در نتیجه وقتی پس از آن اضافه کرد که این کار را انجام شدنی بدانم شگفت زده شدم. برآیند این قول تور آوریل ۱۹۹۴ مصر و سینا "در جستجوی خروج" شد. نخستین توری که به مصری‌ها اجازه می‌داد وارد سینا شوند و برای انجام آن از یک تونل نظامی زیر کانال سوئز استفاده شد. عباس - همه او را با اسم کوچکش صدا می‌کردند - هلی‌کوپتری برایم فراهم نمود اما نمی‌شد با آن فرود برنامه ریزی شده‌ای بر کوه انجام داد (این و ماجراهای متعاقب با کوه سینا در کتابم سفرهایی به تاریخچه زمین شرح داده شده‌اند).



آنچنان که امکان داشت در مصر او بازدید از موقعیت‌های باستان شناسی که توسط من مشخص می‌شد را فراهم می‌آورد. موقعیت‌هایی که معمولاً از برنامه سفر توریست‌ها حذف می‌شدند. اما نتوانستیم وارد اتاق ملکه شویم چون به علت کارهایی که Gantenbrink در آنجا انجام داده بود خارج از دسترس اعلام شده بود.^۱ سال گذشته یک مهندس آلمانی به نام Rudolph Gantenbrink برای نصب سیستم تهویه و رطوبت گیری هرم بزرگ استخدام شده بود. او با خود کاوشگر کوچک روباتیکی مجهز به چراغ‌هایی در جلو و دوربینی برای فیلم برداری آورده بود و آن را روی محوری در دیوار جنوبی اتاق ملکه فرستاد. (آنچنان که در عکس شماره ۳ یکی دیگر از دو محور هوایی به اشتباه نام گرفته در دیوار شمالی مقابل قابل مشاهده است).



عکس رنگی شماره ۳ از فصل دوم

محور بسیار باریک کانالمانندی در حدود هشت اینچ مربع.

بر سر راه روبات، کانالی پیدا شد که توسط در پوشی سنگی مسدود شده بود و این کشف عناوین خبری سراسر جهان شد و مقامات مصری را نیز بسیار خشمگین نمود که منجر شد به متهم شدن Gantenbrink به اکتشاف غیر مجاز و افشاگری‌های پیش از موعد ورود به اتاق ملکه هم ممنوع شد... ما سعی خودمان را کردیم اما در آهنی که در ابتدای معبر افقی قرار داشت به واقع قفل شده بود. عباس مرا مجاب کرد که وقت دیگری برگردیم و من و سایر همراهانم پذیرفتیم.

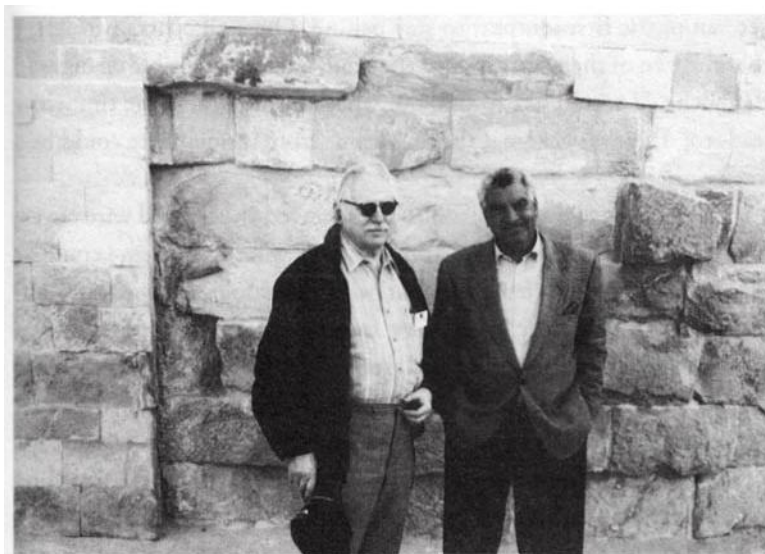
دفعه بعد یک " تور صلح " ی بود در فوریه ۱۹۹۵ - مصر، سینا، اردن و اسرائیل - سفری که به نشانه معاهده صلح بین اسرائیل و اردن فراهم آمده بود. در سینا عباس هلیکوپتر دیگری برایم فراهم آورد و در مصر ورود به اتاق ملکه هم جزء بازدیدها شد. او هردو را ممکن نمود. اینکه چگونه هلی کوپتر را فراهم کرد برایم غیر قابل تصور است و جوابی هم برایش ندارم. اجازه ورود به اتاق ملکه با کمک رئیس جدید آثار باستانی فلات جیزه صادر شد و او کسی نبود جز دکتر زهی هواس دوست صمیمی عباس.

در آن زمان فقط با اخذ " مجوز "، ورود به هرم بزرگ مجاز بود و ابوالهول کاملاً خارج از دسترس قرار داشت آن هم به علت پروژه مرمت (تحت نظارت دکتر هواس) برای بنایی جدید به این نیاز بود که ابوالهول از سر تا دم با داربست پوشانده شود. بسیاری به این مشکوک شده بودند که پروژه مرمت ابوالهول در واقع پوششی مجازی و الکی است. راهی برای پایان دادن به رشد سریع گمانه

^۱. <http://emhotep.net/۲۰۱۲/۰۱/۱۱/locations/lower-egypt/giza-plateau-lower-egypt/the-pyramid-shafts-from-dixon-to-pyramid-rover/>

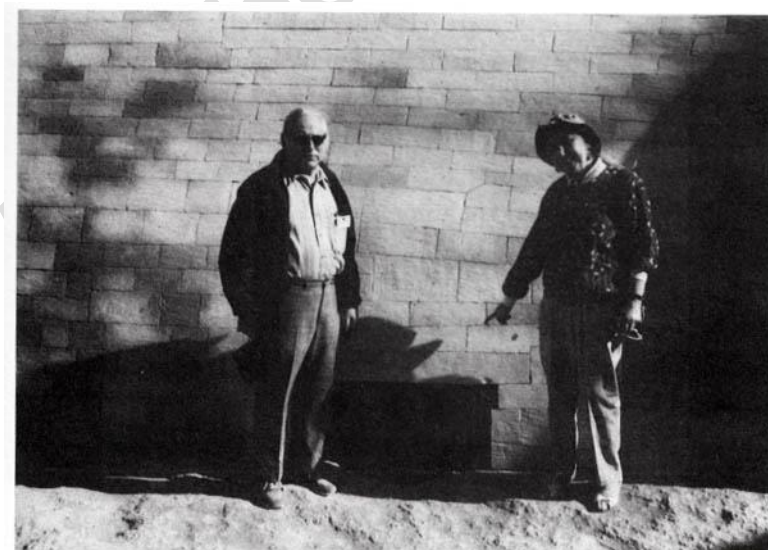
برای مطالعه بیشتر به این آدرس رجوع کنید.

زنیهایی که درباره قدمت ابوالهول پدید می‌آمد و نظریاتی که درباره " حفره‌های " مشکوک در داخل و اطراف آن داده می‌شد . اما نه فقط به گروه ما اجازه ورود به محوطه ابوالهول و تأمل و توقفی بین پنجه‌هایش و کاوش در اطرافش داده شد بلکه خود دکتر هواس برای خوش آمد گویی به ما آمد (عکس ۳۲)



عکس ۳۲

و به من اجازه داد که دزدکی به حفره اتاقت ماندی که درست پشت ابوالهول پیدا شده بود نگاهی بیندازم (با همسر عکس ۳۳) برای این حرکت بخشنده‌اش پس از آن نامه تشکری برایش نوشتم به پیوست بریده مطبوعاتی که او را همراه بانوی اول آمریکا و دخترش در حال سیرو سیاحت ابوالهول نشان می‌دادند .



عکس ۳۳

از مجسمه ابوالهول به سوی هرم بزرگ قدم زدیم و آخرین گروهی بودیم که اجازه ورود دریافت کردیم . دومین بار که به اتاقت ملکه رفتم از دیدن تغییراتی که در سوراخ حفر شده در تورفتگی و پوشش آن ایجاد شده بود متحیر شدم . همان‌طور که در تصویر می‌بینید

(عکس رنگی شماره ۵) وقتی که با تصویر قبلی مقایسه شود تغییرات نمایان می‌گردد . کاملاً مشهود است که کسی قصد انجام کاری را در آنجا داشته . آیا این کار بخشی از تلاش برای نصب تهویه بوده ؟ یا اینکه شخصی می‌خواست تونل را به اعماق درونی‌تر ادامه دهد ؟

از عباس خواستم که گروه را به هتل بفرستد اما مدت بیشتری در کنارم باشد و از یکی از هم‌گروهی‌ها به نام جان کازول که کهنه سربازی بود از سفر اول همراهم خواستم که هوای مرا داشته باشد . وقتی همه رفتند برای این دو نفر داستان شن و تغییر مشهود در تورفتگی را تعریف کردم و اینکه می‌خواستم آنچه که در درون آن است را پیدا کنم . جایی را که تونل زنی به آن انجامیده . گفتم که اگر شن از داخل آمده پس در آنجا یک حفره ، یک محفظه مخفی وجود دارد . چالشی غیر قابل مقاومت بود . پوشش سیمی قاب را در آوردم و نور چراغ قوه‌مان را به درون آن تاباندم و آنچه که می‌دیدم تاریکی بود .



عکس رنگی شماره پنج

نمی‌توانستیم بیشتر از چند متر را ببینیم اما آنچه که می‌دیدیم مبهوت کننده بود . لوله‌های پلاستیکی درازی به هر سو ریخته شده (عکس رنگی شماره ۶) و حتی یک بطری دور انداخته شده بود. کسی در آنجا مشغول کاری بوده اما از این کار گزارشی داده نشده . جان کازول ، وکیل ، فارغ‌التحصیل تاریخ از دانشگاه ییل و افسر سابق تفنگداران دریایی ایالات متحده داوطلب صعود شد . سینه خیز با چراغ قوه و دوربین به دست به جلو می‌رفت و در فواصل زمانی فریادی می‌زد تا ما بدانیم که حالش خوب است . کار به جایی رسید که به دشواری صدایش را می‌شنیدیم و عباس و من از این در تعجب بودیم که نکند مسیر اشتباهی را رفته باشد .



عکس رنگی شماره ۶

سپس دوباره صدای کاغزول را شنیدیم و نور چراغ قوه‌اش را که به سمت ما می‌تابید دیدیم (عکس رنگی ۷)

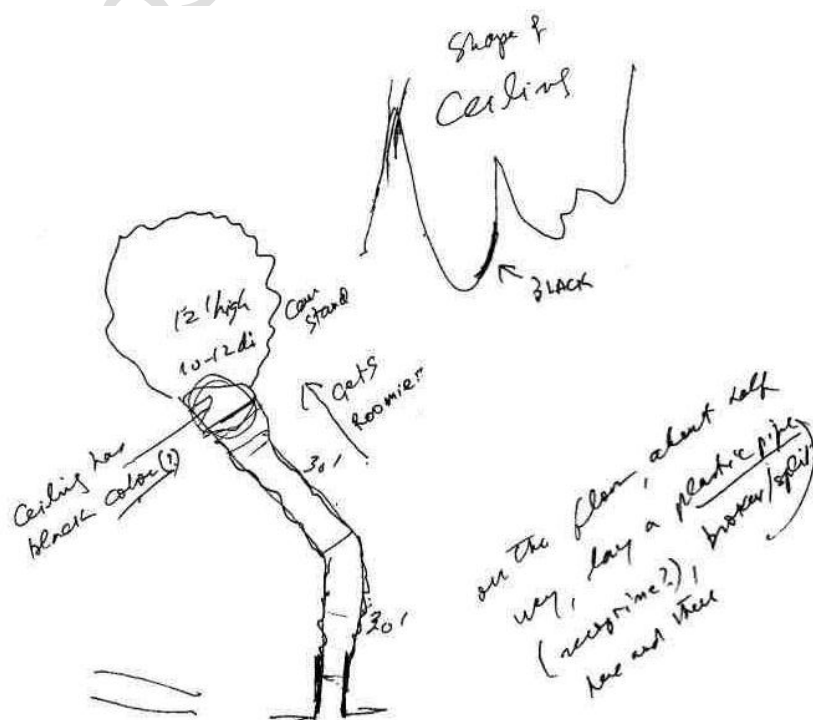


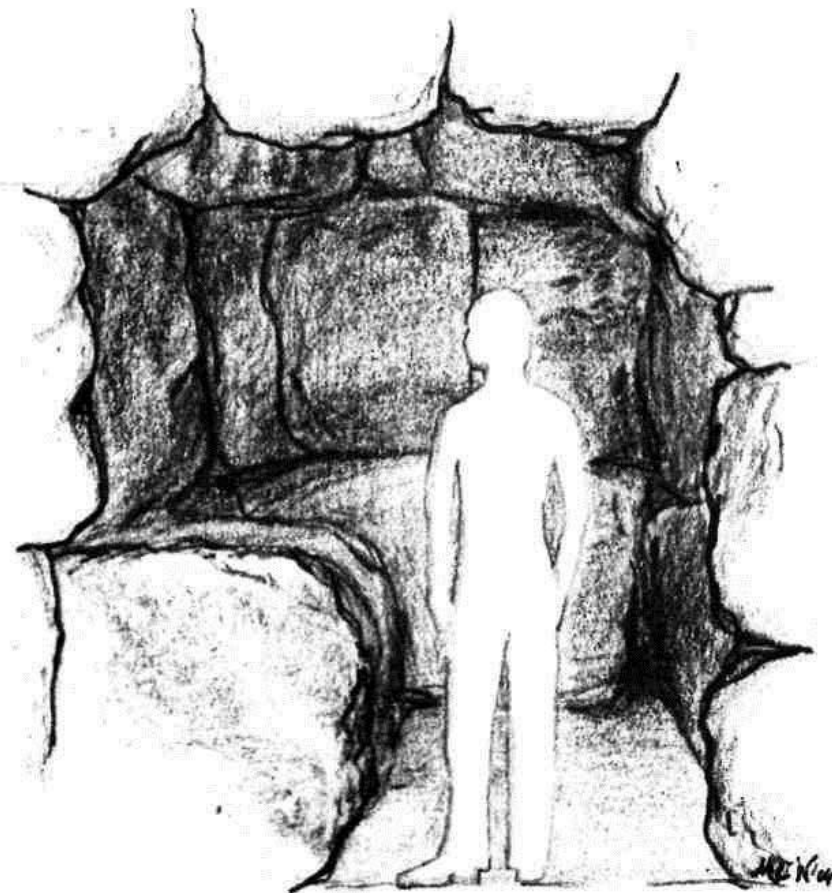
وقتی او بالاخره سرو کله‌اش پیدا شد (عکس رنگی شماره ۸) . نفسی تازه کرد و رو به ما فریاد زد :



حفره مخفی آنجاست و با هیجان از آنچه که آنجا پیدا کرده بود گفت . به سرعت از آنچه که او توصیف می‌کرد کروکی همراه با یادداشت تهیه کردم (تصویر ۳۴) سپس او طرحی حرفه‌ای برایم فرستاد که درون حفره مخفی را آنچنان که بود نشان می‌داد (تصویر ۳۵) .

تصویر ۳۴





تصویر ۳۵

بهترین راه برای بیان تمام ماجرا نقل قول از استشهادهای است که او به عنوان یک مدرک تاریخی فراهم آورده بود :
سوگند نامه جان کازول

من در اوایل فوریه ۱۹۹۵ به همراه زکریا سیچین در تور رویایی بودم . نخستین توقف ما برای دیدن اهرام جیزه نزدیک قاهره در مصر بود . وقتی ما وارد شدیم به سختی می شد کسی را در اهرام پیدا کرد . آنچنان که به خاطر می آورم تنها اتوبوس آنجا ما بودیم و تعدادی فروشنده دوره گرد با مختصر اجناسشان . وارد هرم بزرگ شدیم و نگاهی به اطراف کردیم . اتاق ملکه بخشی از بازدید ما را شامل می شد . وقتی وارد اتاق ملکه شدیم حفره ای در بخش تحتانی فرورفتگی توجه ما را به خود جلب نمود . در سمت چپ چون یک ورودی . وقتی همه به جز زکریا سیچین ، عباس ندیم و خودم ما را ترک کردند برای هموار شدن راه ورود قاب چوبی اطراف فرورفتگی را در آوردیم . بعد از آن چراغ قوه ای برداشتم و سینه خیز وارد حفره شدم . وقتی که تونل به سمت چپ تغییر جهت داد برای حدود پنج متر در امتداد مسیر خزیدم . در طول مسیر لوله های پلاستیکی سیاه رنگی را دیدم که بد جور آسیب دیده بودند . طی نخستین مرحله مسیر تونل تقریباً یک متر مربع بود . عکس هایی هم گرفتم . بعد از اولین ۵ متر تونل تقریباً ۳۰ تا ۴۵ درجه به سمت چپ تغییر جهت می داد و ۵ متر دیگر ادامه پیدا می کرد . هرچه که جلوتر می رفتم تونل جا دار تر می شد و در پایان وارد یک منطقه تقریباً مدور طبیعی شدم به قطر ۴-۵ متر و به ارتفاع ۵ متر . یک اتاق نیمه کاره بود و به نظر می رسید که با برداشتن سنگ های ساختمانی ایجاد شده وقتی سرپا ایستادم سنگ هایی را دیدم که برداشته نشده بودند و این سنگ ها تا کمرم ارتفاع داشتند و قطری در حدود دو تا دو نیم متر . سنگ ها ناتمام بودند . سقف اتاق ناصاف .

زکریا سیچین که در این زمان در آنجا بود به من گفت که مشاهده سیاهی بر سنگ های ناصاف سقف در این ناحیه را گزارش داده ام . اگرچه امروز چیز زیادی از این گفته به خاطر ندارم اما یاد می آید که زکریا سیچین از آنچه که شاهدش بودم طرحی کشیده بود . او متعاقباً کپی از این کاغذ تهیه کرد و کپی این کاغذ ضمیمه شده . طی این ماجراجویی به جز زکریا سیچین و عباس ندیم و من هیچ کس دیگری حضور نداشت . عکس هایی گرفتم و آن ها را با شرحی از آنچه که آن ها دیده بودند به این سوگند نامه اضافه کردم .

برای آن که آن چه را که تجربه کرده بودم بهتر بفهمم از مسل ویلند هنرمند محلی خواستم که پرداخت هنرمندانه‌ای از عکس‌ها و کاغذ زکریا سیچین فراهم کند. یک کپی از آن‌ها هم ضمیمه شده. این سوگند نامه در بیست و هشتمین روز ماه ژانویه ۲۰۰۴ امضاء شد. سوگند نامه کاغذول با چند عکس همراه شده که بعضی از آن‌ها در اینجا باز نشر شده (عکس رنگی شماره ۹) که بازگشت او را به شکل سینه خیز نشان می‌دهد. در تصویر لوله‌های پلاستیکی و یک ظرف پلاستیکی راه راه هم کف تونل دیده می‌شود.



دومی (عکس رنگی شماره ۱۰) ورودی حفره مخفی را نشان می‌دهد با سیاهی سنگ سر در را.



بعدی (عکس رنگی شماره ۱۱) نگاهی است به درون حفره .



عکس رنگی شماره ۱۲ بخش فوقانی حفره و سقف سیاهش را نشان می‌دهد .



عکس بعدی (عکس رنگی شماره ۱۳) بخشی از دیوارها و کمی از سنگ‌های سقف را نشان می‌دهد .



عکس ۱۴ رنگی در مسیر بازگشت گرفته شده و مسیر خروج از ساختمان سنگی را نشان می‌دهد .



عکس‌های کاغزول و توصیفات شفاهی‌اش حکایت از این دارد که حفره و تونل در دورانی قدیمی‌تر حفر شده‌اند . احتمال دارد که آن‌ها بخشی از ساختار اصلی بوده باشند . توضیحاتش نشان می‌دهد که تونل به دو بخش متفاوت تقسیم شده . اولی تنگ است و از دهانه فرورفتگی شروع می‌شود و حدود ۵ متر امتداد دارد و امتدادش به سمت چپ می‌پیچد و جادارتر است . بخش دوم حدود ۵ متر دیگر امتداد دارد و می‌رسد به حفره . آیا این به این معنی است که این دو بخش در زمان‌های متفاوتی حفر شده‌اند یا که سازندگان اصلی سعی در اختفاء آن داشته‌اند ؟ آیا کاری که سازندگان انجام داده‌اند مثل دیگر نمونه‌های شناخته شده بوده (شبیه مانعی در محور که توسط روبات Gantenbrink کشف شد) یک یا دو مانع به عمده در ۵ متری جایی که تونل به چپ می‌پیچد قرار داده شده و با علم کردن دیوار خود Niche / فرورفتگی ؟ و آیا آن‌ها لایه‌ای از شن را پشت مانع (موانع) قرار داده‌اند همان‌طور که فرانسوی‌ها در حفره‌ای در معبر افقی منتهی به اتاق ملکه پیدایش کرده‌اند ؟

اما بدون توجه به آنچه که در دوران‌های گذشته اتفاق افتاده ،درباره رازهای اخیری چون پوشانیدن‌های تورفتگی و دوربین‌های نظارتی و شن اسرارآمیزی که من پیدا کرده بودم چه می‌توان گفت ؟ به این‌ها می‌توان عکسی از اتاق ملکه را اضافه کرد که در آن

لوله‌های پلاستیکی سیاه قابل رویت است . عکس‌های کاغزول همچنین نشان می‌دهد که در ۵ متر اول در تونل لوله‌های پلاستیکی به حال خود رها شده‌اند .

در خصوص پرسش‌های اخیر مورد اتهام‌ترین‌ها در خصوص رازهای کنونی حفارانی هستند که در دوران اخیر در تونل کار کرده‌اند . آیا آن‌ها همان کسانی هستند که دوربین‌های نظارتی را نصب کرده‌اند و حفره تورفتگی را پوشانده‌اند ؟ آیا آن‌ها دورتر رفته و به مانع رسیده و سپس آن را شکسته‌اند و شن را پیدا کرده‌اند آنچنان که فرانسوی‌ها در گذشته انجامش داده بودند ؟ و مهم‌تر اینکه آیا آن‌ها در اینجا کار را متوقف کرده و ادامه‌اش نداده‌اند تا حفره را پیدا کنند ؟ که البته بسیار غیر محتمل است چون پیش از این شن پشت مانع برداشته شده (کاغزول هیچ شنی آنجا ندید) آن‌ها حتماً جلوتر رفته و حفره پشتی درونی را کشف کرده‌اند . بنا بر درخواستم هر سه نفر توافق کردیم که هیچ چیز در مورد این اکتشاف به زبان نیاوریم تا ببینیم که آخرش چه کسی وجود این اتاق ناشناخته را افشا خواهد کرد و در پی‌اش معترف حفاری‌های مخفیانه خواهد شد و اینکه چه چیزهایی ممکن است آنجا پیدا شده باشند . اما تا آنجا که می‌دانم تا بدین روز کسی این کار را نکرده .

بیانات موثق کتاب " همه چیز درباره اهرام مصر " در خصوص اتاق ملکه و فرورفتگی - که عکسی هم از آن نشان داده شده - چنین است :

آنچه که اتاق ملکه نامیده شده به یقین برای دفن یک ملکه نبوده و به احتمال زیاد اتاق مهر و موم شده‌ای بوده برای پیکره ویژه پادشاه به نمایندگی " KA " یا نیروی معنوی اش . با وجود یک تورفتگی / طاقچه پیش آمده به ارتفاع چهار و نیم متری بر دیوار شرقی اتاقک این پیشنهاد مطرح شده که می‌توانسته یک‌وقتی چنین تمثالی را در خود جای داده باشد . گودال مربعی پی‌اش توسط جویندگان گنج اولیه عمیق‌تر شده . این کتاب که به تاریخ ۱۹۹۷ منتشر شده هیچ اشاره‌ای به یک حفره عمیق‌تر داخلی نکرده . نویسنده کتاب دکتر مارک لندر با دکتر هواس در بسیاری از پروژه‌های جیزه همکاری داشته . آنچه که او گفته ، شده موضع رسمی سازمان آثار باستانی مصر .

ده سال پس از اعلام اینکه آن تونل یک " گذرگاه مخفی " بوده است تا بدین تاریخ هنوز مقالات موجود در نشریات و سایت‌های اینترنتی ادامه داشته است و در این فصل نخستین باری است که من وجود این اتاق و اینکه چگونه و به همراهی چه کسانی کشفش کرده ام را برای عموم افشا می‌کنم .

روز شوم

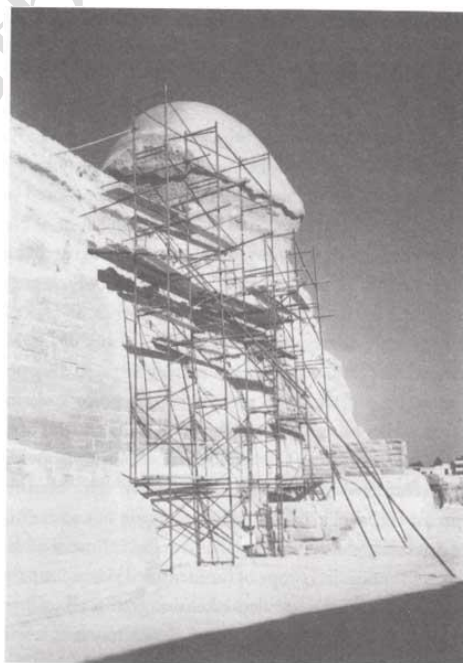
بعد از دیدار ۱۹۹۵ از مصر که با کشف حفره مخفی به اوج خود رسید، یک چیز دیگر در فهرست "باید دید های" من باقی مانده بود:

ورود به اتاق‌های فرونشسته و بررسی نشانه‌های قرمز رنگ. تنها مدرک حامی اینکه این بنا را خوفو ساخته. "جام مقدس" باستان شناسان و آنچه که بنده جعلی دانسته بودم. موضوع را با عباس مطرح و ترغیبش کردم که از اعتبار خوبی که نزد دکتر هواس برخوردار است استفاده کند (کسی که عنوان جدیدش، دبیر کلی شورای عالی آثار باستانی مصر منعکس کننده افزایش اختیاراتش بود). عباس قول داد که کار را انجام دهد. اما دیگر برای تورها زمان مناسبی نبود:

گردشگران به اهداف حملات تروریستی مرگبار تبدیل شده بودند و حملات، شلیک به اتوبوس‌های گردشگران را نیز در بر می‌گرفت - حتی در مدخل موزه مصر در قاهره! - اتوبوس‌هایی که به موسسه مسافری که عباس از آن استفاده می‌کرد تعلق داشتند. پس در نتیجه اهدافمان را تغییر دادیم و تورهای متعددی را برای سایت‌هایی در امریکا که به دفعات درباره‌شان نوشته بودم سازمان دهی نمودیم. آثار باستانی مصر را علاوه بر تروریسم مشکلات دیگری نیز احاطه کرده بود.

کارهای Gantenbrink زخم کهنه‌ای را باقی نهاده بود. به طور خاص مطبوعات اروپایی حس می‌کردند که Gantenbrink اشتباه کرده و پرسیده بودند که چرا او پی گیر کشف خود در راهرو (در محور هوایی شمالی) نشده. تأخیر در این کار موجب گمانه زنی‌های توطئه نگرانه ای شده بود. چه چیزی مخفی نگه داشته شده؟ چرا اکتشاف متوقف شده؟

در آمریکا ادعاهای West-Schoch^۱ فروکش کرد. به ویژه پس از اکتشاف پذیرفته شده "حفره‌های ابوالهول" آیا آنچنان که ادگار کیسی پیش بینی کرده بود زیر ابوالهول یک تالار اسناد وجود دارد؟ اکتشافات جیزه آن را دوباره مطرح کرده و موسسه A.R.E در ۱۹۹۶ حامی مالی یک پروژه تحقیقاتی درجه اول به رهبری دکتر جوزف شور از نیویورک شده. پروژه با توجه به تبلیغات رسانه‌ای دیوانه‌واری که مستند تلویزیونی "راز ابوالهول" را هم شامل می‌شده متوقف شد و اولیای امور مصر خشمگین شدند و جو بی اعتمادی و سوء ظن شعله‌ور ترگشت. تا آنجا که برنامه نگهداری و مراقبت و مرمت ابوالهول - برنامه مورد علاقه دکتر هواس - روند سریع‌تری به خود گرفته و بنای باستانی آشنای ما زیر مرمت و بنایی تازه ناپدید شده (عکس ۳۶)

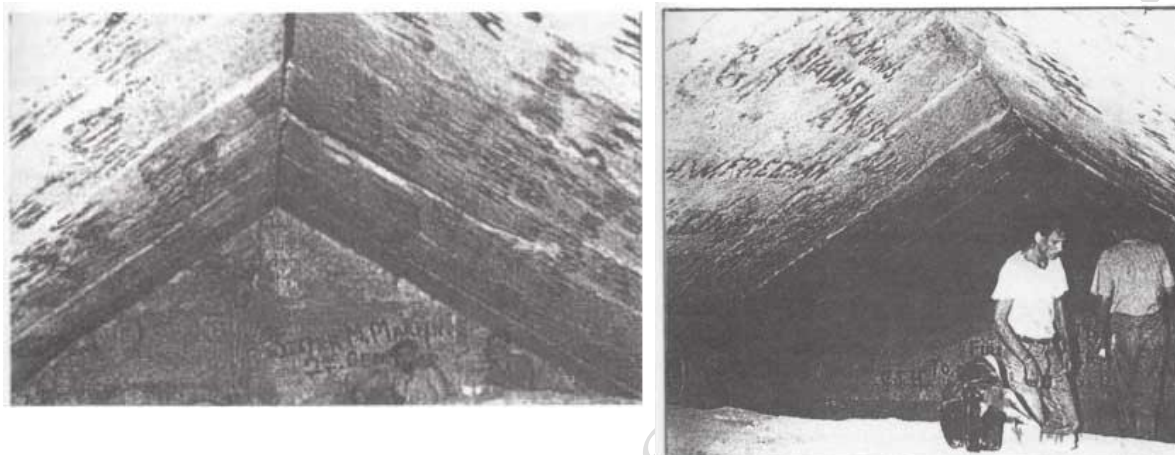


عکس ۳۶

^۱ آقای west یک مصرشناس آلترناتیو هست، و آقای Schoch هم یک زمین شناس هستند، دیدگاه West-Schoch، مثل دیدگاه داروین-والاس یا مثلا مدل واستون-کریک در زیست شناسی.. دیدگاه West-Schoch آنچنان که پیش از این گفته شد شرح می‌دهد که فرسایش مجسمه ی ابوالهول به وسیله ی آب بوده، و بنابراین این پیکره زمانی ساخته شده که مصر نزولات جوی بسیاری داشت. یعنی هزاره ی ششم یا پنجم قبل از میلاد

انگیزه‌های اصلی برای این پروژه زیر سوال رفته و مجلات باستان شناسی و دیگر مجلاتی که ربطی به آن پیدا می‌کردند پر شده بودند از اتهامات، تفاسیر و ردیه‌ها. فضای سوءظن و تهمت‌های متقابلی که توسط گزارش‌هایی که "دیگران / اجنبی‌ها" ی گزینش شده وارد اتاق‌های فرو نشسته می‌شوند تقویت می‌شد.

با وجود ادعاهای همیشگی توسط مقامات که اتاق‌های فرو نشسته غیر قابل دسترس هستند، عکس‌هایی در اروپا منتشر شده که نشان می‌دهد بازدیدکنندگانی (ناشناس) به آنجا رفته‌اند (در واقع به اتاق‌ها صعود کرده‌اند). - عکس‌های ۳۷ و ۳۸ - عکس‌ها نقش و نگارها و نوشته‌هایی که در همه جای دیوارها کشیده و نوشته شده را نشان می‌دهند.



عکس‌های ۳۷ و ۳۸

برخی تاریخ‌ها به گذشته مربوط می‌شد، به سال ۱۸۳۹ (دوران Vyse) بسیاری مربوط به دهه ۱۹۴۰. - دست نوشته‌های پرسنل نظامی بریتانیا که طی جنگ جهانی دوم به درون اهرام هجوم برده بودند هم قابل شناسایی است - اما بعضی از این نوشته‌ها و نقش و نگارها احتمالاً متأخرترند. همچنین عکس‌ها کارتوچهایی^۲ حکاکی شده‌ای را هم شکار کرده‌اند (عکس ۳۹) بازدیدکنندگان هرم برخی از این نوع کارهایی را که در بالای اتاق شاه شده گزارش کرده‌اند.




عکسی ۳۹

با همه این‌ها عباس را تحت فشار قراردادام که با توجه به روابطش با هواس اجازه وارد شدنم را از او بگیرد. عباس و من در حال برنامه ریزی توری به اسرائیل بودیم و من حس می‌کردم که برای دیدن "علامت‌های چهار گوش" (آنچنان که Vyse

^۲. کارتوچه‌ها اشکال بیضوی شکلی هستند با یک خط افقی در انتها و متنی را شامل می‌شوند که نامی سلطنتی به آن ضمیمه شده باشد. م

مینامیدشان) یا حالا شانس دارم یا هرگز نخواهم توانست ببینمشان . تور - با عنوان سفری بی نظیر به سرزمین مقدس با زکریا سیچین - در نهایت برای سپتامبر ۱۹۹۷ مقرر شد (عکس ۴۰) .



VISIONS TRAVEL
& TOURS, INC.

IS PROUD TO ANNOUNCE A UNIQUE EXPEDITION

TO THE

HOLY LAND

WITH

ZECHARIA SITCHIN

SEPTEMBER 14-25, 1997

WAS JERUSALEM A "MISSION CONTROL CENTER" OF
EXTRATERRESTRIALS?

"THE HIDDEN EVIDENCE"

On this unique Expedition, the best-selling author of *The Earth Chronicles*, *Genesis Revisited*, and *Divine Encounters* will lead a select, limited group on the most comprehensive tour of Jerusalem's Holy Shrines, underground excavations, and unmatched museums to see the oldest foundations of the Temple Mount, the Rock of Ark of the Covenant, The Qabbalah Center of Safed, and archaeological evidence spanning six millennia - as well as a tour of Mediterranean resorts, Mt. Carmel, the Sea of Galilee, Nazareth, Bethlehem, the Dead Sea, the Caves of Qumran, and Massada

LIMITED PARTICIPATION

اما اضافه کردن یک " اکتشاف در مصر " به بازدید یازده روزه گروه از اسرائیل نشدنی بود . بنابراین به عباس پیشنهاد کردم که فقط او و من بعد از تمام شدن تور از اسرائیل به مصر برویم البته اگر که او بتواند اجازه لازم را از دوستش هواس برایمان بگیرد . همچنان که به تاریخ تور نزدیک می شدیم عباس پیروزمندانه از لس آنجلس با من تماس گرفت و گفت که " مجوز لازم را از زهی هواس گرفتم " .

هفده سال بعد از نوشتن در کتاب " پلکانی به ملکوت " درباره تقلب در هرم بزرگ عاقبت می رفتیم تا به " صحنه جرم " وارد شوم . در میان هوادارانم که برای تور اسرائیل ثبت نام کرده بودند والاس والی هم بود همه به همین نام صدایش می کردند . سلطان شناخته شده طب و دندان پزشکی و دیگر تکنیک های جادویی مربوط به آن و مردی با تجربه از تورهای قبلی ام . کسی که می توانست در شرایط بسیار دشوار هم عکس بگیرد که او را به " عکاس تور " من تبدیل کرده بود . او واجد شرایط ترین شخصی بود که ما می توانستیم با خود ببریم تا شاهد و کاتب آنچه در آن بالا در اتاق های تنگ پیدا خواهیم کرد باشد . با او در این زمینه صحبت کردم و او با کمال میل پذیرفت که برای سفر به مصر به تیم دو نفره ما ملحق شود . یک برنامه پروازی متفاوت و یک مسیر انحرافی با Lufthansa via Frankfurt مورد نیاز بود .

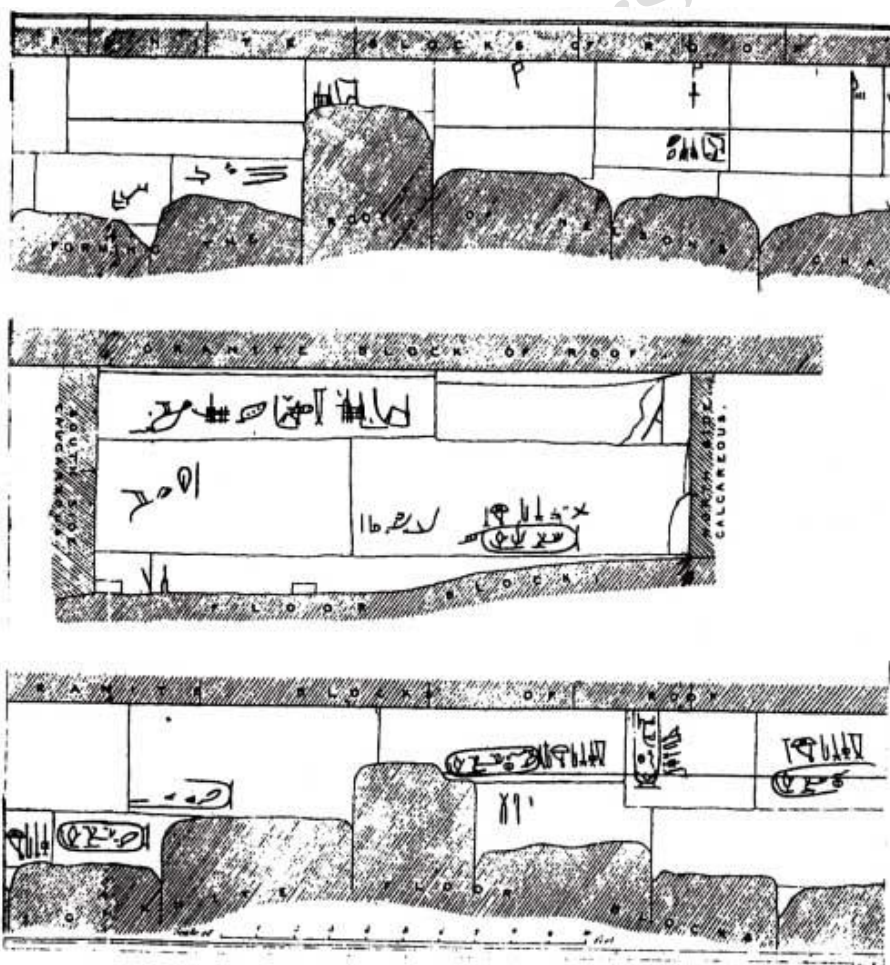
عباس نام والی را به فهرست از قبل ارائه شده به اداره سرپرستی آثار باستانی مصر اضافه کرد و او را به عنوان عکاسم معرفی . در واقع برای به همراه داشتن برخی وسایل کوچک عکاسی اش من مأموریت محرمانه اضافی - علاوه بر اضافه کردن نامش به فهرست - به او محول کردم . اینکه سعی کند که از جوهر قرمزی که با آن " نشانه های مربعی " حکاکی شده (نقاشی شده) نمونه ای بدست آورد تا برای تعیین قدمت تجزیه و تحلیل شود .

حسم این بود که این مهم است نه فقط برای نتیجه گیری ام برای جعلی بودنش بلکه نقل قولی را هم از توضیح Perry در فصل اول در ذهن داشتیم :

که رنگ قرمزی که برای سنگ نوشته (نقاشی روی سنگ) در این مورد استفاده قرار شده ترکیبی از گل اخری بود که عربها moghrah می نامند که هنوز در این دوران مورد استفاده قرار می گیرد . نکته ای که تلویحاً می توان از آن تقلبی باستان شناسانه را استنباط نمود . حیرت انگیز است که استفاده از این رنگ فراتر از قرن نوزدهم میلادی ادامه یافته باشد .

پس از آن بود که در بیست و پنجم سپتامبر ۱۹۹۵ پس از ترک گروه در اسرائیل در اوایل صبح با پروازی به امریکا بازگشتیم و هر سه تای ما - عباس ، والی و من - عصر با پروازی سوی قاهره حرکت کردیم . در قاهره مدیر برنامه های عباس را ملاقات کردیم و او ما را به هتل Mena House درست بغل اهرام برد . شب کوتاهی بود و بیشتر با بی خوابی سپری شد . تا آنجایی که یادم می آید اولین مهمان هتل بودم که برای صرف صبحانه صبح خیلی زود به رستوران رفتم ، جایی را انتخاب کردم که چشم انداز کاملی از هرم بزرگ داشته باشم . بزرگ و با ابهت و پر قدرت بود و تو گویی با اشاره مرا برای رازهایش به چالش می کشید . انگار که می گوید : سعی کن ... تا جایی که می توانی ...

وقتی عباس و والی به من ملحق شدند به اجمال شیوه اجرای کار را برایشان توضیح دادم . پیش نویسه ها و طرح هایی در اختیار داشتیم و از کتاب Vyse از علامت های قرمز رنگ و موقعیت هایشان کپی برداری کرده بودم و ورقه ای را که شامل کار توچه ها می شد هم فراهم . (عکس ۴۱)



عکس ۴۱

به شکل عجیبی همه کارتوچها معکوس بودند چون یک دروغ‌گو آن‌ها را کشیده بود. از آنجائیکه درباره چگونه وارد شدنمان یا اینکه چقدر کارمان طول خواهد کشید اطلاعی نداشتیم سه مجموعه فراهم کردم. دوربین‌ها با فیلم‌های سیاه و سفید و رنگی پر شده بودند و چراغ قوه‌ها و ورقه‌ها و قلم‌ها هم آماده. هیجان زده از انتظار، سوار ماشین مدیر محلی عباس شدیم و جاده رو به اهرام را در پیش گرفتیم.

ابتدا در نزدیکی دفتر مدیریت توقف کردیم. آنچنان که عباس از قبل با هواس هماهنگ کرده بود قرار بود یکی از معاونان هواس ما را داخل هرم بزرگ و بالای اتاق‌های فرو نشسته ببرد. جایی که مجموعه‌ای از نردبان‌ها برای استفاده ما آماده شده بود. در حالیکه من و والی در ماشین نشسته بودیم عباس رفت که معاون مدیر را با خود بیاورد. انتظار ما این بود که روال معمول کار فقط چند دقیقه طول بکشد اما ده دقیقه گذشت و عباس نیامد. بیست دقیقه گذشت و کار به نیم ساعت و یک ساعت کشید و عباس هنوز در آنجا مانده بود.

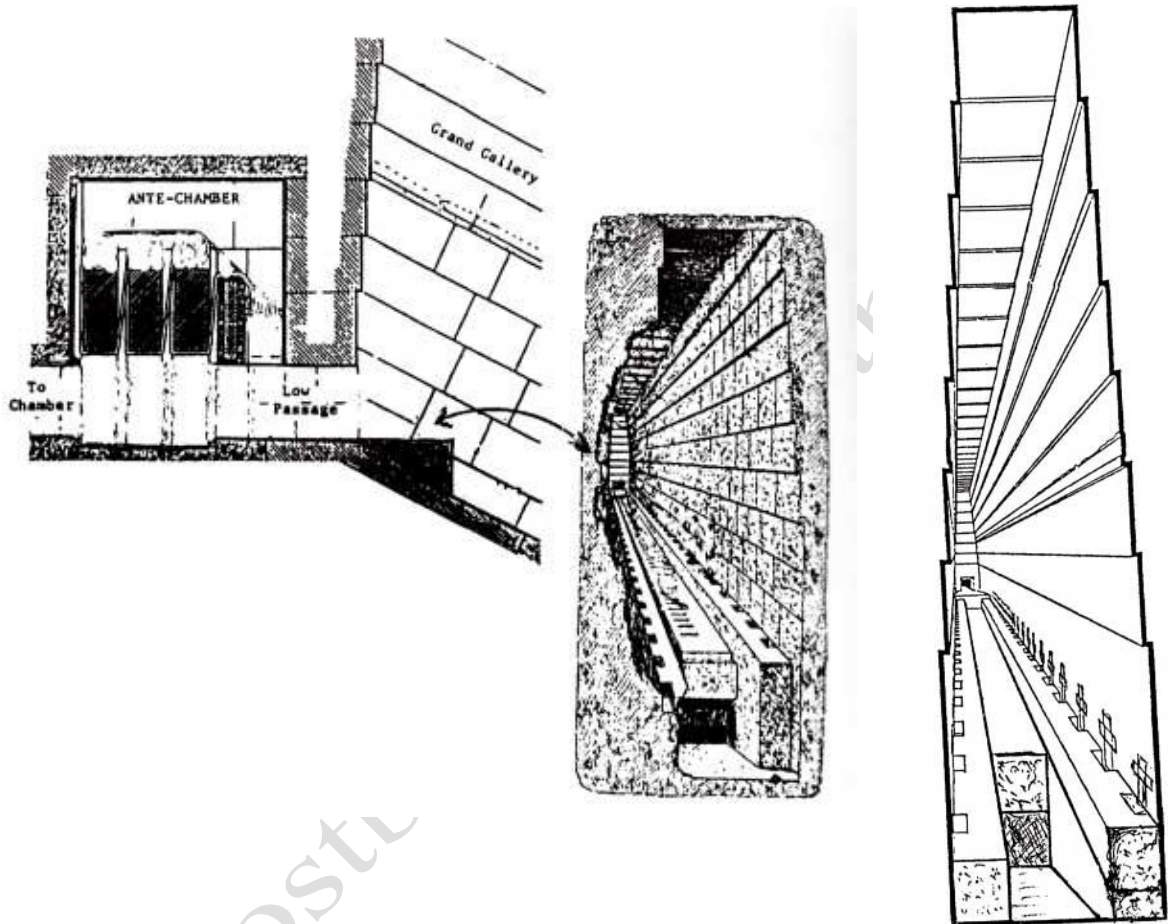
تصمیم گرفتم بروم ببینم چه چیزی باعث این تأخیر شده، والی با دوربین‌های آماده همراه آمد. به ما گفته شد که عباس داخل است و مشغول گفتگو با دکتر هواس. به دفتر مدیر راهنمایی شدیم و هواس سلامی گفت و از من دعوت کرد که روی صندلی بغل دست عباس بنشینم. به عباس نگاه کردم و او فقط ابرویش را بالا برد و این سرنخی از آنچه که باعث تأخیر شده بود به دستم نداد. عباس در حال بحث کردن در مورد طرحش برای کنفرانسی روی عرشه‌ی کشتی تفریحی آلاسکا بود، که هواس به من گفت: تو چی فکر می‌کنی؟ من گفتم: خب هر چیزی که عباس به عهده بگیرد ارزشمند است. سپس هواس موضوع بحث را عوض کرد، که ربطی هم به هدف ما از بودن در آنجا در آن صبح نداشت. من از آنچه در حال رخ دادن بود تعجب کردم. همین‌طور که گفت و شنود بی هدفمان ادامه پیدا می‌کرد، معلوم شد که هواس فقط داشت وقت کشی می‌کرد. و بعدش دلیلی هم برایش فراهم آمد، معاون او - که فکر می‌کردیم قرار است ما را به هرم بزرگ ببرد - با روزنامه‌ای که از شهر خریده بود پیدایش شد. روزنامه‌ای که به خاطر موضع‌گیری‌های ناسیونالیستی‌اش شناخته شده بود، در آن مقاله‌ی بلندی نوشته شده بود حاوی انتقاد شدیدی از دولت که چرا اجنبی‌ها تحت عنوان باستان‌شناسی "به هتک میراث مصر" مشغول هستند. بخشی از مقاله به خارجی‌هایی اختصاص داده شده بود که این ایده را ترویج می‌کردند که هرم بزرگ و مجسمه ابوالهول توسط آتلانتیسی‌ها و فرا زمینیان ساخته شده است، و بدینسان دلالت بر این داشت که مصریان، خودشان از رسیدن به چنین دستاوردی ناتوان بوده‌اند و مقاله بیان می‌کرد که این توهینی به غرور و سربلندی ملی مصر است و این چیزی بود که هواس در حالی که منتظر بود روزنامه از شهر برسد داشت با عباس صحبتش را می‌کرد. بعد از اینکه پاراگراف‌های مربوطه خوانده و ترجمه شدند، هواس به من گفت: ملتفتی که، با توجه به حمله‌ای که در این مقاله تند و تیز صورت گرفته، نمی‌توانم بگذارم بروی داخل، عکس‌گیری، و دوباره اعلام کنی که خوفو هرم را نساخته است.

شوکه شده بودم. این خیلی بد شگون بود. شاید کسی خواسته بود پیش دستی کند. حملات تروریستی که برای توریست‌های خارجی رخ می‌داد ناگهان موجب توقف قطعی پروژه‌های پژوهشی شده بود. اما نمی‌توانستم بپذیرم که این‌طور شتاب زده پروژه‌ام متوقف شود. به خودم مسلط شدم و به تندی اعتراض کردم:

به هواس گفتم سه بار به مصر آمده‌ام فقط بر این اساس که شما صریحاً به من قول داده بودید و مجوز برایم صادر کرده بودید. حالا چگونه می‌توانید زیر قولتان بزنید؟ عباس با معاون هواس عربی صحبت کرد و در نهایت هواس از من و والی خواست که بیرون منتظر باشیم. کمی بعد عباس بیرون آمد و گفت که هواس خیلی متأسف است؛ ما می‌توانیم برویم داخل اما عکس‌بی عکس! دوربین‌ها را باید همان‌جا می‌گذاشتیم و هیچ عکسی از این بازدید نباید ثبت می‌شد. سعی کردم دوباره اعتراض کنم اما عباس گفت که هواس برای مطالعه معاونش را در اختیار ما قرار داده. یا بدون دوربین بروید یا که همه چیز را از دست خواهید داد. نگاه کنجکاوانه‌ای به والی انداختم و او با مختصر سر تکان دادنی پاسخ داد. پس از آن به عباس گفتم که مشکلی نیست. از ماشین بیرون رفتیم و حامی مصری ما برای خلاصی‌مان و رفتن به اهرام همه دوربین‌ها را جمع و در صندوق عقب ماشین گذاشت و درش را هم قفل کرد.

از طریق ورودی معمول وارد هرم شدیم رو به بالا گالری بزرگ و با شکوه را پیمودیم (عکس ۴۲) که در جایی به پایان می‌رسید که یک بلوک سنگی مسطح چون "پله‌ای بزرگ" سکویی را در جلوی پیش‌محفظه‌ای را که به اتاق شاه منجر می‌شد پدید

می‌آورد (عکس ۴۳) رسیدیم و در آنجا توقف کردیم . بدان جا که رسیدیم و توقف کردیم، بالای سرمان کارگران را دیدم که روی لبه‌ای ایستاده بودند، این‌طور در نظر گرفتیم که این راه بیشتر از این‌ها به بالا و به سمت مسیر سینه خیز رو می‌رود، که منتج می‌شود به اتاق Davision. و سپس به وسیله‌ی گذرگاه عمودی به زور گشوده شده که Vyse نام دارد (یا Vyse درست کرده)، به اتاق‌های استراحت بالایی راه می‌یابد.



عکس ۴۲ و ۴۳

معاون هواس رو به آن‌ها فریاد زد و آن‌ها نردبانی را به پایین فرستادند . او بالا رفت و با آن‌ها حرف زد و نگاهی به اطراف انداخت و دوباره برگشت پایین و گفت : همه چیز برایتان آماده است . از نردبان‌شان استفاده کردیم و بالا رفتیم تا به جایی که کارگرها مشغول کار بودند رسیدیم و سپس با استفاده از نردبان‌های اضافی رو به بالا جلوتر رفتیم . معاون هواس توضیح داد که هر بار یکی از ماها باید برود چون از لبه دست انداز راه رو به بالا تنگ می‌شود و سپس او رفت . برای من شبیه یک ساز و کار شل و ول و خطرناک به نظر می‌رسید . پس والی داوطلب شد که او اول بالا برود . بعد از اینکه والی از لبه دست انداز بالا رفت و به نردبان بعدی رسید عباس پشت سرش رفت و مرا صدا زد و تشویقم کرد که دنبالش بروم . همچنان که او می‌چرخید تا بالاتر برود من گام اول را برداشته و به نردبان رسیده بودم . در این لحظه ناگهان حس کردم که ضربه قوی به سرم وارد آمد . یک تکه چوب سنگین و بزرگ از بالا افتاد و یک‌راست به سرم خورد و با ضربه‌ای مرا پایین فرستاد . خون گرم از فرق سرم جاری شد و مطمئن شدم که مجسمه‌ام ترک برداشته . به زحمت فریاد زدم و عباس به لبه دست انداز برگشت و رو به من فریاد

زد: چه اتفاقی افتاده؟ فریاد زدم: جمع‌هام شکسته، خون‌ریزی دارم. او پایین آمد و زیر بغلم را گرفت و مرا که گیج و منگ بودم با عجله بیرون برد و به ماشین رساند. به مدیر دستور داد که رانندگی کند و مرا به هتل برگرداند. او گفت که برای درمانم دکتری در هتل هست.

دستمال گردنی را روی زخم سرم ننگه داشته بودم و سرم غرق در خون بود. خون روی لباسم هم پاشیده شده بود و مطمئن شده بودم که کارم تمام است و افکار جور واجوری از کفن و دفنم به ذهنم هجوم می‌آورد تا که به درمانگاه رسیدم. دکتر آنجا در آمریکا درس خوانده بود و انگلیسی حرف می‌زد. مرا معاینه و زخمم را تمیز و باند پیچی کرد و گفت که: به نظرم زخم شما سطحی است فقط پوست سرتان بریده شده اما بهتر است با اشعه ایکس عکسی از آن گرفته شود تا مطمئن شویم که ضربه مغزی نشده باشید. همچنین گفت که باید آمپول کزاز بزنی چون احتمال این که بر اثر ضربه آلوده شده باشید وجود دارد. او به عباس توصیه کرد که فوراً مرا به بیمارستان برساند.

ما به سالن انتظار هتل برگشتیم. مدیر محلی عباس دلواپس و منتظر بود. استوارتر و با نگرانی کمتر فنجانی قهوه سفارش دادم و برای ارزیابی وضعیت نشستیم. از عباس پرسیدم که چطور یک تکه چوب افتاده پایین و او گفت که چیزی به ذهنش نمی‌رسد و احتمالاً تصادفی بود. گفتم بود؟ عباس گفت: هیچ حرفی به رسانه‌ها درز نکرده؟ گفتم: نه من صحیح و سالم در مصر هستم و به عباس گفتم بهتر است امشب فوراً به نیویورک برگردم. پرسیدم والی کجاست؟ عباس گفت: او در هرم مانده. به عباس گفتم: از او بپرس همان طور که در ابتدا برنامه ریزی کرده بودیم ترجیح می‌دهد یک روز بیشتر بماند با امشب با من می‌آید، اگر می‌آید جای خالی برای پرواز هست.

مدیر عباس پرس و جویی کرد و خبر داد که بیمارستانی در همین نزدیکی هست و او می‌توانست مرا به آنجا ببرد. معقول به نظر می‌رسید که به آن‌ها اجازه بدهم نگاهی به زخمم بی‌اندازند و حد اقل آمپول کزاز توصیه شده را تزریق کنم. در حالیکه قرار شد عباس ترتیب پرواز را بدهد من او را برای رفتن به بیمارستان ترک کردم. جریان زدن آمپول کزاز به همین آسانی‌ها هم نبود اما از ذکر جزئیات آن صرف نظر می‌کنم.

وقتی به هتل برگشتیم، والی آنجا بود و شنیده بود که چه اتفاقی برایم افتاده است. دستش باند پیچی شده بود، من پرسیدم: چه اتفاقی برایت افتاده؟ او به طرفم خم شد و در گوشم گفت: من سعی کردم یک تکه از سنگی که نشانه‌های قرمز رویش داشت را بشکنم، و کل کاری که توانستم بکنم این بود که دست خودم را بریدم. او هم نتوانست توضیح دهد که آن قطعه چوب چطور بر روی من افتاد، یا شاید انداخته شد! از برنامه‌ام برای ترک کردن محل در شب شنیده بودم، و گفتم: من هم با تو می‌آیم.

ما دوباره درباره وقایع این روز بحث کردیم. با وجود اینکه عباس اطمینان داشت که این یک حادثه بوده احساس من این بود که عمدی در کار بوده. پرسیدم: هواس فهمیده که چه اتفاقی افتاده؟ عباس گفت که مطمئناً. یقین دارم که به او گزارش داده‌اند. پرسیدم پس چرا تماس نگرفته که ببیند در چه حالی؟ با اینکه به دعوت اوست که به مصر آمده‌ام. در حین صحبت عباس گفت شاید او قصد دارد فردا تماس بگیرد. گفتم در تعجبم و سرم را به نشانه اینکه شک دارم تکان دادم. تا زمان ترک هتل در اتاقم استراحت کردم و درباره وقایع این روز اندیشیدم. بدون بررسی نزدیک نشانه‌ها، بدون گرفتن عکسی، بدون بدست آوردن نمونه‌ای از رنگ قرمز. هیچ موفقیتی حاصل نشده بود؟

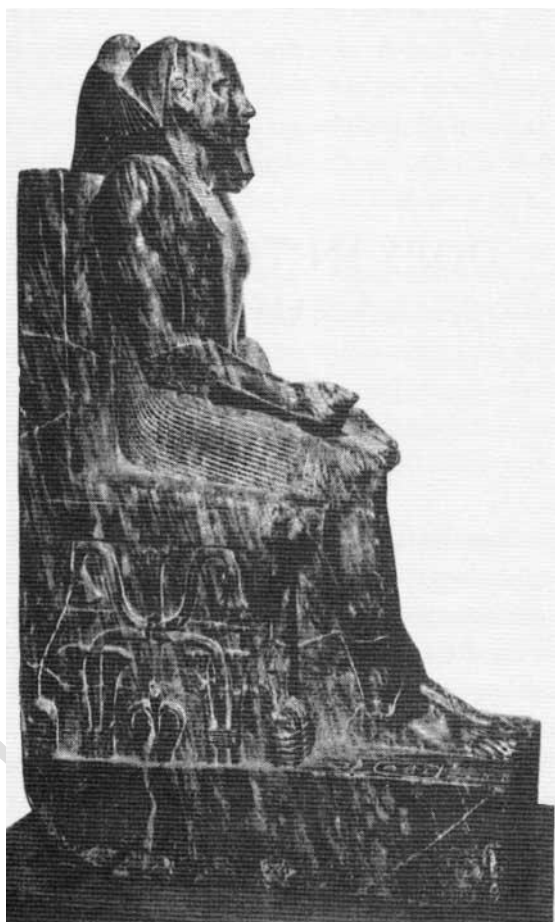
بعد که عصر خواستیم هتل را به مقصد فرودگاه ترک کنیم، از هتل می‌توانستیم شعاع‌های نور را ببینیم و موزیک شبانه را بشنویم و نوری را که جیزه را به ما نشان می‌داد مشاهده کنیم. این همه برایم کاملاً طعنه آمیز بود:

در پایان روز شوم - روزی که تقریباً داشتم در هرم بزرگ کشته می‌شدم - دست خالی آنجا را ترک می‌کردم و هرم بزرگ، بی‌اعتنا به حفظ رازهایش ادامه می‌داد.

ناهمخوانی‌های موزه قاهره

موزه قاهره میراث باستان‌شناسی مصر است. جایی که یافته‌های باستان‌شناسی کشف شده برای حفاظت، مطالعه و بررسی و به نمایش گذاشته شدن به آنجا منتقل شده‌اند. تا زمان گسترش و نوسازی مداومش ساختمان دو طبقه نوک مدادی رنگی داشته که در ۱۹۰۰ در محله آرامی نزدیک قاهره ساخته شده بود.^۱ فقط در پایان قرن بیستم بوده که خود را در مرکز شلوغ شهر دیده‌ام. از آثار باستانی و با این مجموعه سی هزار تایی^۲ در حال ترکیدن. از زمانی که در آنجا به عنوان راهنمای اولین هیأت اعزامی‌ام در سال ۱۹۹۴ حضور یافتیم کاملاً با موزه، طرح کلی و ضمائم به نسبت بازدیدهای پیشین که از سال‌های ۱۹۸۰ شروع شده بود آشنا شده بودم.

اما نخستین دیدار مجازی‌ام در ۱۹۷۱ در نیویورک صورت گرفته بود؛ وقتی که موزه هنر مترو پولیتن "گنجینه‌های هنر مصر از موزه قاهره" را طی نمایش ویژه‌ای در معرض دید قرار داده بود. به راستی آنچنان که تبلیغ شده بود نمایشی بود منحصر به فرد. چون برای نخستین بار بود که مهم‌ترین آثار باستانی از سنگ تراشیده شده موزه مصر در چنین مقیاس وسیعی به خارج از کشور فرستاده شده بودند. کاتالوگ نمایشگاه کاورش عکسی از یک پیکره سنگی مشهور و نفیس را بر خود داشت که نشان می‌داد فرعون Chefredjeh بر تخت باشکوهش نشسته و توسط خدای سر شاهینی هوروس حفاظت می‌شود. (عکس ۴۴)



عکس ۴۴



۱. موزه قاهره در ۱۸۳۵ نزدیک بوستان Ezbekeyah ساخته شد و خیلی زود بعلت کمبود جا در ۱۸۵۸ به Boulaq منتقل شد. م

۲. نزدیک میدان مشهور تحریر. م

۳. حال بیش از ۱۳۰۰۰۰ هزار اثر باستانی. م

این انتخاب نه فقط به واسطه کیفیت هنرمندانه و باستانی این عتیقه صورت گرفته بود بلکه **Chefren/Chefra** توسط باستان شناسان به عنوان سازنده دومین هرم جیزه در نظر گرفته شده . انتخاب عکس به جا بوده چون اهرام جیزه شناخته شده ترین آثار تاریخی مصر باستان هستند . مقتضی تر از آن مجسمه سنگی بزرگ دیگری در نمایشگاه بود که فرعون **Mycerinus/Menkaura** را در هیأت یزدانی نشان می داد . (عکس ۴۵) برای اینکه او سازنده احتمالی - یا که نه ؟ - سومین هرم در جیزه و حتی مشهورتر از آن ابوالهول بود .



عکس ۴۵

دو مجسمه سنگی در اندازه با ابهتی ساخته شده بودند . **Chefren/Chefra** نشسته تندیس بود با ۵.۵ پا ارتفاع و پیکره ایستاده **Mycerinus** ۳ پا ارتفاع داشت . اندازه‌هایی در خور اندازه‌های اهرام به آن‌ها نسبت داده شده بود (به نسبت بزرگی هرم دوم نسبت به هرم سوم . م) پس یکی می‌توانست توقع داشته باشد - آنچنان که من داشتم - که مجسمه **Khufu/Cheops** بزرگ‌تر و با ابهت‌تر باشد . سازنده هرم بزرگ جیزه که از دو تای دیگر بزرگ‌تر بوده اما در آنجا نبود. انگار گم‌شده بود . تندیس از خوفو - سازنده بزرگ‌ترین هرم نسبت به همه آن‌ها - را در آنجا نمی‌شد پیدا کرد ؟

وقتی که از موزه حقیقی در قاهره بازدید کردم پاسخ را یافتم . بله در آنجا یک پیکره تراشیده شده تکی از **Chefren/Chefra** بود . اما نه یک تندیس با ابهت آنچنان که در خور سازنده بزرگ‌ترین بنای سنگی بر زمین باشد . در آنجا یک تندیسک ، یک

مجسمه بسیار کوچک از او بود ، تراشیده شده از عاج فیل با کمتر از سه اینچ قد (عکس ۴۶) آوردن آن از آن سر دنیا به نیویورک (و بوستون و لس آنجلس ، جاهایی که نمایش ویژه داشتند) شرم آور بود . موزه داران در امریکا و مصر از این ناهمخوانی (OOP) خجالت زده نبودند . OOP مخفی است فراهم آمده از حروف اول " Out Of Place " (به معنی بیجا و بی مورد و ناهمخوان . م) عبارتی که برای اشیاء باستانی که به دوره ، مکان و فرهنگی که آن شیء را در آنجا یافته‌اند تعلق ندارد به کار می‌رود . آثار باستانی ناهمخوان به واقع وجود دارند . اشیاء فیزیکی که وجودشان را نمی‌توان انکار کرد در عین حال که آن‌ها اشیایی هستند که نمی‌بایست وجود داشته باشند چون احتمال وجودشان ممکن نبوده و در نتیجه آن‌ها با هر معیاری ناهمخوان هستند .

بقیه ناهمخوانی‌ها به همین شکل طبقه بندی می‌شوند زیرا برخی از کارشناسان به سادگی احساسشان به آن‌ها می‌گوید که آن شیء " متعلق به این دوره نیست " زیرا آن‌ها با اصول مسلم برقرار شده هم‌خوانی ندارند . پس به این و آن دلیل آن‌ها در آنجا ناهمخوان به حساب می‌آیند و فقط مایه شرمساری هستند . اگرچه نباید هرگز پیدا می‌شدند اما آن‌ها در آنجا هستند ! دسته بندی‌های ناهمخوان هرچه که باشند برای آثار باستانی یک موزه معضل به حساب می‌آیند .

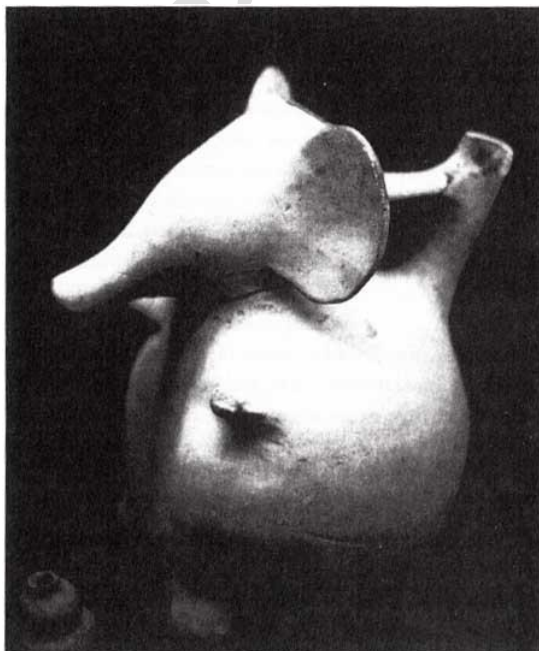
با چنین اشیاء مایه شرمساری چه باید کرد ؟

موزه‌های مختلف با مسأله ناهمگونی به طور متغیر سرو کار دارند . بدون شک بیشتر یک چنین اندک اشیایی سرنوشتشان این می‌شود که فقط خارج از دید قرار گیرند و هرگز نمایش داده نشوند و احتمالاً گاهی اوقات از ناشناختگی رهایی یابند . نمونه مثال آن ، مورد فضانورد بی سر است (عکس ۴۷) اثر باستانی که موزه استانبول در ترکیه از نمایش آن خود داری کرد زیرا در " ۴۵۰۰ سال قبل فضا پیمای و فضا نوردی وجود نداشته " . حتی برای پنجاه سال موزه قاهره وجود این شیء باستانی را انکار می‌کرد . وقتی در ۱۹۹۰ درباره آن اطلاع یافتیم که به عنوان میهمان دولت ترکیه در حال بازدید از کشورشان بودم ، پس موزه ترکیه نمی‌توانست وجود چنین شیء را انکار کند اما برای به نمایش در نیامدش توضیح دادند که این اثر جعلی بوده اما در نهایت بنا بر اصرار من آن را در معرض نمایش قرار دادند اما مدتی بعد دوباره برداشتند ...



عکس ۴۷

خوانندگان نخستین کتاب " سفرهایی به تواریخ زمین " مورد اسباب بازی فیلی شکل اولمک را به یاد می‌آورند (عکس ۴۸) که در موزه Jalapa در مکزیک به نمایش در آمده و سپس برداشته شده بود (همراه با تابلویی به دیوار آویزان شده که قدمت تمدن اولمک را حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد نشان می‌داد)



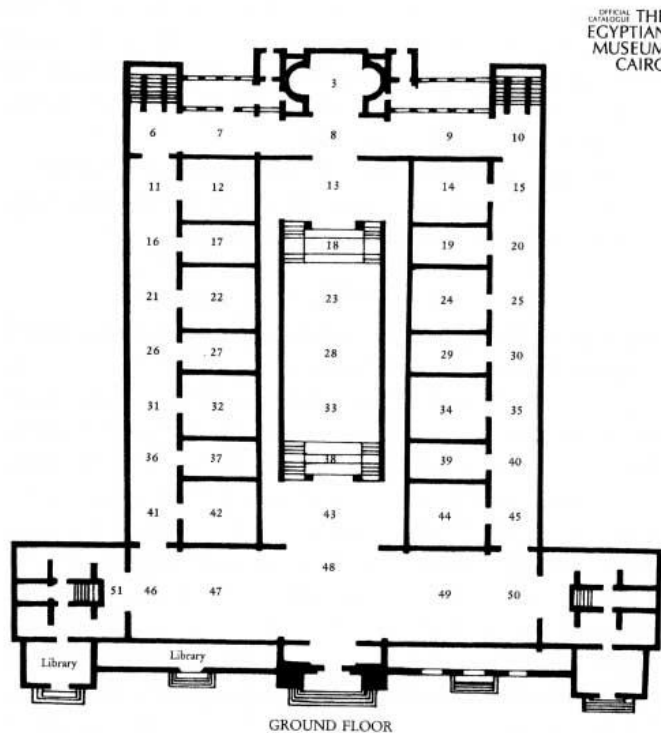
عکس ۴۸

بدون شک اثبات اینکه آفریقائی‌ها (مانوس با فیل‌هایی که در آمریکا وجود ندارند) به طریقی هزاران سال قبل از کلمبوس وارد آمریکای مرکزی شده‌اند مایه شرمساریشان بوده . آن هم زمانی که احتمالاً کسی نمی‌توانسته عرض اقیانوس اتلس را طی کند .



در موزه قاهره مصر شرمساری‌های زیادی وجود دارد . تندیس کوچک ختوپس یکی از آن‌ها است و نتیجتاً بحث بر انگیز . برخی موزه‌ها آثار باستانی‌شان را به ترتیب تاریخی خودشان در معرض نمایش قرارشان می‌دهند . بقیه با رده بندی منشاء یا با فرهنگی که به آن تعلق دارند . انتخاب موزه مصر این بوده که آثار باستانی‌اش با دوره‌ای که به آن تعلق دارند به نمایش در آیند - پادشاهی قدیم ، پادشاهی میانی ، پادشاهی جدید - و سلسله‌هایشان . پس کسی که وارد موزه می‌شود (اتاق ۴۸ در طبقه همکف / عکس ۴۹) در برابرش پادشاهان مشهور پادشاهی قدیم پدیدار می‌شوند .

عکس ۴۹



و در اتاق ۴۷ سمت چپ با تندیس Menkaura رویارو می‌شود . تندیس Chefra دورتر و عقب‌تر در اتاق ۴۲ قرار داده شده . بعد مجسمه بزرگ سنگ آهکی Zoser از Sakkara . و در این میان Khufu/Cheops کجاست ؟ تندیسک مایه شرمساری‌اش در بخش پادشاهان قدیم موزه هیچ کجا قرار ندارد . نه حتی در طبقه همکف . مگر اینکه کسی به درستی بداند که در طبقه دوم باید به کجا نگاه کند . در مجموع در میان بقیه خرت و پرت‌هایی که آنجا قرار داده شده گم‌شده ، بر میزی که با شیشه پوشانده شده نزدیک پله‌های رو به پایین و قسمت بی فایده موزه { جایی که توجه کمی را به خود جلب کند } قرار داده شده . جاذبه‌های اصلی طبقه دوم موزه یافته‌های خیره کننده مقبره توت عنخ آمون هستند از سلسله هیجدهم پادشاهی جدید که ماسک مرگ طلایی‌اش را نیز شامل می‌شوند . (عکس رنگی ۱۵) بازدید کنندگان تا زمانی که پله‌ها را رو به پایین طی کنند از خوفو کوچک بی اطلاع می‌مانند . یک بار که به همراه هیأت اعزامی‌ام در حال تماشای موزه بودیم، من گروه را ترک کردم تا اندکی بر جلوه‌های آثار باستانی توت عنخ آمون درنگ کنم (پیش‌تر بارها به آن مصنوعات نگاه کرده بودم)، و یک صندلی فراهم کردم و مجاور محفظه‌ی نمایشی که حاوی خوفو بود نشستم. همان‌طور که منتظر بودم تا گروه به پلکان برسد تا برود به سمت پایین، (وقتی که می‌خواستیم تندیسک را نشانمان بدهم)، بیشتر از اینکه به خود تندیسک فکر کنم، به محل قرار گیری‌اش فکر می‌کردم. در واقع متعجب بودم که، جدا از اندازه‌اش ، دست اندرکاران موزه چرا جایگاه فخر شایسته و صحیح از لحاظ تاریخی را برای سازنده‌ی

احتمالی هرم بزرگ اختصاص نداده‌اند؟ می‌توانست به این معنی باشد که آن‌ها در اعماق قلبشان به این مسئله شک دارند؟ و این ما را سوی دومین ناهمخوانی موزه قاهره هدایت می‌کند، به ستون سنگی سیاهه اموال .



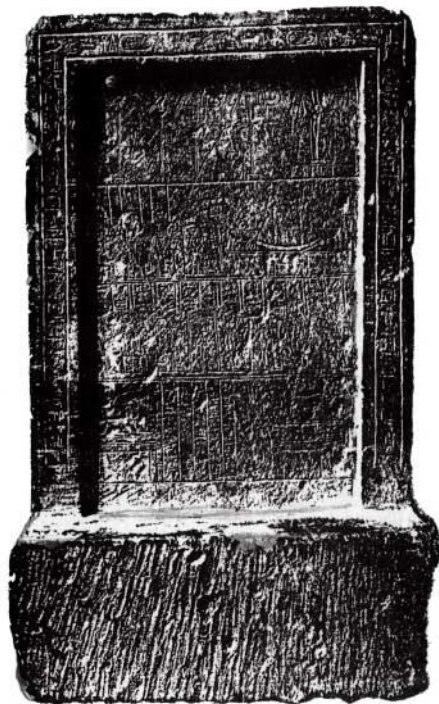
عکس رنگی شماره ۱۵

موزه مصر در ۱۸۵۸ توسط Auguste Mariette باستان شناس فرانسوی تاسیس شد . بسیاری او را پدر مصر شناسی مدرن می‌دانند . بیشتر به خاطر آثار باستانی که او از دل خاک بیرون آورده بود . کتیبه سیاهه اموال یکی از آن‌ها بود که او در ۱۸۵۳ در جیزه در خرابه‌های معبدی که وقف اله ایزیس شده بود پیدایش کرده بود . واقع شده در کنار هرم بزرگ و مجسمه ابوالهول دقیقاً جایی که طبق نوشته سنگ یاد بود توسط Cheops/Khufu بر پا شده بود : در معبد کنار هرم بزرگ و ابوالهولی که پیش از این موجود بوده‌اند .

کتیبه از این رو سیاهه اموال نام گرفته بود که خوفو بر آن سیاهه‌ای از اشیاء مذهبی که داشته و در معبد ایزیس پیدا شده را فهرست کرده بوده و وقتی او تصمیم به ترمیمش می‌گیرد اشاره‌ای به ساخت هرمی کوچک در آن می‌یابد . خوفو گفته که او آن را به افتخار پرنسس Henutsen (کسی که احتمالاً با او ازدواج کرده) ساخته . یکی از سه اهرام کوچک در دامنه شرقی هرم بزرگ . اگر او سازنده هرم بزرگ بوده چرا از این فرصت استفاده نکرده و ادعا نموده که هرم بزرگ را ساخته ؟ آنچنان که پیش از این توضیح دادیم کتیبه سیاهه اموال مدرک غیر قابل انکاری است که توسط خود خوفو فراهم شده و حکایت از این دارد که او هرم بزرگ را ساخته و اینکه هرم و ابوالهول قبل از زمان او وجود داشته‌اند . اگر چه معضلی شده بوده برای مصر شناسانی که عقیده خوفو هرم بزرگ را ساخته پذیرفته بودند ، به هر طریق این اثر باستانی را نمی‌توانسته‌اند پنهان کنند چون توسط مؤسس همان موزه پیدا و کشف آن در نشریات علمی آن زمان گزارش شده و تصویری هم از آن چاپ کرده بودند (عکس ۵۰)

باستان شناسان با چنین نابهنجاری چه می‌توانستند بکنند ؟

آن‌ها اعلام کردند که این کتیبه جعلی است و توسط خود مصریان باستان در دوران متأخر جعل شده . البته نه همه باستان شناسان .
عده‌ای از باستان شناسان اوایل قرن بیستم به جعلی بودنش شک داشتند .



عکس ۵۰

James H. Breasted (نویسنده کتاب اسناد باستانی مصر) این حس را داشته که کتیبه سیاهه اموال همه نشانه‌های اصلیت و اعتبار را دارا بوده و شامل فهرستی از مصنوعات چهارمین سلسله می‌شود . باستان شناس بزرگ فرانسوی (نویسنده کتاب سپیده دم تمدن) اشاره کرده که حتی اگر در دوران متأخر فراهم آمده باشد نسخه‌ای از یک اثر معتبر پیشینی‌تر بوده و به این ترتیب سند معتبری است از زندگی و اعمال خوفو . اما ملاحظات غرور ملی منجر به این شد که در ۱۹۳۰ دیدگاه مصر شناس مشهور بومی سلیم حسن بر مباحث کاملاً علمی سایه افکنده و بر آن‌ها چیره شود . در اثرش " حفاری‌ها در جیزه " گفته که کتیبه " مدت‌ها بعد از مرگ خوفو " ساخته شده اما سازندگان به نامش استناد کرده‌اند " تا برخی ادعاهای جعلی کاهنان محلی را تقویت نمایند " . پیشنهاد " مدت‌ها بعد " مربوط به زمان سلسله بیست و ششم Saitic^۴ می‌شود . یعنی دو هزار سال بعد تر ، یک چیز باورنکردنی ! . اما با توجه به دیدگاه‌های ناسیونالیستی حسن ، کتیبه به انتهای طبقه همکف برده شده و همتراز با دیگر کتیبه‌ها از چنین دوره‌های متأخری قرار داده شده .

حدود پنجاه سال بعد ، حین بازدیدیم از موزه مصر در قاهره به محوطه انتهای طبقه همکف رفتم تا کتیبه را ببینم. اما پیدایش نکردم . از نگهبانان درباره‌اش پرسیدم و به آن‌ها عکسی را که از آن با خود داشتم نشان دادم اما آن‌ها نمی‌دانستند که درباره چه چیزی حرف می‌زنم . در خواست صحبت با متصدی موزه یا هرکس دیگری در دفتر مدیریت را مطرح کردم . موضوع ساده‌ای نبود . موفق شدم کسی را پیدا کنم و درخواستم را مطرح نمایم . او با بی میلی نگاهی به راهنمای موزه و دیگر فهرست‌ها کرد و گفت : بله کتیبه اینجاست در ردیف پشتی . به دنبال آدرس رفتم و در آنجا چیزی پیدا نکردم . به دفتر مدیریت برگشتم و دوباره درخواستم را مطرح کردم و آن‌ها دقیقاً به من گفتند که دست از آزار دادنشان بردارم و زحمت را کم کنم !

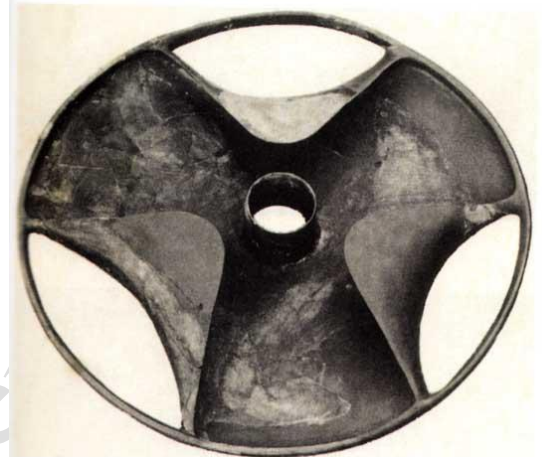
در همه بازدید های بعدیم برای اینکه کتیبه سیاهه اموال را ببینم و دلم آرام بگیرد به آنجا می‌رفتم اما چیزی پیدا نمی‌کردم . در خلاصه یادداشت‌هایی که برای اولین گروه سفری به تواریخ زمین فراهم کرده بودم کتیبه سیاهه اموال را هم در میان آثار باستانی "

۴. آخرین سلسله بومی حکمران بر مصر قبل از استیلای ایرانیان در ۵۲۵ پیش از میلاد . این دوره را دوره saite نیز می‌نامند ان هم از زمانی که فرعونهایش شهر Sais را پایتخت خودشان قرار دادند . Sais یا Sa el-Hagar شهر باستانی مصر در غرب دلتای نیل بوده . م

باید دید " فهرست و عکسش را ضمیمه نموده بودم . از همه در گروه خواستم که تلاش کنند تا بلکه در جایی از موزه پیدایش کنند اما این نابهنجاری هنوز هم گم شده باقی مانده .



نابهنجاری دیگری هم در آنجا بوده - یک نابهنجاری درست و حسابی - که به دلیل شناسایی اش شانس بهتری در موزه مصر داشته و " چرخ طیار " نام گرفته . چیزی که به واقع یک معما باقی مانده . بهترین راه توصیف آن نشان دادن عکسی از آن است . یک تصویر حقیقی (عکس رنگی ۱۶ و عکس های ضمیمه) این شیء در مقبره ولیعهد Sabu پسر شاه Adjib از نخستین سلسله در ۱۹۳۶ در شمال Sakkara درست در جنوب جیزه پیداشده . سپس مسلم شده که این شیء در حدود ۳۱۰۰ پیش از میلاد در مقبره قرار داده شده و بر این اساس هیچ نباشد یک عتیقه است و البته می تواند عتیقه تر هم به حساب آید .



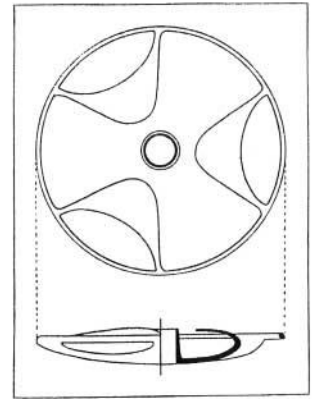
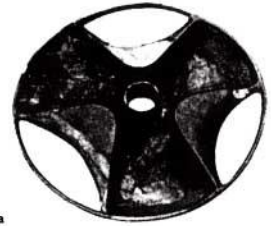
عکس های رنگی از چرخ طیار شماره ۱۶

این و دیگر کشفیات در مقبره و بقیه که از دور و بر آن پیدا شده بودند گزارش شدند .

Walter B. Emery (نویسنده کتاب مقبره های بزرگ سلسله نخست) شیء را چون یک مخزن کاسه مانند از جنس شیبست^۵ توصیف می کند و می گوید که هیچ توضیح رضایت بخشی از طرح عجیب این شیء نمی توان ارائه داد . به راستی هم این شیء عجیب ، غیر معمول و منحصر به فرد است . مدور و در حدود ۲۴ اینچ قطرش است و با سه منحنی به دقت جدا شده که سه سطح مختلط تیغه ای شکل را ایجاد کرده اند . سوراخ مرکزی با یک پیش آمدگی لبه دار حاکی از آن است که این شیء متناسب با یک محور (چرخ یا محور انتقال) احتمالاً برای اهداف دورانی (چرخشی - گردشی) ساخته شده . یک قاب نازک دایره ای ویژگی هایش را احاطه کرده و تمام چیزی که به چشم می آید بسیار ظریف بودنش است با ضخامتی کمتر از ۴ اینچ (عکس ۵۱) .

^۵ schist: تشکیل شده از گروهی از سنگهای دگرگون درجه متوسط . م

عکس ۵۱



ظاهر شیء و خمیدگی هایش کارشناسان فنی را به این نتیجه گیری سوق داده که شیء را در نوعی مایع غوطه ور می کرده اند . مطالعه مواد سازنده اش افشا کرد که آن شیء از یک قالب شیبست یکپارچه تراشیده شده است، شیبست سنگی است که خیلی ترد و شکننده است و به راحتی به لایه های نازک بی قاعده ای شکافته می شود. اینکه چنین سنگی انتخاب شده بود اشاره دارد که به هر حال مورد استفاده واقع شده چرا که "تنها به واسطه ی این سنگ" بوده شکل دهی دقیق و ظریف ممکن می شده، شکل دهی قسمت ها و برش های شیء که به شکل غیر معمول تراشیده شده است. اما متخصصینی که آن را مورد آزمایش قرار دادند، شک کردند به اینکه آیا این شیء، اگر جهت عمل دورانی واقعی استعمال شده باشد، می توانسته برای مدت بسیار زیادی بی عیب باقی بماند؟ اگر چنین بوده، می بایست زیر فشار سانتریفیوژ (نیروی گریز از مرکز) به سرعت از هم بپاشد. این قضیه، برخی همچون Cyril Aldred (نویسنده کتاب مصر به سوی پایان پادشاهی کهن) را بر آن داشت که نتیجه گیری کنند که شیء سنگی، "شاید کپی از فرمی بوده که در اصل از فلز ساخته شده بوده".

طبق چنین نظریاتی این شیء یک نسخه سنگی از یک فلز کارکردی بوده اما تنها فلزی که انسان های ۵۰۰۰ سال پیش یا حتی قبل تر از آن استفاده می کرده اند مس بوده و برای ریخته گری شیء با استفاده از مس، به قالب ریخته گری حتی پیچیده تر از خود شیء نیاز داشته اند. به هر روی می توان گفت ماشینی (جهت تراشکاری و صیقلی کردن) برای بدست آوردن شکل ظریف و پیچیده اش در کار بوده؟ اگر چنین بوده با کدام ابزار دقیق؟ سوال آخر ما را به اینجا می رساند که بگوییم آیا شیء سنگی کپی از یک فلز اصلی بوده یا که خود اصلی است؟ اما جدا از سوالاتی که بر چگونه ساخته شدن شیء دلالت می کنند یا اینکه از چه فلزی ساخته شده. سوالات معما گونه بنیادی باقی می ماند:

برای چه هدفی بوده؟ اگر بر یک محور دوار بوده (می چرخیده) محور متصل به آن بوده یا جدا؟ چه کسی چنین توانایی فنی را داشته و چه کسی بوده که به این تکنولوژی احتیاج داشته و از آن استفاده می کرده؟

کارایی احتمالی شیء چهل سال بعد از کشفش برایم مسجل شد. هنگامیکه در حال مطالعه یک مجله فنی درباره طرحی انقلابی از یک چرخ طیار بودم که یک شرکت مستقر در کالیفرنیا برای برنامه های فضایی آمریکا در حال توسعه آن بود. چرخ طیار که یک

جسم دایره‌ای شکل دوار متصل به محور دوار یک ماشین یا یک موتور بود؛ و به عنوان وسیله‌ای برای تنظیم سرعت تجهیزات چرخشی (آنچنان که در پرس‌های فلزی، وسایل نقلیه‌ای چون قطار یا اتوبوس و یا در حمل و نقل هوایی مورد استفاده قرار می‌گیرد) یا جهت ذخیره انرژی برای امواج خروشان (ضربانها و نوسانات شدید) قدرتی به کار گرفته می‌شده.

چرخ طیار برای بیش از دو قرن مورد استفاده بوده. خواص مکانیکی اولیه آن می‌توانسته در مسیر مدور چرخ طیار انرژی فراهم آمده در مرکز را ذخیره کند. به همین دلیل، محیط پیرامونی می‌بایست به شدت سبتر و سنگین باشد. اما در دهه ۱۹۷۰ مهندسان کمپانی Lockheed Missile & Space طرحی معکوس را با یک چرخ دوره دار کم وزن توسعه دادند (عکس ۵۲a) تحقیقاتشان توسط کمپانی Airesearch Manufacturing ادامه پیدا کرد که یک چرخ طیار دوره دار نورانی را توسعه دادند و سر بسته و مهر و مومش کردند تا بتوان از آن در حالیکه در یک محفظه پر شده با مایع روان کننده غوطه ور است استفاده کرد. در پاسخ به درخواست کمپانی Airesearch عکس‌هایی از چرخ طیارشان را با اوراقی از اطلاعات تکنیکی‌اش فرستاد (عکس ۵۲b) که حدس مرا تقویت کرد شیء باستانی هم طراحی پیشرفته‌ای از همان نوع چرخ طیار بوده و انرژی را در لبه‌های نازک ذخیره می‌کرده و در یک مایع روان کننده می‌چرخیده.

از آنجائیکه مصریان ۳۱۰۰ پیش از میلاد (یا عقب‌تر از آن) تکنولوژی ساخت این شیء را نداشته‌اند یا تجهیزات پیشرفته‌ای که از این شیء در آن استفاده کنند پس چرخ طیار به وضوح یک "ناهنجاری" بود. با این حال مسئولین موزه آن را در گوشه زیر زمینی پنهان نکرده و آن را در معرض نمایش قرار داده‌اند. تا آنجا که یاد می‌آید در اتاق ۴۳ در میان خرده یافته‌های سلسله‌های پیشینی‌تر بود. این طور فرض می‌کنم که منطقی که پشت تصمیم به نمایش در آمدن این شیء بوده این بوده که اگر فرعون‌های اولیه می‌توانسته‌اند اهرام جیزه را بسازند چرا آن‌ها نمی‌توانسته‌اند توانائی‌های پیچیده دیگری را در اختیار داشته باشند؟ بر خلاف کتیبه سیاهه اموال، این، - بر اساس منطق فوق‌الذکر - بیشتر اثبات کننده وضعیت "نیاکانمان می‌توانسته‌اند انجامش دهند" است تا تکذیب کننده‌اش. اما البته اگر شما به یکی شک کنید چاره‌ای ندارید که به بقیه هم شک کنید ...

از آنجائیکه وجود "چرخ طیار" انکار ناپذیر است و از آنجائیکه قدمتش مشخصاً به ۳۱۰۰ پیش از میلاد یا قبل‌تر بر می‌گردد سوالات اصلی باقی می‌مانند:

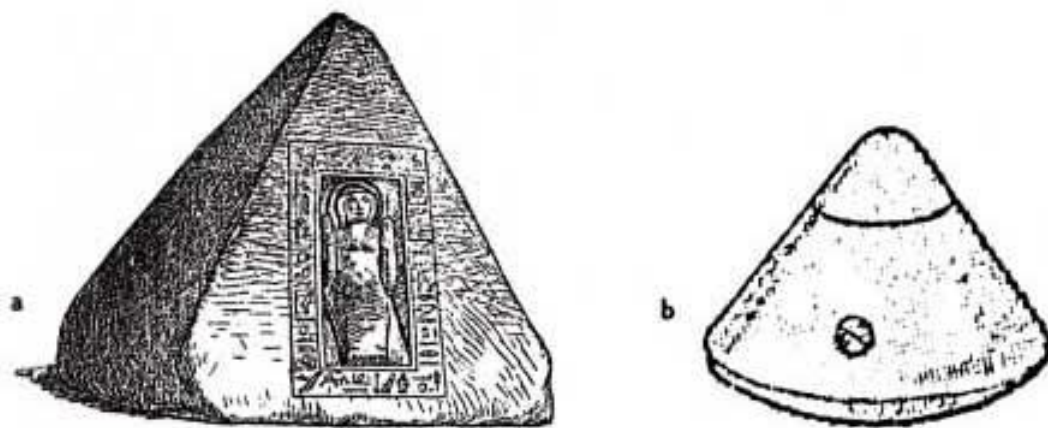
چه کسی می‌توانسته آن را بسازد و به چه نوع تجهیزات فنی پیشرفته‌ای مجهز بوده و چه کسی می‌توانسته این تجهیزات پیشرفته را بسازد و استفاده کند؟

به جرأت من به هر سه سوال یک پاسخ می‌دهم: خدایان.

در کتابیم "پلکانی به ملکوت" اطلاعاتی را درباره قدیمی‌ترین مرکز پرستش مصر باستان ارائه کرده‌ام به نام شهر An (On) در کتاب مقدس) که بعدها تحت عنوان هلیو پولیس شناخته شده. در یکی از "حفره‌های سماوی" معبد بزرگش که خدایان در آنجا وارد زمین شده‌اند از شیء‌ای به نام Ben-Ben نگهداری می‌شده. حالا می‌توانیم حدس بزنیم که چرا این معبد - Het Ben-Ben نامیده شده (حرم مطهر Ben-Ben) به نظر می‌رسد بنا بر تصویر نگاره هیروگلیفی‌اش بجاست که به عنوان نماد هیروگلیفی نام شهر هم در نظر گرفته شود: برج پرتاب موشک (عکس ۵۳).



همچنین می‌دانیم که خود بن بن چه شکلی بوده چون مدلی سنگی از آن پیدا شده (عکس a ۵۴) شبیه به کپسول فرماندهی امروزی سفینه موشکی فضانوردان (عکس b ۵۴) مدل سنگی کشف شده‌اش حتی سرنشین آن را که در چارچوب دریچه گشوده‌اش ظاهر شده نشان می‌دهد. این معبد تنها محل نگهداری بن بن و سایر تجهیزات سفر فضایی نبوده بلکه آن‌ها در یک آئین سالانه ویژه‌ای که توسط شاه برگزار می‌شده به معرض نمایش در می‌آمدند تا به مردم منشاء فضایی خدایان را یادآوری کنند.



عکس ۵۴

Het Ben-Ben و محتویاتش مدت‌هاست که از بین رفته. چگونگی و چرایی تخریب معبد و محتویاتش ناشناخته باقی مانده. اما این مسأله مرا به این نتیجه می‌رساند که "چرخ طیار" یکی از اشیاء قلع اندود این موسسه اسمیتسونین^۶ باستانی بوده در اصل در آنجا نگهداری می‌شده. وقتی که شما به قاهره می‌روید و در جستجوی ناهمخوانی‌های معما گونه هستید این یادتان باشد.^۷

^۶ موسسه اسمیتسونین / Smithsonian Institution بزرگ‌ترین موزه علمی-فرهنگی-تحقیقاتی جهان است. این موسسه که در ایالات متحده آمریکا قرار دارد حاوی ۱۳۷ میلیون شی در کلکسیون خود می‌باشد. این موسسه که از منابع خصوصی و دولت فدرال آمریکا بودجه خود را دریافت می‌کند، متشکل از ۱۹ موزه و ۹ مرکز علمی-فرهنگی در چند ایالت آمریکا می‌باشد. ۱۵۶ موزه در آمریکا وابسته به این موسسه می‌باشند. م.
^۷ برای مطالعه بیشتر ر. ک به کتاب: "پلکانی به ملکوت" فصل، "خدایانی که به سیاره زمین آمدند" م.

معمای ساخته شده از سنگ

چرا زمینی‌ها مجذوب افلاک هستند؟

سوالی پرسیده‌ام و به آن در کتابم "وقتی زمان آغاز شد" چاپ شده به سال ۱۹۹۳ پاسخ داده‌ام و در آن سابقه کامپیوترهای نجومی ساخته شده از سنگ و مشهورترینشان استون هنج را بررسی کرده‌ام. کامپیوترهای سنگی که در اروپا، خاورمیانه و در آمریکا و احتمالاً در شرق دور نیز پیدا شده‌اند. همه آن‌ها مشاهدات غیرقابل توضیح به هم مرتبط از خورشید و ماه برای تقسیم مجازی افلاک به دوازده بخش به نام زودیاک (دایره البروج) هستند.

در کتابم گفته‌ام که کلید رمز گشایی رازها و معمای آن‌ها در اذعان به این امر نهفته است که آن‌ها محصول تکنولوژی خدایان بوده‌اند نه انسان و که آن‌ها توسط مهراز یزدانی طراحی شده‌اند.

اسناد مجذوبیت زمینی‌ها در برابر افلاک به تالارهای موزه بریتانیا در لندن رسیده، معبد خرد مدرنی که به تاریخ، تمدن‌ها و (به شکل اجتناب ناپذیری) خدایان اختصاص داده شده. طی دهه‌ها پژوهش برای نوشته‌هایم اوقات بسیاری بوده که دو هفته اقامتم در لندن طول کشیده (خودم فارغ‌التحصیل دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن هستم) و ساعت‌های بسیاری از روز را صرف نمایشگاه‌های موزه بریتانیا و کتابخانه مشهور مدورش کرده‌ام.



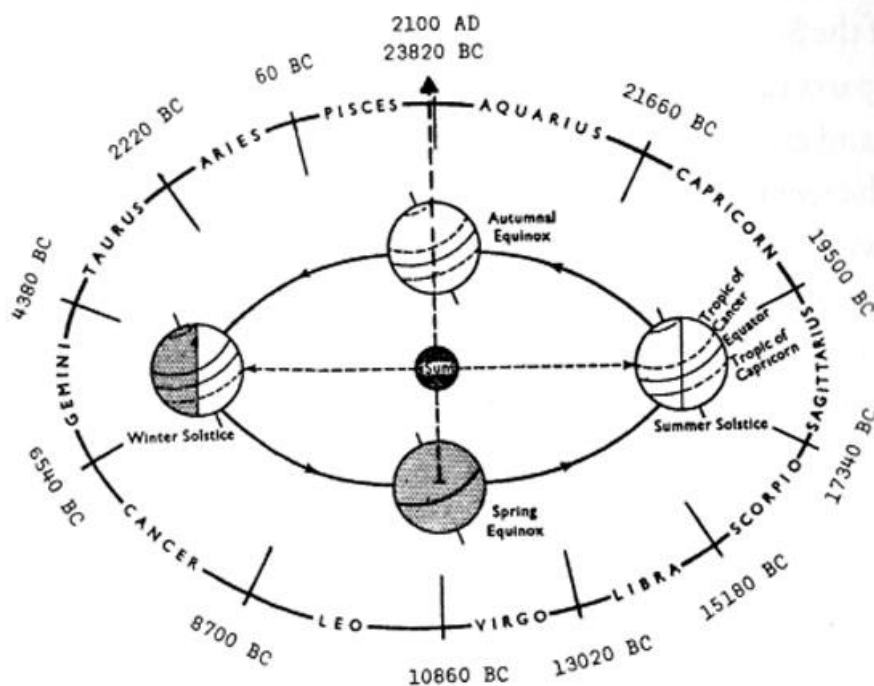
نمایی از کتابخانه مدور مشهور موزه بریتانیا

در این کتابخانه بود که توانستم درباره حماسه خلقت میان رودان مطالعه کنم و سپس به راستی الواح هفت‌گانه انوما الیش را ببینم. متنی که محققان آن را حکایت تمثیلی از خدایان آسمانی تلقی کرده‌اند. اما در واقع حاوی کیهان‌شناسی پیچیده علمی است که منظومه شمسی ما، منشاء زمین و حیات بر آن را توصیف می‌کند. در همین کتابخانه بود که درباره خدایان آنوناکی و آمدنشان بر زمین خواندم، سپس در نمایشگاه یک لوح مدور شگفت‌انگیز را دیدم (در این باره فصل دهم را مطالعه کنید)^۱ که هشت بند از آن مربوط است به سفرهای فضایی خدایان از سیاره‌شان (نیبیرو) به زمین.

در موزه بریتانیا بود که من توانستم درباره آن مطالعه کنم و سپس یک لوح نجومی را دیدم تقسیم شده در ستون‌هایی و پر شده با اعدادی که وقتی به کاراکترهای امروزی تبدیل شدند شبیه پرینت کامپیوتری از داده‌ها از آب در آمدند و خسوفی که قرار بود پنجاه سال بعد اتفاق بیفتد در آن پیش بینی شده بود.

^۱ فصل دهم با عنوان "منجمان و نقشه‌های آسمان". م.

در آنجا بود که توانستم در انبوه نوشته‌ها شواهدی درباره دانش دایره البروجی باستانی را بینم و بررسی کنم . آشنایی با پدیده‌ای که باعث شده پیش از این در حدود ۲۱۰۰ گروهی از ستارگان در طلوع آفتاب جایگزین دیگری شوند . در یک اثر باستانی میان رودانی به تقلید از یک اثر باستانی دیگر به این دوازده صورت فلکی و تصاویر فراگیرشان اشاره شده . (عکس‌های ۵۵ و ۵۶) .



عکس ۵۵



عکس ۵۶

اما وقتی برای نخستین بار از استون هنج بازدید کردم و در میان حلقه سنگ‌هایی که از دور دستها آورده شده بود ایستادم (آنچنان که وضعیت تمام بناهای خر سنگی غول آسا - megalithic - در تمام دنیا بوده است) . سوالی ذهنم را تحریک کرد . چرا بشر ، چرا زمینی‌ها این چنین مجذوب افلاک بوده‌اند و این همه راه را طی کرده‌اند تا آن‌ها را رصد کنند . نمای آشنای استون هنج با ستون‌هایش (شکل ۵۷) تنها نشانگر وهله‌ی کنونی از فازهای گوناگون آن است، خط مشی که به هزاره‌ی سوم پیش از میلاد باز می‌گردد. همه‌ی محققین پذیرفته‌اند که استون هنج در دوره‌های گوناگون (شکل ۵۸) به عنوان وسیله‌ای جهت تعیین عصر زودیایی از طریق نظاره‌ی طلوع آفتاب در روز انقلاب تابستانی به کار رفته است، بدین شکل که خط دید دوباره از روی سنگ معروف به سنگ محراب در مرکز ، از بین دو ستون تعیین کننده، از میان راه به طرف ^۳ Heel Stone ، که دورتر بود امتداد می‌یافته (شکل ۵۹ a).^۴ سر جوزف نورمن لاکیر ، پدر اخترباستانشناسی^۵ ، از استون هنج استفاده کرده (ر.ک به کتابش تحت عنوان " استون هنج و دیگر بناهای سنگی بریتانیا")^۶ بدین منظور که شرح دهد چگونه می‌توان از خط دید انقلاب برای تعیین زمان ساخت بنا استفاده کرد. این بیشتر بدین خاطر است که نقطه‌ی انقلاب را از روی زاویه‌ی انحراف زمین مشخص می‌کنند که مرتبط است با مسیر گردش / مداری‌اش (دایره البروجی). این تغییرات زاویه طی اعصار در نتیجه تکانه های زمین پدید می‌آید . برای نمونه از ۲۴.۱۱ درجه در چهار هزار سال پیش از

^۲ . به این سنگ‌های غول آسا " مگالیتز " گفته می‌شود. این اصطلاح از دو واژه یونانی «مگاس» به معنای بسیار بزرگ و «لیتوس» به معنای سنگ تشکیل شده است . م

^۳ تکه سنگ بزرگی از جنس سارسن است که در بیرون Avenue در ورودی استون هنج نزدیک به جاده اصلی سرپا ایستاده . باستان شناسان بریتانیایی کاربرد عمومی Avenue را این‌طور تصحیح می‌کنند که به معنی یک نوار موازی کناری طویل از زمین است، که عرضی نزدیک به ۳۰ متر دارد، دو سرش باز است و با گوشه‌هایی که مشخصه‌ی آن‌ها تراز بندی های سنگی یا چوبی و/یا یک خندق یا کپه ی خاکی است. م

^۴ . **سر جوزف نورمن لاکیر** (۱۷ مه ۱۸۳۶ تا ۱۶ اوت ۱۹۲۰) یک دانشمند و اخترشناس (FRS) اهل انگلستان بود. او و دانشمند فرانسوی ژول ژانسن هر دو به عنوان نخستین کسانی که توانستند هلیوم را شناسایی کنند، دانسته می‌شوند. همچنین لاکیر به عنوان بنیانگذار و نخستین ویراستار نشریه نیچر به یاد آورده می‌شود. لاکیر در شهر راگی و ارویکشایر به دنیا آمد. او آموزش در مدرسه را مانند دیگران سپری کرد و پس از آن به فرانسه و سوئیس سفر کرد و سرانجام در ویملدون در جنوب لندن ساکن شد. او در آغاز یک اخترشناس غیرحرفه‌ای بود که علاقه ویژه‌ای به خورشید داشت اما کم کم توانست سطح خود را بالا برد و مدیر رصدخانه فیزیک خورشید کنزینگتون لندن شود.

در دهه ۱۸۶۰ لاکیر با دستگاه‌های طیف‌سنجی آشنا شد و علاقه ویژه‌ای به کار با آن پیدا کرد. او دریافت که با کمک این ابزار پژوهشی می‌توان مواد سازنده جرم‌های آسمانی را شناسایی کرد. لاکیر در خانه تازه اش در وست همستد پژوهش‌هایش را با تلسکوپ ۱/۴ اینچی اش که پیشتر در ویملدون هم داشت، از سرگرفت. لاکیر در رویداد خورشیدگرفتگی سال ۱۸۶۸ توانست هنگام طیف‌سنجی یک خط زرد طیفی را ثبت کند. این خط مربوط به طول موج ۵۸۸ نانومتر بود که اندکی از خط معروف به D که مربوط به سدیم بود کمتر بود. این خط زرد را نمی‌شد به هیچ یک از عنصرهای شناخته شده در آن روزگار نسبت داد برای همین لاکیر پیشنهاد داد که این خط می‌تواند مربوط به یک عنصر تازه باشد. او این عنصر نو را هلیوم نامید برگرفته از واژه یونانی Helios به معنی خورشید. در همان رویداد خورشیدگرفتگی بود که ژول ژانسن هم توانست خط زرد طیفی هلیوم را ثبت کند و به وجود عنصر تازه پی ببرد. به همین دلیل شناسایی عنصر هلیوم را به لاکیر و ژانسن، هر دو با هم نسبت می‌دهند. هلیوم موجود در زمین نزدیک به ۱۰ سال بعد توسط ویلیام رمزی شناسایی شد. لاکیر در این دستاورد با رمزی همکاری کرده بود. لاکیر در سال ۱۸۶۹ برای آسان تر کردن داد و ستد دانش و دستاوردها میان دانشمندان، یک نشریه عمومی دانش با نام نیچر را پایه گذاری کرد و تا اندکی پیش از مرگش ویراستار این نشریه باقی ماند. لاکیر برای مشاهده خورشیدگرفتگی‌های آینده در سال‌های ۱۸۷۰ (در سیسیلی)، ۱۸۷۱ (در هند) و ۱۸۹۸ (در هند) به آن سرزمین‌ها سفر کرد. وی پس از بازنشستگی در سال ۱۹۱۱ یک رصدخانه در نزدیکی خانه اش در سالکومب رجیس نزدیک سیدماوث بنا کرد. این رصدخانه به رصدخانه تپه (Hill Observatory) مشهور شد. اما پس از مرگش نام آن به رصدخانه نورمن لاکیر تغییر کرد. این رصدخانه چندی از آن دانشگاه اکستر شده بود اما اکنون از این دانشگاه گرفته شده‌است. لاکیر در سال ۱۹۲۰ در خانه اش در سالکومب رجیس از دنیا رفت و در حیات کلیسای سینت پیتر و سینت ماری به خاک سپرده شد . م

^۵ . **اخترباستان‌شناسی** (به انگلیسی: Archaeoastronomy) دانشی نوین و میان‌رشته‌ای از علوم باستان‌شناسی، اخترشناسی و مردم‌شناسی است که به بررسی تأثیر و نفوذ پدیده‌های کیهانی و حرکات اجرام آسمانی بر روی هنرها، آیین‌ها، ادیان، باورداشت‌ها و دیگر پدیده‌های فرهنگی مردمان باستان می‌پردازد. دانش اخترشناسی باستانی که به بررسی تاریخی علم نجوم/ هیئت می‌پردازد، علی‌رغم برخی کارکردها و حوزه‌های مطالعاتی مشترک با اخترباستان‌شناسی، شاخه پژوهشی متفاوت و مستقلی است. اخترباستان‌شناسی، زیرشاخه‌ها و گرایش‌های گوناگونی دارد که در آن میان می‌توان از اسطوره‌شناسی کیهانی، اخترقوم‌شناسی و معماری نجومی نام برد. مطالعه و بررسی در نظام‌های گاهشماری و زمان‌سنجی و ابزارهای آن در دوران باستان نیز از حوزه‌های پژوهشی اخترباستان شناسان بشمار می‌رود . م

میلاد به ۲۳.۹۲ درجه در ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد تا حدود ۲۳.۵ درجه در این روزها. خط دید آغازین رو به هل استون با زاویه انحراف حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد مطابقت پیدا می کند. وقتی که سال زودیاکی از Taurus / گاو به Aries / قوچ تغییر کرده بود.



Figure 57

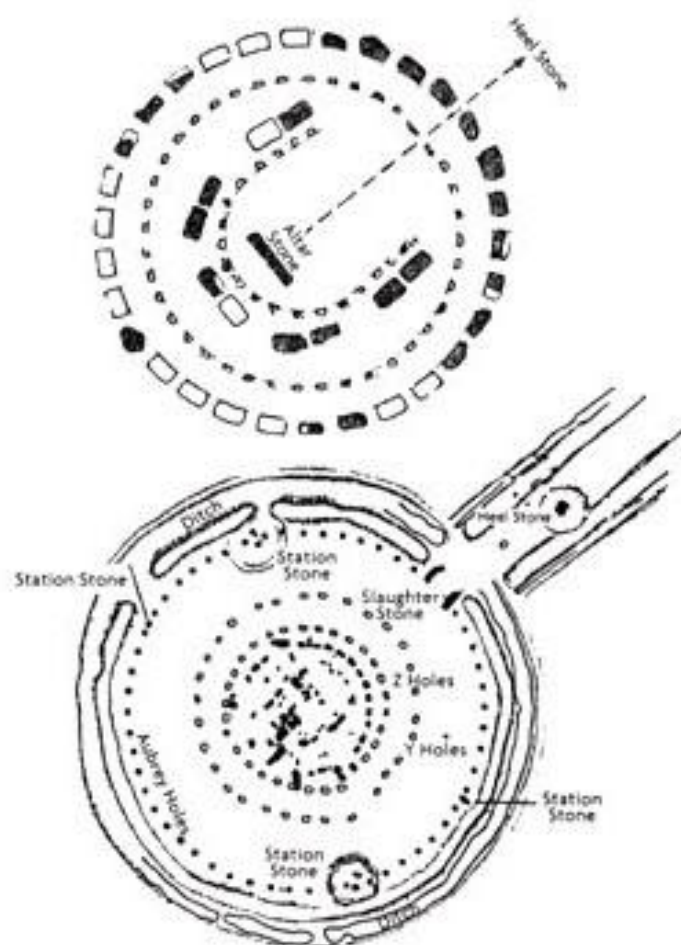


Figure 58

شکل ۵۷ و ۵۸

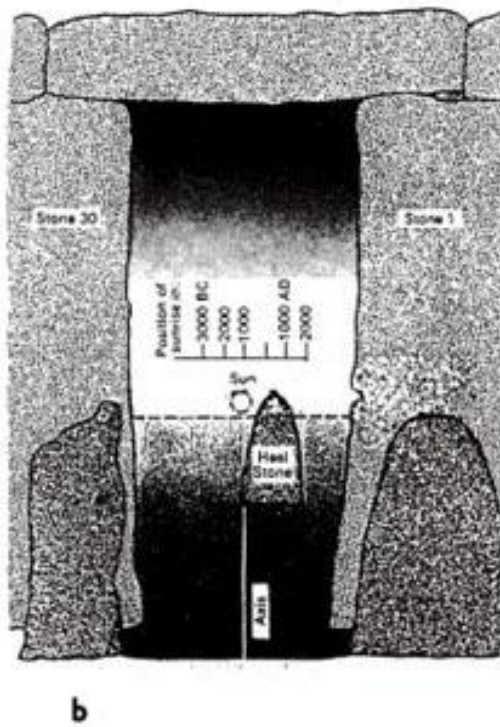


سمت راست شکل a ۵۹ طبق سلسله مراتب عکسی متن و سمت چپ نمایی از Heelstone



سر نورمن لاکیر

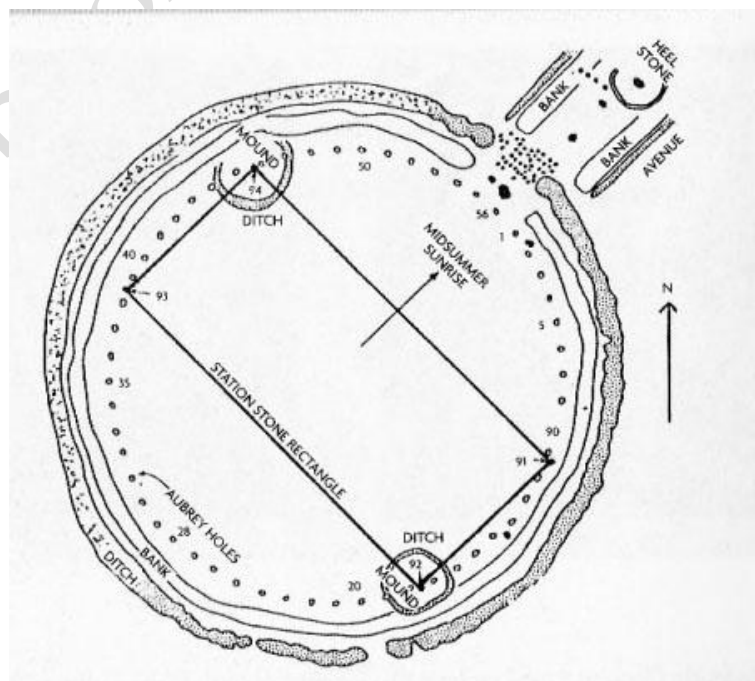
طی چهار هزار سال از آن زمان به بعد این خط دید دیگر به درستی مجمع الکواب منطقه البروجی که مستولی می‌شدند را نشان نمی‌داد (خط دید دیگر درست کار نمی‌کرده م.)، به واقع می‌توان دید که خط محور امروزه تغییر یافته و در تراز درست قرار ندارد ولو اینکه هل استون جا بجا شده باشد. (عکس b ۵۹)



عکس B ۵۹

با این حال روز انقلاب تابستانی - ۲۱ ژوئن - در استون هنج روز مهمی است. مؤمنان چون کاهنان پیشگو لباس می‌پوشند و رقص‌های آئینی انجام می‌دهند و گروه‌های زیادی در آنجا گرد هم می‌آیند تا طلوع آفتاب را از میان دو ستون هم‌جوار هم ببینند و مهم نیست که ستارگان صورت فلکی^۶ در افق کمی تاریک دیده شوند. برخی بر این باورند که در اوجش استون هنج آنچنان که نشانه‌های زمینی یک آرایش مستطیلی شکل نشان می‌دهد به عنوان دستگاه محاسب پدیده قمری^۷ به کار آید. (شکل ۶۰)

عکس شمار ۶۰۵



^۶ . صورت فلکی یا پیکر آسمانی گردابه ای از ستاره‌ها است که از دیدگاه زمینی به شکل ویژه ای ماندسازی و نام‌گذاری شده‌است. در واقعیت سه بعدی، ستارگان یک پیکر آسمانی لزوماً به هم نزدیک نیستند و پیوندی به هم ندارند. قرار دادن آن‌ها در یک مجموعه تنها به خاطر نزدیکی ظاهری از دیدگاه زمینی است. دسته‌بندی ظاهری ستارگان به صورت پیکرهای آسمانی از دید نشانی‌دهی و ساختن نقشه‌های آسان‌فهم آسمان سودمند است. م.
^۷ . lunar phenomena: به هر پدیده‌ای که ماه در آن دخیل باشد اعم از تغییر رنگ ماه تا جزر و مد بر زمین را پدیده قمری می‌گویند. م.

جرالد هاوکینز منجم و ریاضی دان دانشگاه بوستون (نویسنده کتاب رمز گشایی از استون هنج) کسی است که استون هنج را چون یک دستگاه محاسب نجومی تشریح می کند و مجذوب عدد ۱۹^۱ شده که بر سنگها و محل حفرهها در دواير مختلف خود را نشان داده . این فرضی است که بی تردید از چرخه متونیک^۱ بدست آمده . چرخه دویست و سی و پنج تایی ماههای قمری در روابط مداری ماه - زمین و خورشید . اگر چه چنین جنبه‌ای از استون هنج فقط مربوط به یک چرخه ۱۹ ساله است (در مقایسه با گذشت ۲۱۰۰ ساله از حرکت دایره البروجی) با این حال نشانه‌ای از کمال نجومی است . چون رابطه پیچیده زمین - خورشید - ماه تحت الشعاع نه فقط پدیده قمری بلکه خورشید گرفتگی هم قرار دارد و پیش بینی آن‌ها از اهمیت زیاد سیاسی - مذهبی برخوردار بوده .



سفر به تواریخ زمین در ژوئن ۱۹۹۵ به انگلستان و مالتا که از لندن با بازدیدهای مکرر از موزه بریتانیا شروع شد وبا هتلی که در همسایگی اش بود و در آن اقامت داشتیم آسان تر شده بود پیش در آمدی بود ضروری . حس کردم که دیدار متعاقبم از استون هنج که با روز انقلابین مطابقت پیدا کرده دیداری به یاد ماندنی خواهد بود . از طریق هماهنگی‌های مخصوصی که انجام شد اجازه گرفتیم که گروه ما در صبح زود و پیش از زمان بازدید عمومی وارد دایره‌ی سنگی استون هنج شود تا یک ساعتی را با خودمان تنها باشیم.(عکس رنگی ۱۷). در اطراف گشتی زدیم، به دنبال نشانه‌های متفاوتی گشتیم. خط دیدها را بررسی کردیم. بسیاری در بین تک سنگها دراز کشیدند تا احساسی، الهامی، لرزه یا چیزی از تماس مستقیم با زمین عایدشان شود. با آمیزه‌ای از بیم و شگفت آنجا را ترک کردیم، اینجا، بدون شک، بنای یاد بودی بزرگ از گذشته، ساخته شده بدست بشر بوده اما هوشی برتر آن را القا کرده است.

عکس رنگی

شماره ۱۷



^۱ . عدد نوزده در قرآن هم به کار گرفته شده :

در آیات ۲۶ تا ۳۰ آمده :

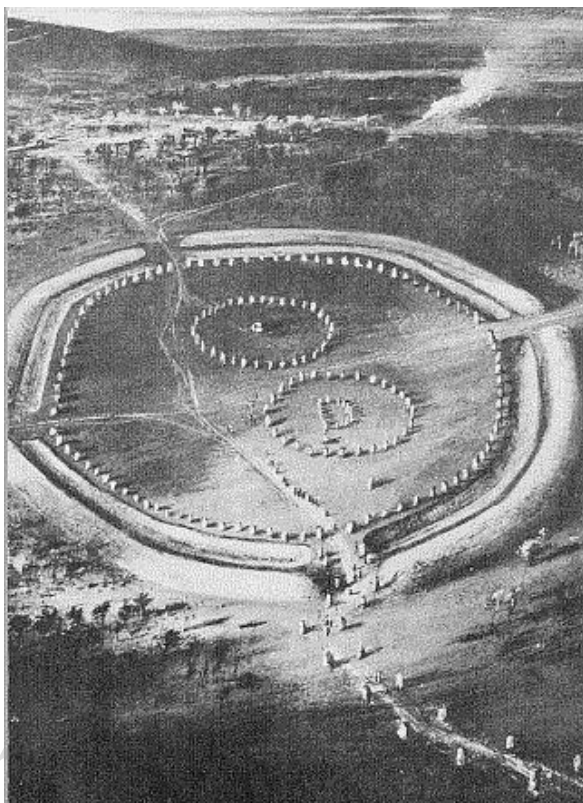
زودا که او را به سَقَر در آورم و تو چه دانی که آن سَقَر چیست نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند پوستها را سپاه می‌گرداند بر آن نوزده است . م. علاقمندان به علم حروف و اعداد ردپای عدد نوزده را در قرآن بسیار نشان داده اند - تا حدود ۲۵ مورد - همچون اینکه : « اولین آیه قرآن « بسم الله الرحمن الرحيم » دارای ۱۹ حرف عربی است و ... والبتنه هیچکدام توضیح نداده اند که چرا نوزده ! و اینکه دلیل اهمیت آن چیست ؟

^۱ Metonic Cycle : در مطالعات مربوط به تقویم و ستاره شناسی ، دوره متونی یا اندکاتریس/Enneadecaeteris واژه ای با اصل یونانی به معنای ۱۹ سال و به دوره ای اطلاق می‌شود که خیلی نزدیک به ۱۹ سال است. چیزی که در مورد این دوره جالب توجه است این است که دوره متونی کوچکترین مضرب مشترک بین سال خورشیدی و ماه قمری است. متون ، ستاره شناس یونانی که از اهالی آتن بود ، دریافت که ۱۹ سال خورشیدی تقریباً معادل با ۲۳۵ ماه قمری است و اگر این دوره را بر حسب روز بیان کنیم معادل ۶۹۴۰ روز می‌شود. بسته به این که سال خورشیدی چگونه محاسبه شود ، اختلاف بین ۱۹ سال خورشیدی و ۲۳۵ ماه قمری فقط در حد چند ساعت است.

تور دیگری سایت‌های عصر نو سنگی با اهمیت نجومی را شامل می‌شد همچون Silbury Hill^{۱۱} و دایره بزرگ Avebury^{۱۱} (عکس ۶۱).



دو تصویر از Silbury Hill



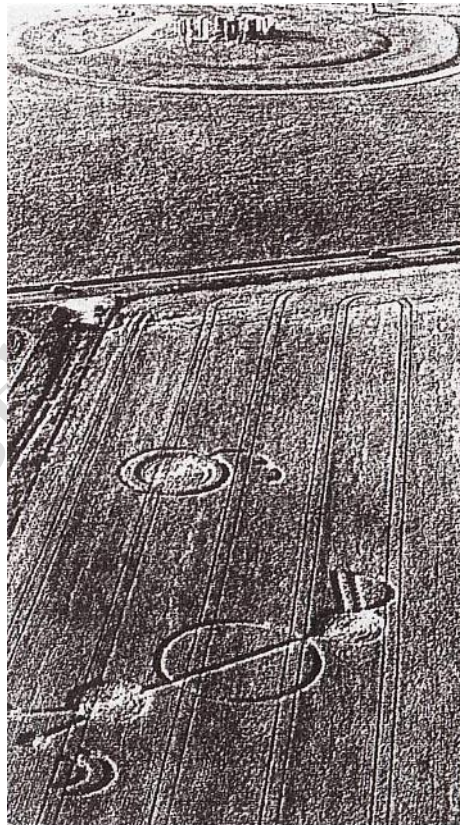
عکس ۶۱. دایره‌های سنگی Avebury

^{۱۱} Silbury Hill : یک تپه نرم خاکی است که در نزدیکی روستای Avebury از توابع Wiltshire انگلستان قرار دارد . م
^{۱۱} Avebury : بنای دوره نو سنگی است که سه دایره سنگی را شامل می‌شود که دور دهکده Avebury در Wiltshire کشیده شده اند و یکی از مشهورترین سازه ها در میان بناهای
 خرسنگی است . Avebury بزرگترین دایره سنگی در اروپاست .



Avebury از نمای پایین

پاداشی که نصیب ما شد رویت ناخواسته یک Crop Circle / اشکال عمدتاً دایره‌ای شکل روی مزارع (که شب قبل از آن در آن نزدیکی پدید آمده بود و به قبلی‌ها در همان نزدیکی پیوسته بود (عکس ۶۲) قبلی‌هایی که دو روز قبل از روز انقلاب پدید آمده بودند و برای جلوگیری از خراب شدن آن‌ها توسط مردم تصمیم گرفتیم که گروهی پدیده سماوی دائمی را در جزیره نسبتاً کم جمعیت مالتا که مقصد بعدی اردو بود ببینند .



عکس ۶۲

دریای مدیترانه را سه قاره احاطه کرده . اروپا ، آسیا و آفریقا . جزیره مالتا با جزیره سیسیل و جزایر کوچکتر مجاور بدون شک سابقاً یک پل سرزمینی جغرافیایی فیزیکی متصل کننده قاره‌ها را ساخته بودند . بعد از نوسان شدید آب (احتمالاً طوفان بزرگ کتاب مقدسی ؟) با بالا آمدن آب دریا ، مالتا - حال یک جزیره - نه فقط به عنوان یک پل فرهنگی بین شمال و جنوب به کار خود ادامه داده بلکه همچنین پل شرق و غرب هم بوده . مهاجران ، خوش نشینان و دریا نوردان - از دوران باستانی‌تر از طریق فینیقی‌ها و رومیان و مسلمانان و صلیبی‌ها (شوالیه‌های نامدار مالتا و جنگجویان جنگ جهانی دوم) - همگی اثرشان را بر آنجا نهاده‌اند . با این حال - یا شاید به این دلیل که - معماهای مالتا حل نشده باقی مانده ، همه این خوش نشینها و بازدیدکنندگان و فاتحان از جزایر بزرگ‌تر و دورتر (مالتا و دو جزیره مسکونی کوچکش Gozo و Comino فقط ۱۲۲ مایل مربع مساحتشان است) و تمدن‌هایشان نتوانسته‌اند درباره دو راز اصلی مالتا توضیحی قابل قبول ارائه کنند .

یکی معابد سنگی و دیگری شیپارهایش

"معابد" اصطلاحی است که زمانی توسط بومی‌ها و محققان برای بناها به کار می‌رود که هدف واقعی ساختنشان ناشناخته باشد . و از راه عجیبی من از کسانی که مدت‌ها قبل از من به آنجا رفته بودند از وجود مالتا با خبر شدم . یکی از آن‌ها مرد سالخورده‌ای بود به نام جوزف الول که بعد از خواندن کتاب " دوازدهمین سیاره " نامه نوشتن برایم را شروع کرده بود . او ادعا می‌کرد که خانواده‌اش ۵۰۰ سال بر این جزیره زندگی کرده‌اند و یکی از بهترین معابد آسیب ندیده در زمینی که متعلق به خاندان آن‌هاست قرار دارد .

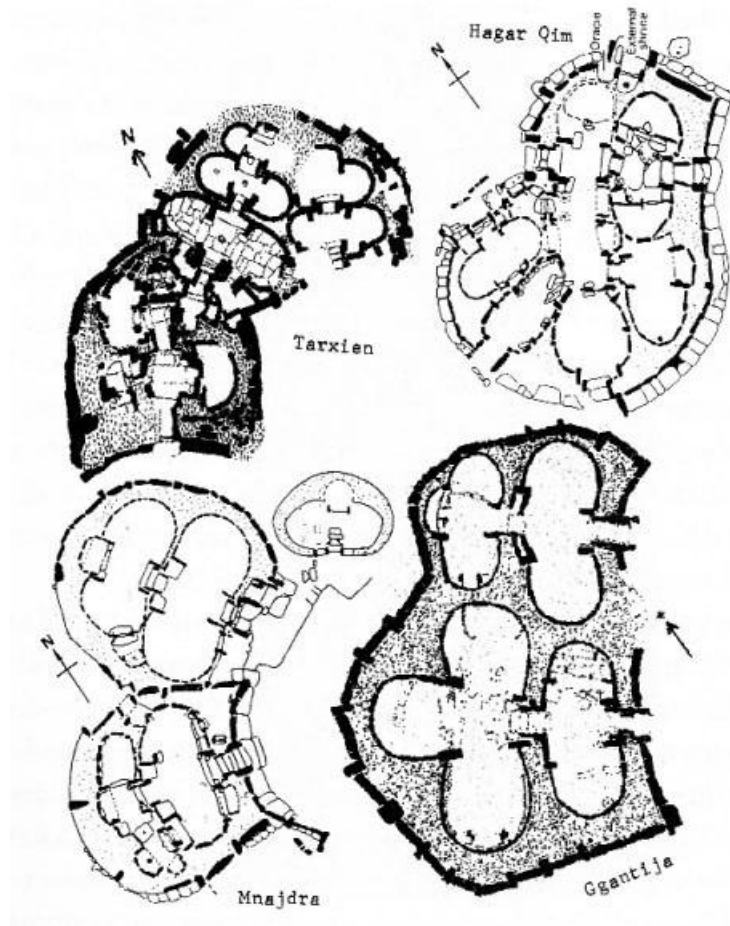
او به این دلیل درباره همه معابد آنجا می‌دانست چون از بچگی در آنجا بوده کتاب‌هایی نوشته و در آن‌ها نوادگان نوح کتاب مقدس را بعنوان سازندگان معابد مالتا معرفی کرده . دیگری انجمن تحقیق و بررسی پدیده‌ها بود که مقرش در والتا مرکز مالتا قرار داشت و مرا برای سخنرانی و یافتن " رابطه مالتایی‌ها " در حمایت از نوشته‌هایم دعوت کرد .

در ۱۹۹۹ عاقبت به مالتا رفتم ، انجمن مدت‌ها بود که فعالیتی نداشت اما آقای Ellul هنوز آنجا بود و مشتاقانه منتظر ورودم . در میان توصیه‌هایش او به درد بخورترین آن‌ها را به ما نشان داد :

بهترین جا برای تماشای طلوع خورشید در روز انقلاب و اینکه چگونه می‌توان در میان ازدحام جمعیت از آن‌ها جلو افتاد و به معبد رسید و وارد آنجا شد . معابد و سایت‌هایشان خال دو جزیره اصلی مالتا و گوزو (عکس ۶۳) هستند . آن‌ها از خرسنگها ساخته شده‌اند و بدیهی‌ترین یا متمایزترین ویژگی‌شان شکل آن‌هاست (عکس ۶۴) . ریخت در همه آن‌ها از یک الگوی متمایز در عین حال غیر معمول استنباط شده که به درکی از معماری اشاره دارد که پیش از این رایج بوده . آن‌ها ، آنچنان که در همه معابد این‌گونه‌اند نه مربع هستند و نه مستطیل اما در عوض عبارتند از مجموعه‌ای از اتاق‌های بیضی یا تخم مرغی شکل (محراب‌ها) چیده شده چون برگ‌های شبدرد در یک فضای احاطه کننده بزرگ‌تر که به وسیله یک دیوار بیرونی که آن نیز به شکل بیضی است محصور شده . آن‌ها مناطق وسیعی را اشغال کرده‌اند و گاهی اوقات چون دوقلوها ساخته شده‌اند .

عکس ۶۳





عکس ۶۴



تصویری از یک برگ شبدر

- دو معبد برگ شبدری که پهلوی به پهلوی ساخته شده‌اند - ویژگی که منجر به این می‌شود که برخی مفهوم دوگانگی نهفته‌ای را در آن ببینند . سرمشق بارز هر دو اشکال تخم مرغی شکل طرح بندی شبدری و دوگانگی دوقلوئی شکل بزرگ‌ترین معبد در میان همه آن‌هاست ، معبدی در Ggantija (درست تر Jeguntiya) در جزیره گوزو (عکس رنگی ۱۸) به شکل مهیجی واقع شده بر دماغه مشرف بر خلیج بخش‌های دوگانه یا معابد دوقلو که هر کدام ورودی جدای خودشان را دارند ،



معبدی در Ggantija بزرگترین معبد بر جزیره گوزو

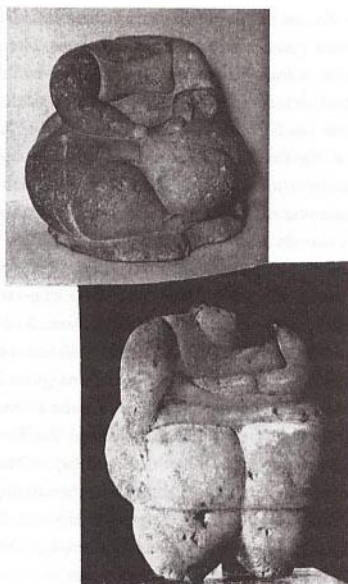


با یک اتاقک بیضوی شکل یا پینه کشی مرتبط شده از طریق یک کریدور به دیگر محفظه برگ شبدری بریده بریده اما هیچ دالان یا معبر دیگری برای ارتباط بین دو بخش دوقلو وجود ندارد. پس چرا آن‌ها در مجاورت هم قرار دارند؟ در نزدیکی سایت Xaghra بر گوزو نیز دوگانگی شبدری مشهود است. همچنین بر بقایای معبدی در Mnajdra (درست‌تر Mnajdra) بر مالتا. اما در سائیتی به نام Tarxien (درست‌تر Tarshen) بقایای معبد - بعلاوه طرح شبدری‌های دوقلویی شکل - شامل مجموعه‌ای از محفظه‌های بیضوی و ساختارهای نامشخص (تعریف نشده) ای هستند که ممکن است اتاق‌های برگ شبدری بوده باشند. و در سالم‌ترین سایت مالتا، Hagar Qim (درست‌تر Hagar Im) مجموعه‌ای از چهار اتاق چیده شده در یک نیم دایره وجود دارد بعلاوه طرح‌های

مشهود برگ شیدری . این گونه به نظرمی رسد که تعدادی از اتاق‌های برگ شیدری ، " دوگانگی " ، یا از این قبیل فرضیه‌های مذهبی را تقویت نمی‌کنند . با این حال حامیان " این‌ها معبد بوده‌اند " بر این عقیده‌اند که طرح ریزی‌های درونی این ساختارها کار کرده‌های مذهبی‌شان را ثابت می‌کنند . شکل مقعر دیوارها در ورودی‌های اصلی به عقیده آن‌ها یک جلو خانی را برای گردهم آیی و آوردن حیوانات قربانی خلق کرده . آن‌ها توضیح می‌دهند که اتاق لوب محدب یا نیمه بیضی در انتهای اندرونی ، نوعی حریم (خلوت گاه) و یک قدس الاقداس بوده .

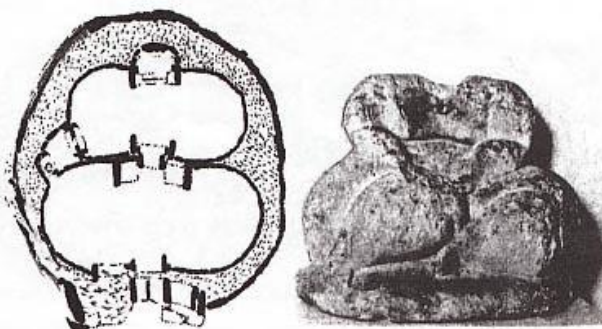
دست کم در یکی از مکان‌هایی که دیداری از آنجا داشتیم، دو ستون سنگی که از پهلو دسترسی به داخلی‌ترین بخش را فراهم می‌کردند، حفره‌هایی درونشان داشتند که به احتمال زیاد (در واقع آن طور که امتحان کردیم!) ریسمان‌ها را قادر می‌ساختند که یک صفحه را نگهدارند که می‌توانست بالا و پایین هم برود، پس شاید فی‌الواقع این محوطه یک بخش مقدس بوده است. هم‌راستا با ایده‌ی "معبد"، درگاه‌ها، چهارچوب‌ها، طاقچه‌ها، سکوه‌های برآمده‌ی کوچک، که همه سنگی بودند، قربانگاه، آلاچیق دعا، میز قربانی، ستون الهام، و غیره و غیره نامیده شده‌اند. اگر چنین است، کدام یزدان در آنجا پرستیده می‌شده است، و توسط چه کسی؟

یک هدف مذهبی ثابت در این طرح‌ها که در تمام مجتمع‌های معبدی هنوز سرپا تکرار شده مشهود است . این هدف مذهبی ظاهراً طی اکتشافاتی در چند تا از آن‌ها کشف شده که عبارت است از تندیس‌های سنگی چاق - در واقع خیلی چاق - زنی با اندام زنانه خیلی اغراق شده (تا حدی که برخی از عبارت فیل نما برای توصیف اندازه‌اش استفاده کرده‌اند) . (عکس ۶۵)



عکس ۶۵

زنی که اله پنداشته شده ، تمثال اله مادر که احتمالاً به عنوان خدای باروری پرستیده می‌شده . در اینجا طرح معماری معابد به خصوصیات اله شبیه است که یکی از این خصوصیات گرد بودن است . (عکس ۶۶)

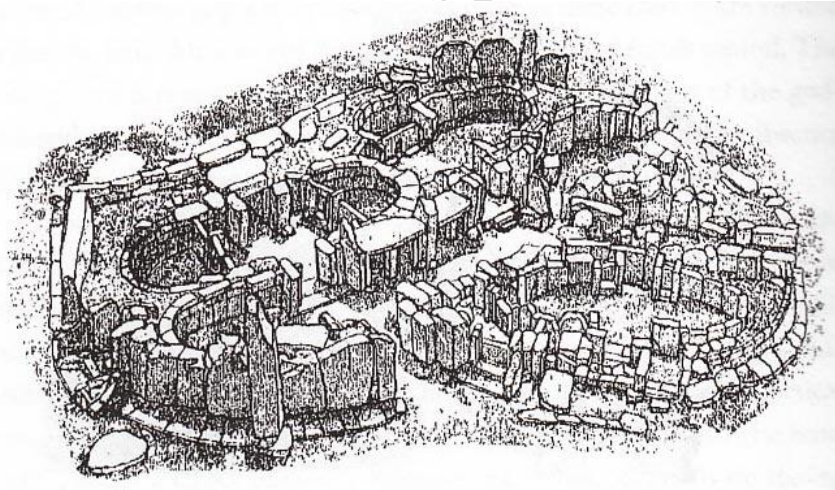


عکس ۶۶

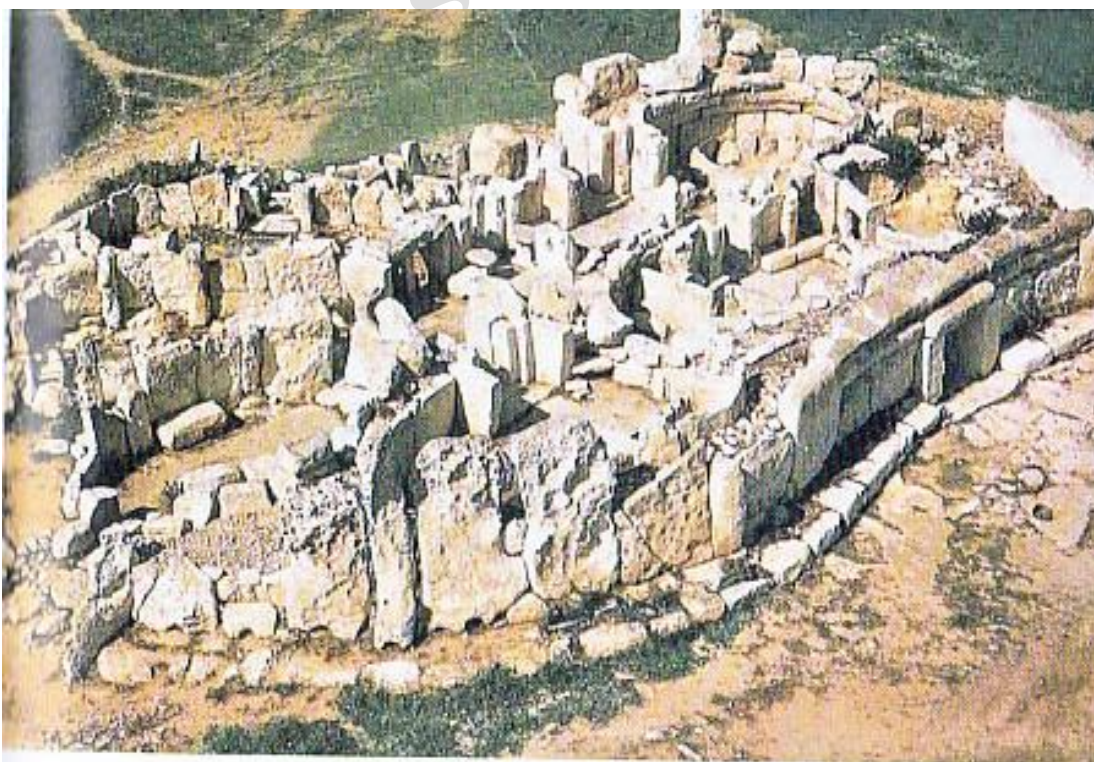
همین که کسی با یکی از این مجسمه‌ها که در موزه ملی باستان شناسی در والتا مرکز مالتا در معرض دید قرار داده شده برخورد می‌کند متوجه می‌شود که این بناها به شکل اله ساخته و در معبدی که او در آن پرستش می‌شده به کار گرفته شده‌اند. اما به جهت فقدان نوشته‌ای از هر نوع، درباره این تندیس یا فرقه شناخته شده‌اش چیزی نمی‌توان گفت. چه کسانی پرستندگان بوده‌اند. سازندگان احتمالی این معابد؟

به طور کلی به نظر می‌رسد که نخستین مهاجران در پنجمین هزاره پیش از میلاد از جزیره‌ای در نزدیکی سیسیل وارد مالتا شده‌اند (به فاصله کمتر از ۶۰ مایل). در سومین هزاره پیش از میلاد مهاجران جدید - کشاورزان در این زمان - از جزایر تا حدی دورتر ساردینیا و کورسیکا آمده‌اند و با خود حیوانات اهلی آورده‌اند. آیا یکی از این گروه‌ها معابد را ساخته؟ سوال دشواری است چون پاسخ به آن به قدمت این سازه‌ها بستگی دارد. با وجود شباهت‌های معابد گوناگون حتی یک بازدید کننده تازه کار هم می‌تواند تفاوت‌های عظیم بین آن‌ها را تشخیص دهد. تلقی قدیمی‌تر این است که معابد جزیره گوزو از تخته سنگ‌هایی که در همان منطقه یافت می‌شده ساخته شده‌اند. فقط بعضی از خرسنگ‌ها صاف و شکل داده شده هستند (همچون معبد Ggantija) و انتخاب شده‌اند تا به عنوان دروازه مورد استفاده قرار گیرند. والا سنگ‌های پایکار فقط برای درست کردن دیوارها و پارتیشن‌ها انباشته شده‌اند. در مقایسه، معبد Hagar Qim در مالتا (عکس ۶۷)

عکس ۶۷



بخش‌های عظیمی از دیوارهایش از تخته سنگ‌های عظیم طبیعی ساخته شده (عکس رنگی ۱۹) گروه ما در برابر آن‌ها شبیه کوتوله‌ها شده بودند (عکس ۲۰).



عکس رنگی ۱۹



غیر دیوارهای ملیس شده به بلوک‌های سنگی ، بقیه هنوز ترکیبی‌اند از تخته سنگ‌های طبیعی با بلوک‌های سنگی بریده و فرم داده شده و پارتیشن‌های ساخته شده از بلوک‌های سنگی بزرگ به عمده به شکل در آمده با دهانه‌های سرتاسر برش خرده‌شان . و مجتمع معبد Tarxien – که در این مجموعه تازه‌تر از بقیه تلقی می‌شود – با توجه به بخش‌ها و دکوراسیون‌های هندسی طراحی شده تقریباً امروزی به نظر می‌رسد (عکس رنگی ۲۱) .

عکس رنگی
۲۱

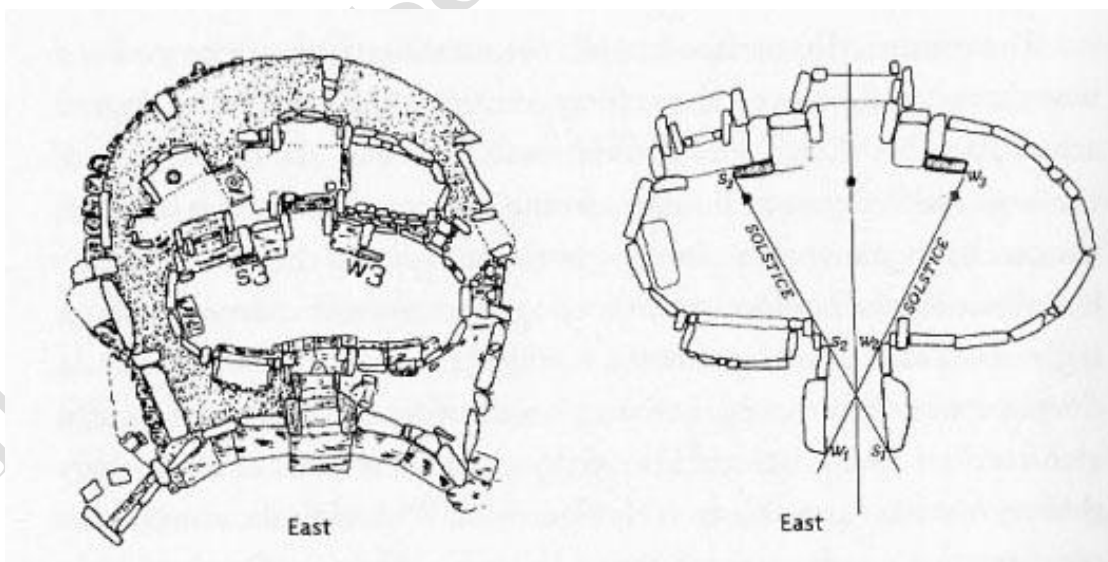


حفاری در معابد گوناگون آنجا در سال‌های ۱۸۲۰ آغاز شده و برای بیش از یک قرن پس از آن باستان‌شناسان فکر می‌کردند که ساختن معبد از حدود ۲۸۰۰ پیش از میلاد (با Ggantija) تا ۲۴۰۰ پیش از میلاد (با Tarxien) ادامه داشته. بعدها مطالعات براساس کربن در دسترس قدمت را کاهیده به ۲۴۵۰ و ۲۱۰۰ پیش از میلاد رسانده. ۲۱۰۰ پیش از میلاد تاریخ فیکس شده‌ای است چون چیزهای ناشناخته باعث شده بعد از آن سکونت در جزیره با یک وقفه ناگهانی مواجه شود. ساخت این معابد حتی در آن زمان - تخمین زده شده که ممکن است حدود چهل تا از آن‌ها در آنجا وجود داشته باشند - یک دستاورد بزرگ تکنولوژیکی به حساب می‌آید.

گرچه که اندازه‌ی کوچک جزیره، کشیدن تخته سنگ‌های سنگین را از فاصله‌های دور غیر محتمل می‌کند (همان‌طور که در مورد بسیاری از جاهای دیگر در دنیای قدیم و جدید مطرح بوده است)، فقط فراهم کردن تخته سنگ‌ها، نقل مکانشان به سایت، تراشیدن و شکل دادن و پیراستن بسیاری از آن‌ها، بلند کردنشان، و قرار دادنشان در محل‌های تعیین شده، نیازمند تلاش‌های اساسی، جامعه‌ای سازمان یافته، دانش ساختاری و معماری، و یک نوعی از تکنولوژی که هیچ کس نتوانسته است واقعاً دریابد چه بوده است می‌باشد. اگرچه که تاریخ‌های بالا نه فقط با عصر مس بلکه با عصر برنز پیش از آن نیز در مدیترانه‌ی شرقی مطابقت ندارد. چنین ابزارهای فلزی به هیچ عنوان در سایت‌های مالتا یافت نشده اند و فقط چاقوهای سنگی و ابزار آلات شیشه‌ای (!) در معابد پیدا شده است.

این معما بعداً به واسطه ادعاهای جدیدی مبنی بر اینکه برخی از معابد قبل از ۳۸۰۰ پیش از میلاد سرپا و دایر بوده‌اند زیر ذره بین قرار گرفت. چنین ادعاهایی درباره مالتا از سال‌های ۱۹۷۰ آغاز شد. وقتی که J. D. Evans باستان‌شناس (نویسنده کتاب آثار باستانی ما قبل تاریخی جزایر مالتا) اشاره می‌کند که معبد پایینی‌تر یا جنوبی‌تر در Mnajdra ظاهراً محوری متمایل به شرق دارد که می‌تواند آن را به معبد خورشید تبدیل کند. این ادعاها به روزنامه‌ها و مجلات معتبر هم درز کرد و عموماً با این توصیف آغاز می‌شد که "قدمت معابد سنگی‌اش به قبل از استون‌هنج و حتی اهرام مصر می‌رسد".

در دهه ۱۹۸۰ روش اختر باستان‌شناسی لاکیر در معابد مالتا به ویژه در Mnajdra توسط دو کارشناس مالتابی Paul Micallef و Alfred Xuereb به کار گرفته شد. Micallef یافته‌هایش را در کتابش "معبد ماقبل تاریخی Mnajdra" در سال ۱۹۸۹ گزارش داد. طبق استنتاج آن‌ها این معبد تقویمی در سنگ بود و خیلی دقیق برای مشاهده انقلابین^{۱۲} و اعتدالین^{۱۳} ساخته شده بود (عکس ۶۸).



^{۱۲} در اصطلاح ستاره‌شناسی، انقلابین دو نقطه انقلاب زمستانی و تابستانی روی دائرةالبروج است که در بیشترین فاصله زاویه‌ای از استوای آسمان قرار دارد. به زمانی که خورشید به این نقاط در آسمان برسد نیز انقلابین گفته می‌شود.

^{۱۳} نام دو نقطه مشترک بین استوای سماوی ودائرةالبروج. در این دو نقطه طول شب با طول روز در تمام نقاط زمین برابر است (اعتدال به معنای مساوی بودن طول شب وروز است).

بر اساس موقعیت جغرافیایی، زاویه فراز سایت (تراز از سطح مینا دریا) و گرای نجومی که شمال واقعی را نشان می‌دهد، وقتی زاویه انحراف مغناطیسی زمین درست زیر ۲۴.۱ درجه می‌رسید آن‌ها مدخلی می‌شده‌اند برای پرتوهای خورشیدی.

با استفاده از سیستم لاکیر قدمت بنا با زاویه انحراف مغناطیسی تعیین شد. آن‌ها به تاریخ ۳۷۱۰ پیش از میلاد دست یافتند. همچون این ادعا که Ggantija صدها سال پیش تر ساخته شده ادعا برای نخستین مالتایی که می‌توانسته معابد سنگی را ساخته باشد ادامه می‌یابد. این مسأله ذهن مرا به خود مشغول کرده بود که ساکنان مالتا در ابتدا مشغول کشاورزی بدوی و استفاده از ابزارهای سنگی بوده‌اند. با این حساب آیا می‌توان انجام این شاهکارهای تکنولوژیکی را به آن‌ها نسبت داد؟

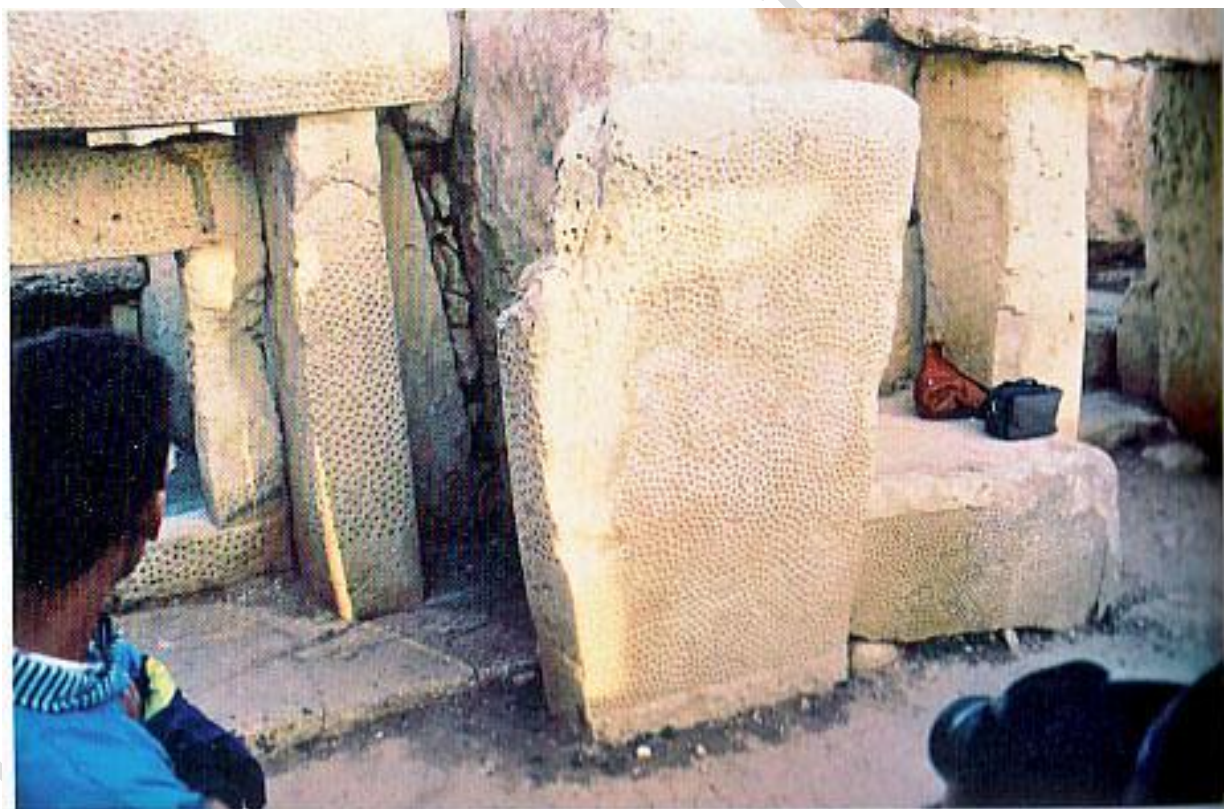
در بررسی دقیق معلوم شد که شواهد عکاسی در کتاب Micaleff از درخشش اشعه خورشید بر یک سنگ خاص (سنگ نشان) نه در روز انقلاب بلکه در روز اعتدال گرفته شده و موید جهت گیری محور خاصی روبه شرق است اما نه بیشتر از آن.



پس از آن بود که در اوایل روز انقلاب تابستانی در ۱۹۹۹ من و گروه اعزامی‌ام آماده شدیم که نه فقط طلوع آفتاب را ببینیم بلکه همچنین شدنی بودن زمان بندی‌های چهارمین هزاره پیش از میلاد را بررسی کنیم. نخستین هدف ما معبد جنوبی Mnajdra بود. ابزار اندازه گیری ما هم خود خورشید. موعد طلوع خورشید به وقت تابستانی محلی ۶:۷:۴۵ صبح بود که ما زودتر از آن در آنجا بودیم و چهار چشمی مراقب و دوربین‌ها آماده. چند دقیقه‌ای سپری شد و روشن شدن آسمان تاریک شرق - شمال شرقی شروع. چشم‌هایمان را به روزنه نمایان شده در سر در سنگی دوختیم (عکس ۶۹) لحظه ظهور Heliacal (ستاره‌ای یا سایر اجرام سماوی چون ماه یا یک سیاره یا صورت فلکی که پس از یک دوره زمانی غیر قابل مشاهده بودن برای اولین بار فراز افق شرقی قبل از طلوع آفتاب برای لحظاتی کوتاه قابل مشاهده می‌شود.) فرا رسید. وقتی که گیتی مایل به قرمز از طلوع خورشید به ظاهر در برابر پس زمینه آسمان پر ستاره هنوز تاریک خود را نشان می‌دهد. سپس اشعه زرین خورشید سراسر سر در را در بر می‌گیرد و پرتوی از نور بر سنگ نشان نقش می‌بندد و ما این لحظه را با دوربین‌هایمان به یادگار ثبت کردیم. (عکس رنگی ۲۲) قطعاً بنای Mnajdra یک معبد خورشید بوده اما کی ساخته شده؟



عکس ۶۹



عکس رنگی ۲۲

اعضاء گروهم از این موفقیت سر مست بودند . اما من سرم را به نشانه شک تکان دادم . آیا پرتوی خورشید آن طور که در ۱۹۷۹ توسط Micallef محاسبه شده پس از گذشت ۵۶۸۹ سال بر سنگ نشان تابیده است ؟

همچنان که بیرون معبد نشسته بودیم تا صبحانه‌ای را که هتل برایمان تدارک دیده بود میل کنیم به گروهم آنچه را که در استون هنج دیده بودیم خاطر نشان نمودم . در آنجا ولو اینکه سنگ نشان که هل استون نامیده شده بود جا بجا شده بود دست کم یک بارو احتمالاً دو بار خط دید آن منتقل شده . اگر Mnajdra بیش از هزاران سال از استون هنج قدیمی تر است بایستی همترازی باستانی هنوز در اینجا کار کند ؟

گفتم در مصر ، جهت گیری معبد هر چند قرن سوی نقطه انقلاب تغییر می کند . پس این حقیقت که ما برخورد انوار خورشید را بر سنگ نشان دیدیم می‌تواند دلالت بر این داشته باشد که معبدی که اینجاست نسبت به آنچه که گمان می‌رود خیلی جدیدتر ساخته شده . با توجه به عوامل بسیار مورد نیاز برای رسیدن به زاویه انحراف مغناطیسی ، کوچک‌ترین تغییر در محاسبات تفاوتی به اندازه قرن‌ها به وجود می‌آورد . حسم این بود که قدمت بسیار زیاد معبد در شک و تردید باقی می‌ماند .

سپس ما به نزدیکی Hagar Qim سرازیر شدیم . واقع در ساحل جنوبی جزیره که چشم انداز دیدنی از دریای مدیترانه و جزیره کوچک خالی از سکنه ای را در سواحل به نمایش می‌گذارد . بعد از Ggantija بزرگ‌ترین مجموعه معبدی که همچون آن در لبه آب واقع شده و با این حال کاملاً متفاوت از آن است . بعلاوه تخته سنگ‌های عظیم طبیعی آنچنان که در Ggantija دیده می‌شود در اینجا بسیاری از تخته سنگ‌ها صاف بریده و شکل داده شده‌اند . با گذرگاه‌های صاف و یکدست و ورودی‌هایی با پایه‌های سنگی بزرگ و سر درهای سنگی متشکل از سه سنگ / trilithons (دو سنگ در طرفین دروازه به صورت عمودی و یک سنگ بزرگ روی آن‌ها به شکل افقی م.) بدون شک Hagar Qim توسط سنگ تراشانی زبردست ساخته شده . آنچنان این سنگ‌ها هنرمندانه و با سلیقه بریده شده‌اند که برخی آن‌ها را محراب (قربانگاه) نامیده‌اند . در Hagar Qim بوده که دو تندیس از اله چاق پیدا شده . طرح بندی معبد قویاً دلالت بر این دارد که مدخل اصلی که منتج به بخش برگ شبدری با قدس الاقداسی در انتهای آن شده در این مورد عمداً رو به جنوب غربی سوی خورشید متمایل شده که نشانگر انقلاب زمستانی است .

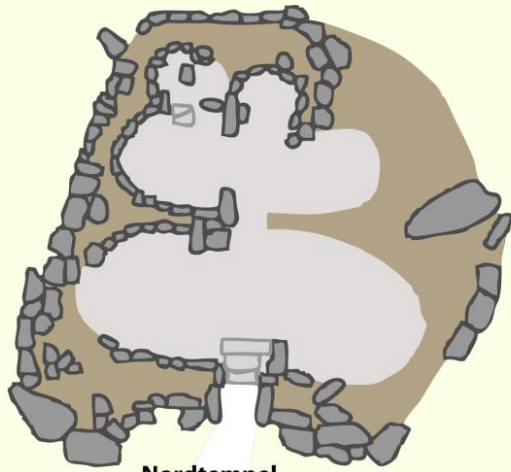
با ایستادن چند تن از ما در نقاط استراتژیک و استفاده از طناب‌هایی که به همراه داشتیم سعی کردیم خطوط دید نجومی را برقرار کنیم و در پایان متقاعد شدیم که Hagar Qim هم یک معبد خورشید بوده و قدمت پیشنهاد شده اولیه‌اش بین ۲۲۰۰ تا ۲۴۰۰ پیش از میلاد برایمان معنی دار شد .

سیرو سیاحتان از معابد مالتا با آنچه که پنداشته می‌شد آخرین همه آن‌ها باشد به پایان رسید . معبدی در Tarxien حال محاصره شده توسط منازل مسکونی . نه چندان دور از والتا و چون موزه‌ای در هوای آزاد . با شیوه سنگ کاری زیبایی این تصویر را به وجود می‌آورد که سنگ تراشان به تازگی کارشان تمام شده . بلوک‌های سنگی شبیه سنگ‌های ساختمانی هستند . به دقت تراشیده شده و زاویه دار ، دیوار پشتی قدس الاقداس فرضی کاملاً نیم دایره است . بلوک‌های سنگی با حجاری‌ها و حاشیه کاری‌ها آراسته شده و نقش ماریچی استادانه‌ای بر آن‌ها زده شده . مجسمه بزرگی از اله چاق که فقط قسمت تحتانی آن باقی مانده در محوطه سر باز در سمت راست ورودی اصلی سرپا ایستاده انگار که توسط یک متصدی موزه در آنجا قرار داده شده باشد . قدمت باستان‌شناسانه محرز شده ۲۲۰۰/۲۱۰۰ پیش از میلاد Tarxien برایمان ملموس‌تر بود تا آن ادعاهای اغراق آمیز اختر باستان شناسی .

بنابراین این سوال پدید می‌آید که همه این معابد دقیقاً کی ساخته شده‌اند ؟

حتی در تاریخ‌های کمتر دور دست شاهکاری فوق‌العاده به حساب می‌آید اما چه کسانی سازنده‌اش بوده‌اند و برای چه هدفی ؟ وقتی سازمان ملل در اواخر دهه ۱۹۸۰ هفت تا از این معابد را در فهرست میراث جهانی جای داده تاریخ ساخت آن‌ها بین ۳۰۰۰ و ۲۵۰۰ پیش از میلاد در نظر گرفته شده . در نوشته‌های گوناگونم گفته‌ام که حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد یک مهر از یزدانی ، خدایی که سومریان Ningishzidda می‌نامیدند و مصریان Thoth و در امریکای مرکزی Quetzalcoatl نامیده می‌شد سراسر زمین را در نور دیده و به انسان آموخته که چگونه تقویم‌هایی در سنگ برای تعیین دوره دایره البروجی بنا کند . این کار در بستر یک درگیری مداوم بین خاندان انکی و انلیل انجام شده . درگیری که در ۲۰۲۴ پیش از میلاد منجر شده به استفاده از سلاح‌های هسته ای . هنوز بر این باورم که با توجه به این درگیری است که می‌توان توضیحی برای اسرار معابد مالتا پیدا کرد .

Tempelkomplex von Hagar Qim



Nordtempel
3600 - 3000 v. Chr.

- A₁, A₂** Alttempel: Eingangskammer, Hauptkammer
- B** Tempelerweiterung
- C, D, E** Tempelapsiden (nach außen geöffnet)
- F** Östlicher Außentempel
- G** Fundort von Steinbildern, die als Füllmaterial verwendet wurden
- Mauerwerk
- Nische oder Durchgang
- Bodenplatte
- Altar oder Kultstein
- Stampffußboden
- Füllmaterial

- ① Eingang zum Alttempel
- ② Apsiden
- ③ Altarblock mit Farnrelief
- ④ Obere Altarnische, darin Altarblock mit Farnrelief
- ⑤ Altare
- ⑥ Orakelnische
- ⑦ Einwurfloch für Opfergaben
- ⑧ Kopfaltar
- ⑨ Relief
- ⑩ Monolith
- ⑪ Megalith
- ⑫ Bankaltare



10 Meter



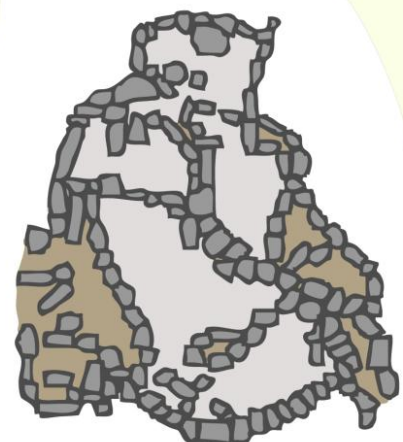
Venus von Malta



Luftbild des Südtempels



Südtempel
3000 - 2500 v. Chr.



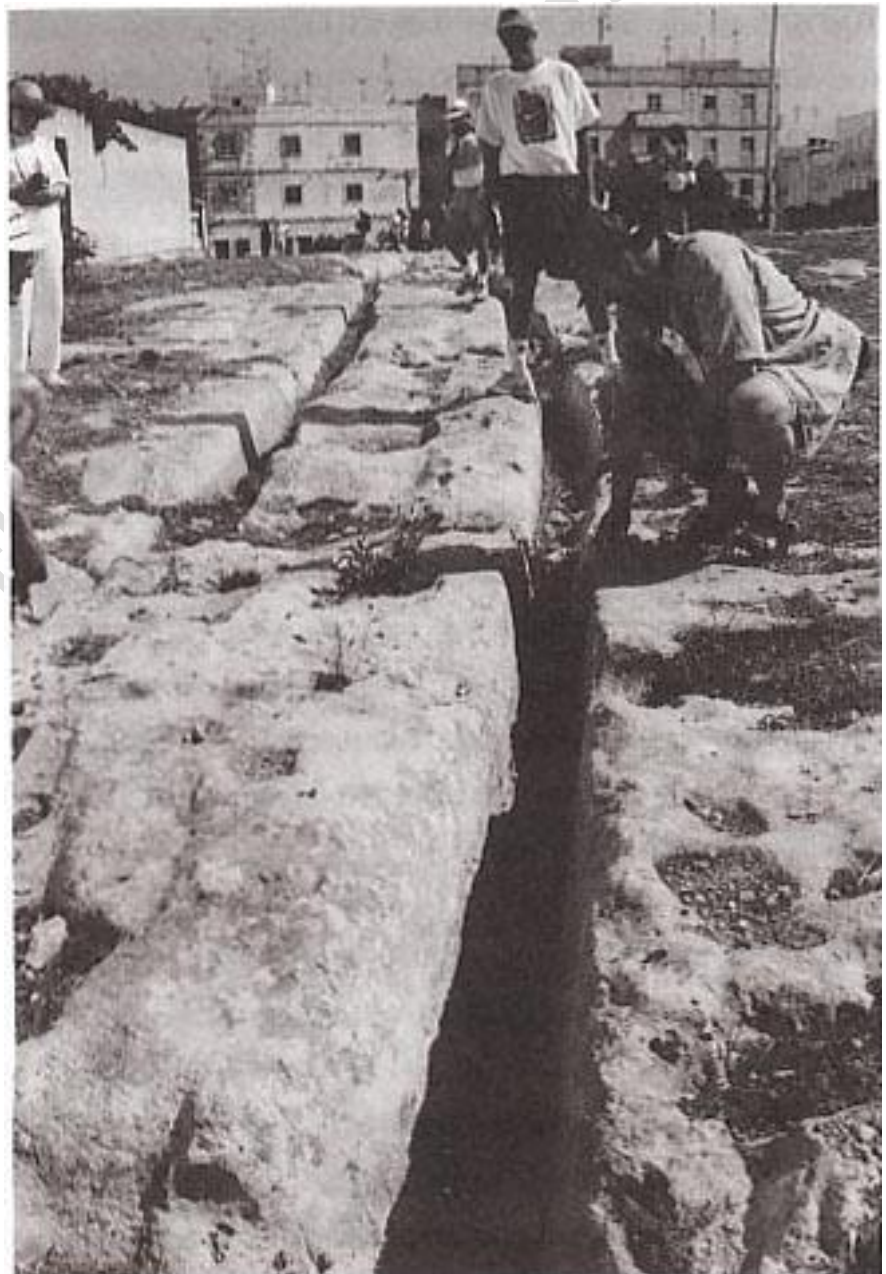
Urtempel
vor 3600 v. Chr.

قبل از اینکه مالتا را ترک کنیم به دیدن معمای دیگر این جزیره رفتیم . " شیارها " .
فرهنگ لغت در تعریف rut / شیار آورده :

" یک کانال یا شیار باریک در چیزی ، به ویژه که بر اثر چرخ‌های یک خودرو به وجود آمده باشد . فرهنگ لغت به درستی چیزی را توصیف کرده که ما شاهدش بوده‌ایم :

شیارهای موازی تراشیده شده در زمین . بخش راز آمیز ماجرا اینجاست که شیارها در دل سنگ سخت کنده شده‌اند . این نمی‌توانسته توسط چرخ‌های یک وسیله نقلیه فراهم آمده باشد چون در دوران نو سنگی چرخی یا وسیله نقلیه‌ای وجود نداشته و حتی اگر آن‌ها در آن دوران وجود داشته‌اند شیارها نمی‌توانسته‌اند بر اثر عبور چرخ‌ها در سنگ سخت به وجود آمده باشند . شیارها که در مالتا به آن‌ها " شیارهای گاری " می‌گویند سابقاً در نقاط بسیاری از مالتا قابل رویت بودند اما اکثراً در بخش غربی و حتی بر گوزو . امروزه شهر سازی باعث پوشیده شدن شیارها در بسیاری از جاها شده و مکانی که ما وقت زیادی را صرف آن کردیم به عنوان یک محوطه اشغال نشده باقی مانده بود محلی در محاصره ساختمان‌هایی که به شکل غیر مجاز دور برش ساخته شده‌اند (عکس ۷۰)

عکس ۷۰



اثر باستانی شگفت انگیز از دورانی ناشناخته اما راهی برای تعیین قدمت یک شیار در میدان سنگی وجود ندارد. شیارها اغلب کشیده‌اند اما نه منحصرأ چون یک جفت شیار موازی آنچنان که در واقع چرخ‌های موازی یک گاری در گل از خود رد پا باقی می‌گذارد (عکس رنگی ۲۳) سوای اینکه آنچنان که در بالا گفتیم به هر صورت زمین نه گلی است و نه نیم‌بند بلکه صخره سفت و سخت است و به شکل عجیبی جایی که زمین از گل نرم است به جای اینکه سنگ آهکی سخت باشد شیار گاری در آن وجود ندارد.

عکس رنگی ۲۳



شیارها گاهی اوقات یک جفت و گاهی اوقات چند تا هستند. عرض بیشتر آنها از ۴ اینچ تا بیشتر از ۲۰ اینچ می‌رسد. عمق اکثرشان هم بر اساس نشانه‌های ظاهری به حدود ۲۲ اینچ. تغییرات حتی در میان شکاف کشیده شده از همان شیار ظاهر شده. فاصله میان جفت‌های موازی اگر چه که میانگینی در حدود ۵۵ اینچ دارد اما نه تنها از جفتی به جفت دیگر بلکه حتی در هر دور ه ای همان شیار نیز تغییر می‌کند. اگر به فرض کسی با کشف اینکه شیارها از کجا به کجا منجر می‌شود (یاشده اند) فکر کند که پاسخی برای معمای شیارها ارائه کرده با مورد نا امید کننده‌ای مواجه می‌شود. چون آن‌ها گاهی اوقات در همان سمت امتداد می‌یابند اما اغلب نه اینکه جداگانه تغییر مسیر دهند، می‌پیچند و یکدیگر را قطع می‌کنند.

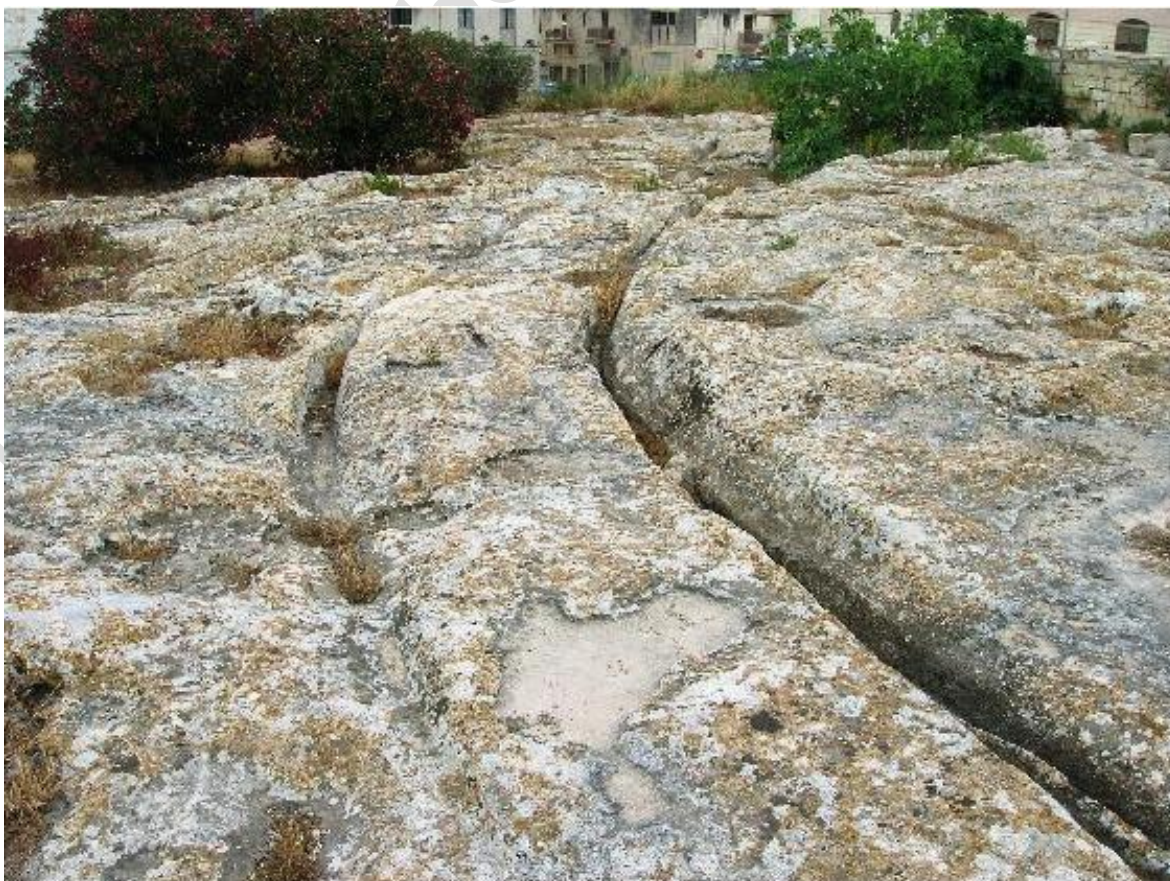
به یکی از این مکان‌ها لقب Clapham Junction (نام ایستگاه راه آهنی در انگلستان) داده شده به یاد بود راه آهن شلوغ و درهم و برهم انگلستان. (عکس ۲۴)



عکس ۲۴

آن‌ها تخته سنگ‌ها را در سرازیری هاو سربالایی‌ها می‌کشیدند، گویی که عوارض زمینی اهمیتی نداشته. آیا آن‌ها مربوط به معابد بودند یا به طریقتی توسط سازندگان معابد درست شده بودند؟ جهت شیارها به هیچ یک از سایت‌های معابد منتج نمی‌شده. آن‌ها (شیارها) برای یک مسافت کوتاهی امتداد داشتند و به ناگاه متوقف می‌شدند، یا دست کم این‌طور به نظر می‌رسید که هیچ انتهای مشخصی ندارند، در برخی موارد کل مسیر به طرف ساحل و زیر آب در کف دریا می‌رفته، نشانه‌ای، که بعضی ممکن است فکر کنند، شیارها پیش از اینکه آب دریا بالا بیاید ساخته شده بودند.

از همه سوالات بی پاسخ کی، چگونه، چه زمانی یا چه کسی و چرا آنچه که ظاهراً همه استدلال‌ها را به چالش می‌کشد چگونه است. مهم نیست که گاری‌های چرخ دار یا اشکال دیگری شبیه آن باقی مانده باشند که توسط مردم دوره نو سنگی یا عصر برنز برای این یا آن هدف استفاده شده‌اند. این مهم است که چگونه چنین شیارهای عمیقی بر زمین و در سنگ سخت پدید آمده؟ ما مالتا را بدون پاسخی ترک کردیم.

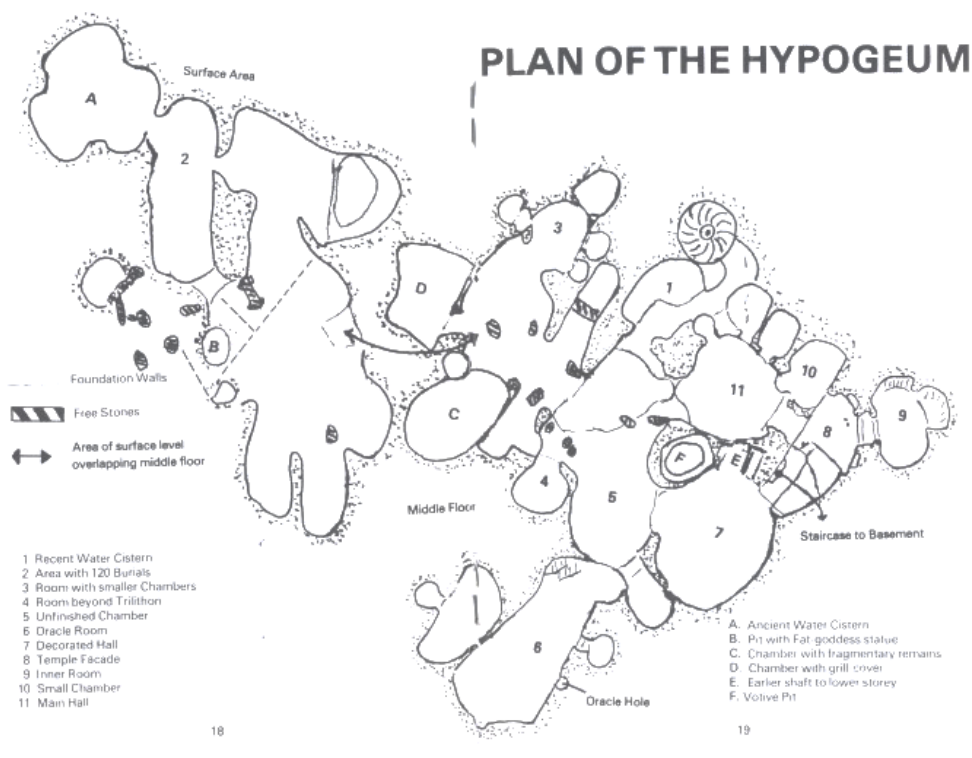


فصل هفتم سفرهایی به گذشته اسطوره ای

اثر زکریا سیچین

مرد یخی آلپ

موقعیت باستان شناسی جالب تری نیز در مالتا وجود دارد به نام سرداب که عبارت است از اتاقک‌های زیرزمینی تو در تو که با بردن صخره‌ها پدید آمده و به عنوان شهر زیر زمینی مردگان استفاده می‌شده . استخوان‌های هزاران نفر در آنجا پیدا شده بود و من و گروهم از دیدن آنجا قند در دلمان آب شده بود . اما آه ای کاش ما می‌توانستیم یک آدم واقعی از بین آدم‌های هزاران سال پیش پیدا کنیم و از این طریق اطلاعات بیشتری بدست آوریم .



اتاق‌های زیر زمینی تور در تور در مالتا

آرزوی یک نوع هم صحبتی یک سال بعد تحقق پیدا کرد . تصاویر زنانه تندیس و تندیسک‌های اله مادر فوق‌العاده فربه که در مالتا پیدا شده بود منحصر به فرد نبودند . آنچه که باستان شناسان (بدون شک با کنایه) تندیسک‌های ونوس می‌نامیدند . در دیگر سایت‌های عصر حجر جدید (نو سنگی) در اروپا هم پیدا شده . در حقیقت همه در مسیر مدیترانه شرقی ، آن و این فرض احتمالاً تصحیح شده که مهاجران اولیه مالتا از طریق سیسیل ایتالیا خود را به آنجا رسانده‌اند حس کنجکاو مرا تحریک کرد که شخصاً نگاهی به مرد یخی آلپ^۱ بیندازم .

^۱ اوتسی (به آلمانی Oetzil: Ötzi) یا اوتسی / اوتزی / اوتزی مرد یخی یا فریتس یخزده یا مرد سیمیلاتون نام‌های امروزی مومیایی طبیعی خوب به‌جامانده مردی است از سال ۳۳۰۰ پیش از میلاد Oetzaler Alpen.png. این پیکر یخزده در ۱۹۹۱ در یخ‌رود شنالشتال در کوه‌های آلپ اوتسال در نزدیکی هابوسلابوخ در مرز میان اتریش و ایتالیا یافت شد. نام او را از اوتسال همان منطقه‌ای که وی را یافتند گرفته شده است. او کهن‌ترین مومیایی طبیعی یافت شده در اروپاست.

اوتسی را دو گردشگر آلمانی نورنبرگی ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ یافتند.

جایی در کوه‌های آلپ از توابع تیروول^۲، اتریش و ایتالیا به هم می‌رسند. هزاران نفر از طرق گذرگاه Brenner از شکاف بین قله مرتفع عبور می‌کنند. شکاف طبیعی در ناحیه‌ای که در غیر این صورت غیر قابل عبور بوده. در حال حاضر این کار با ماشین و ترن انجام می‌شود اما هزاران سال پیش مسافری که با پای پیاده این مسیر را طی می‌کرده یک طوفان، بهمن یا هر چیز دیگری می‌توانسته او را طوری دفن کند که هرگز پیدا نشود.

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ بود که دو کوهنورد بدن منجمدی را در یک یخچال طبیعی رو به ذوب شدن در ۱۰۵۰۰ پا بالاتر از سطح دریا پیدا کردند. پلیس اتریش از این یافته آگاه شد و پنداشته که جسد به یک گردشگر تازه گم‌شده تعلق دارد. به خصوص که آن سال تابستان حسابی گرم بود و ذوب شدن یخ‌ها باعث شده بود که اجساد گم‌شده چند کوهنورد دیگر هم پیدا شود. اما وقتی با دقت بیشتر به این جسد مذکر نگاه کردند شوکه شدند. جسد کاملاً مومیایی شده بود و می‌بایست چند دهه در وضعیت انجماد پنهان مانده باشد.



در آغاز پنداشته‌شد که این لاشه‌ای تازه است، مانند پیکر بی‌جان بسیاری دیگر که در آن منطقه یافت می‌شد. پیکر به جلو خوابیده بوده و زیر یخ‌ها پیچیده شده بود. نیروهای اتریشی با بی‌ظرافتی با یک مته دستی کوچک - که به سهو کفل اوتسی را هم سوراخ کرده بود - و یک تبر یخ‌شکن (که در روش‌های باستانشناسی کاربرد ندارد) لاشه را از یخ‌رود بیرون کشیدند. لاشه را به اینسبروک بردند و در آنجا بود که دیرینگی اوتسی آشکار گشت. پس از آن با بازدید منطقه روشن گشت که جسد در ۹۲.۵۶ متری خاک ایتالیا بوده است. از ۱۹۹۸ تاکنون این پیکر در موزه باستانشناسی تیروول جنوبی در بولتزائوی ایتالیا به نمایش گذاشته می‌شود. بررسی‌های انجام‌شده روی جسد می‌نمایند که او از انگل روده‌ای رنج می‌برده است.

از ابزار او تبری مسی با دسته‌ای از سرخدار می‌باشد. همچنین کاردی از جنس سنگ چخماق با دسته‌ای از چوب درخت زبان‌گنجشک نیز به همراه داشته است. همچنین یک ترکش با ۱۴ تیر نوک‌تیز باریک با چوبی از جنس ویبورنوم و زغال اخته و نوک چخماقی و یک کمان ناقص ۱ متری از جنس سرخدار از دیگر ابزار اویند. همچنین شماری توت، یک کارد و یک دول هم در کنار او یافت شده‌اند. او دارای ردایی از جنس سبزه و جلیقه و پای‌افزار چرمی بوده است. کفش‌ها ضد آب و پهن بودند و این پهنا برای راه رفتن بر روی برف‌ها مناسب می‌نمود. روی آن از جنس پوست آهوی کوهی و کف آن از چرم خرس بوده است. یک لایه چمنی نرم دور پاها را گرم نگاه می‌داشته است. م.

^۲. تیروول یکی از ایالت‌های کشور اتریش است. این ایالت از دو قسمت تیروول شمالی و تیروول شرقی تشکیل شده است. مرکز آن شهر اینسبروک است. شهر اینسبروک به خاطر دانشگاه‌های خود به‌ویژه دانشگاه پزشکی معروف است. از دیگر شهرهای بزرگ این ایالت می‌توان به کوفاشتاين، پواتز، رویته و لاندک اشاره کرد. ایالات تیروول از مکان‌های محبوب برای اسکی‌بازان است و پیست‌های اسکی اصلی آن عبارت است از: کیتزبوهل، ایشگل و سنت آنتون. بلندترین کوه این ایالت، گروس‌گلوکنر نام دارد که در کوهستان «هوهه تاورن» واقع شده و ۳۰۷۹۸ ارتفاع دارد. این کوه در کل منطقه تیروول جنوبی پس از قله «اولتر» (۳۰۹۰۵ متر) دومین کوه بلند است. م.



کارشناسان قانونی پلیس با هلی کوپتر وارد شدند . آنچه که از لباس مرد باقی مانده بود مورد بررسی قرار گرفت و خیلی عجیب به نظر می‌رسید . او نوعی کت خز یا چرمی دوخته شده با بوریا داشت و گردنش را با گردنبندی ساخته شده از سنگ پوشانده بود . آن‌ها شگفت زده شده بودند چون این مرد قرن‌ها بود که مدفون مانده بود نه دهه‌ها . انسان شناسانی از دانشگاه نزدیک اینسبروک فرا خوانده شدند . آن‌ها لباس و وسایل مرد را بررسی کردند . او کوله پشتی متوسطی ساخته شده از چوب داشت . کیسه چرمی از کمربندش آویزان بود با محتوای سنگ چخماق برای آتش درست کردن و چاقویی با تیغه سنگی . آیا او یک اثر باستانی عصر حجر بود ؟

مرد مرده تبر زمختی را در دست‌هایش داشت و یکی از دانشمندان – پروفیسور کنراد اسپلیندر – به من گفت که تبر از برنز ساخته شده بود و تبری بوده که مردم در عصر برنز از آن استفاده می‌کرده‌اند . این می‌توانسته به این معنی باشد که این مرد چهل قرن پیش در گذشته ؟

بر اساس شواهد پیش روی آن‌ها دانشمندان اتریشی اعلام کردند که جسد حصیر پوش ، مردی از عصر برنز بوده که ۴۰۰۰ سال پیش از این می‌زیسته !

اخبار و عکس‌هایی که پلیس گرفته بود خیلی زود سر خط خبرها را در سراسر جهان به خود اختصاص داده (یکی هم در American press چاپ شده . عکس ۷۱)

THE NEW YORK TIMES INTERNATIONAL THURSDAY, SEPTEMBER 26, 1991

On Ice 4,000 Years, Bronze Age Man Is Found

VIENNA, Sept. 25 (Reuters) — Climbers on an Alpine glacier have found the frozen corpse of a Bronze Age man believed to have died 2,000 years before the birth of Christ.

Professor Konrad Spindler, who dat-

of ancient equipment or clothing belonging to the dark-brown man, who appears to have been between 20 and 40 years old and measured 5 feet.

Scientists from Mainz University in Germany were to join the investiga-

"The man wore weatherproof clothing of leather and fur, lined with hay. The fine leather is tanned, the pieces attached together with fine thongs.

"His equipment consisted of a sort of wooden backpack, a leather pouch hanging from his belt with a fire-flint, probably a bow, a stone necklace, a knife with a stone blade.

"But the most important discovery is an axe with a bronze head attached to a left shaft."

Mr. Spindler said the corpse's teeth were well worn, as would be consistent with a Bronze Age man.

The exact age of the body will be pinpointed using the carbon-14 dating technique.

Scientists, worried that their find might rot before detailed examinations can begin, were busy today preserving the remains with special chemicals, for storage in a low-temperature container.

Their tests over the next few months



عکس ۷۱

بدن پیدا شده در یخچال طبیعی آلپ چهار هزار سال قدمت دارد. این کشف از اهمیت علمی فوق‌العاده ای برخوردار بود. پروفیسور به مطبوعات جزئیات اقدامات انجام شده برای حفظ بدن در محفظه‌ای در دمای پایین جهت بررسی بیشتر را تشریح نمود. اما آنچه که پس از آن به عنوان حاصل کار بررسی چند هفته‌ای و مطالعه منتج به نتیجه مطلوبی ارائه شده مجموعه‌ای از کشفیاتی بود که طی سال‌های بعد از آن بدست آمده. بله سال‌ها نه فقط هفته‌ها یا ماه‌ها. با پیچش‌ها و چرخش‌های غیر منتظره. یک‌مرتبه این کشف با اهمیت تلقی شد (نگهداری بد از جسد طی چند روز اول خود داستان غم‌انگیزی است) و به دانشگاه اینسبروک اتریش منتقل شد. جایی که اتاق به خصوصی با اتمسفر کنترل شده مشابه دما و رطوبت مقبره یخی آلپ‌اش به او اختصاص داده شد.

طی یک سال اطلاعات بیشتری از مرد یخی ارائه شد.

زمان مرگش در اواخر دهه بیست و اوایل سی سالگی تخمین زده شده با قدی کمی بیش از یک متر و پانصد و بیست و چهار سانتی متر. احتمالاً مردی بوده که بیرون از منزل کاری داشته و برای آب و هوای آلپ لباس پوشیده بوده. کت او از تکه‌های خز به صورت موزاییک با تارو پودی حیوانی و الیاف گیاهی به هم دوخته شده بود. علاوه بر این او برای گرمای بیشتر و حفاظت شنلی بافته شده از علف پوشیده و پاهایش را با کفش‌هایی ساخته شده از چرم و پر شده از علف خشک پوشانده بود. و دست‌هایش را دستکشی از پوست خز. در دست راستش او عصای بند چوبی داشت که تهش نوک دار بود؛ شبیه یک نیزه و سلاح‌های دیگری نیز داشت شامل کمانی کوچک زه و تیرهایی در تیردان چرمی. کمان از سرخ دار، بهترین چوب به هدف کمان سازی ساخته شده است. نوک تیرها از سنگ چخماق ساخته شده که آگاهی از مبحث آیرودینامیک (علم مربوط به حرکت اجسام در گازها و هوا) را آشکار می‌کند.

تیردان نیز همچنین شامل یک تارو پود عمل‌آوری نشده بود که می‌شد آن را به زه کمان تبدیل کرد، توبی از طناب لیف مانند و یک تیغ تیز از جنس شاخ گوزن که می‌شد از آن برای عمل بریدن استفاده کرد، و چهار نوک شاخ. همچنین یک چاقوی سنگی وجود داشت با دسته‌ای چوبی و یک تبر برنزی هم ذکر شده بود؛ به جز اینکه آن "برنز"، مس مخلوط با قلع که در فرایندی استادانه ساخته شده، در آزمایشات بیشتر، فرآوری شد تا تبدیل به ترکیب مسی صاف (خالص) شود. مرد یخی نه از عصر برنز که از عصر پیشینی‌تر مس بوده و قدمتش از ۴۰۰۰ سال به ۴۴۰۰ و سپس به ۴۸۰۰ سال قبل بازمی‌گردد. روش رادیو کربن قدمت چوب و اشیاء چرمی را حتی کهن‌تر تعیین کرد: ۵۳۰۰ سال پیش از این.

یافته، منحصر به فرد و شگفت‌انگیز بود. در اینجا بدن دست نخورده مرد اروپایی بود مجهز و کاملاً لباس پوشیده از ۳۳۰۰ پیش از میلاد! این بیشتر از نیم هزاره بعد از شروع تمدن سومر بوده اما زمانی که از شروع تمدن فرعون‌ی در مصر دو قرن عقب‌تر است. در پهن دشت مطالعه ظهور و گسترش تمدن‌های انسانی، یافته‌ای بوده که حس کنجکاوی مرا بر انگیزد و بعد از مالتا هدف اردوی تواریخ زمین شد. اگر چه اردو نه در اتریش که در ایتالیا بود.

اینکه این یافته منحصر به فرد متعلق به کدام کشور است موضوع دعوی است که ریشه‌هایش در وقایع هفته اول کشف قرار دارد. این داستانی است که درباره کل موضوع نوع نگاه به ناهمخوانی‌ها و سرنوشت دیگر یافته‌های با ارزش موجب شگفتی می‌شود. زوجی که به شکل اتفاقی در ارتفاعات با جسد مدفون در یخ برخورد کرده بودند توریست‌های آلمانی که در نزدیکی دهکده آلپی مانده بودند آقای هلموت سیمون و همسرش بودند، آن‌ها با عجله برگشتند تا کشفشان را گزارش دهند. و کسی - با صلاحیت نامشخص - پلیس مرزی از هردو طرف را فرا خوانده بود. پلیس اتریشی روز بعد در آنجا حاضر شد. ایتالیایی‌ها هرگز سرو کله‌شان آن طرف‌ها پیدا نشد. او تلاش کرد با استفاده از مته جسد را از یخ بیرون بیاورد اما رهایش کرد و رفت.

در سراسر آخر هفته متعاقب جویندگان کنجکاو در این موقعیت ازدحام می‌کردند و شیرین کاری‌هایشان اقدام برای شکستن یخ و تلاش برای بیرون کشیدن جنازه و در آوردن لباس‌هایش در این کشمکش بوده. روز دوشنبه تیمی از کارشناسان پلیس از اتریش وارد و با استفاده از کلنگ موفق شدند جنازه را از یخ در آورده و به اینسبروک ببرند و جایی در سردخانه محلی به امانت گذارند.

سپس بدون محافظتی جسد دراز و به خبرنگاران محلی نشان داده شده . تنها پس از آن بود که دکتر اسپلیندر مدیر موسسه ما قبل تاریخ اینسبروک وارد سردخانه محلی شد .

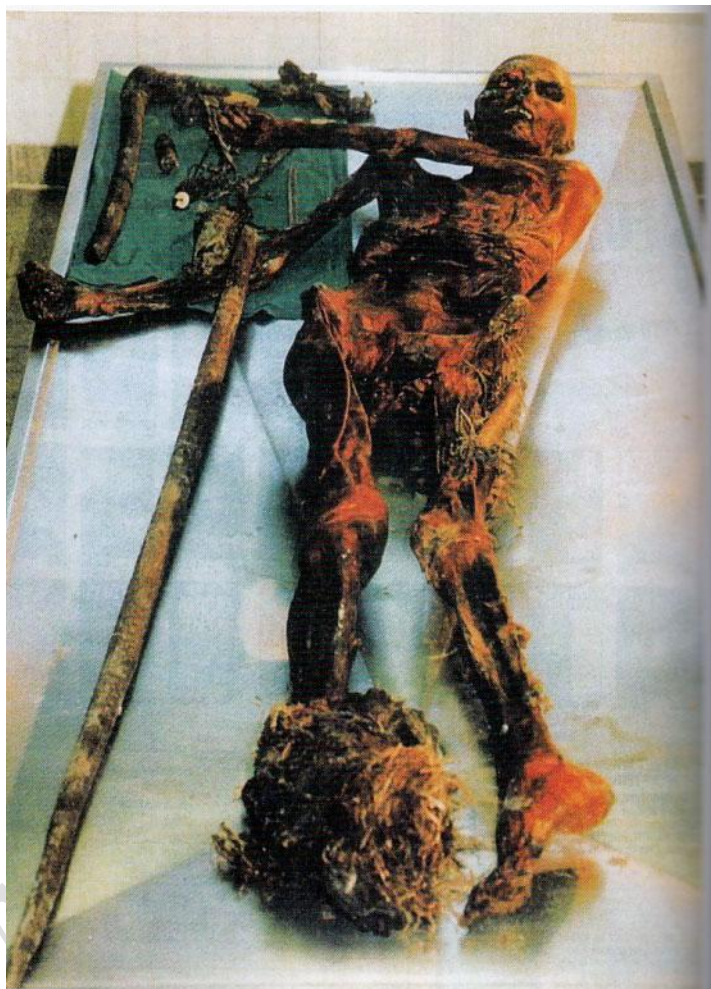
گزارش شده که او با هلی کوپتر بر فراز سایت کشف شده پرواز کرده که البته ظاهراً گزارشی است بعداً شاخ و بال داده شده . اما در واقع او کسی بوده که متوجه منحصر به فرد بودن یافته شده . جنازه در معرض دید قرار داده شده و سپس تقریباً طی یک هفته خارج از مقبره یخی محافظش مانده و عفونت ناشی از قارچ روی پوستش خود را نشان داده . تیم پروفیسور اسپلیندر بدن را قارچ کشی و پلاستیک پیچی کرد و با ورقه های یخ پوشاند و آن را به اتاق سردی در دانشگاه منتقل نمود . و این گونه بود که مرد یخی از فرو پاشی ناشی از فساد نجات پیدا کرد و این گونه بود که رسانه های بین المللی گوش به زنگ این شدند که دکتر اسپلیندر اعلام کند که جسد سالم مردی از عصر برنز کشف شده و این باعث شد که حس کنجکاوی جمعی تحریک شود و تنها پس از آن بود که ایتالیایی ها از خواب خرگوشی بیدار شده و به پتانسیل های توریستی و علمی یافته واقف گشتند . آن ها تقاضا کردند که دقیقاً مشخص شود که در کدام سوی مرز اتریش و ایتالیا جنازه پیدا شده . وقتی که یک تیم مشترک تحقیقاتی مشخص کرده که موقعیت بیش از ۹۱ متر در طرف ایتالیا قرار دارد ایتالیایی ها بلافاصله تقاضای انتقال جنازه به ایتالیا را مطرح کردند . اتریشی ها در پاسخ گفتند : باینده نگه دارنده است .

به خاطر زحمتی که اتریشی ها کشیده بودند اجازه داده شد که آن ها مرد یخی (که توسط آن ها به یاد بود نام کوه یخی که در آن پیدا شده بود اوتزی نامیده شد) را برای سه سال نزد خود نگاه دارند و آزمایش های لازم را رویش انجام دهند . و بعد از آن بود که به مقامات ایتالیایی تیرول جنوبی تحویل داده شد . در واقع در ۱۹۹۸ بود که انتقال صورت گرفت . وقتی ایتالیا حاضر شده بود تا جسد و تجهیزاتش را در ساختمانی که سابقاً بانک بود و به موزه ویژه مجهزی تبدیل شده بود تحویل بگیرد . موزه باستان شناسی تیرول جنوبی در بولزانو مرکز استان تیرول جنوبی در شمال ایتالیا .



من و گروهم در مارس ۲۰۰۰ رهسپار آنجا شدیم و میلان بارانی را صبح ترک کردیم و عصر با قطار وارد بولزانو سرد و خشک شدیم . اتاق های هتل ما (هتل آلی) بالکن های کوچکی داشت با چشم اندازی رو به آلپ . کوه های بلندی که به نظرمی رسید برای به رخ کشیدن ارتفاعشان با یکدیگر رقابت می کنند . برای دیدار از موزه از قبل زمانی را مشخص کردیم و نوبت ما ۱۰ صبح روز بعد شد . ما تا حدی پیش از موعد رسیدیم و منتظر ماندیم تا درهای موزه گشوده شود . اما راهنماهای خودکار از قبل ضبط

شده انگلیسی زبان (دستگاه‌های الکترونیکی سخنگویی که در کنار هر ویتترین قرار داده شده بودند) از پیش برای ما رزرو شده بودند و ما آزاد بودیم طی زمانی که به ما اختصاص داده شده در موزه پرسه بزنیم . البته جاذبه اصلی موزه جسد مومیایی مرد یخی است که در اتاق مهر و موم شده ویژه‌ای نگهداری می‌شود جایی که همیشه درجه حرارت منفی ۶ درجه سلسیوس و رطوبت کنترل شده است . پنجره سراسری هم آماده شده که بازدید کنندگان بتوانند جنازه را ببینند . مرد یخی با پوست خشک شده‌اش قهوه‌ای تیره به نظر می‌رسد و در وضعیت کجکی بی تناسبی دراز کشیده و با هر دو دستش عصای چوبی خود را بغل کرده (عکس رنگی ۲۵) .

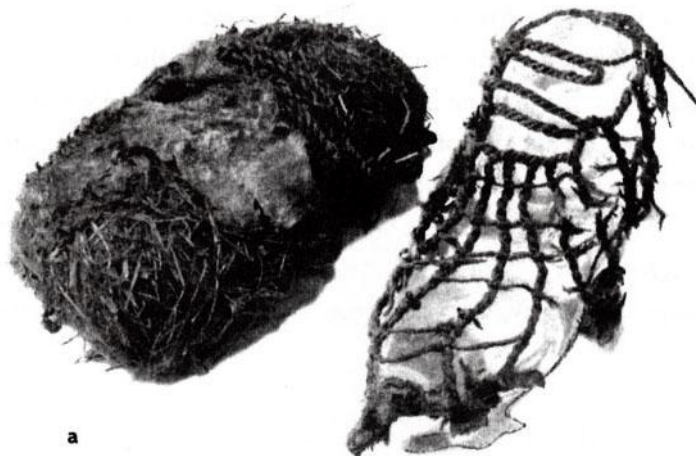


آیا او تلو تلو خورده و چیزی شبیه به سقوط را تجربه نموده یا او وقتی با مرگ روبرو شده از خود دفاع کرده ؟ ایستاده و زل زده به قدیمی‌ترین بدن سالم کشف شده از انسان در مواجهه با سوالاتی علمی و فلسفی قرار داشتیم اما در اینجا وقت زیادی به شما داده نمی‌شود چون صفتی از بازدید کنندگان کنجکاو پشت سر شما قرار دارند و شما را برای رفتن به جلو تحت فشار قرار می‌دهند و اجازه نمی‌دهند که در برابر این چشم اندازی که از پنجره در اختیار دارید درنگ بیشتری داشته باشید . در جای دیگری از موزه پرده‌های نمایش ویدئویی داستان مرد یخی را تعریف می‌کنند و اشیاء فیزیکی که با جنازه پیدا شده‌اند در معرض نمایش قرار دارند . جامه‌ای که او پوشیده ، به ترتیبی که او به تن می‌کرد طرح ریزی شده . (عکس ۷۲)



عکس ۷۲

ایده اصلی موزه است که او چگونه در حالی که لباس کاملی پوشیده به نظر برسد . سلاح‌ها و ابزارش نیز در معرض دید قرار دارند . در توفقی در برابر هر صفحه نمایش توضیحات لازم برای درک هر یک از اشیاء داده شده و " راهنماهایی از قبل ضبط شده " توضیحات لازم را ارائه می‌کنند . تحت تأثیر قرار گرفتن بازدیدکننده به واسطه کیفیت و کاربردی بودن برخی از اشیاء دل‌فریب نام‌برده شده غیر قابل اجتناب است . آن هم از دورانی که معمولاً عقب مانده بدوی در نظر گرفته شده ، از عصر حجر . پوشاک درست شده و پوشیده شده برای اینکه حداکثر گرما را فراهم آورد و کفش‌ها طوری ساخته شده که برای راه رفتن روی برف مناسب باشند . (عکس ۷۳ A)



A ۷۲

کمان از چوب سرخ دار ساخته شده که بهترین چوب است برای کمان‌های دستی (زه دار). تیرها پرداز شده بود. کیسه‌ای چرمی هم از کمر بند آویزان می‌شده که حاوی باقیمانده های گیاهی بوده که این گمان را تقویت می‌کند که کیسه در واقع نوعی جعبه کمک‌های اولیه پزشکی بوده. درست با هدف اعلام شده موزه، آنچه به نمایش در آمده بود فراتر از مرد یخی و به طور کل در مورد جزئیات این دوره بود- اقلیمش، مردمانش، و فرهنگشان در روزگار باستان، و بدین ترتیب مرد یخی را در بستر محیط و زمانش ارائه می‌کرد- و این جای هیچ شکمی را باقی نمی‌گذاشت او از عصر نو سنگی بود، آخرین فاز دوران عصر حجر. قبل از ترک آنجا با رئیس موزه دکتر آنجلیکا فلکینگر احوال پرسى کردم، کسی که با او درباره این سفر مکاتبه نموده بودم. پیشنهادم این بود که یک نمایش تطبیقی می‌توانست جالب باشد یا حداقل یک تابلو. که وضعیت تمدن‌های دیگر در میان رودان، خاورمیانه، مصر و حوزه مدیترانه در دوران مرد یخی را نشان دهد. و در برابرش به این امر که دغدغه مهمی برایم بود اعتراف کردم:

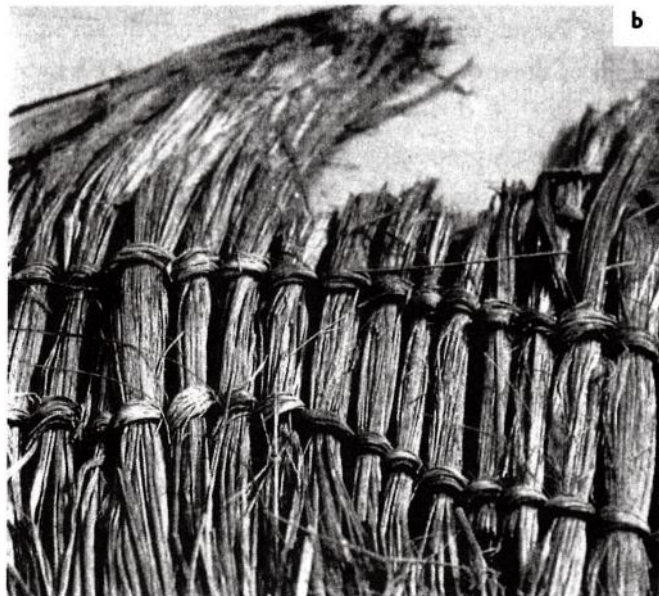
چگونه است که فرهنگ و فن آوری (منظور ابزارها و نوع پوشش است. م.) مرد یخی با فرهنگ و فن آوری سومریان و مصریان ۳۳۰۰ پیش از میلاد قابل مقایسه است. نمونه‌ای از نیاز به تخصص در یک بخش باستان‌شناسی و انسان‌شناسی برای احراز پیشرفت شغلی آکادمیک، او یک متخصص تمام عیار در اروپای عصر حجر بود و در عین حال به سختی آشنا با باستان‌شناسی خاورمیانه. اما او پذیرفت که نقشه فرهنگی جهان ارزش این را دارد که در آینده به نمایش اضافه شود. به واقع نمی‌دانم که کسی تا نوشته شدن این کتاب این کار را در آنجا انجام داده یا نه.

کسی نمی‌تواند موزه را بدون یک نگاه نهایی سیر به مرد یخی ترک کند و نمی‌تواند شگفت زده نشود:

او در این ارتفاع در آلپ چه می‌کرده؟ این احتمال وجود دارد که او در یکی از دهکده‌های دره در دامنه کوه زندگی می‌کرده؟ پس چرا به جایی رفته که او در آنجا پیدا شده؟ او به راستی که بوده؟

سوالاتی که لشکری از دانشمندان و محققان را شیفته خود نموده که از هر لحاظ قابل تصور طی سال‌های متعاقب این یافته را بررسی کرده‌اند. مجموعه‌ای از آزمایش‌ها، شامل اشعه ایکس و سی تی اسکن در اینسبروک با کارشناسان و دانشمندان از وین، آلمان و سوئیس آغاز شده که همگی در همان هفته‌های نخست فرا خوانده شده بودند. این فهرست سپس مبسوط‌تر شده و دانشمندان و محققانی از ایتالیا و انگلستان و آمریکا و استرالیا و دیگر بخش‌های جهان را در بر گرفته.

طی سال‌ها مرد یخی، بدنش، پوستش، اعضای داخلی‌اش، لباس‌هایش، ابزارش، سلاح‌هایش، او و همه چیز درباره او، برای او (بر او) و با او هر چیز قابل تصور از فن آوری پیشرفته مورد بررسی قرار گرفته. انواع تست DNA انجام شده. معده اوتزی برای آخرین وعده غذایی هضم نشده خالی شده، روی محتویات باکتریایی دل و روده‌اش بررسی انجام گرفته، روده بزرگش برای باقیمانده مدفوع مورد بررسی قرار گرفته (که آن‌ها حاوی کرم‌های انگلی بودند) استخوان‌هایش معاینه شده (معلوم شده که او از ورم مفاصل رنج می‌کشیده) مینای دندان‌های او جهت بررسی نسبت استرانیوم به سرب مورد آزمایش قرار گرفته. (برنامه غذایی و شرایط آب و هوایی مشخص شده). بالا پوش حصیری که او روی کت پوستش پوشیده بود نه فقط برای قدمت و منشاء تست شده بلکه برای روش‌های گره زنی‌اش (۷۳b) مورد مطالعه قرار گرفته.

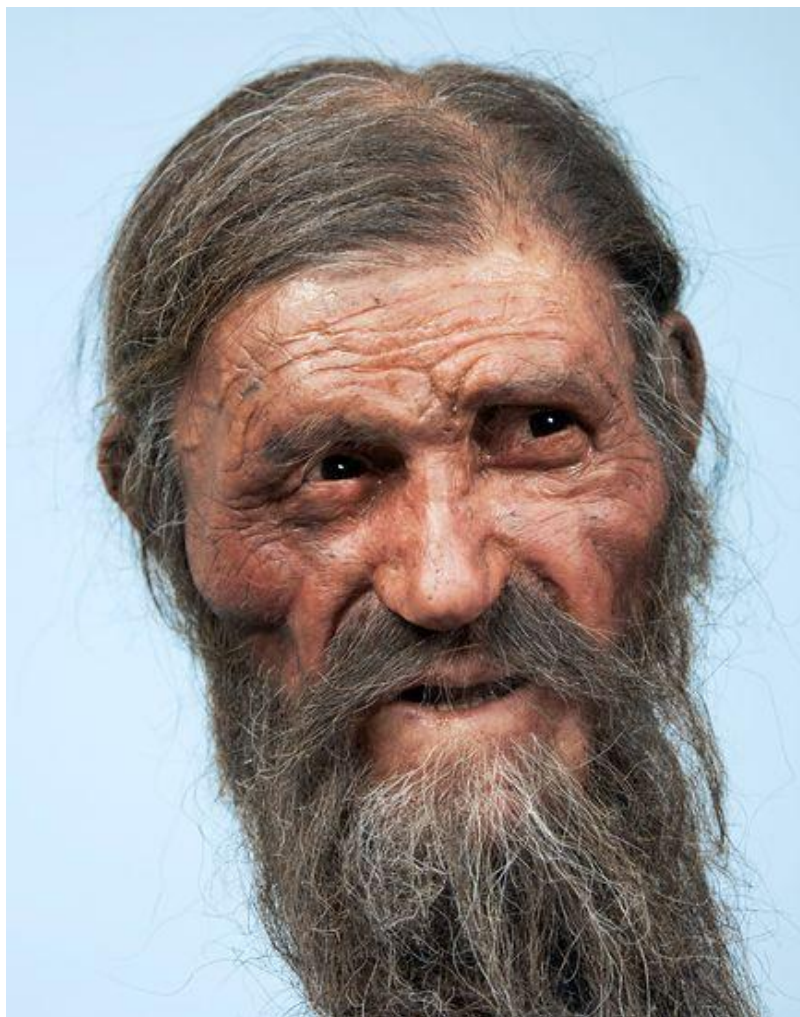


فلز تبرش اسکن و تجزیه و تحلیل شده . خون روی نوک تیرهایش هم تست شده . نتایج نشان می‌دهد که به شکل اتفاقی یک کپسول زمان (محفظه‌ای حاوی آثار تاریخی و فرهنگی از یک دوره) واقعی پیدا شده و اطلاعات ارزشمندی را درباره مرد و گروه انسانی‌اش از این حیث که بخشی از جهان ۵۳۰۰ سال پیش بوده فراهم آورده . نتایج نهایی و فرضیه‌ها متنوع ، متغیر و حتی متناقض بودند .



سنش در ابتدا بین ۲۵ تا ۳۵ در نظر گرفته شده و برخی آن را به حد اقل ۴۵ رسانده‌اند . حدود دو متر و نیم قدش است و وزنش ۶۵ کیلوگرم در نظر گرفته شده . اسکلت و DNA او با کسانی که در این دوران در این منطقه زندگی می‌کنند یکسان است . تصور اولیه اینکه او یک چوپان بوده بعد از آزمایشات DNA خون بر چاقو و پیکان‌هایش رها شده و نشان داده که این خون به هر حال مربوط به شخص دیگری است . نتایج اسکن اشعه ایکس شکلی چون نوک پیکان تیز را بر شانه چپش معلوم نموده . پس از آن حدس زده شده که او درگیر مبارزه‌ای شده و وقتی به زمین افتاده یا سقوط کرده کسی همراهش بوده . نشانه‌های خال کوبی - خط و خال‌ها - بر پوستش پیدا شده که دلالت می‌کنند بر طبقه و وضعیت اجتماعی‌اش یا (چنان که برخی پیشنهاد کرده‌اند) یک وجه مذهبی ؟ نظریه دوم با آنچه که به عقیده برخی گیج کننده ترین شیء در کوله پشتی‌اش است تقویت شده . دیسک کوچکی از سنگ جلا داده شده با سوراخی در مرکزش که رشته‌ای از آن رشد شده بود و منگوله‌ای از آن آویزان . این قطعه‌ای از یک شیء گران‌بها بوده یا نوعی طلسم ، چیزی برای دور کردن چشم شیطان و بدین سان نیم نگاهی به یک دین بدوی ؟

در میان کوه‌ها در دامنه آلپ جایی است که مرد یخی این طور گمانه زنی شده که برای فرار از دشواری‌های کوهستان در آنجا زندگی می‌کرده فقط ابزارهای سنگی بی‌جان از دورانش پیداشده . در آنجا غار - نقاشی ، سنگ نوشته‌ای یا حتی تندیس‌ی از اله ای چاق وجود ندارد و بنابراین همه فرضیات فراسوی اشیاء فیزیکی کشف شده مطلقاً در حد حدس و گمانند .



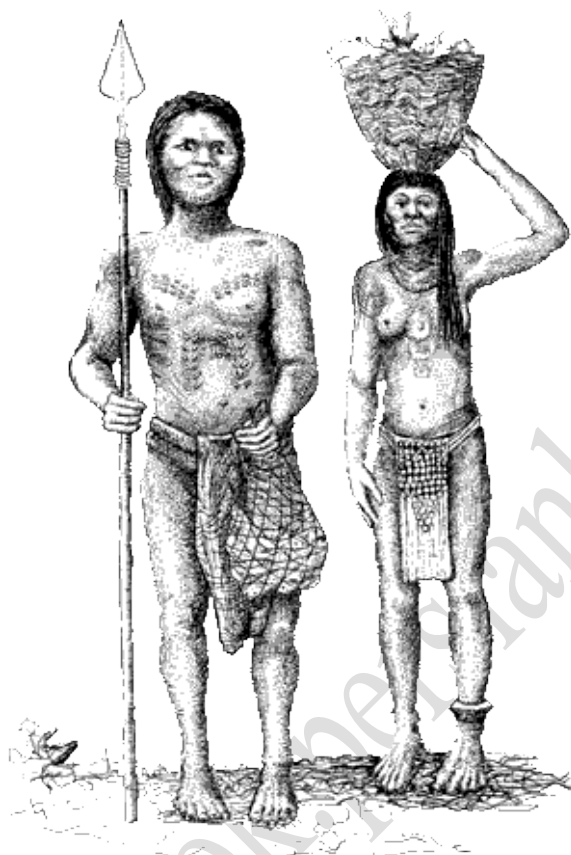
سیمای باز سازی
شده مرد یخی

ما بولزانو و مرد یخی‌اش را با چندین سوال تأمل برانگیز ترک کردیم. چرا، برای نمونه، سومریان در آن زمان بر روی کتیبه‌های گلی می‌نوشتند، معابد بلند بالا داشتند، فلزات را در کوره فرآوری می‌کردند، جو را برای درست کردن شراب تخمیر می‌نمودند و جامه‌های بافتنی رنگی می‌پوشیدند. در حالی که مرد یخی سنگ چخماق نیاز داشته تا آتش درست کند؟ همه چیز در مورد او، لباس پوشیدنش، ابزارش، سلاح‌هایش، بیانگر هوش بالا و توانایی آن‌ها در به کار بستن تمام امکانات موجود است، اما آنچه ما آن را "تکنولوژی" می‌نامیم، در مقایسه با سومریان همان زمان، روشی عقب افتاده بود. پس چه چیزی را باید به عنوان وجه افتراق به حساب آورد؟ (یعنی چه چیزی باعث شده سومریان پیشرفته باشند و این مرد عقب مانده به نظر برسد . م)

برای من این سوال از سوالی که در نخستین کتابم (دوازدهمین سیاره) پرسیده بودم متفاوت نبود . اینکه چرا بومیان استرالیا تا روز کشفشان در دوران نوین بومی باقی مانده بودند ؟
تمام چیزی که ما می‌دانیم توسط آنوناکی آموخته شده :

یک کتیبه سومری بیان می‌کند که مداخله " خدایان " بار دیگر تنها پاسخ محتمل است . (یعنی اگر آن‌ها مداخله می‌کردند بومیان استرالیا تا روز کشفشان بومی باقی نمی‌مانند و چون چیزی برای آموختن نداشتند پس پیشرفتی در سطح سه تمدن مهم آن دوران نداشته اند . م) آنچنان که متون باستانی مکرراً ادعا کرده‌اند ، آن‌ها بوده‌اند که نخستین سه‌گانه تمدنی را به بشریت بخشیده‌اند

(میان رودان ، مصر و دره ایندوس) در جایی که آن‌ها نبوده‌اند ، انسان در آلپ کفش حصیری پر شده از گاه می‌پوشد و در آفریقا بوشمنها^۳ دامنهایی از نی و گاه.



تصویری از زن و مرد بوشمن

سوال دیگر مربوط است به موضوع شواهد فیزیکی که در اینجا بوده و آنچه که از دوران پیش از تاریخ دانسته ایم : آیا این یافته فرصت مطالعات بیشتر را می‌یابد؟ یا فقط اسپلیندر به واسطه‌ی این یافته میدان داری می‌کند و از تبر برنزی می‌گوید و پرونده مختومه می‌شود؟ در شرایط دیگر چنین سوالات مشابه ای به وجود می‌آید :

الواح سنگی حکاکی شده مهمی در دیوارهای منازل مسکونی دهکده‌ای نزدیک موقعیت باستانی در خاور نزدیک کشف شده زیرا که یک باستان شناس با دید کارشناسانه و به یاری شانس متوجه الواح شده .

^۳. بوشمن‌ها Bushmen : قبایلی صحرائشین هستند که در جنوب غربی قاره آفریقا (صحرای کالاهاری) زندگی می‌کنند. این قوم به خوی‌خویبان مرتبط هستند و به همراه آن‌ها گروه خویسان را تشکیل می‌دهند. قلمروی آنان بیشتر سرزمین‌های آفریقای جنوبی، زیمبابوه، لسوتو، موزامبیک، سوازیلند، بوتسوانا، نامیبیا و آنگولا را در بر می‌گیرد. آنان به طور سنتی شکارچی-گردآورنده هستند. ۶۰ تا ۸۰ درصد غذای قبیله را زنان قبیله جمع‌آوری می‌کنند (که بیشتر منشأ گیاهی دارد). در برخی از مناطق ۹۰ درصد از خوراک قبیله با جمع‌آوری غذا تامین می‌شود. ساننام رایج دیگری این قوم است. در بعضی فرهنگها لغت بوشمن موهن شناخته می‌شود و نام سان ترجیح داده می‌شود. قبلیه‌ی سان اطلاعات ذیقیمی در رابطه با انسان شناسی و ریشه‌شناسی ژنتیکی را دارا می‌باشند. یک مطالعه گسترده در مورد تنوع ژنتیکی در آفریقا که در سال ۲۰۰۹ تکمیل شد نشان داد که مردم سان جزء ۵ گروهی هستند که از تنوع ژنتیکی بسسیار بالائی برخوردارند. این قبیله به عنوانی یکی از ۱۴ قبلیه‌ای شناخته می‌شوند که به عنوان قبایل اولیه در شکل گیری انسان مدرن (هموساپین) نقش داشته‌اند. هم‌اکنون طیف قابل توجهی از الگوهای ظاهری را که بازتابی از پراکندگی و گوناگونی جمعیت فعلی جهان است در بین مردم این قبیله می‌توان مشاهده کرد.

کاسه سنگی منحصر به فردی با نشانه‌هایی که برابر بودند با نوشته‌های میخی سومری توسط کشاورزی بولیویایی مورد استفاده قرار می‌گرفته و وقتی که به عنوان ظرف آب برای خوک‌هایش در حال استفاده بوده پیداشده . و تا زمانی که یک متخصص متوجه نوشته‌های با اهمیت آن شود در همین راستا استفاده می‌شده . اگر کاوشگرانی با چشم‌های تیز بین، بخت آزمایش چنین اشیایی را نمی‌یافتند چه می‌شد؟ چه می‌شد اگر این اشیاء برای روستائیان مورد استفاده‌ای نداشتند و فقط یک گوشه ای پرتشان می‌کردند؟ میدانیم که آنچه یافته شده تنها بخشی از آنچه است که روزگاری وجود داشته است و در معرض نمایش قرار گرفته؟—به خاطر گذر فرسایشی زمان، فجایع طبیعی، جنگ‌های پی در پی از بین رفته است. چه مقدار از آنچه از این کارزار جان به در برده یافته شده؟ چقدرش مورد بی توجهی واقع شده؟ و چه مقدار باقی مانده این شانس را پیدا کرده‌اند که مورد گزارش واقع شوند؟ و یا مطالعه‌ای رویشان انجام شود؟

<http://lostbook.persianblog.ir>

بصیرت‌هایی در تاریخ

بعد از موزه آثار باستانی در قاهره، مقام دوم نه در مصر یا در هیچ یک از پایتخت‌های بزرگ جهان که در تورین^۱ قرار دارد و متعلق است به موزه مصر تورین^۲. شهری صنعتی در شمال ایتالیا شهری که در مسیر حلقه "تور ایتالیا" قرار ندارد. وقتی بازدید کنندگان به تورین می‌روند به ندرت کسی برای آثار باستانی مصری‌اش رغبتی نشان می‌دهد. آن‌ها برای دیدن کفن مقدس تورین^۳ به آنجا می‌روند. کفنی

^۱ تورین در ایتالیایی Torino شهری در شمال غربی ایتالیا و مرکز استان پیه مونته در ایتالیایی Regione Piemonte و نیز مرکز شهرستان Torino می‌باشد. تورین نخستین پایتخت ایتالیا در فاصله سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ می‌باشد. به لحاظ جمعیتی چهارمین و به لحاظ اقتصادی سومین شهر مهم ایتالیاست. معنای نام این شهر چندان پیچیده نیست و به سان نام برخی از اماکن به ریشه‌های دور تاریخی زبان باز نمی‌گردد؛ واژه "Torino" مرکب از دو بخش "Toro" که در زبان ایتالیایی به معنای گاو نر است و پسوند "ino" که در دستور زبان ایتالیایی کارکرد مصغر سازی (کوچک کردن) اسامی مذکر را دارد، می‌باشد؛ بنابراین می‌توان این واژه را به فارسی، «گاو نر کوچک» (و نه گوساله نر) ترجمه کرد.

^۲ موزه مصرشناسی تورین به ایتالیایی Museo Egizio: یکی از بزرگ‌ترین موزه‌های مصرشناسی جهان واقع در شهر تورین می‌باشد. این موزه بزرگ‌ترین موزه پس از موزه مصر قاهره است که تنها به هنر و فرهنگ مصر باستان اختصاص داده شده است. این موزه در سال ۱۸۲۴ توسط شارل فلیکس ساووا، پادشاه ساردنی تأسیس شد. ناپلئون بوناپارت در بازگشت خود از مصر بخشی از غنایمی را که به دست آورده بود در این شهر باقی گذاشت. مهم‌ترین اشیاء موزه مصرشناسی تورین عبارت‌اند از:

قبر دست‌نخورده کا و میریت

۱. پاپیروس تورین، پاپیروسی که در زمان رامسس دوم نوشته شده است و نام تمامی فراعنه پیش از وی را در بر دارد.
۲. نقش برجسته جوزر
۳. تندیس‌هایی از الهه‌های ایزیس و سخمت و همچنین رامسس دوم که در معبد موت در کارناک کشف شده است.
۴. معبد و تندیس‌هایی از توتمس سوم
۵. مجموعه‌ای از تندیس‌های تمامی فراعنه دوره پادشاهی نو
۶. مجموعه‌ای از تابوت، مومیایی و کتاب مردگان
۷. کتان رنگ‌آمیزی شده (۳۷۰۰-۳۲۰۰ سال پیش از میلاد)
۸. *Mensa Isiaca* میز ایزیس
۹. *Tomba Dipinta*، معبد رنگ‌آمیزی شده
۱۰. *Tomba di Ignoti*، معبد ناشناس (دوره پادشاهی کهن)

به طور کلی، موزه تورین دارای ۳۲۰۵۰۰ شیء مربوط به تمدن مصر باستان می‌باشد.

^۳ کفن تورین یک تکه از پارچه کتانی است که چهره مردی درحالی که به صلیب کشیده شده بر روی آن نقش بسته است. این کفن هم اکنون در کلیسای سنت‌جان تعمیددهنده در شهر تورین ایتالیا نگهداری می‌شود. بسیاری معتقدند که این پارچه کفن عیسی مسیح بوده است. کاتولیک‌ها معتقدند کفن تورین اثر معتبری جهت اثبات مصلوب شدن مسیح است. تصویر این کفن در حالت نگاتیو سیاه و سفید واضح تر از حالت طبیعی سپیای آن است. این نگاتیو قابل توجه اولین بار در ۲۸ می ۱۸۹۸ توسط یک عکاس آماتور به حالت نگاتیو در آمد. عکاس سکوندو پیا بود که وقتی پارچه در کلیسای تورین به نمایش درآمد مجوز عکس‌برداری از آن را داشت و وقتی نقش چهره را بر نگاتیو آن مشاهده کرد، شیشه عکاسی از شدت شوک از دستش افتاد. کفن باعث ایجاد بحث‌های بسیار زیادی میان دانشمندان، مردم با ایمان، مورخان و نویسندگان شد که کجا و چه زمانی و چگونه این کفن ساخته شده است؟ از یک دیدگاه مذهبی، پاپ پیوس یازدهم، تصویر را با توافق کلیسای کاتولیک روم به عنوان چهره مقدس مسیح پذیرفت و آن را وقف مراسم چهره مقدس مسیح کرد که در سه شنبه قبل از چهارشنبه توبه جشن گرفته شود. بعضی بر این باورند که این پارچه بر صورت مسیح در مدفنش گذاشته شده، شکاکان آن را سند جعلی مربوط به قرون وسطی می‌دانند و دیگران آن را تأثیر واکنش‌های شیمیایی طبیعت بر پارچه می‌دانند. در سال ۱۹۸۸ با استفاده از روش علمی تاریخ‌گذاری رادیو کربن دانشمندان کفن را متعلق به ۱۳۰۰ سال بعد از مسیح نسبت دادند و سپس بحث و ادعاهای زیادی مبنی بر اشتباه بودن این آزمایش به وجود آمد. بعد از آزمایش‌های متنوع توسط افراد مختلف، سرانجام در سال ۲۰۰۸ محققان در دانشگاه آکسفورد با رادیوکربن پارچه را دقیق‌تر آزمایش کردند و احتمال تاریخ آن را که متعلق به زمان زندگی مسیح باشد تأیید و آزمایش‌های سال ۱۹۸۸ را تکذیب کردند.

که بدن عیسی بعد از فوتش بر صلیب در آن پیچیده شده . گروهی را به ایتالیا بردم تا هردو را ببینند . از نقطه تجمع ما میلان دومین شهر بزرگ ایتالیا تا تورین قطار سواری کوتاهی می‌طلبد .^۴ قبل از اینکه به میلان برسیم خبر خوش به ما رسید . بازسازی یکی از مشهورترین نقاشی‌های جهان به موقع برای سال مقدس ۲۰۰۰ کامل شده و بعد از یک محدودیت طولانی مدت می‌توان آن را دوباره مشاهده نمود . پس از این قرار بود که چندین سال قبل از اینکه این نقاشی به کانون توجه یک کتاب پر فروش تبدیل شود ما در میان نخستین کسانی قرار گرفتیم که تابلو شام آخر تمیم شده لئوناردو داوینچی را در یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای میلان می‌دیدند . به عنوان اشیاء بی‌وقوع در سه مکان متفاوت و به همان اندازه متنوع در یک چیز مشترک هستند . آن‌ها ادیان جدیدتر را با ادیان قدیمی‌تر مرتبط می‌کنند . قبل از میلاد را به بعد از میلاد . وقتی هر سه را برای یک مرتبه دیدم و البته فقط در عرض دو روز ، مثل افشای کدی مخفی بصیرت‌هایی جلوه‌گری نمودند . پل ارتباطی بین گذشته و آینده .

Museo Egizio تورین به شکل مقتضی در خیابان Accademia della Scienze واقع شده و آنچنان که به نظرمی رسد ویژه‌ترین ساختمان گنبد دار شهر است و سی هزار اثر باستانی از مصر باستان را در خود جای داده که برخی از آن‌ها قدمشان به ۳۵۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد . تاسیسش در ۱۸۲۴ در نتیجه علاقه رو به رشد اروپائیان به " آثار باستانی مصر " بعد از لشکر کشی ناپلئون به مصر در ۱۷۹۹ بود . او با خود مجموعه‌ای از دانشمندان ، مهندسان ، طراحان ، مورخان ، نقاشان و محققان حوزه‌های معرفتی گوناگون را برای یک کوشش جمعی به مصر برد تا عظمت‌ها و افتخارات مصر باستان را یافته ، جمع‌آوری نموده و ثبت نمایند . معابد ، مقبره‌ها و مجسمه‌ها و دیگر آثار باستانی با دقت بسیار توصیف شده و به شکل مصور در یک مجموعه چند جلدی تحت عنوان Description de l'Egypte به تصویر کشیده شده . کتاب‌هایی که هنوز به عنوان شالوده اصلی مصر شناسی به کار می‌آیند .

بسیار تصادفی بود که Bernardino Drovetti سر کنسول فرانسه در قاهره طی سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۰۳ اهل منطقه Piedmont از شمال ایتالیا از آب در آمده که جزء نواحی پایتخت سابق ایتالیا تورین محسوب می‌شده . کلکسیونر مشتاق آثار باستانی مصر که در بازگشت به تورین هر آنچه از آثار باستانی مصر را که در توانش بود به آنجا منتقل نمود . مجموعه او بیش از ۸۰۰۰ شیء را شامل می‌شد . پیکره‌های سنگی بزرگ و خرده مجسمه‌ها و ستون‌های یاد بود و تابوت‌ها و مومیایی‌ها و طلسم‌ها و جادوها و گنجینه‌ای از پاپیروس‌های ارزشمند که هسته کلکسیون موزه را شکل داده و امروزه بخش مهمی از آن‌ها به نمایش درآمده‌اند . یکی از مفاخر موزه که به عنوان یکی از جاذبه‌های توریستی‌اش معرفی شده مرقد Kha است . کسی که سرمهندس معمار فرعون آمنهوتب دوم از سلسله هیجدهم بوده . باستان شناسان ایتالیایی که در سال ۱۹۰۶ مقبره را کشف کرده‌اند همه نقاشی‌های دیواری و لوازمش را برداشته‌اند و آن را با همه محتویاتش در موزه تورین بازسازی کرده‌اند و هر کسی می‌تواند کفنی را که متوفی در آن پیچیده شده بوده ، تابوت آهنی و لوازم بهداشتی و آرایشی‌اش را همان‌گونه که در ۳۵۰۰ سال پیش مدفون شده ببیند .

یافته دیگری که به معرض نمایش در آمده قدمتش در حقیقت به ۳۵۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد تکه پارچه منحصر به فردی است که روی آن صحنه‌هایی از شکار و قایق‌ها به تصویر کشیده شده . همچنین معبدی از Nubia در موزه تجدید بنا شده با مجموعه‌ای از مجسمه‌های بلند بالای آراسته شده . اما یک پاپیروس پاره پاره که بخشی از کلکسیون بدیع Drovetti بوده توجه مرا به خود جلب نموده . وقتی Drovetti آثار باستانی مصر را به تورین حمل می‌کرده هیروگلیف‌های مصر باستان هنوز رمز گشایی نشده بودند . یکی از

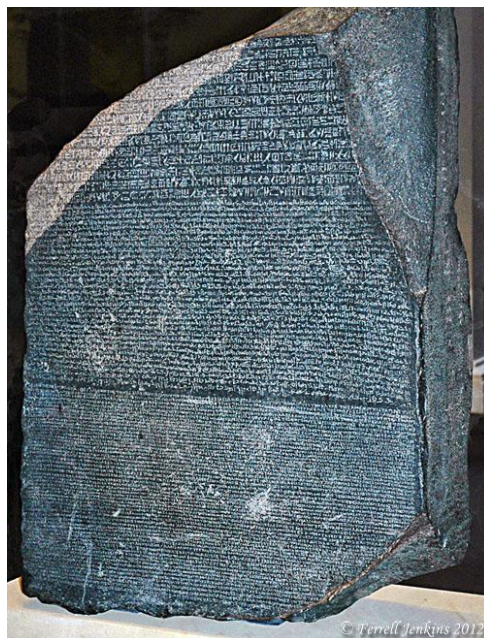
این کفن پارچه‌ای مربعی در اندازه ۴۰۴ متر در ۱۰۱ متر است . در آن تصویر کم رنگ و زرد مرد برهنه‌ای از جلو و پشت مردی است که دستانش در کنار پاهایش قرار دارد . تصویر مرد کفن ، دارای ریش و سیبل است . بدنی ماهیچه‌ای و قدی بلند دارد و البته برای مردی در زمان زندگی مسیح قدی متوسط محسوب می‌شود و بدنش دارای جراحت و زخم زیادی ناشی از مصلوب شدن است که مطابق گفته‌های کتاب مقدس درباره مرگ مسیح است . محققان واتیکان می‌گویند این کفن از زمان محاصره قسطنطنیه در ۱۲۰۴ توسط صلیبیون نگهداری می‌شده‌است و اینکار جزئی از آیین مذهبی بوده‌است و این احتمال هست که سرکوب صلیبیون در قرن ۱۴ به دلیل وجود مراسم پرستش «چهره ریش دار» مربوط به همین کفن باشد .
با تمام این اوصاف کفن تورین هنوز جزو معماهای حل نشده بشریت است و تحقیقات همچنان درباره آن ادامه دارد .
^۴ . فاصله بین تورین و میلان ۱۵۰ کیلومتر است .

افسران ناپلئون بود که در روستایی به نام روزتا یک لوح سنگی را یافته که بر آن حکمی از شاه بطلمیوس پنجم به سه زبان هیروگلیف باستان، هیروگلیف مصری بعدها رواج یافته و یونانی نوشته شده بود.

با توجه به Rosetta Stone^۵ (عکس ۷۴ / این سنگ نوشته اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود) بود که زبان شناس جوان فرانسوی ژان-فرانسوا شامپولین هیروگلیفهای مصری را در ۱۸۲۲ رمز گشایی نمود. چند سال بعد از تاسیس موزه تورین، شامپولین برای بررسی گنجینه‌ای از الواح حکاکی شده دعوت شد. او بود که نخستین بار اهمیت عظیم پاپیروس‌هایی که از آن زمان به بعد به فهرست شاهی تورین مشهور شدند را تشخیص داد.



سمت راست سنگ نوشته روزتا استون (عکس ۷۴)
وسمت چپ ژان-فرانسوا شامپولین



^۵. این سنگ نوشته را سپاهیان ناپلئون در سال ۱۷۹۹، در روستایی به نام رشید (به زبان‌های غربی: روزتا در شمال باختری دلتای نیل پیدا کردند. این سنگ‌نشته در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

^۶. ژان-فرانسوا شامپولین (به فرانسوی: Jean-François Champollion) (۲۳ دسامبر ۱۷۹۰ - ۴ مارس ۱۸۳۲) دانشمند، زبان‌شناس و شرق‌شناس فرانسوی است. شهرت عمده او به خاطر انتشار نخستین ترجمه از سنگ‌نوشته روزتا یا سنگ رشید است. این برگردان، نشان می‌دهد که سیستم نوشتاری مصریان باستان ترکیبی است از نشانه‌های آوایی و تصاویر خامی که از طبیعت برداشت شده است. او را بنیانگذار دبستان مصرشناسی خوانده‌اند. از سال ۱۸۰۱ برادر بزرگ‌تر وی ژاک ژوزف که خود پژوهشگر بود با هائش بُندک آموزش او را به عهده گرفت. این آموزش تا دوازده سال ادامه پیدا کرد. او موفق شد تا در ۱۳ سالگی به شش زبان دنیا مسلط شود. از سال ۱۸۰۴ ژان فرانسوا به یافتن رمز زبان هیروگلیف مشغول شد و دریافت که برای این کار باید با زبان‌های شرقی آشنا شود. به همین خاطر او پس از فراگرفتن یونانی و رومی به آموختن زبان‌های عبری، قبطی، عربی و سریانی پرداخت. در شانزده سالگی رساله او درباره نام‌های گیتی شناختی مصر باستان مورد تحسین و تایید اعضای دانشگاه گرنوبل قرار گرفت. وی سپس به پاریس رفت و به پژوهش‌های روشمند خود در زبان‌های مصری به ویژه زبان قبطی ادامه داد. او کوشید تا از راه شناخت این زبان، زبان هیروگلیف مصری را رمزگشایی کند. در سال ۱۸۰۹ در نوزده سالگی استاد رشته تاریخ در دانشگاه گرنوبل شد. اما پس از مدتی کار را رها کرد و به پاریس بازگشت. او پس از بازگشت از سفر مصر در سال ۱۸۳۰ افتخار عضویت در فرهنگستان سنگ‌نوشته و ادبیات را یافت و یک سال بعد استاد کولژ دو فرانس شد. او سرانجام در ۴ مه ۱۸۳۲ در چهل و دو سالگی درگذشت. ژان-فرانسوا شامپولین حق بزرگی بر گردن تمدن مصر باستان دارد تقریباً هر آنچه را که ما از مصر باستان میدانیم با پژوهش‌های او آغاز شد.

او توانست الفبای زبان مصری، سپس فرهنگ واژگان و پس از آن، دستور زبان مصر کهن را آماده کند. او یافته‌های خود را در سال ۱۸۳۲ برای انجمن ملی فرانسه فرستاد. سال بعد این یادداشت‌ها با هزینه دولت فرانسه و با نام شناسه‌های زبان هیروگلیفی مصر باستان منتشر شد. در سال ۱۸۲۴ برای خواندن بازمانده‌های جمع‌آوری شده مصری موزه تورن به ایتالیا رفت و تا سال ۱۸۲۶ در آنجا بود. پس از بازگشت به فرمان شارل دهم پادشاه فرانسه به ریاست بخش مصری موزه لوور انتخاب شد. از سال ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ او و استادی ایتالیایی به نام روسلینی، خاک مصر را بررسی کرده و با گردآوری طرح‌ها، نگاره‌ها و کنده‌کاری‌های بازمانده از سرزمین فراعنه و یادداشت‌هایی که به آن افزوده بودند، کتابی در چهار جلد با نام یادبودهای مصر و نوبی منتشر کردند. ژان فرانسوا در بازگشت از مصر دو ستون یادبود لوکسور را به فرانسه فرستاد؛ ستون‌هایی که مصری‌ها به دولت فرانسه هدیه کرده بودند. اما دو ستون یادبود در ۱۱ مه ۱۸۳۲ و چند روز پس از مرگ وی به بندر تولون رسید. /ویکی /م

دانشجویان تاریخ مصر - و خوانندگان کتاب‌هایم - با نام Manetho آشنا هستند . او کاهن مصری بود در سومین قرن پیش از میلاد و به کار گماشته شده توسط بطلمیوس اول (نخستین حکمران مصر بعد از مرگ اسکندر) . تا که تاریخ جامع مصر را به یونانی بنویسد . نتیجه کارش این شد که او فرعون‌های مصر را مطابق سلسله‌هایشان فهرست نموده و گفته که قبل از انسان شاهان ، نیمه خدایان بر مصر حکومت می‌کرده‌اند و قبل از آن‌ها هفت تن از خدایان - شروع شده با خدا Ptah - بر سراسر این سرزمین برای ۱۲۳۰۰ سال حکمرانی کرده‌اند .

به موقع باستان شناسان امروزی فهرست‌های شاهی مصری را پیدا کرده‌اند که فهرست Manetho را تایید می‌کند . یکی مربوط به چهاردهمین قرن پیش از میلاد بر دیوارهای معبد ستی اول در Abydos (عکس ۷۵) نقش شده که پادشاه سلسله نوزدهم را با پسرش نشان می‌دهد کسی که عاقبت به رامسس دوم مشهور شده . بر این دیوار نام‌های فرعون‌های سلسله که قبل از آن‌ها حکومت کرده‌اند نوشته شده .

عکس ۷۵



یکی دیگر از این فهرست‌ها به سنگ پالمرو مشهور شده چون در موزه پالمرو در جزیره سیسیل نگهداری می‌شود و فهرست با خدایانی که قبل از نیمه خدایان و انسان شاهان حکمرانی کرده‌اند آغاز شده . اگر چه آنچه که از یک ستون سنگی یادبود بزرگ‌تر باقی مانده

^۷ . مان تو یا مان‌تون : کاهنی مصری بود که در سده سوم پیش از میلاد زندگی می‌کرد و به درخواست بطلمیوس یکم مجموعه‌ای سی جلدی از تاریخ مصر نوشت . مان تو اصلیت مصری داشت و در شهر سینیوس - شهری در دلتای نیل و واپسین پایتخت فرعون نک‌تانو - به دنیا آمده بود . به دلیل کاهن بودن ، او دسترسی به فهرست‌های پادشاهی موجود در کتابخانه‌های معابد داشت و نیز آشنا به متل‌های عامیانه و افسانه‌ها درباره فرعون‌های مصر باستان بود . مان تو کسی بود که تاریخ پادشاهی مصر را به دودمان‌های گوناگون تقسیم کرد و طبقه‌بندی او مورد استفاده همه مصرشناسان پس از او قرار گرفت . نام‌هایی که او برای فرعون‌های گوناگون بیان کرد عامل پدید آمدن و فراگیر شدن نام‌های یونانی به جای نام‌های اصلی آن فرعون‌ها شد .

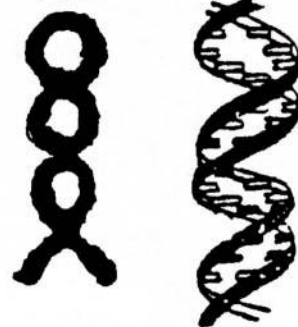
(ستون سنگی که قبل از اینکه متوجه اهمیت آن شوند در روستا به عنوان پادری و میان لولا از آن استفاده می‌شده و همین باعث شده قطعه آسیب ببیند) . مسلم است که این فهرست دقیقاً با فهرست مان تو از سر آغاز یزدانی تا پایان سلسله پنجم منطبق است که این امر قدمت این سند سنگی را به حدود ۲۴۰۰ پیش از میلاد می‌رساند و سپس پاپيروس‌های تورین پیدا شده که آن نیز با فهرست یزدانی آغاز می‌گردد و با خدا Ptah شروع شده و دیگر خدایان در پی آن آمده‌اند و سپس نیمه خدایان و بعد فرعون‌ها و قدمت آن حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد تعیین شده . بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که آنچه که مان تو درباره Ptah و دیگر خدایان یزدانی سرزمین‌های نیل نوشته بر اساس مستندات استاندارد قدیمی‌تر در مصر بوده و بر اساس سنت‌های قدیمی هزاران ساله بوده که توسط من اثبات شده (برای آن ر. ک به کتاب جنگ‌های خدایان و انسان) و گفته‌ام که خدایان مصر و میان رودان همان آنوناکی بوده‌اند . Ptah در مصر همان انکی سومریان بوده و پسر ارشدش مردوک در میان رودان همان RA در مصر و پسر دیگرش Ningishzidda خدا Thoth در مصر بوده و ...

Ptah در هردو تمدن به عنوان کسی یاد شده که انسان را از طریق مهندسی ژنتیک به وجود آورده . آنچنان که در کتاب‌هایم نوشته‌ام او همان کسی بوده که به دیگر خدایان پیشنهادی را عرضه نموده . پیشنهادی که در کتاب مقدس (پیدایش ۱:۲۶) این‌گونه آمده که :
 " بگذارید آدم را به صورت و شبیه خودمان خلق کنیم " .

بدینسان گمانه‌ای مرا محظوظ نموده . وقتی ما با مجسمه زیبایی از Ptah ریشو روبرو شده‌ایم از این حیث غیر عادی می‌نموده که سطح سنگی آن یک درخشش فلزی دارد و با عصای خدایی‌اش از ته رنگی طلایی برخوردار است (عکس رنگی ۲۶) نام هیرو گلیفی‌اش روی آن به شکلی برجسته حکاکی شده که شبیه طنابی در هم پیچیده به نظر می‌رسد . (عکس ۷۶)



“Ptah”



عکس ۷۶ و عکس رنگی ۲۶

من به گروهم از طریق یک نماد استادانه شبیه سازی شده از مارهای درهم پیچیده توضیح دادم که این در واقع ماریچ دوگانه DNA است . امروزه نشان دارو (پزشکی) و شفا . او در دست‌هایش نشان زندگی (Ankh) را دارد که تندیس Ptah/Enki را به عنوان خدای مهندسی ژنتیک به نمایش می‌گذارد . در اینجاست که ترسیم‌ها و متون میان رودانی و یافته‌های مصری و داستان‌های کتاب پیدایش در کتاب مقدس با یکدیگر منطبق می‌شوند .



میلیون‌ها نفر از سراسر جهان تورین را به عنوان جایگاه کفن تورین می‌شناسند . دراز پارچه‌ای با چهارده فوت طول و کمتر از چهار فوت پهنا . احتمال داده شده که آنچنان که در انجیل مرقس ۴۶-۱۴: ۱۵ آمده کفنی بوده که بدن عیسی را بعد از فوت و از صلیب به زیر کشیدنش در آن پیچیده‌اند و به مقبره‌ای سنگی حمل کرده‌اند .^۸

وقتی پارچه کتانی از طول گسترانیده می‌شود به نظر می‌رسد پشت و رویش نشانی از بدنی مصلوب را بر خود دارد . مردی که دست‌هایش را روی هم رو به پایین گذاشته . از آنجائیکه مطابق توصیف انجیل‌ها از مصلوب شدن عیسی ، دست‌ها و پاهایش توسط سربازان رومی بر صلیب میخ شده بود به نظر می‌رسد خون ریزی زخم‌ها اثر خود را بر این کفن (پارچه‌ای از جنس کتان) باقی گذاشته . وقتی چون یک نگاتیو به آن نگریستم بهتر متوجه شدم . همان‌طور که در این عکس که نمای روبروی کفن را در نگاتیو نشان می‌دهد مردی است سیبیلو و ریش بلند و میان سال (عکس ۷۷) . " کفن تورین " از سال ۱۵۷۸ با تورین پیوند خورده وقتی که توسط دوک Emanuele Filiberto از خاندان Savoy بدست آمده و به تورین برده شده . قبل از آن در فرانسه بود و گاهی اوقات به نمایش گذاشته می‌شد . جایی که از آن آورده شده ظاهراً جزیره قبرس بوده ؛ آن هم حدود ۱۳۵۰ .

عکس ۷۷



^۸ . در انجیل مرقس آمده :

یوسف نیز مقداری پارچه کتان خرید و جناز هرا از بالای صلیب پایین آورد و در آن پیچید و در مقبره سنگی اش گذاشت و سنگی نیز جلو در قبر که مثل غار بود غلطاند .

نخستین اشاره به آن به سال ۱۳۸۹ بر می‌گردد که اسقف Troyes به پاپ نوشته و طی آن شاکی شده که یک دراز پارچه ۱۴ فوتی در کلیسای در شهر Lirey در فرانسه به نمایش گذاشته شده و " اگر چه که به وضوح گفته نشده که کفن واقعی عیسی مسیح است با این وجود در محافل خصوصی این‌گونه دانسته و خبر پخش شده و شایعه همه جا پیچیده "

علاوه بر این اسقف به پاپ گزارش داده که سلفش معلوم نموده که :

" تصویر [عیسی مسیح] به شکل حقه بازانه ای نقاشی شده ... اثری است حاصل هنرمندی انسان نه یک معجزه یا موهبتی که خدا ارزانی نموده باشد "

بنابراین نخستین اشاره ثبت شده از کفن همراه شده با شک درباره اعتبار و صحتش . تصویری که تا به این روز کفن را همراهی نموده . اما با وجود ادعای اسقف که کفن اثری مقدس و متبرک از دوران عیسی نیست این پارچه مؤمنان را به خود جذب نموده و راهبه های محلی به آن قدرت شفا دهی معجزه آسا نسبت داده‌اند . در ۱۵۷۸ خاندان سلطنتی Savoy کفن را بدست آورده و به تورین منتقل و در یک کلیسای کوچک ویژه جا داده‌اند و نقاشان نامدار را به کار گماشته‌اند تا کفن را به سبک هنر مذهبی ترسیم نمایند . یک از این نقاشی‌ها (عکس ۷۸) حتی کسانی را نشان می‌دهد که در حال مرمت کفن هستند .

عکس ۷۸



تا اختراع عکس‌برداری ، نقاشی‌ها به عنوان ابزار قدرتمند بصری برای تبلیغ کفن و استنباط تقدس مذهبی به کار می‌آمدند . نخستین عکس از اثر در ۱۸۹۸ گرفته شده و این امر که نگاتیوش از عکس چاپ شده‌اش واضح‌تر بوده اظهار عقیده‌هایی را به دنبال داشته مبنی بر اینکه این تصویر که بر کفن نقش شده خود نوعی نگاتیو است که به شکل معجزه آسایی روی پارچه نهشته شده .

همچنان که ستایش‌ها و شکایت‌ها ادامه داشت کلیسا در ۱۹۷۸ با آزمایش علمی کفن موافقت نمود . گزارش شده که صحتش را تایید کرده‌اند . یک دهه بعد اجازه داده شده که پاره‌ای از کفن به اندازه یک تمبر پستی از آن بریده و روی آن آزمایش کربن انجام شود . قدمتش بین ۱۳۹۰ - ۱۲۶۰ میلادی تعیین شده . نتیجه‌ای نا امید کننده که به موقع خود به چالش کشیده شد و آزمایش دوباره در سال ۱۹۹۲ نشان داد که باکتری یا قارچ (کپک) یا آتش سوزی ۱۵۳۲ نتیجه قدمت کربن را حدود ۱۳۰۰ سال تحت تأثیر قرار داده و به اشتباه دچار نموده و در نتیجه عمر کفن به دوران عیسی بازگردانده شده . سایر آزمایش‌های متنوع و تجزیه و تحلیل‌ها که متعاقباً ادامه یافته نتیجه گیری‌ها درباره کفن را به عقب و جلو برده و مجادله و مباحثه ادامه دارد ...

اثر (کفن) برای تقدیس در یک جعبه نقره‌ای تا و در صومعه کفن مقدس کلیسای جامع San Giovanni Battista نهاده شده و فقط در موارد خاص جهت تماشا پارچه گشوده می‌شود . سال مقدس ۲۰۰۰ یکی از این اوقات نادر بود و ما طی روزهای اقامت‌مان در تورین رفتیم که کفن را ببینیم . با ورود به صومعه کوچک و رسیدن به بخش گنبدی کلیسای جامع ، می‌توان صندوق کوچک را دید که بر محراب مرمرین با ابهتی آرمیده و بر بالایش ورقه‌های شیشه‌ای برای حفاظت از خود کفن ساخته شده و می‌توان دید که کفن کاملاً باز شده (عکس رنگی ۲۷) .



عکس رنگی ۲۷

تصویر قهوه‌ای مایل به زرد کم‌رنگ است و دقیقاً همان‌گونه است که در عکس‌ها دیده می‌شود و معتبر و موثق به نظر می‌رسد . اما صرف نظر از واقعی بودنش از دو جهت مشکوک به نظر می‌رسید :

نخست به دلیل مجادله مداوم بر سر آن و دوم به دلیل ناامید کردن ما . بعداً شنیدم که آنچه که به ما نشان داده‌اند یک نسخه بدلی بوده نه اصلی . نسخه اصلی تنها بعد از آن سال در معرض دید قرار گرفته . پس این دراز پارچه دو هزار سال قدمت دارد ؟ مهم نیست که به عنوان کفنی در مراسم تدفین استفاده شده باشد مهم این است که تصویر حک یا فقط نقاشی شده مرد مصلوب با چه روش هوشمندانه‌ای بر پارچه قرار گرفته ؟ و اگر پاسخ هر سه این سوالات بله است سوال بعدی این خواهد بود که آیا این کفن عیسی مسیح است ؟ کسی نمی‌تواند با اطمینان چیزی بگوید . واتیکان صبورانه اعتبار آن را نه تایید می‌کند و نه تکذیب . پاپ ژان پل دوم که به تورین (چند ماه بعد از ما) به عنوان بخشی از آئین سال مقدس و دیدن کفن رفت از معنای معنوی‌اش سخن گفت و آن را تصدیق عیسی به عنوان مسیح دانست . به نظر من کفن تورین گامی در راه [درک] راز شام آخر بود .



قبل از اینکه میلان را ترک کنیم به دیدن نقاشی شام آخر شاهکار لئوناردو داوینچی رفتیم. نقاشی بر دیوار که او بین ۱۴۹۵-۱۴۹۸ برای حامی و ولی نعمتش دوک Ludovico Sforza بر دیوار صومعه کلیسای the Santa Maria delle Grazie در میلان کشیده. که حال توسط یونسکو جزء میراث جهانی دانسته شده. کلیسای حمله هوایی نیروهای متفقین به میلان در ۱۹۴۳ آسیب دید اما به شکل معجزه آسیای نقاشی روی دیوار سالم مانده و همین امر بر شهرت و اهمیت آن افزوده. این نقاشی چند بار ترمیم شده که شروع آن به سال ۱۷۲۶ برمی گردد. آخرین ترمیم در نظر داشته که خاک و دیگر آلودگی‌ها را از روی نقاشی زدوده و نقاشی را در برابر ترک خوردن و زوال مقاوم سازد. از روش‌های پیشرفته علمی استفاده شده تا عناصر نقاشی اصلی دست نخورده باقی بماند و بنابراین برخی پنداشته‌اند که با این روش معتبرترین نسخه از نقاشی حاصل خواهد شد در حالیکه دیگر کارشناسان با رنگ‌های قوی تر و روشن تر ناکام بوده‌اند روش‌های قدیمی تر ترجیح داده شده که حس اصیل تری به نقاشی می‌دهد.

کارترمیم به آهستگی ادامه یافته و از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۹ طول کشیده و این اثر به موقع برای سال مقدس ۲۰۰۰ آماده شده و همان طور که در بالا گفتم ما در آن سال در آنجا در میان نخستین بازدید کنندگان نقاشی ترمیم شده بودیم. (عکس ۷۹)

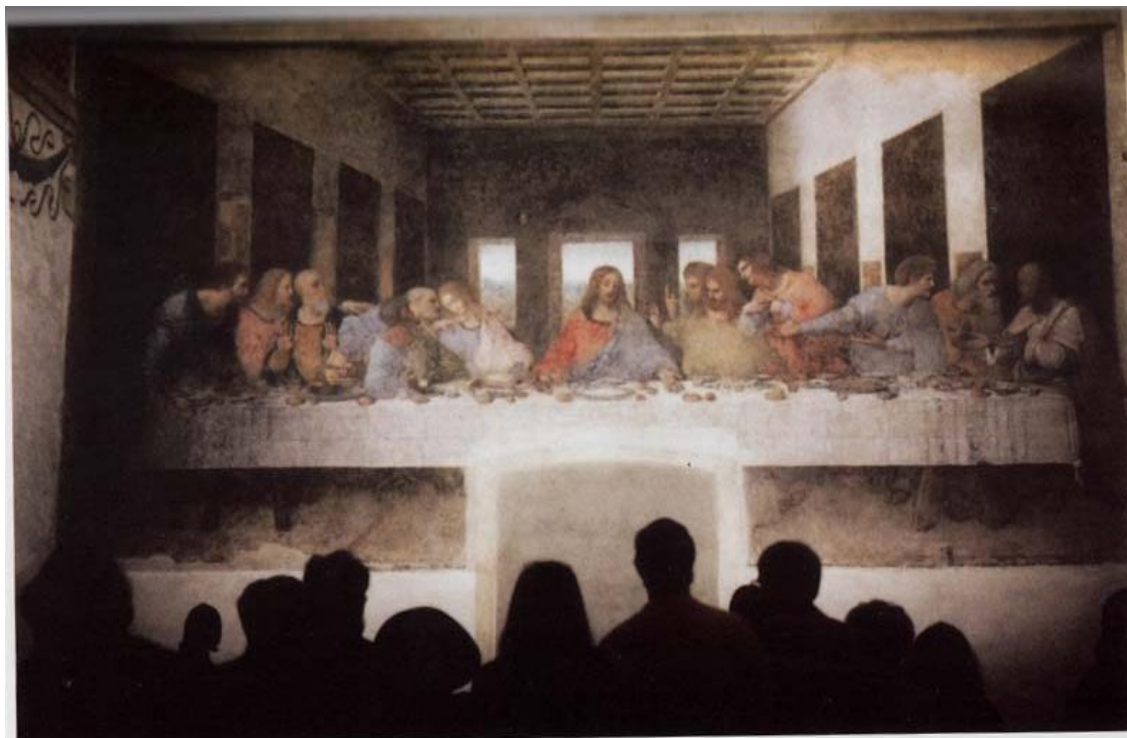


عکس ۷۹

نقاشی شام آخر ۱۵ پا درازا دارد (عکس رنگی ۲۸ که بعد از ترمیم را نشان می‌دهد) و طبق عهد جدید، عیسی و دوازده حواری‌اش را در "شام آخر" شان قبل از دستگیری و به صلیب کشیده شدن عیسی نشان می‌دهد. آن‌ها بر دراز میز نشسته‌اند که بر آن سینی‌های غذا و قرص‌های گرد نان دیده می‌شود. عیسی در مرکز قرار گرفته و حواریونش در گروهایی سه تایی احاطه‌اش کرده‌اند و در هر طرف استادشان شش نفر از آن‌ها جای گرفته‌اند. تک تک افراد با خود عیسی به تصویر کشیده شده‌اند. بر این عقیده‌ام که پرتره استادانه نقاشی شده توسط داوینچی معرف هویت، احساسات و نیت است. چهره، ژست و لباس و هر آنچه که برای خلق یک صحنه واقعی و زنده لازم بوده را داراست و مثل یک عکس است. و در واقع از آغاز تا تازه‌ترین بد نامی مربوط به این نقاشی به طریقه‌ای با این مسأله برخورد شده که گویی چیزی مانند یک "عکس" بوده است. اگر در واقع بدین شکل نباشد پس به یقین در تفسیر مورد تصویب کلیسا از رخدادهای آن شب بر اساس عهد جدید این گونه است.

کارشناسان دوازده حواری را بر اساس نام‌هایشان در عهد جدید مشخص کرده‌اند با ناتانائیل (برتولما)، یعقوب پسر حلفا (یعقوب عادل که برخی او را برادر عیسی می‌دانند و در عهد جدید James the lesser نام دارد) اندریاس (سنت اندرو) در سمت راست عیسی. و متی و یهوذا و شمعون در سمت چپ. یهوذا اسخریوطی کسی که متهم است که به عیسی خیانت کرده و او را تسلیم دشمن نموده (چهارمین نفر از سمت چپ) با لباسی به رنگ سبز و آبی نشان داده شده که به عقیده کارشناسان رنگ‌های خیانت است.

عکاسی کیفیت شاهکار داوینچی را برای از خود بیخود شدگی جمعیت در یک لحظه شور انگیز نمایان نموده . مفسران نقاشی اشاره دارند که این لحظه‌ای است که در انجیل یوحنا فصل سیزدهم توصیف شده . وقتی که عیسی به حواریونش می‌گوید که یکی از آن‌ها به او خیانت خواهد کرد . اما آنچه که بعد از شام رخ داده این بوده که عیسی لباس‌هایش را در آورده و پاهای حواریونش را شستشو نموده . اما چیزی دیگری در آنجا بوده که طی شام جمعیت را بی تاب و نگران کرده بوده . نمی‌توان این نکات را جلوی نقاشی مورد بحث قرارداد چون که به گروه دوازده دقیقه برای دیدن نقاشی وقت داده شده بود.



عکس رنگی ۲۸

برگشتیم به هتل و در آخرین جلسه قبل از ترک میلان اشاره کردم که در این دو روز ما با تاریخ مستور پنج هزار ساله مواجه بوده‌ایم . اما بحث متمرکز شد بر کفن به نمایش در آمده مسیح و نقاشی داوینچی . واکنش‌های اعضای گروه درباره آنچه بازدید کرده ایم و در معرض دیدمان قرار گرفته شنیده شد . ظاهراً حواری سمت راست مسیح بیرون کشیده شده و این کنجکاوی زیادی را بر انگیزخته . کسی که یاد آور کتابی است که به زن بودنش اشاره کرده و او را مری مگدالن دانسته .

بقیه از آنچه حواریون درباره‌اش بی تاب شده‌اند در شگفتند . در حالیکه من چندان به آنچه که نقاشی نشان می‌دهد اهمیت نمی‌دهم بلکه برایم آنچه که نشان نمی‌دهد با اهمیت‌تر است . برای درک معمای اضافه می‌کنم که باید توجه داشت که " شام آخر " ی که عیسی و حواریونش داشته‌اند یک سنت و آئین از گذشته به جای مانده یهودی به نام Seder بوده . شام عید پسخ^۹ جشن تعطیلی مذهبی برای خروج بنی اسرائیل از مصر است . نقش اصلی را در شام عید Seder ، Elijah بازی می‌کند . کسی که در گرد بادی توسط خدا برده و با او بوده و در زمان عید پسخ دوباره ظاهر می‌شود تا منادی مسیح باشد . آئین نیازمند جام ویژه‌ای بوده ، ساغری پر شده از شراب بر میز برای Elijah گذاشته و سرود روحانی به محض ظاهر شدنش خوانده می‌شود و او از شرابش می‌چشیده و منادی

^۹ . پسخ (به عبری: פסח) هم‌چنین معروف به فطیر، عید آزادی قوم یهود از قید برده‌داری فرعون‌های مصر است. عید پسخ با مراسمی پرشکوه و نیایش‌ها و آوازهای مذهبی همراه است و خوراکی‌های ویژه دارد. این عید، یکی از سه عید بزرگ یهودیان به شمار می‌آید. این عید در نیمه ماه نیسان در تقویم عبری که در نیمکره شمالی در بهار است، آغاز شده و به مدت یک هفته یا هشت روز ادامه دارد.

مسیح موعود بوده . آنچنان که گفته‌ام عیسی از این آئین پیروی نموده چون ظهور منادی حیاتی بوده . مطابق گزارش عهد جدید او جام شراب را برداشته و برکتش داده .

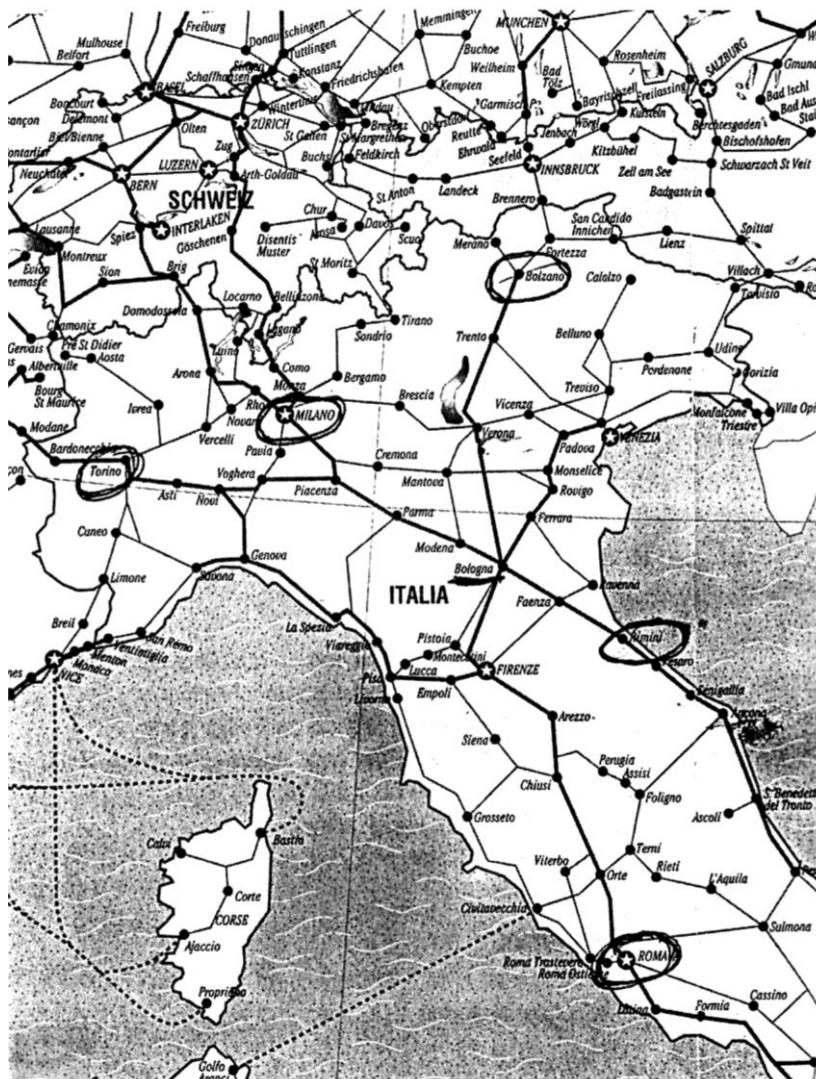
اما در نقاشی ، جام شرابی وجود ندارد ، ساگری هم در جایی که مسیح نشسته دیده نمی‌شود . پرسیده ام که : چرا ؟ این راز جام مقدس است ؟

سال‌ها بعد چرایی آن را در کتابم " پایان روزها " نوشتم و در واقع پاسخ سوالم را در نقاشی شام آخر یافتم .^{۱۰}

^{۱۰} . رک به کتاب " پایان روزها " . ترجمه : مهر

تماس‌های واتیکان

کسی که بتواند به ایتالیا به کشور مقصد سفرهایی به تواریخ زمین سفر کند آن هم در سال ۲۰۰۰ می‌تواند اوقات بسیار خوشی را با بازدید از جاهای جالب و دیدنی این سرزمین بگذراند که واتیکان در رم فقط یکی از آنهاست. طبق عادت، یادداشت‌های توضیحی و توجیهی برای شروع سفر فراهم نموده بودم با نقشه‌ای از ایتالیا که پنج جایی را که باید می‌رفتیم با دایره علامت گذاشته بودم (عکس ۸۰) به جز Bolzano و مرد یخی‌اش. همه را حالا یا مسیرمان سر راست یا کمی پیچاپیچ دیده بودیم. واتیکان قلب و ذهن کلیسای کاتولیک است با میلیون‌ها پیرو که از سراسر جهان به آنجا سفر می‌کنند. برای رفتن و دیدن هر کدام از این نقاط علامت زده شده دلایل ویژه‌ای داشتیم.



عکس ۸۰

اما اساس آن همه کنجکاو ناشی از شایعات دیرپای این بود که واتیکان - به عنوان بایگانی آثار باستانی سری و دانش مخفی که طی هزاران سال در آنجا انباشته شده - بیشتر از آنچه که بروز می‌دهد درباره آنچه که بوده و خواهد بود می‌داند که حتی این آگاهی، آنوناکا و سیاره‌شان نی بی رو را نیز شامل می‌شود. و یافتن هر آنچه در این زمینه ممکن است به هدف شخصی‌ام از این سفر افزوده شده بود. در واقع به همین دلیل بود که به ایتالیا رفته بودم تا در

موقعیت مناسب مستقیماً با واتیکان تماس بگیرم تا یکی از سخنگویان واتیکان درباره موضوع فرا زمینی هارا دیده و با او گفتگویی علنی داشته باشیم .

حدود دو یا سه سال پس از آن بود که به من خبر رسید که یک عضو رسمی سلسله مراتب واتیکان - یک Monsignor¹ نه پایین رتبه تر - درباره یوفو و فرازمینی ها در تلویزیون ایتالیا و چند مصاحبه مطبوعاتی سخن گفته و به آثارم اشاره کرده . به شما بگویم که این نخستین بار نبوده که روحانی مردی مسیحی به نوشته هایم اشاره می کرده . پیش از این در ۱۹۷۸ دو سال بعد از انتشار کتاب " دوازدهمین سیاره " در مصاحبه ای در یک برنامه رادیویی مسیحی در شیکاگو با یک پیشوای روحانی (مجتهد) پروتستان به نام Rev. Jack Jennings از هیئت Christus در مونتانا حضور داشتم که درباره کتابم اظهار نظر نموده بود :

" این احتمال که انسان تنها حیات هوشمند در کائنات نبوده و فضا نوردانی از فراسوی جو زمین و دیگر جای در منشاء انسان دخالت داشته اند و ترقی اش داده باشند توسط شواهد کافی که می بایست مورد توجه جدی قرار گیرند پشتیبانی شده " .

چند سال بعد متوجه شدم که کشیشی کاتولیک به نام پدر Charles Moore در کالیفرنیا در برنامه هفتگی رادیوی اش از کتاب هایم نقل قول کرده . بعدها با همدیگر در برنامه تلویزیونی ظاهر شدیم که او در روز مطالعات سیچین در ۱۹۹۶ در دنور مجری آن برنامه بود . اما حال بحث بر سر روحانی مردی بود با توانمندی متفاوت ، نامش Corrado Balducci و یک متاله عالی رتبه مورد احترام در سلسله مراتب واتیکان ، عضو curia² کلیسای کاتولیک روم و کشیش ارشد گردهمایی هایی برای موعظه مردم و اشاعه ایمان و عضو کمیته تبرک واتیکان که قدوسیت را تأیید می کنند و نویسنده چندین کتاب .

در حقیقت او توسط واتیکان گماشته شده بود تا درباره موضوعاتی چون یوفوها و فرا زمینی ها سخن بگوید . به من گفته می شد و مردم در ایتالیا متعجب بودند که چرا تا به حال هیچ برنامه ای برای آمدن به ایتالیا و ملاقات با او نداشته ام . در جایی که زمینه برای سخنرانی ام طی کنفرانسی در ساردینیا فراهم شده بود او نیز به علتی سخنرانی داشت اما شرکتش در کنفرانس را در آخرین دقایق کنسل کرد و دیدار ما ممکن نشد . سپس در اوایل سال ۲۰۰۰ سازمان دهندگان کنفرانسی بین المللی تحت عنوان Il Mistero dell Esistenza Umana (اسرار وجود انسان) از من دعوت کردند تا در ماه مارس به ایتالیا بروم و به من اطمینان دادند که سخنگو نیز در آنجا حاضر و آماده خواهد بود تا گفتگویی با من داشته باشد . یک گفتگوی علنی . و این چنین بود که در جمعه ۳۱ مارس سال ۲۰۰۰ من و همسرم و بیست نفر از هواداران آمریکایی ام در Bolzano سوار ترن شدیم و به Rimini شهری غنوده بر کناره دریای آدریاتیک برای کنفرانس " اسرار وجود انسان " رسیدیم .

¹ Monsignor, pl. monsignori نوعی نام گذاری است برای آن دسته از اعضای روحانی کلیسای کاتولیک، که یک عنوان افتخارآمیز کلیسایی را یدک می کنند. Monsignor حالت تریخیمی (دم بریده) واژه ای ایتالیایی Monsignore است که خود ریشه در واژه ی فرانسوی Mon seigneur به معنای " خداوندگار من " دارد. به اختصار به این صورتهای نوشته می شود Msgr. Mgr یا Mons . به عنوان حالتی از نام و نشان، Monsignor به خودی خود یک منصب نیست (صحیح ترش مقام سخنرانی (سخنگو) است، کسی نمی تواند " یک Monsignor " بشود، یا اینکه " Monsignor " یک محله باشد). سه درجه ی افتخاری که اغلب به همراه Monsignor در یک قالب می آیند، شامل Honorary Prelate, Protonotary Apostolic و Chaplain of His Holiness می باشند. این درجات توسط پاپ اعطا می شوند و درخواستشان را اسقف محلی می دهد. این نشان همچنین با مسند قائم مقام کل نیز همراه می شود. م

² در کاتولیسزم رومی، یک انجمن متشکل از گروهی از مقامات رسمی است که در اداره ی یک کلیسای بخصوص مشارکت دارند. این انجمن ها مرتبتی دارند از انجمن های نسبتاً ساده ی اسقفی تا انجمن های بزرگ تر پادشاهی، و نهایتاً انجمن رومیان، که مرکز حکومتی کلیسای کاتولیک است . م

محل برگزاری کنفرانس جایگاه بزرگ Centro Congressi Europeo در مجاورت شهر Bellaria بود . این طور برنامه ریزی شده بود که سخنران روز بعد من باشم و سخنگو یکشنبه صبح و گفتگوی من و سخنگو برای یکشنبه بعد از ظهر برنامه ریزی شده بود اما شنبه صبح Balducci را نمی شد هیچ جا پیدا کرد ...

یکشنبه دوباره هتل را با یقین به اینکه سخنگو دوباره غیبت نموده برای رفتن به محل کنفرانس ترک کردم ؛ اما وقتی وارد محل کنفرانس شده و به اتاق سخنرانان هدایت شدم کشیش کاتولیکی که لباس رهبانی بلندی پوشیده بود به من خوش آمد گفت و با آغوشی باز پذیرایم شد و هر دو دستم را با دستانش گرفت و گفت من Monsignor Corrado Balducci^۳ هستم و برای تحقیقات شما ارزش بسیاری قائلم و تمام شب را رانندگی کرده ام تا به اینجا بیایم و به حرف های شما گوش کنم ! این نخستین برخورد دوستانه از آب درآمده توسط بسیاری از عکاسان به یادگار ماند (عکس رنگی ۲۹) .



همچنان که به کرسی خطابه مخصوص سخنران هدایت می شدم از تعداد شرکت کنندگان متحیر شده بودم . در آنجا بیش از هزار نفر جمع شده بودند . سخنانم توسط ویرایشگر ایتالیاییم Tuvia ترجمه می شد . برای اثبات نتیجه گیری هایم درباره نی بی رو و آنوناکای ، آنانی که به زمین آمده بودند و سپس با استفاده از مهندسی ژنتیک آدم را خلق کرده بودند سخنرانی شامل ارائه اسلاید هم می شد که ابعاد تصویری را به شواهد متنی از دوران باستان می افزود . سپس گفتم که این تعبیر سومریان از راز بشریت و تمدنشان است و برای انجام این کار خدایان / gods – با حرف کوچک g – به عنوان فرستادگان خالق کیهان (GOD) – با حرف بزرگ G – وارد عمل شده اند . Msgr. Balducci در حین

^۳ . اودر سپتامبر سال ۲۰۰۸ در ایتالیا درگذشت . م

اینکه برای سخنرانی‌ام به من تبریک می‌گفت گفت که : " ما در این باره حرف‌های زیادی برای گفتن داریم " .
پیشنهاد کردم که " لازم شد ناهاری باهم بخوریم " .

همگی به هتل برگشتیم و رستوران میزی را برای من و همسر و آقای Msgr. Balducci در نظر گرفت (عکس ۸۱) .
بقیه اعضاء گروه میزهای دورو بر را گرفتند و نیم دایره‌ای تشکیل دادند . چند تن از اعضای گروه بدون اینکه کسی به آن‌ها چیزی گفته باشد ضبط صوت‌های خود را روشن کرده بودند .



عکس ۸۱

این اتفاق هر روز رخ نمی‌داد که نماینده‌ای از واتیکان و کسی از نسل ابراهیم درباره فرا زمینی‌ها و خلقت انسان بحث کند . با این حال در آنچه که به یقین مقدمات تاریخی می‌توان نامید نتیجه گیری‌هایمان به هم نزدیک بود . اگر چه متفاوت از یکدیگر در پس زمینه و نوع تعلیم و تربیت و مذهب و روشمندی ، ما به این نتیجه گیری‌های مشترک رسیدیم :

☞ وجود فرا زمینی‌ها بر سیاراتی دیگر ممکن و شدنی است .

☞ می‌توانند پیشرفته‌تر از ما باشند .

☞ انسان می‌توانسته از موجودی که پیش از این بوده و درک و فهمی داشته (در حد ابتدایی) به وجود آمده باشد .
در جلسه‌ای که ساعت‌ها به طول انجامید Msgr. Balducci مواضع کلیسا را مشخص کرده قصد داشت فردای آن روز موضع رسمی‌اش را اعلام کند . گاهی اوقات متنی را که از قبل آماده کرده بود می‌خواند و سپس یک کپی به من می‌داد . بر این اساس کلماتی که از او در گیومه قرار داده شده در واقع نقل قول‌هایی هستند که از متن نوشته شده توسط خودش یا حرف‌های ضبط شده‌اش برداشته شده . واضح بود که در حالیکه رویکرد من بر اساس شواهد و مدارک فیزیکی موجود از دوران باستان بنا شده بود او یک متاله فلسفه دان تمام عیار وابسته به کلیسای کاتولیک رم بود .
بر اساس متن از قبل آماده این‌ها مواضع صریح Msgr. Balducci به حساب می‌آیند .

یوفوها :

" باید چیزی وجود داشته باشد " .

گزارش صدها و بلکه هزاران شاهد را در این زمینه برای انکار اینکه حدی از حقیقت درباره آن‌ها وجود دارد نباید رها کرد ؛ حتی اگر به توهمات بصری و پدیده‌های جوی و ... منتهی شود .
چنین شاهی را یک متاله کاتولیک نمی‌تواند رد کند :

" شهادت یکی از راه‌های انتقال حقیقت است و در مورد دین مسیحیت ، ما از وحی الهی سخن می‌گوییم که در آن شاهد برای قابل قبول بودن ایمانمان نقشی تعیین کننده دارد " .

زندگی بر سایر سیارات :

" محتمل بودن زندگی بر سایر سیارات مطمئناً ممکن است و کتاب مقدس امکان آن را رد نمی‌کند . بر اساس نص مقدس و بر اساس شناخت ما از قدرت مطلق خدا که حکمتش نامحدود است ما می‌بایست تصدیق کنیم که { بر اساس این قدرت مطلق } زندگی بر دیگر سیارات محتمل است " علاوه بر این نه فقط ممکن است بلکه همچنین موثق است . کاردینال Nicolo Cusano (۱۴۶۴-۱۴۰۱) نوشته که " یک تک ستاره در آسمان درباره اینکه ما بتوانیم وجود حیات را حتی اگر متفاوت از ما باشد غیر محتمل بدانیم وجود ندارد " .

پیرامون فرا زمینیان هوشمند:

" وقتی در مورد فرا زمینیان صحبت می‌کنیم، ما باید پاشندگانی شبیه به خودمان را در نظر بیاوریم، به احتمال زیاد پیشرفته‌تر از ما، از این حیث که آمیزه‌ای از ماده و غیر ماده هستند ، جسم و روح، اگرچه که با نسبت‌هایی متفاوت از آنچه انسان‌های روی زمین دارند. فرشتگان پاشندگانی اند که از روح خالص، خالی از جسم، حال آنکه ما از روح و جسم ترکیب شده‌ایم، و هنوز در سطح پایینی قرار داریم. این کاملاً معتبر است که در فاصله‌ی فراخ میان فرشتگان و انسان‌ها، شاید بتوان یک مرحله‌ی حد واسطی هم یافت، و این حد واسط، موجودی است که جسمی چون ما دارد، اما از لحاظ روحانی تعالی بیشتری یافته است. اگر چنین موجودات هوشمندی واقعاً روی سیارات دیگر وجود داشته باشند، تنها علم می‌تواند اثباتشان کند. علی‌رغم آنچه برخی از مردم فکر می‌کنند، ما در موقعیتی خواهیم بود تا وجود اینان را به وسیله‌ی آن رستگاری که به دست عیسی مسیح برایمان به ارمغان آورده شده است آشتی دهیم .

این بیانات نکات بسیاری را شامل می‌شدند و تا آنجا که مد نظرم بود زمینه بحث با نتیجه گیری‌هایم جوردر می‌آمد اما نظراتش یک نکته مهم را از قلم انداخته بود . " خلقت انسان " .

بنابراین از Msgr. Balducci پرسیدم : آیا به این معنی است که سخنرانی من تأثیر مهمی بر شما ننهاده ؟ ظاهراً موافقیم که فرا زمینی‌های پیشرفته‌تر می‌توانند وجود داشته باشند و من از علم استفاده کرده‌ام تا شواهد آمدنشان به زمین را نشان دهم . سپس از متون سومری نقل قول نموده و گفتم که آنوناکاکی (آنانی که از ملکوت بر زمین آمدند) پاشنده ای که بر زمین می‌زیست را از نظر ژنتیکی اصلاح کردند تا پاشنده هوشمندی که کتاب مقدس آدم نام نهاده خلق شده ، آیا نظرات ما در این مورد با یکدیگر در تعارض قرار دارد ؟

Msgr. Balducci می‌بایست برای چالش آماده می‌شد . او گفت :

" نتیجه گیریم در خصوص کلیات آنچه شما ارائه نموده‌اید این است که بیشتر از هر چیز دیگری رویکرد کلی شما بر اساس شواهد فیزیکی قرار دارد که خود به خود با ماده سرو کار دارد نه با روح و این تمایزی است با اهمیت . " زیرا اگر این تمایز را مد نظر قرار دهیم می‌توانم از نظر استاد بزرگ الهیات پدر مارکوف که هنوز در قید حیات است و بسیار مورد احترام کلیسا استفاده کنم . او فرضیه‌ای را فرمول بندی کرده که وقتی خدا انسان را خلق کرده و روح را در او قرار داده شاید آنچه در این میان مطرح بوده خلقت انسان از گل یا لجن نبوده بلکه انسان از پیش باشنده‌ای آفریده شده که حتی توانایی ادراکی و احساسی داشته . بنابراین ایده بر گرفتن یک پیش انسان یا هومینید (انسان سان) و خلق چیزی که خودآگاه است چیزی است که مسیحیت در حال نزدیک شدن به آن است . تمایز کلیدی بین بدن مادی و روحی که توسط خدا آفریده شده .

مهم بودن این نکته را تصدیق کردم اما نقش آنوناکاکی در این میان نادیده گرفته شده بود . به متاله واتیکانی پاسخ دادم که بله در نوشته‌هایم شواهد فیزیکی را مورد توجه قرار داده‌ام اما پیش از این در نخستین کتابم " دوازدهمین سیاره " در آخرین جمله پاراگراف آخر سوالی مطرح کرده‌ام تحت این عنوان که :

" اگر فرا زمینی ها یعنی آنوناکمی ما را " خلق " کرده‌اند چه کسی آن‌ها را برسیاره شان خلق کرده ؟ "

جهت گیری فکری و محتوای کتاب‌های بعدیم نشان می‌دهند که جنبه‌های معنوی یا الهی روند رو به رشدی داشته . در کتاب‌هایم توضیح داده‌ام که آنوناکمی فقط فرستادگان بوده‌اند . عبارت عبری Malachim که ترجمه شده به " فرشتگان " . آن‌ها گمان نموده‌اند که به تصمیم خودشان بوده که به دلایل خودخواهانه به اینجا آمده‌اند و چون به کارگرانی نیاز داشتند ما را خلق کرده‌اند . اما در حقیقت آن‌ها نقشه‌های یک خدای قادر مطلق را اجرا می‌کرده‌اند .

Msgr. Balducci گفت : به فرض اینکه فرا زمینی‌هایی درگیر چنین قضیه‌ای (خلقت انسان) شده باشند . حتی با توجه به تعبیراتی که شما به کار می‌برید نباید نادیده گرفت که آن‌ها با امور فیزیکی انسان سرو کار داشته‌اند ، با خرد پذیری و جسم او اما خدا تنها با روح سرو کار دارد ! گفتم خب دومین کتابم با اشتیاق انسان به فرزیدن (معراج) به ملکوت سرو کار دارد و عنوانش هست " پلکانی به ملکوت " . به نظر می‌رسد که من و شما اگر چه با درجاتی متفاوت می‌خواهیم از همین پلکانی به ملکوت بالا رویم :

من شواهد فیزیکی را دنبال می‌کنم و شما روح را !

سخنگو پاسخ داد : " ما می‌توانیم بر نوعی تقسیم کار به توافق برسیم " .



به عصر رسیده بودیم و دیر هنگام بود . توافق کردیم که بحث را روز بعد در برابر شنوندگان ادامه دهیم . اما روز بعد بعضی سخنران‌ها بیشتر از زمانی که به آن‌ها اختصاص داده شده بود حرف زدند و حضار عصبانی شدند و صدای اعتراضشان بلند شد . گفتگوی از قبل برنامه ریزی شده ما طی هیاهویی که به پا شد بود نافرجام ماند . وقتی Msgr. Balducci و من از همدیگر خدا حافظی کردیم چون دوستانی از هم جدا شدیم و نوید این را به یکدیگر دادیم که در ارتباط باشیم . حتی این امکان را در نظر گرفتیم که کتاب مشترکی داشته باشیم . اما پس از آن ارتباطات گسسته شد . تا آنجایی که اطلاع دارم Msgr. Balducci به سخنگویی خود ادامه داد و موضع واتیکان را درباره فرازمینی ها بیان می‌کرد :

آن‌ها می‌توانند وجود داشته باشند و البته وجود دارند !



این رویکرد تحلیلی Msgr. Balducci - از یک لحاظ نتیجه گیری‌هایش را بر پایه و اساس عقاید تئولوژیکال ابتدایی‌تر کلیسا بنیان نهاده - یک متدلوژی کاتولیکی سنتی بود که وقتی گروهم به رم رسید و ما به واتیکان رفتیم

برایمان مشهود شد. با گروهی به سمت بخش‌های عمومی در دسترس رفتیم و علاوه بر این شخصاً برای ملاقاتی خصوصی با مدیر کتابخانه واتیکان مقدس راهی آنجا شدم. همواره رم این احساس را در من بر می‌انگیخت که این شهر با توجه به ارتباطاتش با سرزمین‌های باستانی ریشه‌های عمیق‌تری دارد. عمیق و قدیمی‌تر با توجه به سر فصل‌های شناخته شده‌ای چون جنگ‌های پونیک^۴ با فینیقی‌های کارتاژی (در دومین قرن پیش از میلاد) و فتح خاور نزدیک و مصر در نخستین قرن پیش از میلاد و وقایع شوم متعاقبی که در یهودیه و اورشلیم رخ داد. همان وقایعی که در هسته مرکزی مسیحیت آرمیده‌اند. نام‌ها و اعداد و داستان‌های مرتبط با رم و تاریخچه روم مرتباً در من حسی از ارتباطات تاریخی را بر می‌انگیخت:

به عقیده تاریخ نویس رومی ویرژیل^۵، نخستین مقیمان روم مهاجرانی از Troy مردمی از آسیای صغیر بودند. دوازده پادشاه از جانب آن‌ها برای سه قرن در اینجا (روم) حکمرانی کردند. آخرین شاهشان از دوقلوها روموس و رمولوس^۶ (پسران متولد شده از دختر شاه به قتل رسیده) به شدت ترسیده بود و دستور به رود افکندنشان را صادر نمود ماجرای که منعکس کننده داستان سومری سارگون آکدی و داستان کتاب مقدسی فرعون و موسی است. ماده گرگی دوقلوها را شیر داد و آن‌ها را بزرگ کرد و رومولوس روموس را کشت (شبهه داستان قابیل و هابیل) و به وحی یزدانی هدایت شد و اطراف تپه Palatine^۷ را شخم زد و زیست گاهی در آنجا بر پا نمود که بعدها روم نام گرفت. شهری ساخته شده بر هفت تپه^۸. اعداد کلیدی هفت و دوازده هر دو در سومر و کتاب مقدس کاربرد داشته‌اند و خود واتیکان

^۴. جنگ‌های پونیک یا جنگ‌های پانیک Punic Wars: به مجموعه جنگ‌های طولانی و سهمگین و دامنه داری گفته می‌شود که طی سده سوم قبل از میلاد، میان دو امپراتوری بزرگ روم و کارتاژ در گرفت و مدت بیست و چهار سال تمام به طول انجامید و تلفات بسیار به همراه داشت. آغاز این جنگ‌ها، بر سر تصاحب جزیره سیسیل بود که جزیره‌ای ثروتمند و حاصلخیز محسوب می‌شد و از جمله در اراضی آن بهترین و مرغوبترین انواع انگور و پرتقال و زیتون و... به عمل می‌آمد و به لحاظ استراتژیکی نیز در نواحی ساحلی آن کولونی‌های ثروتمند یونانی واقع شده بودند. به همین دلیل هم کنسول‌های رومی و هم برده داران کارتاژ (دولت نیرومندی که در ساحل جنوبی دریای مدیترانه پا گرفته بود)، چشم طمع به غنایم سیسیل دوخته بودند.

^۵. پوبلیوس ورجیلیوس مارو یا ویرژیل (Publius Vergilius Maro): به فرانسوی (Virgile): ۱۵ اکتبر ۷۰ (پیش از میلاد) - ۲۱ سپتامبر ۱۹ (پیش از میلاد)) شاعر کلاسیک روم و نویسنده ترانه‌های روستایی (گئورگیک)، سرودهای شبانی و انثید واپسین شعر حماسی روم از دوازده کتاب که حماسه ملی امپراتوری روم شد. نمایش افسانه‌ای ویرژیل راهنمای دانته برای ساخت دوزخ و برزخ در اثر حماسی او کمدی الهی بود.

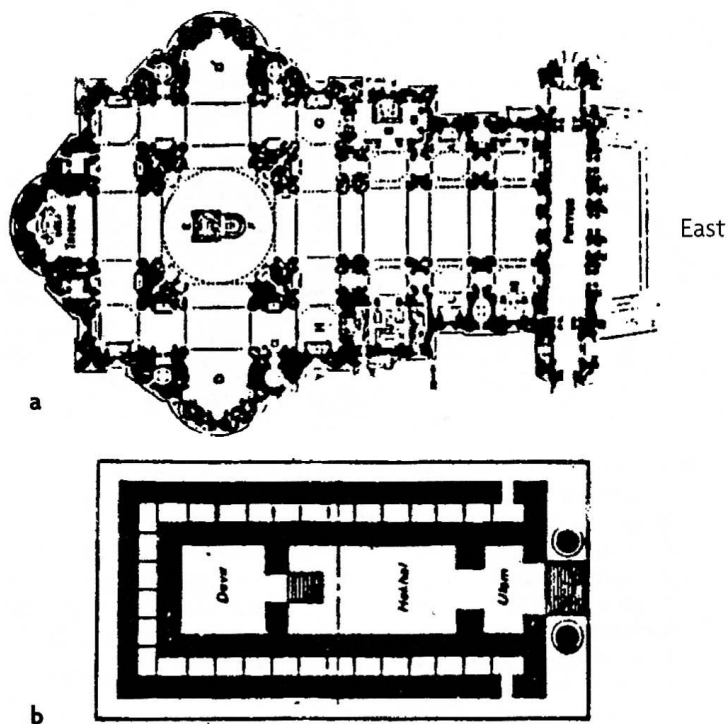
^۶. رومولوس و رموس Romulus - Remus: برپایه اسطوره‌های رومی دو برادر بنیادگذار شهر رم بودند. پدر این دو نومیتیر برادر آمولیوس و پادشاه آلبا لونگا بود. این دو از کوچندگان شهر ویران شده تروا بودند. آمولیوس نومیتیر را می‌کشد و رئا سیلویا را ناچار می‌کند که راه رهبانیت را بپذیرد تا بدین سان همسری نگزیند و فرزندی که شایسته پادشاهی است از او نزاید. ولی مارس خدای جنگ شیفته رئا سیلویا شد و با او گرد آمد. رئا باردار شده و برادر شوهرش آمولیوس از این موضوع آگاه می‌شود و رئا سیلویا را به زندان می‌افکند تا زمان زایمانش فرا رسد. او دو پسر دوقلو می‌زاید به نام‌ها رموس و رومولیوس. آمولیوس خشمگین شده، رئا را زنده به گور کرده و دو پسر خردسال دوقلویش - رومولوس و رموس - را به رود تیبر می‌سپارد. دو برادر از خیزاب خروشان رهایی می‌یابند و به کرانه رود می‌رسند. ماده گرگی بدنها شیر می‌دهد. این دو بزرگ می‌شوند و آمولیوس عموی خود و کشنده پدرشان را نابود می‌کنند. سپس برفراز تپه پالاسیوم شهر رم را پی می‌نهند و رومولوس نخستین شاه رم می‌گردد. رومولوس پس از چندی برادرش را به دلیل گذر از قانون می‌کشد و خود نیز در توفانی سخت درمی‌گذرد.

^۷. پالاسیوم یا پالاتیوم (به لاتین: Palatium) یا پالاتین (به فرانسوی: Palatin) یکی از هفت تپه شهر کهن رم بوده است. برپایه اسطوره روموس و رومولوس شهر رم بر فراز این تپه پی‌ریخته شد. از زمان آگوستوس کاخ امپراتوران روم برفراز پالاتیوم ساخته شد. پالاتین هم‌ریشه با واژگانی اروپایی همانند palace در انگلیسی، Palais در فرانسوی و Palazzo در ایتالیایی می‌باشد و معنای کاخ را می‌رساند.

^۸. هفت تپه رم (به ایتالیایی) (Sette colli di Roma): در شرق رود تیبر تشکیل دهنده بخش‌های مهم شهر رم در ایتالیا هستند. این هفت تپه درون دیوارهای باستانی دور تا دور شهر قرار گرفته‌اند و عبارتند از:

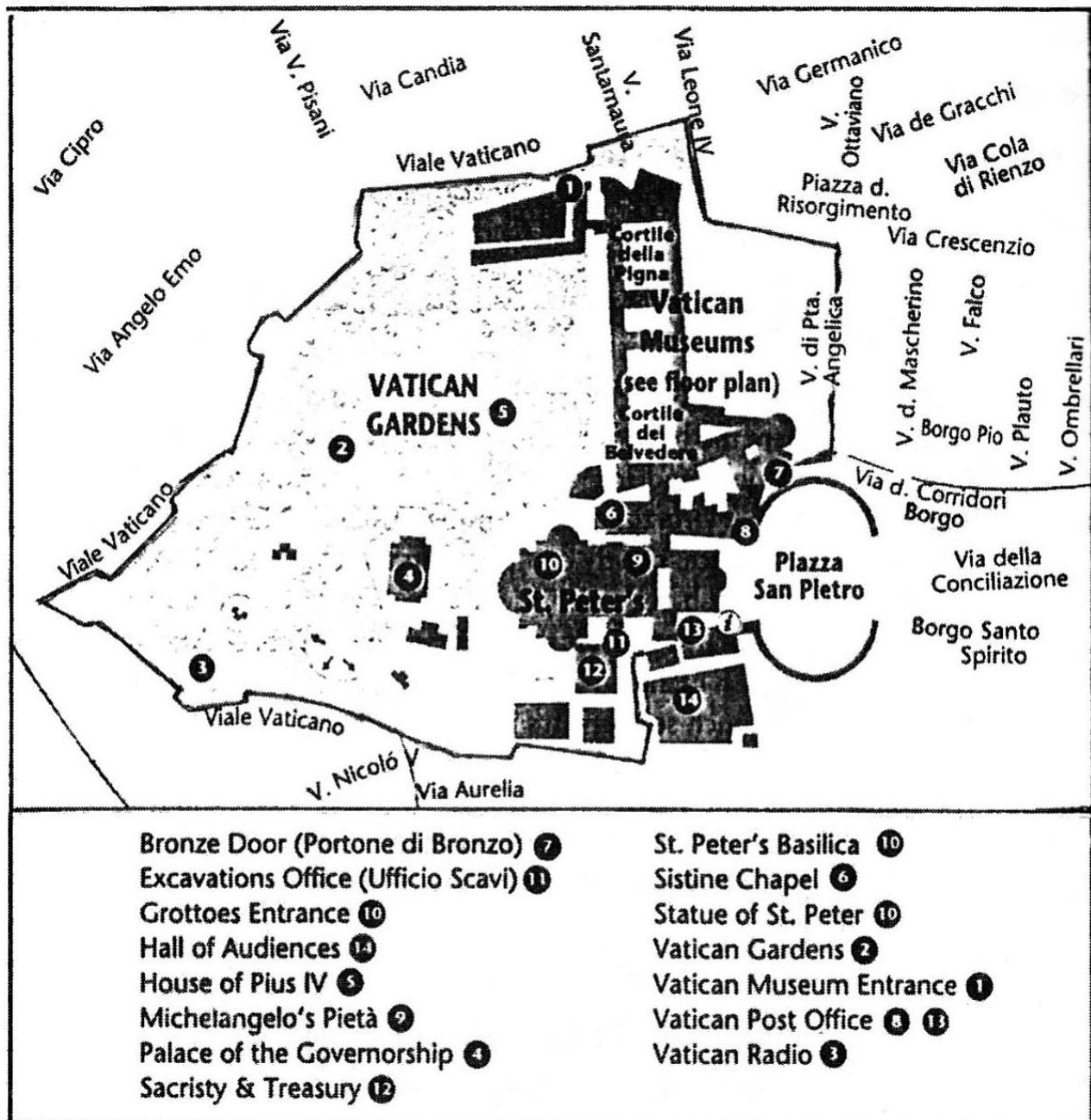
تپه اونتین (لاتین، Aventinus؛ ایتالیایی، Aventino)

را هم می‌توان مثال زد، ارتباطاتش با دوازده حواری با کلیسایی که سالن درازی شبیه به معبد قدیمی‌تر سلیمان در اورشلیم دارد، چون معبدی واقع در نزدیکی خط اعتدال روز و شب که به دقت رو به شرق طراحی شده. (عکس a, b ۸۲) با ابلیسک مصری (ستون سنگی هرمی شکل) در مرکز میدان عمومی مدور سن پیترو که خطوطی که از آن به اطراف کشیده شده به دوازده خانه دایره البروجی اشاره دارد. پیوندها با دیگر سوی مدیترانه، با گذشته باستانی در همه جا دیده می‌شود.



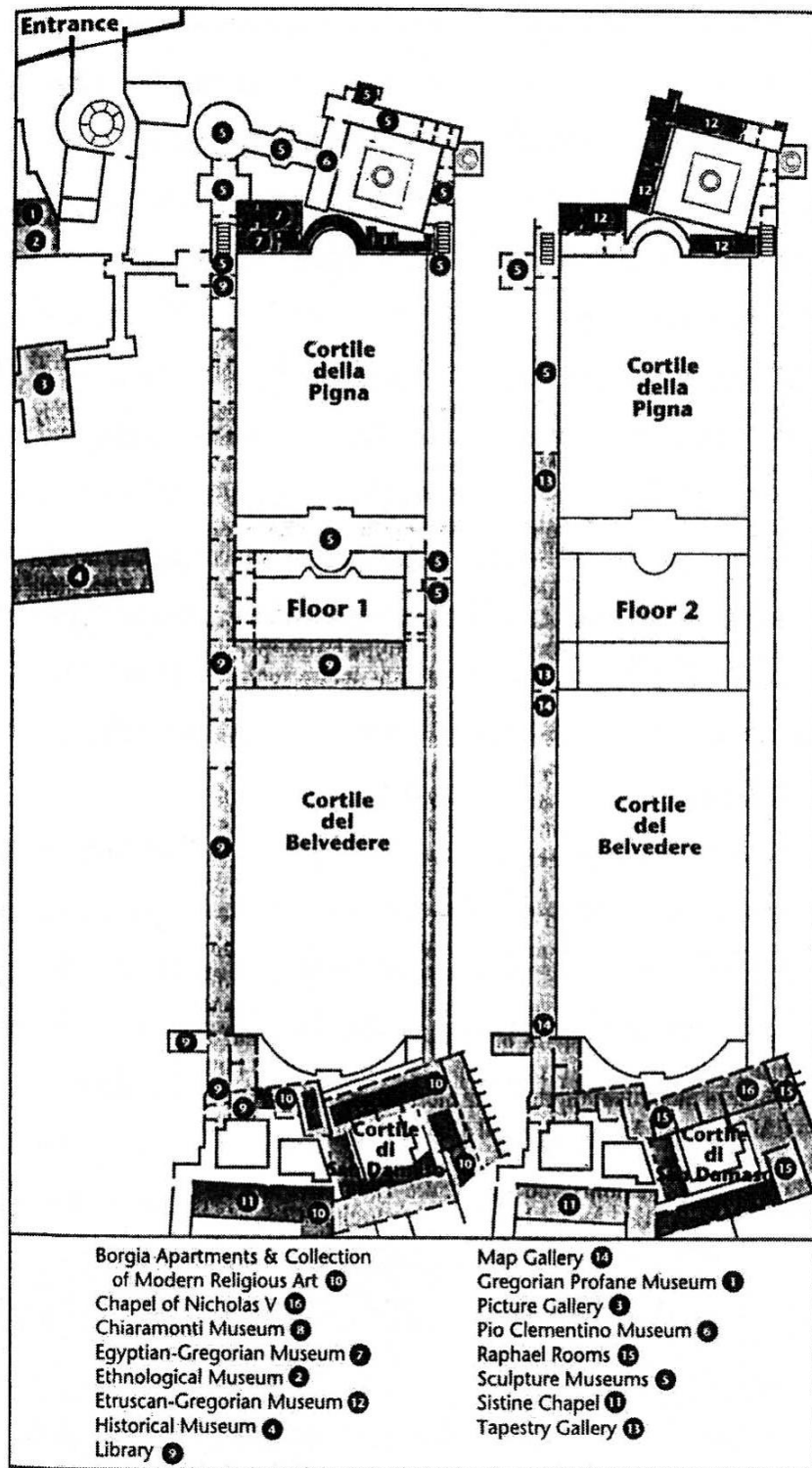
مورخان از سازمان‌های اجتماعی در خاور نزدیک باستانی سخن به میان می‌آورند که امروزه "دولت - شهرها" نام گرفته‌اند. واتیکان یکی از همان نوع است. دولتی در دولت (ایتالیا) و شهری در شهر (روم) که با دیوارهای دفاعی خودش احاطه شده. (عکس ۸۳) حکمرانی که طی معاهده‌ای امضاء شده به تاریخ ۱۹۲۹ برقرار شده.

تپه کائلیوس (Caelius)، (Celio)
 تپه کاپیتول (Capitolium)، (Campidoglio)
 تپه اسکوئیلین (Esquilinus)، (Esquilino)
 پالاسیوم (Palatinus)، (Palatino)
 تپه کوئیرینال (Quirinalis)، (Quirinale)
 تپه ویمینال (Viminalis، Viminale)



اتوبوس‌های تور مردم بی اطلاع را در میدان عمومی سن پیترو خالی می‌کنند و آن‌ها دسته جمعی وارد سالن دراز کلیسای سن پیترو می‌شوند اما می‌رسند به مدخلی که منجر می‌شود به کاخ پاپی (همان‌طور که من و همسر من از آن راه به کتابخانه رسیدیم) و وقتی دقیقاً شما به مرز بین‌المللی رسیدید پاسپورتتان را کنترل می‌کنند. موزه واتیکان از یک طرف ورودی عمومی دارد، مجموعه‌ای از گالری‌های مستقر در بخش‌های مختلف ساختمان را شامل می‌شود که همچنین به عنوان دفاتر اداری و اقامتگاه‌های کاخ پاپی مورد استفاده قرار می‌گیرند. عکس ۸۴ فهرست کلکسیون‌های اصلی و موقعیت‌هایشان را نشان می‌دهد. وسعت، تنوع و فراوانی چیزهایی که در موزه به معرض نمایش گذاشت شده طوری است که برای دیدن و فیض بردن از همه آن‌ها چند روز وقت لازم است.

The Vatican Museums



ما برای پرسه زدن بهانه خوبی داشتیم . به موزه مصر رفتیم که برخی آثار باستانی میان رودانی را نیز شامل می‌شد و در موزه^۹ Etruscan – ایتالیایی‌های ما قبل رومی که در نوشته‌هایشان از الفبای عبری باستان تقلید می‌کرده‌اند – نیز وقت گذرانیدم .

^۹ ایتروسک تمدنی با تبار غیر هندواروپایی است که از حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد تا میانه‌های سده اول پیش از میلاد در شبه‌جزیره ایتالیا دوام داشت و همزمان با شکوفایی جمهوری روم ناپدید گردیدم.

و از Pinacoteca دیدار کردیم - گالری از نقاشی‌ها و پرده‌های منقوش از قرون یازدهم تا نوزدهم. نقاشی‌هایی از روم و یونان باستان - که راهی برای ما به نمازخانه منحصر به فرد سیستین گشود.^{۱۰}

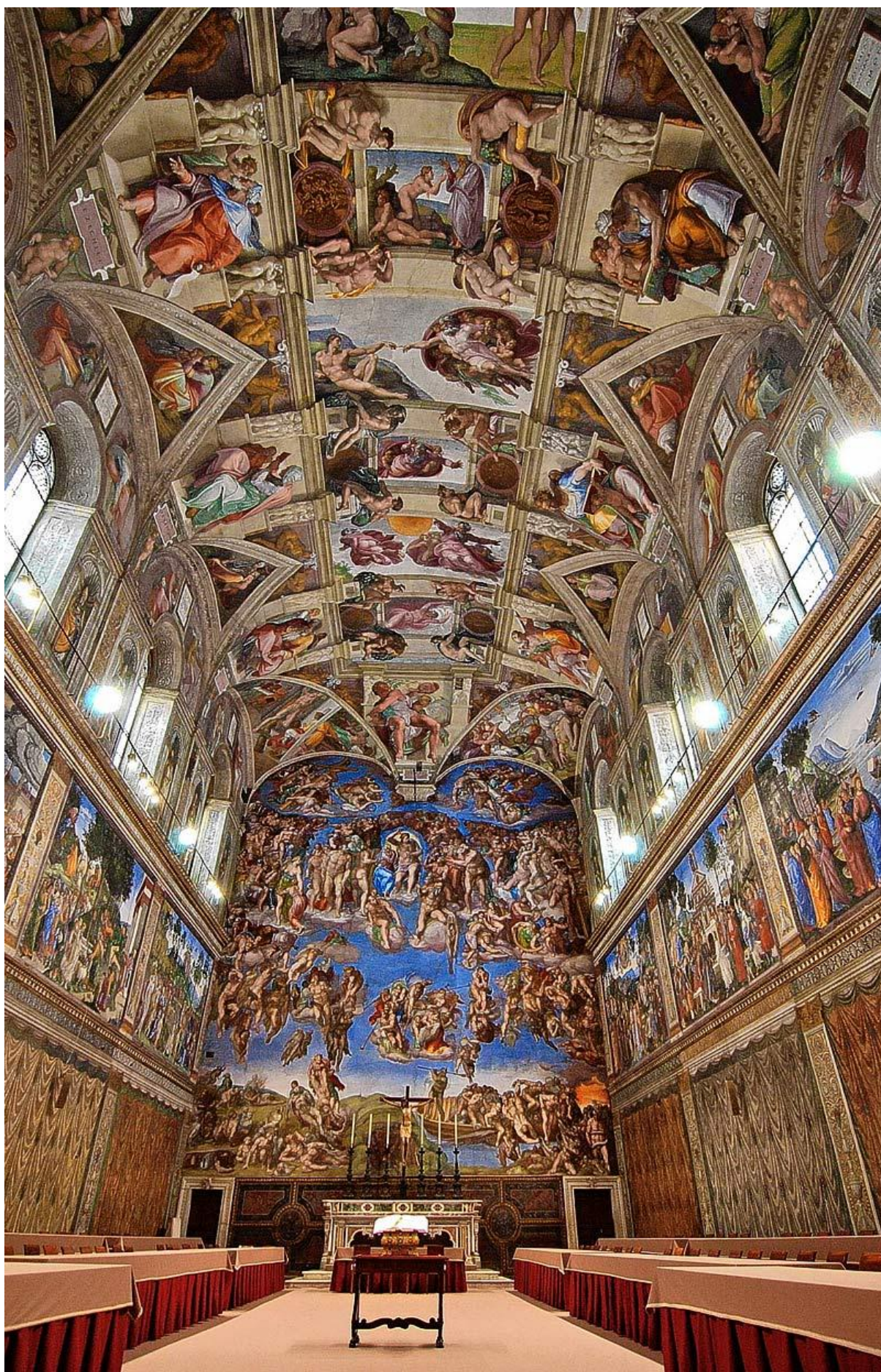
نمازخانه سیستین بین ۱۴۷۵ و ۱۴۸۱ ساخته شده و بخشی از کاخ پاپی است. در اصل به عنوان کلیسای کوچکی که پاپ در آن به نماز و دعا می‌ایستد مورد استفاده قرار می‌گرفته و جایی است که کاردینال‌های مقدس برای تأمل و تدبر و انتخاب پاپ جدید در آنجا برای مدتی در انزوا نگهداشته می‌شوند. از همان آغاز مستطیلی شکل مطابق با معبد اورشلیم و استانداردهای آن در عهد عتیق ساخته و آراسته شده. اندازه‌های سالن دراز کلیسا عبارت است از ۴۰ متر و ۹۳ سانتی متر درازا و ۱۳ متر و ۴۱ سانتی متر پهنا. ادعا شده که اندازه‌های عین اندازه‌های معبد سلیمان در اورشلیم است. دیوارها و سقف نمازخانه پوشیده شده با دیوارنقاشی‌هایی باین مایه‌های مذهبی، نقاشی‌هایی که توسط نقاشان پیشرو عصر رنسانس در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم کشیده شده. در حالی که دیوار نقاشی‌ها بیشتر

ریشه و تبار اتروسکی‌ها ناشکار است ولی خود منابع اتروسکی بر این اشاره دارند که آن‌ها از آناتولی به ایتالیا مهاجرت کرده‌اند. احتمال همتباری آن‌ها با اقوام آسیایی وجود دارد. آن‌ها را همچنین با باسکهای اسپانیا ربط می‌دهند. خاستگاه اتروسکها به پیشاتاریخ برمی‌گردد. هیچ متن ادبیات، مذهبی یا فلسفی از این قوم به مورخان نرسیده و تقریباً همه دانسته‌های ما از کاوشهای باستانشناختی سرچشمه می‌گیرد. دربارهٔ اتروسکها دو نظریهٔ غالب وجود دارد؛ برخی بر این باورند که اتروسکها بومی منطقه هستند و از فرهنگ ویلانوا سربرآورده‌اند در حالیکه برخی دیگر آن‌ها را مهاجرانی از آناتولی می‌دانند. به هر روی از سده ششم پیش از میلاد قلمرو اتروسکها از منطقهٔ اتروریا در شمال غربی ایتالیای امروزی رو به گسترش گذاشت، بطوریکه از شمال به آن سوی کوه‌های آپنین و از جنوب به کامپانیا رسید.

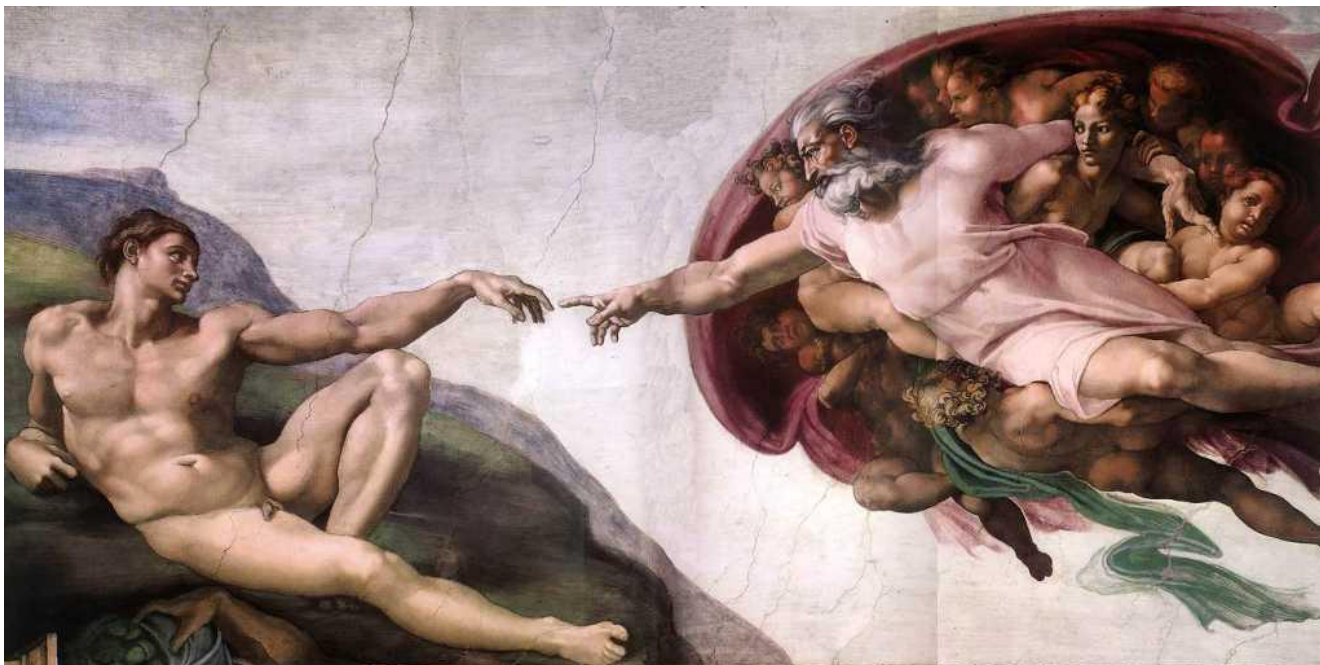
پیشتر گروهی از مهاجران یونانی بخشهایی از جنوب ایتالیا را به اشغال خود درآورده کشوری برپا کرده بودند که به یونان بزرگ Magna Graecia نامور بود. همسایگی با مستعمرات یونانی نشین باعث تأثیر پذیرفتن اتروسکها از فرهنگ یونانی و بعدتر رقابتهای سیاسی و اقتصادی میان دو کشور شد. بهره برداری از معادن و تجارت آهن و مس برای اتروسکها ثروت سرشاری حاصل کرد و حوزهٔ نفوذ آن‌ها را در شبه جزیره ایتالیا وسعت بخشید. از سوی دیگر یونانیها موفق به ایجاد شهرکهای بازرگانی در سواحل فرانسه و اسپانیا و جزیره کرس شده بودند. اتروسکها که احساس می‌کردند منافع اقتصادی‌شان در خطر افتاده، با کارتاژ همپیمان شدند و در آلیا به جنگ یونانیان رفتند (۵۴۰ پیش از میلاد)؛ نتیجه این نبرد دریایی عقب رانده شدن یونانیها و چیرگی اتروسکان بر شمال دریای تیرنی و جزیرهٔ کرس بود. با دگرگونیهای قدرتهای منطقه در نیمه اول سده پنجم پیش از میلاد جایگاه اتروسکان رو به افول رفت. ابتدا کارتاژ متحد آن‌ها از یونانیها شکست خورد و چند سال بعد هیرو حاکم سیراکوز اتروسکها را شکست سختی داد و باعث شد رومیان تازه از راه رسیده شهرهای لاتیم و کامپانیا را از چنگ آن‌ها درآورند. با یورش گلهای مناطق شمالی دریای آدریاتیک هم جدا شد. رومیان هم یک به یک شهرهای اتروسکان را زیر پرچم خود می‌کشیدند تا اینکه در سده سوم پیش از میلاد اتروریا به تصرف روم درآمد.

^{۱۰}. نمازخانه سیستین ((به لاتین: Sacellum Sixtinum); (به ایتالیایی: Cappella Sistina)) از مکانهای اقامتی رسمی پاپ در واتیکان است. این بنا بیشتر بخاطر معماری و تزئینات فرسکوی هنرمندان رنسانسی همچون میکل آنژ، ساندرو بوتیچلی، پیتر و پروچینو، پینتوروجیو و دیگران مشهور است. میکل آنژ ۱۰۱۰ متر مربع از سقف نمازخانه را در سالهای ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۲ میلادی و تحت قیمومیت پاپ ژولیوس دوم نقاشی کرد. نقاشی‌های سقف و بویژه اثر قضاوت نهایی (میکل آنژ) (۱۵۳۵-۱۵۴۱) از نموده‌های بارز هنر نقاشی میکل آنژ است. نمازخانه نام خود را از پاپ سیکتوس چهارم گرفته‌است. وی از ۱۴۷۷ تا ۱۴۸۰ اقدام به بازسازی ساختمان قدیمی‌تر کرد. در این دوره هنرمندانی همچون ساندرو بوتیچلی، پیتر و پروچینو و دومینیکو گیرلانداو به خلق فرسکوهایی که زندگی موسا و مسیح را به تصویر می‌کشید پرداختند. این نقاشی‌ها در ۱۴۸۲ به اتمام رسیدند و سیکتوس چهارم در ۱۵ اگوست ۱۴۸۳ انجام نخستین مراسم عشای ربانی را برای عروج مریم عذرا در کلیسای سیستین جشن گرفت. آفرینش آدم نقاشی معروفی از میکل آنژ است که بر روی سقف نمازخانه سیستین دیده می‌شود. این اثر که چهارمین قاب بر روی سقف مشبک این کلیسا است، به سال ۱۵۱۱ میلادی توسط میکل آنژ، نقاش، پیکرتراش، معمار و شاعر ایتالیایی کشیده شده‌است. در آفرینش آدم، یکی از داستان‌های انجیل از کتاب آفرینش دیده می‌شود که در آن خدا با دمی حیات بخش به آدم زندگی می‌بخشد. با کمی دقت می‌توان از نیمه راست تصویر، برشی عرضی از مغز انسان با جزئیاتی قابل توجه را تشخیص داد که نشان دهنده تسلط بالای نقاش بر آناتومی بدن انسان است. این اثر به همراه سایر بخش‌های کتاب آفرینش (پیامبران، ساحره لیبیایی، زاخاریاس و...) بر روی سقف کلیسا در دهه هشتم میلادی بازسازی شدند.

صحنه‌هایی از زندگی موسی و عیسی را در بر می‌گیرند مشهورترین آن‌ها نقاشی است که توسط میکل‌آنژ بر سقف قوس دار نمازخانه کشیده شده و صحنه‌هایی از کتاب پیدایش نص مقدس را به تصویر می‌کشد .



بخت با ما یار بود که کلیسای معروف به خاطر مرمت و نوسازی گچ کاری منقوش بلندآوازه‌اش برای مدتی طولانی بسته بود، و به دست پاپ ژان پل دوم در موعد مقرر هزاره، حدود سال ۲۰۰۰، به روی عموم بازگشایی شد تنها چند ماه پیش از عزیمت ما به ایتالیا از این قرار ممکن شد که داخل شویم، و نقاشی‌های معروف را در رنگ‌های اصلی و احیاء شده‌شان از نظر بگذرانیم. مشهورترین و استنساخ شده‌ترین و بافراست‌ترین آن نقاشی‌ها، صحنه‌ی پیدایش به نگارگری میکل‌آنژ است که شامل خلق شکوهمندانه‌ی آدم می‌شود. (عکس رنگی ۳۰).



توسط او کشیده شده و دقیقاً بالای محراب قرار می‌گیرد، در این نگارگری، خالق (خدا) به تصویر کشیده شده، که شکلی کاملاً انسانی دارد، و دست راستش را به سمت آن موجود زمینی (که همان معنی تحت‌اللفظی Adam در عبری است، چیزی که انسان فرزانه را از دیگر موجودات - شامل انسان سانان اولیه - متمایز می‌کند) دراز کرده تا او را بهره‌مند سازد. این ژرف‌ترین ادراکی است که از حکایت پیدایش درباره خلقت بشر به دست الوهیم وجود دارد - الوهیم، عبارتی که معمولاً به "خدا" ترجمه شده است، اما، چیزی است که صراحتاً یک عبارت جمع است - کسی که تصمیم گرفت آدم را به شکل در آورد "شبیبه و به شکل خودمان" (به نقل از پیدایش ۱:۲۶). جالب اینجاست که این ادراکی ناشی از نص مقدس با متون خلقت سومریان مطابقت دارد و درباره‌ی مهندسی ژنتیک توسط آنوناکی است که انسان را از یک انسان سان نخستی به انسان فرزانه‌ی هوشمند ترقی دادند.

در متون سومریان آنچنان که با جزئیات فراوان در کتابم "دوازدهمین سیاره" و "بازبینی پیدایش" شرح داده‌ام شاهکار ژنتیکی توسط انکی با دستیاری الهه Ninharsag و پسر انکی Ningishzidda کسی که سومریان پروردگار / خدای درخت زندگی نامش نهاده‌اند با موفقیت انجام شد. سپس نکته مهمی را از صحنه نقاشی شده هم‌جواری که توسط میکل‌آنژ نقاشی شده بود دریافتیم.

در دیوار نقاشی تبعید از باغ عدن (داستان حوا و مار) مار چون موجودی شبیه انسان به تصویر کشیده شده که دور درخت دانش پیچیده (عکس ۸۵). تفاسیر مبتنی بر داستان کتاب مقدس که این‌گونه به تصویر کشیده شده فراسوی درک رایج را به نمایش می‌گذارد برای اینکه عبارت عبرانی کتاب مقدسی Nachash (ترجمه شده به مار) می‌تواند "پیشگو" و "پرده از اسرار بردار" نیز معنی بدهد. این‌ها لقب انکی است کسی که در دومین دست‌کاری ژنتیکی به هیبریدهای نازا - آدم و حوا - دانش "عطا نمود. عبارت نص مقدس برای توانایی تولید مثل (سکس). نامش Ptah بدون هیچ اشتباهی به صورت هیروگلیفی نوشته شده و ماری به هم پیچیده را مجسم می‌کند و یاد آور مارپیچ

دوگانه DNA است . آنچنان که پیش از این نمونه دیگری از آن را در موزه تورین دیده بودیم . این همه نه بازتابی از جزمیت کتاب مقدسی بلکه منعکس کننده داده‌های منابع سومری است !

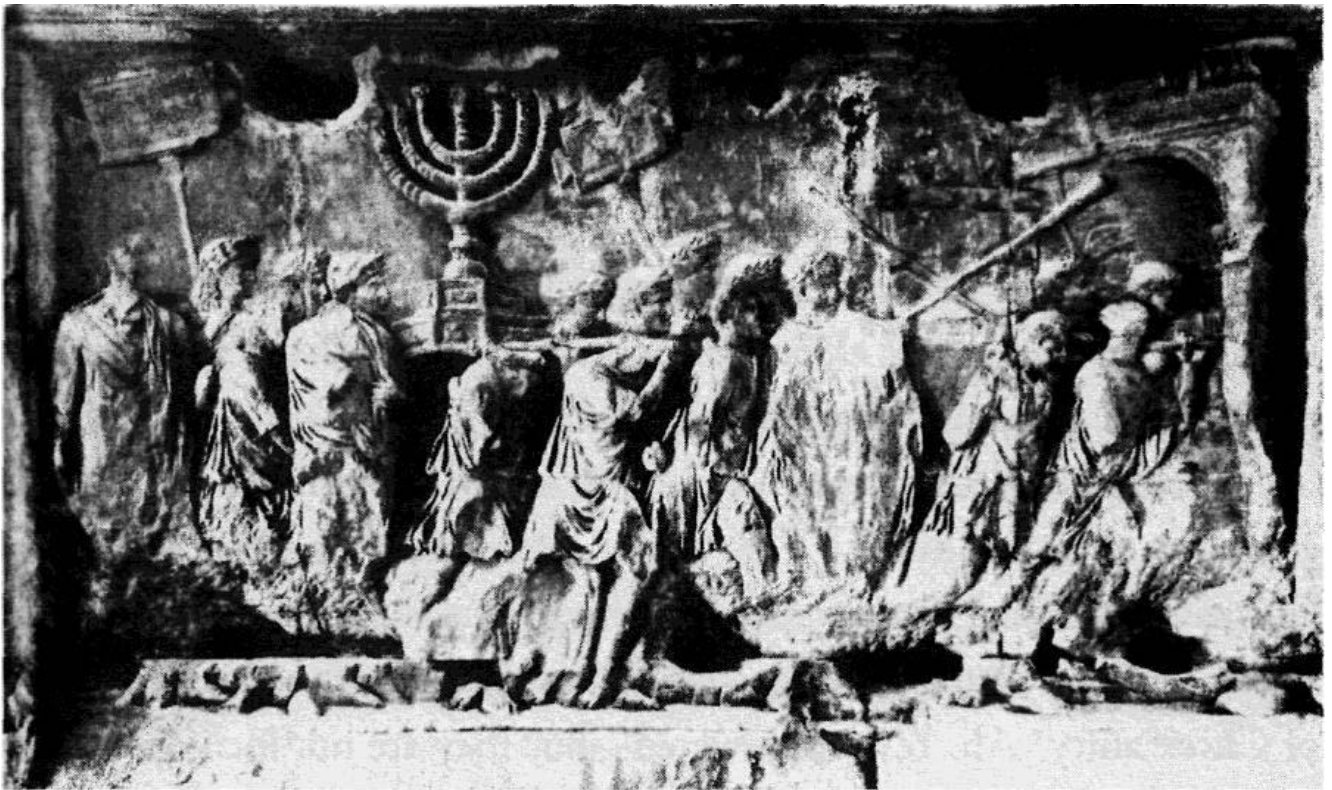
برخلاف نقاشی‌های Pinacoteca که می‌توان حرکت داد و هر کدام را اینجا و آنجا آویخت یا تماماً جابجا نمود ، این دیوار نقاشی‌ها که مستقیماً بر دیواری با گچ کاری مرطوب کشیده شده طرح‌هایی ثابتند . هیچ راهی وجود ندارد که بفهمیم چرا پاپ‌های آن زمان به نقاشی‌هایی اجازه کشیده شدن داده‌اند که با الهیات کلیسا مطابقت ندارند . پس آیا می‌توانیم آن‌ها را معرف اصول مسلم رسمی واتیکان در خصوص این موضوعات بدانیم ؟ بینش عمیقی که در این دیوار نقاشی‌ها نهفته از منابع پیشینی‌تری که کتاب مقدس عبرانی از آن تغذیه کرده حاصل شده . منابع سومری که به راستی ساختار شکن هستند . همچنین معلوم می‌شود که چرا در این وضعیت Msgr. Balducci به جملات کاردینال‌هایی از قرن پانزدهم تکیه می‌کند . همان زمانی که نقاشی‌های نمازخانه سیستین کشیده شده‌اند . طی تماس‌هایم با واتیکان در دیگر اوقات " انطباق‌هایی " یافتم که ذهن را به تأمل وا می‌دارد .



عکسی ۸۵

به دلیل بازتاب " بصیرت‌های سومریان " در نمازخانه سیستین (که خود دو بار پیش از این از آن بازدید کرده بودم) بود که از ناشر ایتالیایی‌ام خواستم که با پارتی‌هایی که دارد راهی برایم بیابد که وارد کتابخانه واتیکان شوم . بخشی از تلاش‌هایم برای اینکه مجالی بدست آورم و از صحت شایعات زیادی که درباره گنجینه‌های سری عظیم واتیکان مدام سر زبان‌ها بود سر در آورم ناشی از بی‌تجربگی بود . تلاشی برای نه فقط سر در آوردن از گنجینه‌هایی از طلا و نقره بلکه مجموعه ارزشمندی از آثار باستانی و اسناد باستان‌شناسی تاریخی و حتی ما قبل تاریخی .

طی دو هزار سال ژنرال‌ها و امپراتورهای رومی ، فرستادگان کلیسا و حامیان متحد خراج گذار و نسل اندر نسل زائران ، آثار هنری نفیس ، مصنوعات باستانی کمیاب و مجموعه دست‌نوشته‌ها و کتاب‌هایی از سراسر جهان که سرزمین‌های باستانی را نیز شامل می‌شده را به واتیکان منتقل کرده‌اند . برخی از آن‌ها به شکل هدیه و برخی غنیمت جنگی که معمولاً همچون شمعدان‌های مقدس و دیگر اشیاء آئینی معبد اورشلیم از اماکن مقدس و معابد دیگر اقوام بدست آمده بود . (آن طور که بر طاق تیتوس حکاکی شده - عکس ۸۶)



عکس ۸۶

این همه آثار باستانی و اسناد فوق العاده با ارزش در کجا قرار دارند؟ در حالیکه بعضی از آن‌ها در حریم‌های عمومی و خصوصی واتیکان به نمایش گذاشته شده‌اند اما سوال اینجاست که کل این‌ها در کجا قرار دارند؟ کتابخانه و موزه‌های واتیکان بخشی از پاسخ هستند اما بخش عمده آن‌ها در سرداب‌ها و اتاق‌ها و راهروهای زیر زمینی واتیکان پنهان شده‌اند و بعضی از این اشیاء و اسناد و مدارک که شایعات پیرامونشان همچنان ادامه دارد رازهای ویران کننده‌ای را گواهی خواهند داد.

آیا آن‌ها می‌توانند اسرار مربوط به فرازمینی‌هایی که Msgr. Balducci و پیشینیانش که او از آن‌ها نقل قول نموده را در بر گیرند؟ اطلاعاتی درباره آنوناکاکی و سیاره‌شان که درباره‌شان نوشته‌ام؟

کتابخانه پاپی واتیکان (The Vatican Apostolic Library) در ۱۴۴۸ توسط پاپ نیکلاس پنجم بنا نهاده شده وقتی که او مجموعه‌های پاپی پیشینی‌تر یونانی و لاتین و نوشته‌های عبرانی با دست نوشته‌هایی از کلکسیون شخصی‌اش را در یک جا گردآوری نموده. از جمله آن‌هایی که قدیمی‌تر بوده و در کتابخانه کلیسای قسطنطنیه حس حسادت را برمی‌انگیختند. پس دسترسی به گذشته، به برخی منابع باستانی‌تر از ادیان و مذاهب وجود داشته. به مرور دیگر مجموعه‌ها از طرق گوناگون به کلکسیون اضافه شده و امروزه کتابخانه حدود هشتاد هزار نسخه خطی (کتاب‌های دست نوشته) و بیش از یک میلیون کتاب چاپی به ضمیمه صدها طومار پاپیروسی و پوستی را در اختیار دارد.

کتابخانه در جناحی از ساختمان‌های گروهی جای داده شده که محل موزه واتیکان و نمازخانه سیستین را نیز شامل می‌شود اما از داخل واتیکان (بعد از کنترل پاسپورت) قابل دسترسی است. با دکتر Ambrogio Piazzoni مدیر غیر روحانی موسسه در آنجا ملاقات کردم. او من و همسرم را به کتابخانه دعوت و به ما توضیحات کلی از کتابخانه و چگونگی عملکرد آن ارائه نمود و گفت که آمدن شما با توصیه‌های زیادی همراه بوده بنابراین با خوشحالی می‌پذیریم که به شما اجازه تحقیق داده شود تا هر وقت که بخواهید به اینجا بیایید و کارتان را انجام دهید. از او تشکر کردم و از

او خواستم که به کتاب‌هایی که نگهداری می‌کردند نگاهی بیاندازم و او اجازه داد که از قفسه کتاب‌ها بازدید کنم. با ردیف‌هایی از قفسه‌های مملو از کتاب‌ها و اسناد و جعبه‌های قفل شده‌ای که روی هم انباشته شده بودند. پرسیدم قدمت قدیمی‌ترین سند شما چقدر است؟ پاسخ داد: قرن چهارم یا این حدود؟ برای روشن‌تر شدن بحث پرسیدم: میلادی؟ او گفت: بله یقیناً. از زمان شروع روم و مسیحیت و امپراتوری کنستانتین و شورای نیقیه^{۱۱}. گفتم: اما من شنیده‌ام که شما انجیل‌ها و دست‌نوشته‌هایی از سر آغاز مسیحیت در اختیار دارید؟ او جواب داد: آه. بله اما در کاتالوگ موجود نیستند پس برای محققانی که از بیرون مراجعه می‌کنند هم در دسترس نیستند... پرسیدم برای دست‌نوشته‌های عبرانی چه؟ متوجه شده‌ام که برخی در همان اولین مجموعه بوده‌اند. او پاسخ داد که بله ما با دانشگاه عبری در اورشلیم برای مطالعه و انتشار برخی از آن‌ها همکاری داشته‌ایم. گفتم وقتی در پراگ بودم از اعصار میانه کتاب‌های عبرانی شگفت‌انگیزی را دیدم، برخی دست‌نوشته و برخی چاپ شده که با اخترشناسی سروکار داشتند. چیزی از آن‌ها اینجا دارید؟ او پاسخ داد که خب من باید بخش اخترشناسی را بررسی کنم. ما مجموعه کاملی در اختیار داریم از جمله قدیمی‌ترین اسناد ثبت شده از رصد خانه واتیکان. پرسیدم: آیا نسخه‌های خطی عبرانی آغازین که شما در اختیار دارید با اخترشناسی سروکار دارند؟ او مطمئن نبود. سپس درباره نوع دیگری از اسناد از الواح باستانی گرفته تا اشیاء حکاکی شده و نگاره‌ها حرف زدیم. به عنوان مثال از یکی از علاقه‌مندی‌هایم برایش گفتم. از موسسه کتاب مقدسی Pontifical در اورشلیم و همکاری خوبشان و اینکه طی جستجویم برای آثار باستانی در اردن که به Elijah نبی مربوط می‌شد از طرف کشیشان یسوعی مورد استقبال قرار گرفتم.

پرسیدم: وقتی کار چنین یافته‌هایی تمام می‌شود (یعنی از دل خاک بیرون آورده و مرمت می‌شوند و تعیین قدمت) کلیسا دخالت می‌کند؟ او توضیح داد که این یافته‌ها در اختیارموزه داران در بخش باستان‌شناسی قرار دارد. گفتم در انتظار اجازه‌ای برای رویت چنین یافته‌هایی هستم. او با لبخندی جوابم داد: خب شاید آن‌ها چیزی به شما نشان دهند البته از پشت صحنه.

دیگر ملاقاتی صورت نگرفت و من هم که هیچ بختی برای مشاهده آن چیزهایی که عمداً از دیده‌ها پنهان کرده بودند نداشتم دیگر دلیلی برای دوباره رفتن به کتابخانه واتیکان ندیدم اما پیش از ترک روم مجدداً به نمازخانه سیستین بازگشتم. و دوباره کار بر روی نقاشی‌ها را شروع کردم و به دقت و با آرامش آن‌ها را مورد بررسی قرار دادم. احساس نمودم که پاسخ در آنجا قرار دارد. دیوار پوشیده از نقاشی‌هایی بود که به موسی و عیسی اختصاص داشت. یکی که ده فرمان را از خدا دریافت کرده و دیگری هم آن کسی است که مسیحیان معتقدند که عیسی اوست که به ملکوت برده شده و باز خواهد گشت.

سقف قوس دار فرشتگان را در هر سوی در پرواز نشان می‌دهد و داستان خلقت کتاب پیدایش را بازگو می‌کند که خدا را در ابرها به تصویر می‌کشد که دستش را سوی آدم دراز کرده است. در این نقاشی پیام‌های پر معنایی برای اسقف‌هایی که جهت انتخاب پاپ جمع می‌شوند وجود دارد. اینکه خدا و فرشتگان فرازمینی‌ها هستند.

^{۱۱} شورای نیقیه نخستین شورای کلیسای جهانی بود که در سال ۳۲۵ میلادی در پاسخ به نظر آریوس تشکیل شد. آریوس روحانی اهل اسکندریه بود. او نیز چون اوريجن بر این باور بود که پدر از پسر برتر است و پسر نیز بزرگ‌تر از روح‌القدس. اما بر خلاف اوريجن، سلسله مراتب میان موجودات الهی را باور نداشت. او بر این باور بود که فقط پدر خدا است، و بدین‌سان یکتاپرستی را بر نظام اوريجن افزود. از نظر او پسر وجودی بود که پدر به واسطه او جهان را آفرید اما مع‌الوصف او خدا نبود بلکه مخلوقی بود خلق شده از نیستی. او مخلوق بود نه وجودی ازلی، و زمان آغازی داشت، در واقع «زمانی بود که پسر وجود نداشت.» آریوس خود به‌شکلی دقیق دو نکته را به‌عنوان مسائل بنیانی بحث مطرح‌شده مشخص کرد: «ما به این دلیل آزار و جفا می‌بینیم که می‌گوییم وجود پسر دارای ابتدا و آغاز است... و نیز اینکه او از نیستی آفریده شد.» تعلیم آریوس در عصر حاضر در تعلیم فرقه‌شاهدان یهودیده می‌شود. م.

گفتگوهایم با سرپرست کتابخانه واتیکان به من یاد آوری کرد که هنوز یک راز دیگر باقی است. رصد خانه واتیکان. اینکه واتیکان یک رصد خانه نجومی دارد که مشخص است و سری هم نیست. اما اینکه این رصد خانه مجموعه‌ای از تلسکوپ‌های پیشرفته را در ایالات متحده - توسکان و آریزونا - هدایت می‌کند حقیقتی است که خیلی‌ها از آن مطلع نیستند اگر چه سری هم نیست. این واقعیت که رصد خانه را کشیشان یسوعی موسسه کتاب مقدسی Pontifical اداره می‌کنند حس کنجکاوی و رایحه راز آمیزی را با شدت بیشتری به مشام رساند.

بنیان گذاری رصد خانه به پاپ گریگوری سیزدهم نسبت داده شده (۱۵۸۵-۱۵۷۲) که دستور داده برج بلندی برای رصد ساخته شود که برج بادها نام گرفته و در کنار کتابخانه ساخته شده. برجی هنوز سرپا در مرکز صفحه مرمینش که توسط نشانه‌های دوازده تایی زودیاکی احاطه شده. سوراخ سقف در جنوب به اشعه‌های خورشید اجازه می‌دهد که نصف‌النهار را بر کف زمین ترسیم کنند. کشیشان یسوعی که به امر پاپ در آنجا مشغول به کار هستند آموخته‌اند که حرکات خورشید در دایره دایره البروجی را با نمودار ترسیم کنند. محاسبه شده که در استفاده از تقویم جولیس سزار^{۱۲} تا چه حد انحراف از واقعیت نجومی رخ داده. نتیجه این کار پاک کردن اغلب روزهای اکتبر ۱۵۸۲ و معرفی نوعی جدید (و جاری) از تقویم گریگوری^{۱۳} بود. از آن زمان تا کنون کشیشان یسوعی در مقام تصدی رصد خانه بوده‌اند. پس از آن در ۱۷۸۹ رئیس کتابخانه واتیکان بخش بالایی برج را به یک رصد خانه تبدیل و با بهترین ابزار زمانه مجهز کرده و کشیش Filippo Luigi Gilil دانشمندی متبحر در باستان شناسی و زبان عبری را به سرپرستی آن منصوب نموده. او کسی بوده که خط نصف‌النهار و دایره البروجی را در مقیاسی بزرگ‌تر در میدان سن پیترو تکرار کرده و از ابلیسک مصری برای سایه عقربه استفاده نموده. در دهه ۱۹۳۰ رصد خانه به جایگاه رسمی کنونی‌اش به قلعه گاندولفو اقامتگاه تابستانی پاپ در کوه‌های جنوب شرقی رم منتقل شده.

نمایی از قلعه گاندولفو



^{۱۲} . گاه‌شماری ژولینی نوعی تغییر یافته از گاه‌شماری رومی است که در سال ۴۶ قبل از میلاد توسط ژولیوس سزار و در سال ۸ پ میلاد توسط آگوستین سزار (امپراتور وقت روم) با تعدیل تقویم رومی معرفی شد. ماههای آن با میلادی یکسان بوده و با ۲۹ روزه شدن ماه فوریه کبیسه می‌شود. این گاه‌شماری در دوره مسیحی با مبدأ میلادی (گاه‌شماری میلادی قدیم) پذیرفته شد. تقویم یولیانی ۳۶۵ روز بود که برای هر ۴ سال یک روز به روزهای سال اضافه می‌شد. به علت دقیق نبودن کسر سال نسبت به سال اعتدالی هر ۱۲۸ سال یک روز عقب می‌افتاد. در سال ۱۵۸۲ میلادی جهت تصحیح آن گاه‌شماری میلادی ایجاد شد. در گاه‌شماری ژولینی اعتدال بهاری در سال ۳۲۵ میلادی که شورای نقیه تشکیل شده بود در ۲۱ مارس صورت گرفته بود و در سال ۱۵۸۲ که با گاه‌شماری گریگوری اصلاح گردید به ۱۱ مارس افتاده بود و ده روز عقب مانده بود. که با حذف ده روز از تاریخ و کاهش نسبی کبیسه‌گیری در نتیجه میزان دقت گاه‌شماری میلادی را به یک روز (عقب مانده) در ۳۳۲۰ سال رساند م.

^{۱۳} . گاه‌شماری میلادی یا گاه‌شماری گریگوری گاه‌شماری با ریشه مسیحی است که هم‌اکنون در بیشتر کشورهای جهان استفاده می‌شود. این گاه‌شماری تغییر یافته گاه‌شماری ژولینی است و نخست از سوی آلویسیوس لیلیوس که پزشکی از اهالی ناپل بود پیشنهاد شد و توسط پاپ گرگوری سیزدهم در ۲۴ فوریه ۱۵۸۲ پذیرفته شد. مبدأ این گاه‌شماری میلاد حضرت عیسی است. م.

در ۱۹۹۳ واتیکان تلسکوپ‌های اصلی‌اش را با مشارکت دانشگاه آریزونا در توسکان بر کوه گراهام در آریزونا مستقر کرده که به پیشرفته‌ترین لوازم تلسکوپی مجهز است. سوالاتی که ذهن مرا به خود مشغول نموده‌اند از این قرارند: چرا واتیکان می‌خواهد رصد خانه نجومی شخصی داشته باشد؟ اصلاً کلیسا چه نیازی به رصد افلاک دارد؟ پاسخ در یک همایش بین‌المللی داده شد: ستاره شناسان و متخصصان اختر فیزیک در می ۲۰۰۰ در واتیکان بخشی از جشن‌های سال مقدس ۲۰۰۰ بودند. در دراز سالن کلیسای سن پیترو به دانشمندان خوش آمد گفته شده و پاپ ژان پل دوم دیدگاه‌هایش را درباره مذهب و علم بیان نموده و گفته که پژوهش علمی "راه خالصی است برای نائل شدن به منشاء همه حقایقی که در نص مقدس بر ما معلوم شده".

گزارش‌های مطبوعاتی مربوط به آن زمان حاوی مطالب ارزشمندی هستند: به مدت پنج روز ۲۵۰ اختر فیزیک‌دان تولد و رشد "جزایر ستارگانی" را که در گیتی قابل رویت هستند مورد بحث قرار دادند. به نظر می‌رسد که این دانشمندان به موازات موضوعات رسمی نواحی غیر رسمی از بیگ بنگ گرفته تا تمدن‌های فرا زمینی را مورد بحث قرار داده‌اند اما مطابق با سر تیترو یک نشریه یکی از ستاره شناسان برجسته واتیکانی سخنان به خصوصی ایراد نموده و گفته: فرازمینی‌ها وجود دارند و برادران ما هستند. (عکس ۸۷)

Il gesuita José Funes in un convegno dell'Università Gregoriana: «Ma le civiltà evolute sono lontane dal nostro sistema solare»

L'astrofisico del Vaticano: «Gli extraterrestri esistono e sono nostri fratelli»

ROMA — Dalle galassie alle civiltà extraterrestri il passo è breve. «In una tipica galassia, un ammasso di almeno cento miliardi di stelle, ci potrebbero essere moltitudini di pianeti gemelli della Terra, con esseri viventi come noi. Se, come io credo, essi esistono, possono essere considerati fratelli della creazione». Detta da uno scienziato, una frase del genere non stupirebbe più. Ma quando a sostenere la «pluralità dei mondi» è un gesuita con due lauree, in astrofisica e in teologia, allora si ha una misura del cambiamento della Chiesa rispetto a idee fino a qualche secolo fa considerate eretiche. Padre José Funes, un gesuita argentino di 36 anni, è uno dei più giovani par-

tecipanti al convegno internazionale sui «dischi galattici», organizzato dalla Specola Vaticana nella Pontificia Università Gregoriana. Per cinque giorni, 260 astrofisici discutono come sono nate e si sono evolute queste isole stellari che popolano l'universo visibile. Ma, al di là del tema specifico del convegno, le discussioni spaziano dal Big Bang alle civiltà extraterrestri.

Dove potrebbero albergare le forme di vita evolute? «Io penso che negli altri pianeti del sistema solare esistono solo forme molto primitive, come batteri o virus. Le civiltà evolute sono lontane, per ora invisibili e irraggiungibili, come gli angeli, anche essi fratelli della creazione».

Sul fronte dei progressi della ricerca scientifica, il professor Francesco Bertola, dell'università di Padova, organizzatore del convegno e maestro di padre Funes, riferisce come stia cambiando la geografia dell'universo grazie ai risultati del telescopio spaziale. «Prima potevamo osservare solo galassie fino a un miliardo di anni luce. Ora ci possiamo spingere fino a 13 miliardi di anni luce e studiare quindi quelle più giovani, che si sono formate poco dopo il Big Bang. Questo ci aiuterà a capire come evolvono queste fondamentali strutture dell'universo e a risolvere alcuni problemi ancora aperti come quello della materia oscura».

Franco Foresta Martin

طنینی بسیار شبیه به سخن Msgr. Balducci. اما سخنی که سر تیترو آن را قاپیده متعلق است به پدر Jose Funes یک کشیش یسوعی با درجه‌ای در اختر فیزیک و یکی از شخصیت‌های مهم رصد خانه واتیکان که موفق شدم آدرسش را در رصد خانه واتیکان آریزونا بدست آورم و به طور خلاصه به او گفتم که در فرجام نوشته‌هایم به این نتیجه رسیده‌ام که سیاره‌ای که سومریان نی بی رو نامیده‌اند سیاره‌ای فرا پلوتونی است که به منظومه شمسی تعلق دارد و در مورد کارها و اهداف رصد خانه اطلاعاتی درخواست کردم.

پدر Jose Funes از آن به بعد طی یک سال در مسیرش تا به آرژانتین کاملاً فروتنانه پذیرای نامه‌های بسیاری بود که بین ما رد و بدل شد اما تنها اطلاعاتی که از او دریافت کردم گزارش سالانه رصد خانه بود که به طور رسمی در سال ۲۰۰۰ چاپ و منتشر شده بود. در آن هیچ چیزی نبود که به بیانیه تعجب آور کنفرانس بین‌المللی مربوط باشد. در

همان حد مشاهدات تلسکوپی عادی بود . اما محققین ستادیسوعیان که در زمینه " فرگشت حیات " و " سرنوشت کیهانی و انسانی " تحقیق می کردند به نظر چیزی را پنهان می کردند و حقایق را نمی گفتند . در فهرستی از یادداشت ها و کنفرانس های عمومی سرپرست رصد خانه کانون تلاش های پدر George V. Coyne تحت این عنوان روشن شده بود :

" فرگشت حیات هوشمند بر زمین و احتمالاً نقاط دیگر "

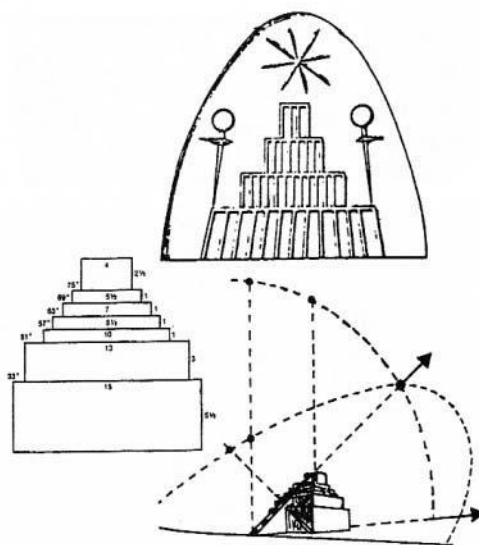
این در کنار سر تیترا اظهارات پدر Funes دلالت می کند که بیانات Msgr. Balducci ریشه در رویکردی با مبنایی گسترده تر تحت نظر پاپ ژان پل دوم^{۱۴} در واتیکان دارد . اما همه این ها هنوز پاسخ این سوال نشده اند که :

رصد خانه از طرف واتیکان دقیقاً در جستجوی چه چیزی است ؟

^{۱۴} . پاپ ژان پل دوم در آوریل سال ۲۰۰۵ فوت کرد . م

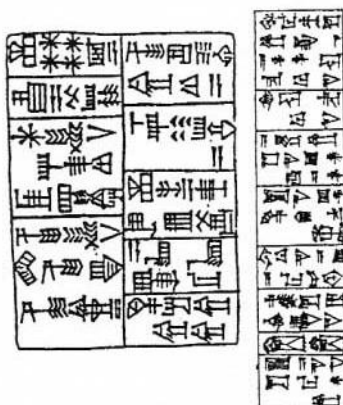
منجمان و نقشه آسمان

مدت‌ها پیش از اینکه واتیکان رصدخانه‌ای داشته باشد که کشیشان یسوعی اداره‌اش کنند؛ سومریان زیگورات‌هایی داشته‌اند که توسط کاهنان منجم اداره می‌شده (عکس ۸۸) و مدت‌ها پیش از اینکه کوپرنیک - کسی که واتیکان را به چالش کشید - در قرن شانزدهم میلادی تصمیم بگیرد که بگوید زمین عضوی از منظومه شمسی است با خورشیدی در مرکزش، سومریان این را می‌دانستند و حتی در ۴۵۰۰ سال پیش از این آن را ترسیم کرده بودند.



عکس ۸۸

سومریان کسانی هستند که حدود ۶۰۰۰ سال پیش تمدنی را در میان رودان شکوفا نمودند. تعدادی از "اولین" ها به آن‌ها نسبت داده شده، چیزهایی که برای بقای یک جامعه پیشرفته حیاتی اند. چرخ، خشت، ساختمانهای مرتفع، تنور، ریاضیات، اخترشناسی، قوانین مدنی، عقود (شامل ازدواج و طلاق)، پادشاهی، دین، نوشتن. اینها فقط اندکی از یکصد "اولین" های فهرست هستند. خط میخی که از آن‌ها به یادگار مانده تقریباً تا زمان عیسی مورد استفاده قرار می‌گرفته (عکس ۸۹). و آنچه را که می‌خواستند به عبارت در آورند اغلب بر مهرهای استوانه‌ای نقش می‌نمودند (عکس ۹۰).



عکس ۸۹



عکس ۹۰

این استوانه‌ها از سنگ برش داده می‌شدند و به طور متوسط حدود ۵۴ سانتی متر ارتفاع برایشان در نظر گرفته می‌شد.



استوانه‌های کنده‌کاری شده همچون غلطک‌هایی که در ماشین‌های چاپ امروزی استفاده می‌شود به کار گرفته می‌شدند. صنعتگر بر یک سوی سنگ تصویر مورد نظر را در جهت معکوس حک می‌کرد همچون نگاتیو. وقتی استوانه بر گل رس مرطوب غلتانده می‌شده تصویر درست خود را نمایان می‌نموده. آن‌ها را به این خاطر مهرهای

استوانه‌ای می‌نامند زیرا که به عنوان مهر خصوصی شخصی والامقام یا خود شاه از آن‌ها استفاده می‌شد که با آن اسناد یا محفظه‌های گلی را مهر می‌زدند .

هزاران مهر استوانه‌ای یا حکاکی‌هایشان بر گل در سراسر خاور نزدیک پیداشده‌اند. هر موزه‌ای به داشتن برخی از آن‌ها به خود می‌بالد . برای کتاب‌های پژوهشی و کالانماها به تصویر کشیدن کپی از آن‌ها امتیازی به حساب می‌آید . در جریان تحقیقاتم حدود سه هزار تا از آن‌ها را مطالعه و بررسی کرده‌ام . به مهرهایی که به چشم اندازه‌های سماوی یا نمادهای آسمانی مزین شده علاقه خاصی دارم . روزی داشتم طرحی را که مهری استوانه‌ای بر گل نقش نموده بود بررسی می‌کردم شوکه شدم . مهری که داشتم بررسی می‌کردم مهر استوانه‌ای ۷۸۲۴۳ در موزه Vorderasiatisches در برلین بود . محققان معتقد بودند که صحنه‌ای " اساطیری " به تصویر کشیده شده که طی آن از طرف خدای کشاورزی خیش به بشریت عطا می‌شود . اما این لوح گلی با صحنه‌ای سماوی مزین شده (عکس ۹۱) ستاره‌ای را در محاصره سیاراتی نشان می‌دهد . یک منظومه شمسی !



عکس ۹۱

در سال ۱۹۷۱ موزه Vorderasiatisches در برلین شرقی و پشت پرده آهنین قرار داشت . نام‌های به موزه نوشته و برای عکس و هر گونه اطلاعات موجود در خواست دادم و برای اجرت کار هم ده دلار پرداخت کردم . در کمال شگفتی جوابم داده شد . نام‌های به ضمیمه عکسی باکیفیت و زیرنویس دار برایم رسید تحت این عنوان :
مهر استوانه‌ای سومری از حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد (عکس ۹۲)



نامه توسط مدیر موزه امضاء شده بود و کتاب‌شناسی مختصری هم از داده‌های منتشر شده ذکر شده بود . پژوهش مبنی بر آن شکی باقی نمی‌گذاشت :

حدود ۴۵۰۰ سال پیش - هزاران سال قبل از اختراع تلسکوپ - یک صنعتگر سومری منظومه شمسی خودمان را با خورشید به عنوان ستاره‌ای در مرکز آن به تصویر کشیده . یک سال بعد ، بعد از انتشار کتاب " دوازدهمین سیاره " گروهی در گفتگویی اینترنتی در خصوص مهر VA۲۴۳ نظر ستاره‌شناسی را جویا شدند . او در جواب نوشت : " بدون شک یک منظومه شمسی به تصویر کشیده شده " اما چون راهی وجود ندارد که سومریان در ۶۰۰۰ سال پیش به چنین آگاهی دست‌یافته باشند پس [نقش این مهر] منظومه شمسی دیگری را به تصویر کشیده . وقتی کپی از آن برایش فرستادم او در جوابم نوشت : وای ، وای ، وای . یعنی او مطلب را دریافته بود که داشت وای وای می‌گفت ؟

چگونه است که سومریان نمی‌توانسته‌اند چنین دانشی درباره منظومه شمسی ما داشته باشند اما آن‌ها درباره منظومه شمسی دیگری می‌دانسته‌اند ؛ منظومه شمسی که ما هنوز کشف نکرده ایم ؟ !

البته این‌طور نیست ، از همان ابتدا هم معلوم است که این منظومه شمسی خودمان را به تصویر کشیده . با همه این احوال سومریان چگونه تلسکوپ در اختیار داشته‌اند ؟ تنها پاسخ محتمل این است : از استادان آنوناکی شان . مقایسه‌ی تصویر باستانی منظومه‌ی شمسی (شکل ۹۳ a) ، با طرح ساده‌ای که من از منظومه‌ی شمسی معروف کنونی کشیده‌ام (که سیارات را در حول خورشید نشان می‌دهد ، نه منبسط‌شده به خارج از شعاع خورشید) ، (شکل ۹۳ b) به ناگاه تفاوت بزرگی را نمایان می‌کند؛ طرح باستانی یک سیاره‌ی بزرگ را بین مریخ و مشتری نشان می‌دهد، جایی که در طرح امروزی ما، خالی است چیزی که ما در حال حاضر بین آن فاصله نشان می‌دهیم ، کمربندی از خرده اجرام آسمانی است، نواری از خرده خرابه‌ها ، بقایای یک سیاره‌ی درهم‌شکسته. این تفاوت هویدا بیانگر منبع دانش نجومی باستانی است ، چرا که آن سیاره‌ی "اضافی" ، نیبیرو بوده است، سیاره‌ی میهن آنوناکی.

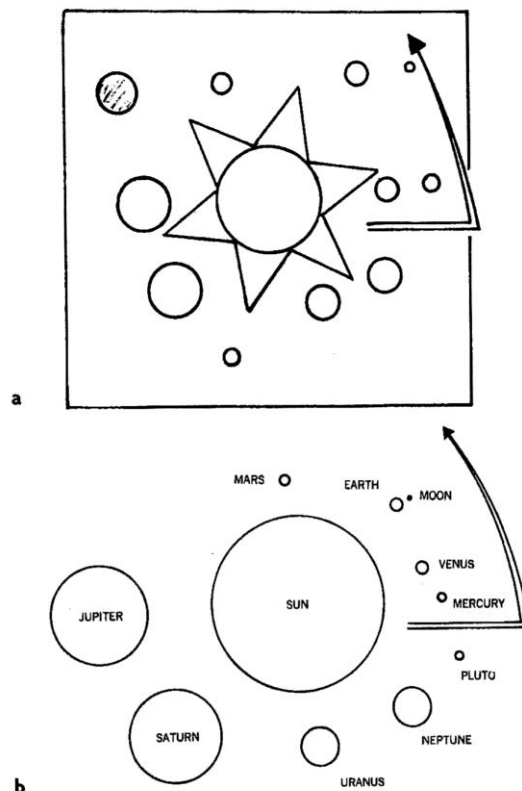
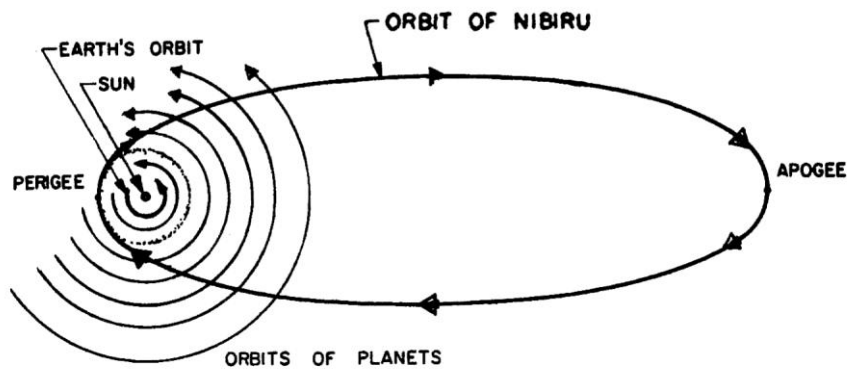


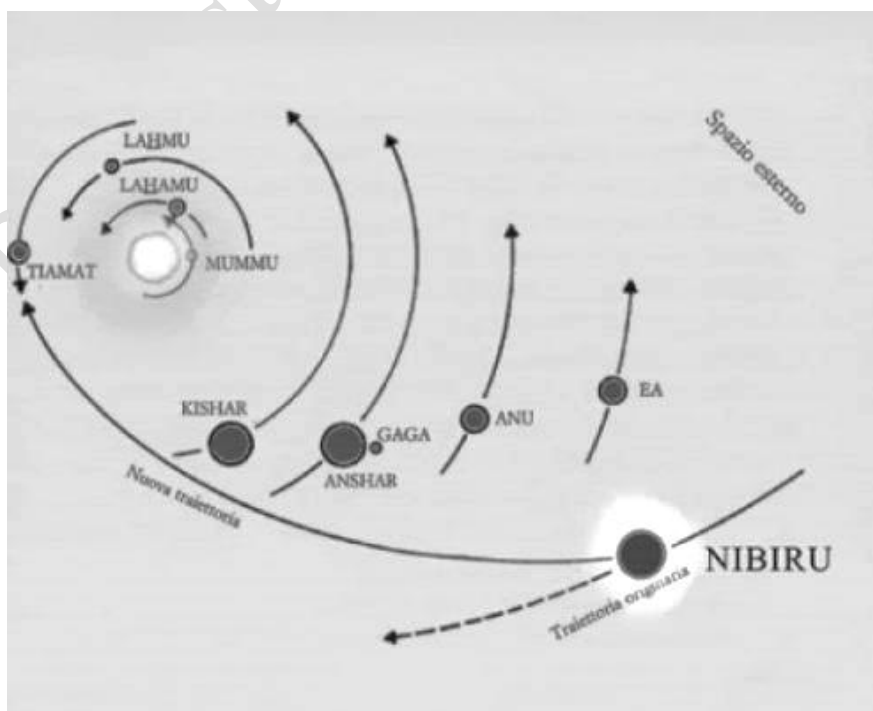
Figure 93

بنابراین ناگهان با کشف مهر VA۲۴۳ تأیید تصویری برای حکایت حماسه آفرینش میان رودانی فراهم آمده . متنی که بر هفت لوح نوشته شده و محققان آن را داستانی تمثیلی دانسته‌اند . من در دوازدهمین سیاره [به این حماسه خلقت] چون کیهان‌شناسی پیچیده‌ای از شکل‌گیری منظومه شمسی ما به آن نگریده‌ام و " نبرد سماوی " بین یک سیاره مهاجم (نیبیرو) که با سیاره " تیامات " تصادف کرده و آن را درهم‌شکسته را تشریح کرده‌ام . تصادفی که موجب پدید آمدن زمین و Hammered Bracelet (کمربندی از خرده سیارک‌ها بین مریخ و مشتری) شده . آن چنان که در کتابم به تصویر کشیده‌ام سلسله وقایع با گرفتار شدن نیبیرو در مدار شمسی به پایان رسیده (عکس ۹۴)



عکس ۹۴

منجر به این شده که در بازگشتش - زمانی در حدود ۳۶۰۰ سال زمینی - محل گذرش ما بین مریخ و مشتری باشد . بنابراین در ۴۵۰۰ سال قبل منظومه شمسی ما در شکل کاملش به تصویر کشیده شده با خورشید و زمین و ماه و هشت سیاره شناخته شده دیگر (شامل پلوتون هم می‌شود !!!) و نیبیرو که در مجموع می‌شوند دوازده سیاره (عنوان نخستین کتابم) .



وقتی برلین به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده بود از آنجا بازدید کرده بودم و اتوبوس ما سعی می کرد فاصله مجاز خود از دیوار منحوس برلین را آن هم در نزدیکی محل بازرسی افسانه ای چارلی حفظ کند.^۱

نمایی از محل بازرسی چارلی
در ۱۹۶۳ از بخش آمریکایی



اما طولی نکشید که دیوار فروریخت و من برگشتم و باعجله و اشتیاق سوار یک تاکسی در بخش غربی شده و برای دیدن موزه در بخش اسرارآمیز شرقی برلین عازم آنجا شدم. پس از کمی پرس و جو مستقیماً به بخش مورد نظر راهنمایی شدم و داخل یک محفظه شیشه ای مهر استوانه ای محبوبم به نمایش گذاشته شده بود. همه آنچه که اهمیت داشت واقعی بودن مهر استوانه ای VA۲۴۳ و در معرض نمایش بودنش بود!

در ۱۹۹۱ با فیلم برداری به موزه برلین برگشتم تا در موزه برلین فیلم برداری کنیم تا بر اساس کتابم " باز بینی پیدایش " فیلم مستندی با عنوان " آیا ما تنها هستیم ؟ " بسازیم. تولید کننده های سوئسی این مستند با مسئولین موزه وارد مذاکره شدند و در نهایت به ما اجازه داده شد تا به مدت یک هفته هر روز دو ساعت قبل از باز شدن موزه به روی عموم در آنجا فیلم برداری داشته باشیم و وقتی موزه باز شد باید کارمان را تمام کرده باشیم. هر روز، مدیر Faru و دکتر Jakob Prost، مسلح و آماده به جنگ بودند، چرا که ما سر وقت خارج نمی شدیم. و روز بعد، او با درخواست های ما مبنی بر فیلم برداری از این و انجام فلان کار موافقت می کرد.

یکی از درخواست های ویژه ما این بود که در فیلم نشان دهیم که چگونه یک مهر استوانه ای را می توان بر روی گل خیس غلطاند تا طرحی که بر آن حک شده قابل مشاهده شود. پیشنهاد کردم که برای این نمایش تجربی از مهر VA۲۴۳ استفاده کنیم. اما وقتی همه چیز برای انجام آن فراهم شد. کارمندان موزه مهر دیگری را نشانمان دادند و گفتند که مهر VA۲۴۳ بسیار مهم است و این کار خطرناکی است و ممکن است به مهر آسیب برساند.

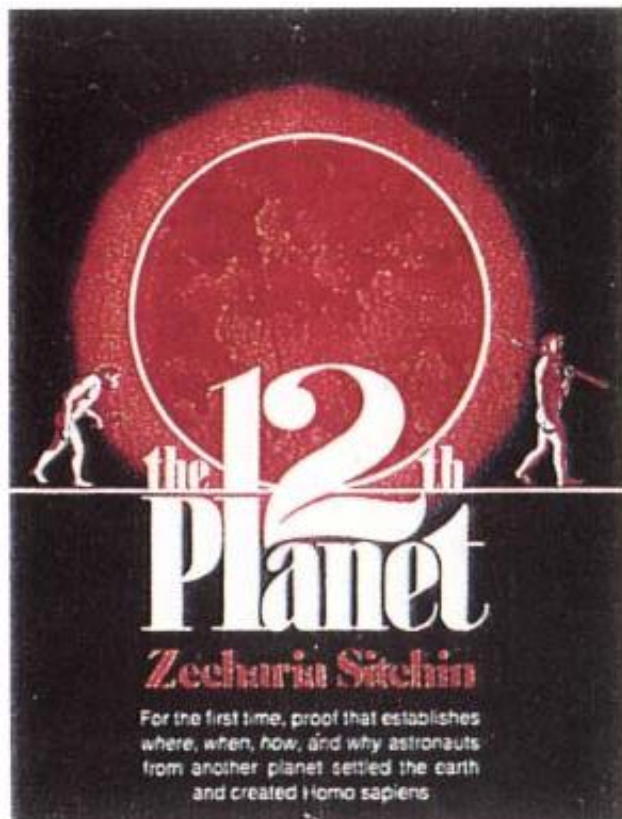
در طول این سال ها صدها نفر از خوانندگانم به اشتیاق دیدن مهر از موزه بازدید کرده اند و تصویرش مورد استفاده قرار گرفته و در برنامه های تلویزیونی و مقالات بی شمار در سراسر جهان نشان داده شده اما تا آنجا که خودم از نزدیک

^۱ Checkpoint Charlie: محل گذر از برلین غربی ب هشرقی در دوران جنگ سرد که در آنجا بازرسی های لازم مبرای عبور صورت

برخورد داشتیم جای نگرانی وجود داشت . در ۱۹۹۱ کار فیلمبرداری در برلین به مراحل نهایی خودش رسید تا اینکه در می ۲۰۰۰ برخورد غیرمنتظره ای رخ داد .



پس از دیدار پرحادثه‌ام از ایتالیا ، در سنه‌ی ۲۰۰۰ ، سال مقدس واتیکان ، دیری نگذشته بود که به خانه رسیده بودم و دیدم در صندوق پست یک پاکت پهن قرار دارد که از طرف یکی از هواداران قدیمی‌ام رسیده بود، Joanne N. "چنان از این نامه شوکه شوی که..." او این را در یادداشتی که به صفحات اصلی بسته پیوست شده بود ضمیمه کرده بود. صفحاتی که از مجله Sky & Telescope برش خورده بود، ماهنامه‌ای که به علم نجوم اختصاص دارد. ناگهان عکسی رنگی چشمم را گرفت ؛ تصویر مربوط بود به طرح روی جلد اولین کتاب من که در ۱۹۷۶ چاپ شده بود، سیاره‌ی دوازدهم! (عکس رنگی ۳۱) . همان طور که بعدتر در وب سایت‌م گزارش دادم ، این "مواجهه‌ای با یک دوست قدیمی بود " ، و البته یک سورپرایز کامل ؛ پس از ۲۴ سال.



عکس رنگی ۳۱
روی جلد چاپ اول کتاب
دوازدهمین سیاره

نگاه دقیق تری به مجله آسمان و تلسکوپ نشان داد که این عکس توسط ستاره‌شناسی به نام E. C. Krupp برای مقاله‌اش " گیتی‌های گمشده " در مجله ارائه شده . موضوعش پیشگویی‌های غلط از فرجام‌های شوم سیاره‌ای بود ؛ از جمله هیاهویی که بر سر پایان جهان در ۵ می ۲۰۰۰ در گرفته بود . اگر چه مطلقاً در برابر آن پیش‌بینی‌ها کاری انجام نداده بودم ، دکتر کروپ بعد از یک چهارم قرن فرصتی برای مقابله یافته بود . آن هم با " یک تصور غلط " از مهر استوانه‌ای VA۲۴۳ ...

مقاله توضیح داده که کتاب‌های زکریا سیچین درباره استعمارگران فضایی باستانی از یک " سیاره دوازدهم " گمشده سخن می‌گویند که زمانی منظومه شمسی ما را مورد تاخت‌وتاز قرار داده‌اند . [ستاره‌شناس ما] روضه‌خوانی کرده که

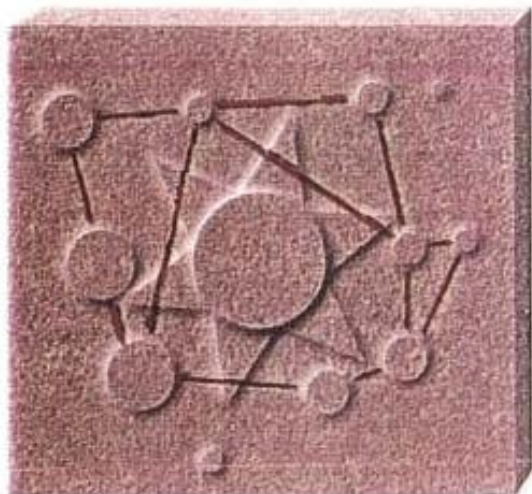
"خوانندگان ساده لوح را سیچین متقاعد کرده که روایت های متداول از سومر باستان اعتبار این تاریخ نوسازی شده منظومه شمسی را تأیید می کنند." مقاله اعلام کرده که موضع سیچین از یک مهر استوانه ای آکدی مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد سرچشمه گرفته که بخشی از آن یک ستاره شش شعاعی را نشان می دهد که با یازده نقطه در اندازه های متفاوت احاطه شده . سیچین به این نتیجه رسیده که ستاره نماد خورشید است و عناصر کوچک تر ظاهراً سیارات هستند که شامل دوازدهمین گیتی گمشده نیز می شود .

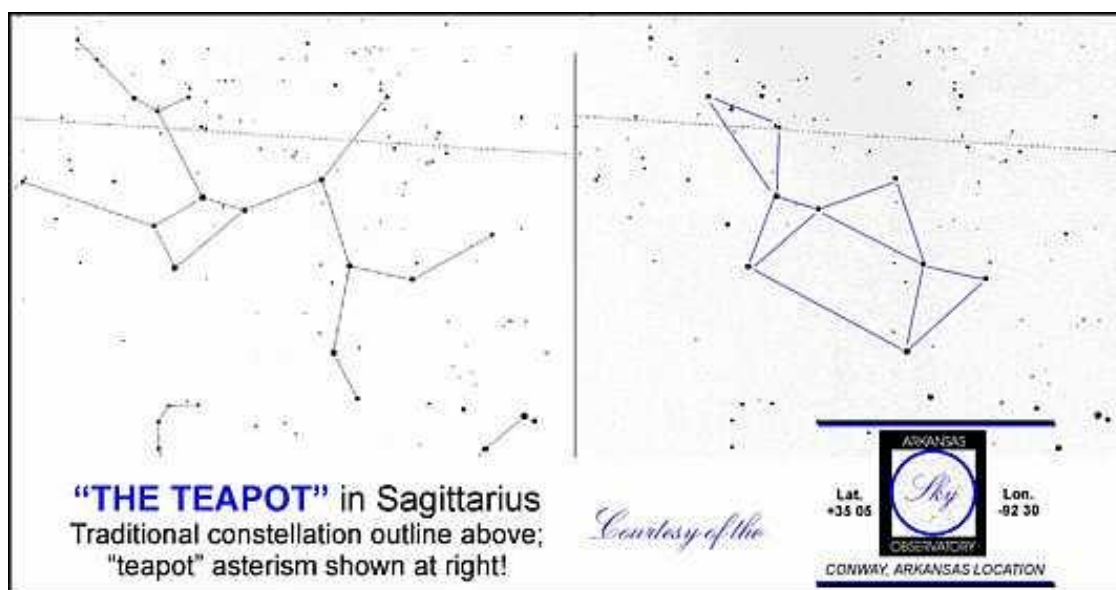
نگاره باستانی و تفسیرم از همان ابتدا ستاره شناسان را بر آشفته کرده زیرا برای مردمان باستان امکان نداشته که درباره سیارات فراتر از زحل چیزی بدانند . در این حال درباره یک سیاره ناشناخته چیزی گفته نشده ... و توضیحاتم مبنی بر این که این دانش توسط باشندگان فرازمینی که به زمین آمده بودند به آن ها عطا شده به نظرم حتی باعث شده در جوامع علمی نفرت بیشتری پدید آید .

خب حال - بعد از یک چهارم قرن - ستاره شناسی برجسته ، رئیس رصدخانه ای مهم در کالیفرنیا با پادزهری پا پیش گذاشته . همان طور که مجله در ستون کنار صفحه خلاصه کرده است ، تصویر باستانی منظومه ی شمسی کامل ، می توانسته به شکل دیگری تفسیر شود:

" تعابیر بسیار متعددی از نمادها ممکن است مورد قبول باشد. این تعابیر می توانند بیانگر سیاره ای درخشان ، همچون مشتری ، در بین ستارگانی آشنا باشند. در واقع ، آرایش پیرامون این شیء ستاره گون ، تقریباً با قوری صورت فلکی کمان همانند است. مقاله اظهار می دارد که شواهد مورد ادعای من برای " دانش غیرممکن مردم باستان در هر صورت سندیت ندارد زیرا آنچه که مهر به تصویر کشیده سیاره تابناک مشتری است که در گذر از قوری مشهور صورت فلکی کمان نشان داده شده . بنابراین ، چنانچه " ستاره " مرکزی نه خورشید بلکه سیاره مشتری باشد و نقاط احاطه کننده اش نه سیارات بلکه ستارگان تشکیل دهنده صورت فلکی کمان (کماندار) نه نیازی به دانش شگفت انگیز خواهد بود و نه استادان فرازمینی نه آنوناکی و نه دوازدهمین سیاره نه پندارهای غلط سیچین ! "

این دو تصویر در کنار ستونی که متن را در بر دارد ، نکته ی این مقاله را شرح داده است. (عکس رنگی ۳۲) فحوای یکی از آن ها تشریح آنچه است که من هم نه چندان بد ادعا کرده بودم ، اما همانا نه دقیقاً به شکلی که روی مهر استوانه ای نگاشته شده بود یا به طوری که من در گرته برداری هایم ثبت کرده بودم ، و به راحتی سیاره ی رازآلود بین مریخ و مشتری را حذف می کرد. مورد بعدی با استفاده از نگاره ی روی مهر استوانه ای ، قوری را برجسته می کرد تا "نقاط را به هم متصل کند" ، و بدین ترتیب نشان دهد که چگونه این شبه مشتری در درون صورت فلکی کماندار به نظر می آید.





قوری در صورت فلکی کماندار

این مقاله انتقادی نجومی چاپ شده درباره درک من از مهر استوانه‌ای VA243 حتی پس از یک ربع قرن مطلب وزینی بود. تلسکوپ و آسمان مجله وزینی است و در آن زمان دکتر کروپ رئیس رصدخانه Griffith در کالیفرنیا ستاره‌شناس محترم و نویسنده چندین کتاب و در واقع نقل‌قول‌هایی از آن‌ها در کتاب‌هایم آورده بودم. تفسیر از نوع دیگر او از مهر باستانی را نمی‌شد دست کم گرفت. البته بنده می‌دانستم که صورت فلکی کماندار یکی از دوازده صورت فلکی دایره البروجی است و برای سومریان شناخته بوده و PA.BIL (مدافع) نامش نهاده بودند و به شکل یک کماندار به تصویر می‌کشیدندش (عکس ۹۵). نام و نمایش تا به امروز باقی‌مانده.

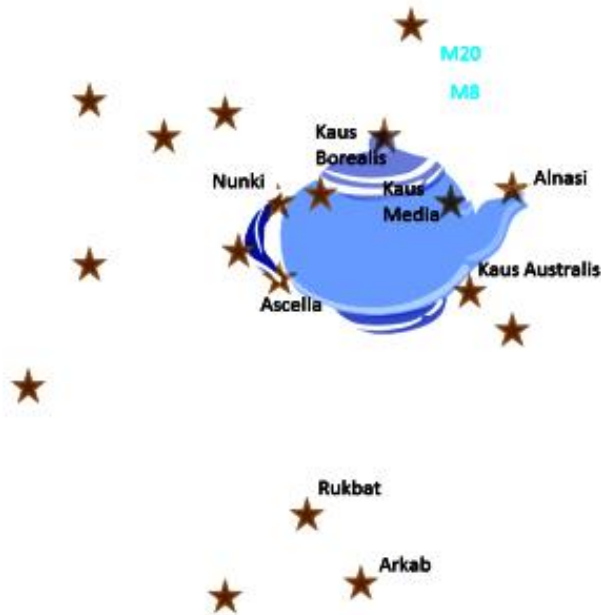


عکس ۹۵

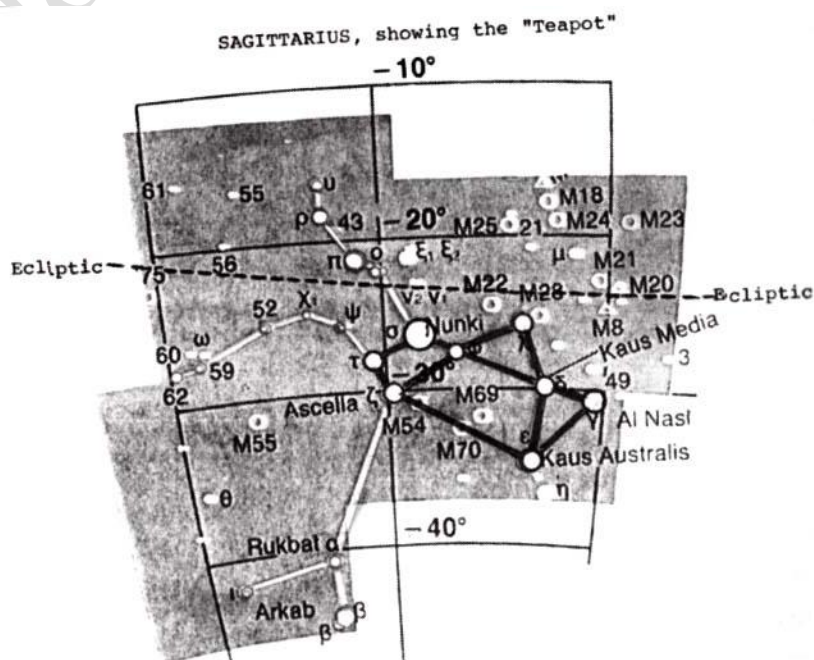
اما قوری شکل بودن این صورت فلکی دیگر چه کوفتی است!؟

در حال مرور کتاب‌هایم درباره ستاره‌شناسی ، متوجه شدم که برخی از ستاره‌شناسان امروزی (در حال نوش جان چای بعد از ظهر ؟) تصمیم گرفتند که بخش مرکزی صورت فلکی کمان دار را به شکل قوری تصویر کنند : دهانه‌ای که با اتصال مجموعه‌ای از ستارگان چون Kaus Australis ، Kaus Media ، Al Nasi (همچنین گاما ، دلتا و اپسیلون معنی شده‌اند) ستارگان Zeta (Ascella) ، Tau (Nunki) ، و Phi به شکل دستگیره در آمده‌اند و Kaus Borealis (Lambda) اشاره دارد به درپوش .

قوری صورت فلکی کماندار



یک کپی از نقشه‌ی ستاره نشان صورت فلکی کماندار گرفتم ، و ستارگانی که به اسم و به شکل نقطه در آن مشخص بودند را با خطوطی به هم وصل کردم ، به همان شیوه‌ای که مقاله از سیارات در نگاره‌ی باستانی استفاده کرده بود تا "نقاط را به هم وصل کند". سپس طرحی که به دست آمد را در کنار توضیح "نقطه‌های-اتصال" مجله قرار دادم. (شکل ۹۶) . شبیه به هم بودند؟ بله؟ نه؟ نه کاملاً؟ همان طور که به مقایسه ادامه می‌دادم ، شگفت‌زده‌تر می‌شدم : مشتری کجاست؟ فرضاً در حال عبور از مرکز صورت فلکی کماندار ، درون قوری ؟



و سپس ، درحالی که اشاره به خط نشانگر "دایره البروجی" داشتیم (سطحی که در آن سیاره‌ها به دور خورشید می‌گردند) ، چیزی که فهمیدم برایم تکان دهنده بود : مشتری آنجا نیست ، چرا که اصلاً نمی‌توانسته آنجا باشد! مشتری تقریباً به شکل دقیق روی سطح دایره البروجی به دور خورشید می‌گردد ؛ هرگز نمی‌توانسته به سمت جنوب منحرف شده باشد تا حتی یک بار هم مقارنه‌ای با مرکز صورت فلکی شکارچی داشته باشد ، مشتری هرگز نمی‌توانسته درون قوری بوده باشد.

این یافته مبهوت‌کننده را با دوستانم که ستاره‌شناس غیرحرفه‌ای هستند بررسی کردم و با افلاک نمای موزه مترو پولیتن در نیویورک و با افلاک نمای معتبر پالم در شیکاگو هم بررسی‌اش کردم . آن‌ها نتیجه‌گیری مرا تأیید می‌کردند . شکی وجود نداشت که :

راه‌حلی که توسط مجله آسمان و تلسکوپ ارائه شده بود نشدنی بود و تفسیر آغازین من همچنان بی‌رقیب باقی می‌ماند . سپس نام‌های به ویراستار مجله نوشتم و همه چیز را مؤدبانه توضیح دادم . این نامه منتشر نشد اما بعد از مدتی نام‌های دو صفحه‌ای از خود دکتر کروپ دریافت کردم که بر سر برگ رصدخانه نوشته شده بود و تاریخ چهارم آگوست سال ۲۰۰۰ را بر خود داشت :

" از شما شنیدن مایه دل‌خوشی است . من همه کتاب‌های شما را دارم و اغلب آن‌ها را خوانده‌ام و صحبت‌های شما را چندبار از رادیو شنیده‌ام . البته استدلال‌هایی را که شما شرح و بسط داده‌اید مورد توجه قرار داده‌ام . هرچند این‌گونه که شما داده‌ها را بررسی کرده‌اید شک و تردیدهایی در من برانگیخته . اجازه دهید از نزاکت و برخورد منطقی شما قدردانی کرده و از شیوه‌ای که در ستون ماهیانه‌ام راجع به اخترشناسی و فرهنگ در مجله آسمان و تلسکوپ درباره نظریه دوازدهمین سیاره شما در پیش گرفتم عذرخواهی کنم . شما به درستی اشاره کرده‌اید که گزینه‌ای که من برای تصویر روی مهر استونه‌ای آکدی ۷۸۲۴۳ ارائه کرده‌ام شتابزده بوده . مطمئناً ما نمی‌توانیم این نگاره را بعنوان نقشه‌ای دقیق از قوری با سیاره مشتری آمیخته با آن در نظر بگیریم . اما اگر قبول کنید که زحل در صورت فلکی کمان بوده می‌توانیم باهم کنار بیاییم اما حق با شماست ، سیاره‌ای داخل قوری چای نیست . ذکر بنده تاکید بر مشتری دارد ، و آن را در میان صورت فلکی کمان قرار می‌دهد و یک نقشه‌برداری بدون خدشه را پیشنهاد می‌کند . اعتراض شما وارد است ."

(یعنی شکلی که روی لوح قرار دارد اگر نقطه‌هایش به هم وصل شود می‌شود قوری که مشتری در درون آن قرار نمی‌گیرد و نهایت نقش دسته را بازی می‌کند . اما اگر در سطح گسترده‌تر بنگریم و صورت فلکی کماندار را ترسیم کنیم مشتری داخل آن قرار می‌گیرد اما دیگر نقطه‌های اتصال شبیه چینش نقاط روی لوح نخواهند بود . م)
خب اگر او در اشتباه بوده (آنچه که خود شتاب‌زدگی نامیده) با همه این احوال حق با من بوده ؟
نه هنوز چون نامه ادامه دارد :

" البته کاندیداهای دیگری هم در میان ستارگان وجود دارند . سیاره‌ای که می‌توانسته در مجاورت برج اسد (پنجمین صورت فلکی دایره البروج) باشد . به عنوان مثال محصور شده توسط ستاره قلب الاسد (Regulus) ، جبهه^۲ (ستاره‌ها / gamma Leonis) ، ضفیره^۳ (zeta Leonis) ، اپسیلون شیر^۴ (epsilon Leonis) ، آلفا

^۲ . جبهه یک ستاره دوتایی شامل یک غول از رده ک ۱ و یک غول از رده جی ۷ واقع در فاصله تقریبی ۷۶ سال نوری از زمین است که با تناوبی تقریباً ششصدساله دور یکدیگر می‌گردند . م

خرچنگ (alpha Canceri) ، سی و هشت خرچنگ (۳۸ Canceri) ، زتا هیدرا (zeta Hydrae) ، ایوتا هیدرا (iota Hydra) . نظر به عدم دقت و صحت این مهر استوانه ای ، (به هر شکل) آن دسته (مجموعه) از ستارگان هم می‌توانند به خوبی به کار آیند. اگرچه، قابل قبول هم نباشند ، می‌توانیم به عنوان جایگزین ، یک سیاره‌ای در محوطه‌ای بزرگ‌تر را تصور کنیم!

باز هم باید گفت : وای ، وای ، وای ؟ عصبانی شد و بدون عذرخواهی فوراً رفت ؟

در عوض آنچه برای ستاره‌شناس برجسته نوشتیم به شرح زیر است :

" به واقع برایم اندوه‌بار است که کسی چون شما در جستجو برای نگاره روی مهر (آن چنان که برخی از غیر محتمل‌ترین‌ها را در نامه‌تان فهرست کرده‌اید) حتی نخواست‌اید که منظومه شمسی خودمان را به عنوان یک احتمال در نظر بگیرید . این فقط می‌تواند ریشه در امتناع مطلق از پذیرش ماهیت فرازمینی آنوناکی داشته باشد . من مطمئنم شما هم درمانده شده‌اید که چرا کسی می‌تواند امکان اینکه انسان بتواند روزی به سیاره دیگری سفر کند را بپذیرد اما کاملاً غیرقابل قبول است که کسی توانسته باشد از سیاره دیگری به اینجا آمده باشد ؟ "

نامه را با به امید گفتگو با شما امضاء کردم اما تا آنجا که به بقیه مربوط می‌شد موضوع مختومه بود . با توجه به آنچه گذشت سؤال روشن و عامیانه من از منجم دوران مدرن درباره فرازمینی‌ها به طور مختصر این بوده که : اگر ما قادریم روزی فضاوردانمان را به دیگر سیاره‌ای بفرستیم چرا تصور معکوس آن غیرقابل باور و غیرممکن است ؟ در فوریه ۱۹۷۱ دولت ایالات متحده یک فضاپیما را بدون سرنشین را به مقصدی نامعلوم در خارج از منظومه شمسی فرستاد . فضاپیمایی به نام پایونیر ۱۰ که مسافت بیست و یک ماهه‌ای را در پیش گرفت و از مریخ و کمریند خرده سیارک‌ها گذشت تا درست طبق برنامه زمان‌بندی شده به مشتری برسد . جایی که نیروی جاذبه عظیم مشتری فضاپیما را ربود و به سمت فضای خارج (بیرون منظومه شمسی) پرتاب کرد . در بیست و پنجمین سالگرد خروج پایونیر ۱۰^۳ از زمین ، از بیرونی‌ترین مرز قلمرو خورشیدی ما گذشته و به مقصدی نامعلوم هجوم برده تا به بعضی از فرازمینی‌های بیرون از اینجا بگویند که در سیاره کوچکی در منظومه شمسی به یقین باشند ه ای وجود دارد که موجودات هوشمند آن دوست دارند سلامی عرض کنند .

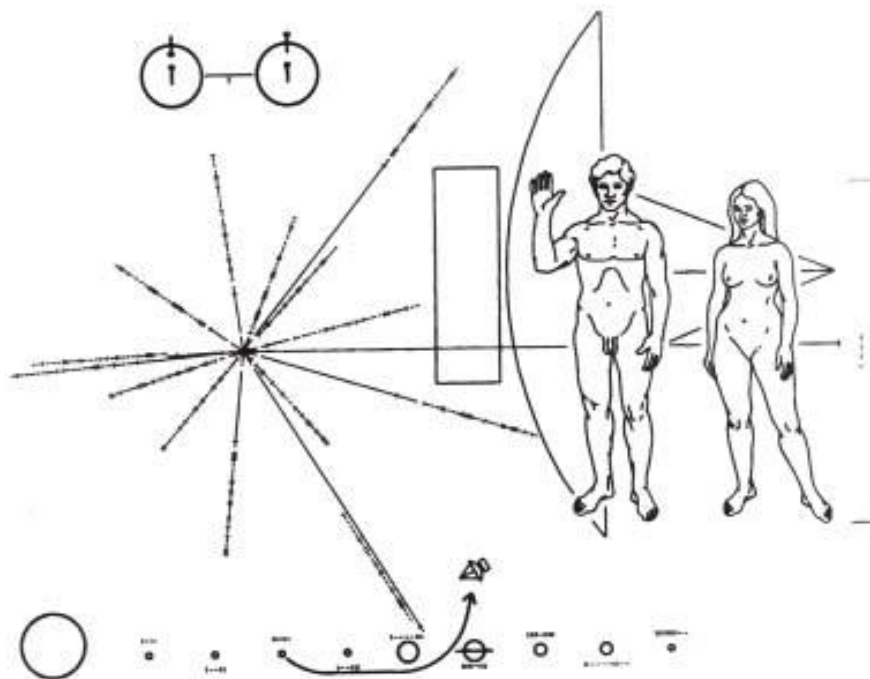
^۳ . ضفیره یا گیسو یا زتا شیر یک ستاره است که در صورت فلکی شیر قرار دارد. در لغتنامه دهخدا به نقل از التفهیم بیرونی ص ۸۷ و حاشیه آمده است که: «در اصطلاح نجوم و ستاره‌شناسی، گیسوان، سه ستاره است در جزو خفیه یا مظلمه خارج از شکل اسد که در کتب نجوم ضفیره یا هلبه خوانند و بعضی آن را ذوآبه نیز خوانده‌اند و برخی همه ستارگان تاریک و ابری را ضفیره و ذوآبه می‌نامند اما درست آن است که ضفیره به همان سه ستاره کوچک که جمله آن را گیسو خوانند، گفته شود. سه ستاره گیسو (ضفیره) علاوه بر یکپهزاروبیست و دو کوکب مرصود است که مشهور گفته‌اند.

^۴ . اپسیلون شیر یک ستاره است که در صورت فلکی شیر قرار دارد. م

^۵ . پایونیر ۱۰ (به انگلیسی Pioneer: به معنی پیشگام) (که پایونیر F هم خوانده می‌شود) اولین فضاپیمایی بود که توانست به کمریند سیارک‌ها سفر و نیز مشتری را به طور مستقیم رصد کند. پایونیر ۱۰ در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۲ وارد کمریند سیارک‌ها شد، و همچنین در ۳ دسامبر ۱۹۷۳ نیز به مشتری رسید. این کاوشگر، در ساعت ۱:۴۹:۰۰ (به وقت بین‌المللی) روز ۳ مارس ۱۹۷۲ از قسمت پرتاب A ۳۶ ایستگاه کیپ کاناورال نیروی دریایی پرتاب شد. پایونیر ۱۰ هم اکنون به سمت ستاره دبران واقع در صورت فلکی گاو در حال حرکت است. پایونیر ۱۰ به بیانی، نخستین شیء مصنوعی بشر است که منظومه شمسی را ترک کرده است. اما به طور قطع، این کاوشگر اولین شیء ساخته بشر است که به قصد خارج شدن از منظومه خورشیدی ساخته شده است. با این حال این کاوشگر هنوز موفق به گذر از ناحیه هلیوپاز و یا ابرهای اورت نشده است. مأموریت پایونیر ۱۰، مطالعه میدان مغناطیسی سیاره‌ای و بین سیاره‌ای، بادهای خورشیدی،

فکر نکنید که این هم جزء خیالات بنده است. دانشمندان مصمم، به پایونیر ۱۰ لوحی را ضمیمه کرده‌اند که حامل چنین پیامی است. (عکس ۹۷).

عکس ۹۷



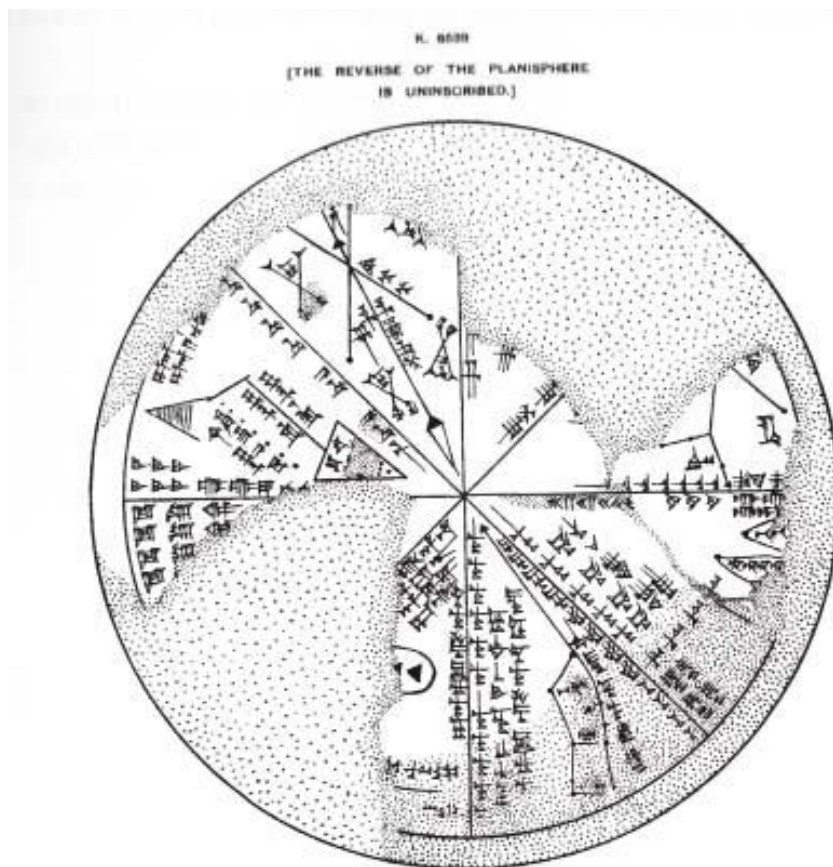
به زبان اشاره، این لوح به هر کسی که سر راهش برخورد کند اطلاع می‌دهد که این سفینه بی‌سرنشین از سومین سیاره در یک منظومه شمسی که در یک کهکشان خاص قرار دارد می‌آید. موجودات هوشمند مؤنث و مذکری که درود می‌فرستند.

در ۱۹۷۶ در کتابم "دوازدهمین سیاره" نوشتم که ما بی‌شمار سال‌ها از اکنون متوجه نخواهیم شد که آیا کسی بر دیگر سیاره‌ای پیامی که بر لوح نقش شد و به پایونیر ۱۰ ضمیمه را پیدا و درک خواهد نمود. به همین ترتیب کسی هم ممکن است فکر کند که یافتن چنین لوحی بر زمین در جهت معکوس آن بیهوده خواهد بود... با این حال چنین شواهد شگفت‌انگیزی وجود دارد! و سپس نوشتم که مدرک لوحی است که اطلاعات مربوط به مکان و مسیر از دوازدهمین سیاره به زمین را به زمینی‌ها منتقل می‌کند. لوح گردی که در خرابه‌های کتابخانه سلطنتی نینوا پایتخت باستانی آشور پیدا و در موزه بریتانیا در لندن به نمایش گذاشته شده.

اگر چه کالانما (BMK-۸۵۳۸) آن را یک دیسک گلی معرفی کرده، فلزی است به رنگ خاکستری و آن بخشی از آن که آسیب‌دیده ظاهراً آسیب دیدگیش بر اثر حرارتی بسیار غیرمعمول بوده چون گل در آتش به جای نرم و خم شدن، اتفاقی که برای این لوح افتاده، سفت می‌شود. بخش‌های آسیب‌دیده دیسک هم با نشانه‌های میخی پوشیده شده، هم با خطوط متقاطع و هم با مثلثها و پیکانها و هم با بیضی (شکل هندسی که تصور می‌شده در دنیای باستان ناشناخته بوده) در ۱۹۱۲ L. W. King که در آن زمان متصدی آثار باستانی آشوری و بابلی در موزه

پرتوهای کیهانی، مرحله گذر از هلیوسفر، فراوانی هیدروژن خالص، توزیع، اندازه، جرم، جریان و سرعت ذرات غبار معلق، جو مشتری و برخی از قمرهای آن - به خصوص آیو -، و همچنین تصویربرداری از مشتری و ماه‌های آن بود.

بریتانیا بوده کپی دقیقی از نشانه ها فراهم نموده و نشان داده که دیسک به دقت به بخش‌های هشت گانه ای تقسیم شده (عکس ۹۸).



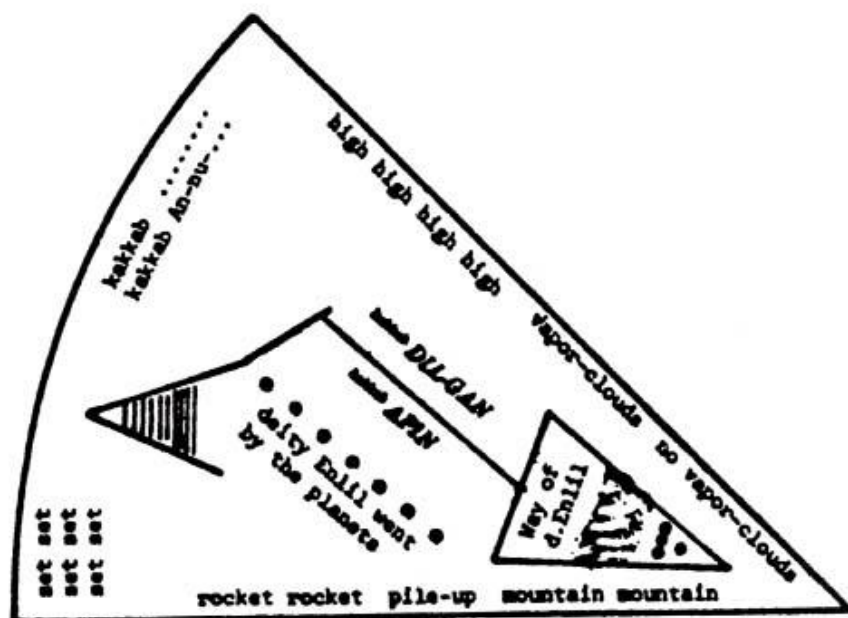
عکس ۹۸

نوشته‌های میخی به وضوح نام‌های ستاره‌ها و سیارات را شامل می‌شد. بنابراین تعجبی ندارد که این اثر باستانی غیرمعمول ابتدا در جلسات انجمن سلطنتی نجوم بریتانیا به بحث گذاشته شده که جهان‌نمایی ۳۶۰ درجه پنداشته شده. بر سطحی صاف افلاکی که زمین را پوشانده‌اند در دایره‌ای نقش شده‌اند. با این حال موزه به دلایلی که خودشان اقامه کرده‌اند این مصنوع غیرمعمول را در بخش نوشته‌ها به نمایش گذاشته به جای اینکه چون بخشی از مجموعه بزرگ میان‌رودان به نمایش بگذارد.

توانستم برای نخستین بار گروهم را از میان آثار به نمایش در آمده از سومریان و آکدی‌ها و بابلی‌ها و آشوری‌ها در تمام سه طبقه رد کرده و به تدریج آن‌ها را با شواهدی درباره "خدایان" آنوناکی آشنا کنم و سپس آن‌ها را به بخشی جداگانه بردم که مورد نهایی در آن قرار داشت. دیسک "گلی"!

قطعا آنچه که بر این شیء از هزاره باستانی حکاکی شده و به تصویر کشیده شده بود سندی از یک آسمان نقشه به حساب می‌آمد که در آن آنوناکی به بشریت نشان داده و گفته‌اند که: چگونه ما از سیاره خودمان به سیاره شما سفر کرده‌ایم.

بدون تکرار تجزیه و تحلیل‌های مفصلی که از این جهان‌نمای مسطح در دوازدهمین سیاره انجام داده‌ام ، کافی است در اینجا بگویم که قانع‌کننده‌ترین بخش آن دو شکل مثلثی متصل به هم را نشان می‌دهد . نوشته رویش وقتی ترجمه شده (عکس ۹۹) شامل اصطلاحات فنی نوبری سماوی است با دستورالعمل‌های عارضه‌نگاری فرود . در حواشی‌اش و بخش مرکزی‌اش بی‌تردید نقشه راهی را از یک سیاره کوهستانی به بخشی از منظومه شمسی ما فراهم می‌کند . خط اتصال یک مسیر رفت و برگشتی فرعی را بین دو سیاره نشان می‌دهد .



عکس ۹۹

Kakkab DILGAN (سیاره مشتری) و Kakkab APIN (سیاره مریخ) کتیبه‌ای که به واضح‌ترین شکل ممکن هفت نقطه بر آن به تصویر کشیده شده :
خدای انلیل از کنار سیارات گذشت .

برعکس ، اینک هفت نقطه بی هیچ اشتباهی وجود دارد ، در انطباق است با اشاره‌ی مداومی که در متون نجومی میان‌رودانی به زمین به عنوان "هفتمین" شده است (و ترسیم آن با ۷ نقطه وقتی که از نمادهای آسمانی استفاده می‌کنند، شکل ۱۰۰) . به علاوه ، این را می‌توان به عنوان گوشه‌ی دیگری از مدارکی که ما را در پذیرفتن آنوناکی و سیاره‌ی دورافتاده‌شان ، نیبیرو ، مجاب می‌کنند در نظر گرفت. چرا که وقتی ما زمین را به عنوان سومین سیاره از طرف خورشید حساب می‌کنیم ، کسی که از خارج به منظومه‌ی شمسی وارد می‌شود ، اول با پلوتون برخورد می‌کند (بله پلوتون!) ، سپس نپتون ، اورانوس ، زحل و مشتری ، مریخ ششمین سیاره‌ای که می‌بیند خواهد بود و زمین هفتمین!

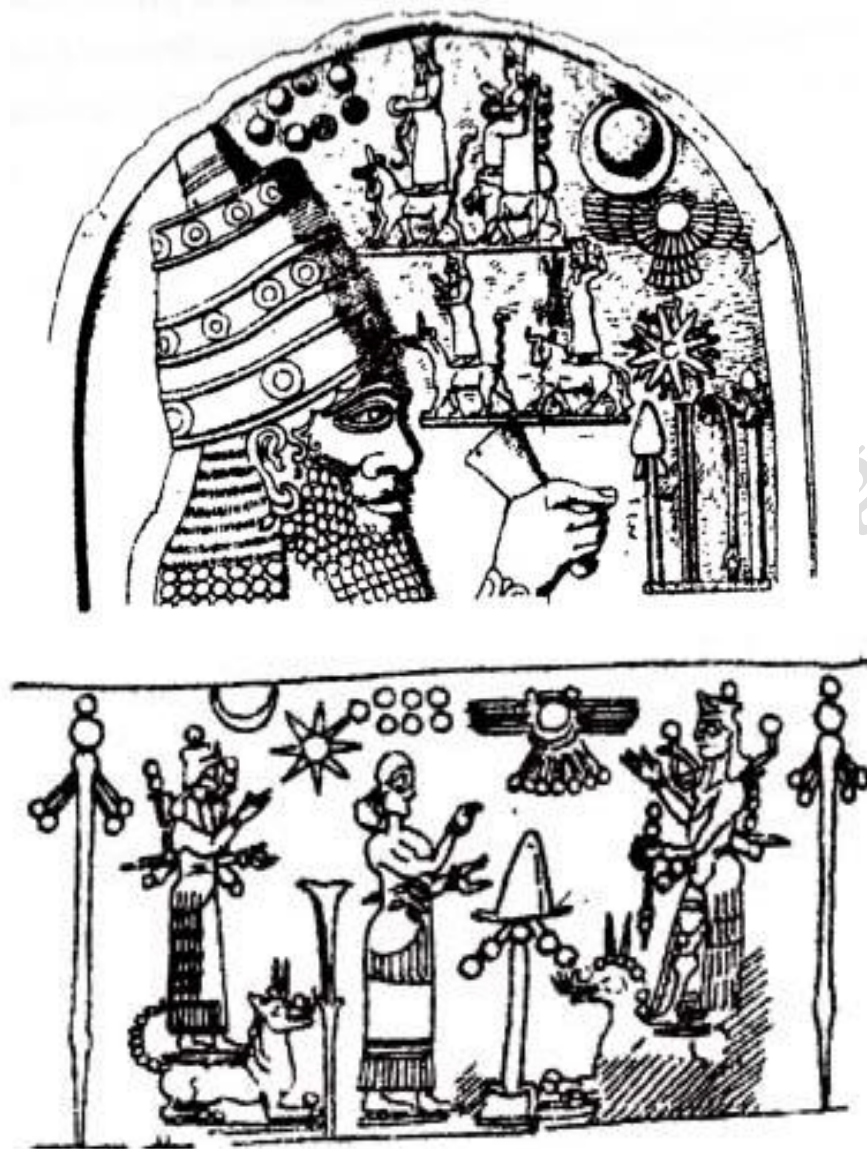
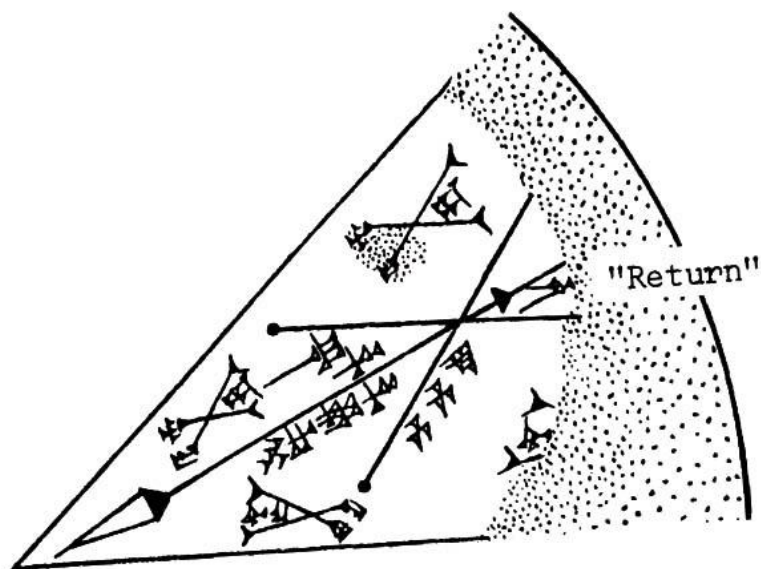


Figure 100

این آسمان نقشه بیان می‌کند که چگونه خدا EN.LIL / انلیل (پروردگار فرمانده) به زمین سفر کرده و از مسیر فرعی بین مشتری و مریخ ، جایی که کمر بند خرد سیارک‌ها قرار دارند عبور کرده . این با کیهان زائی حماسه خلقت میا ن رودانی مطابقت داشته و استفاده آنوناکی از مریخ به عنوان یک ایستگاه بین راهی را تأیید می‌کند . این سفر سماوی یک طرفه نبوده . در بخش هشتم این آسمان نقشه شگفت‌انگیز فلش‌های اشاره با لغت بازگشت همراه شده‌اند (عکس ۱۰۱) .

ودراینجا رابطه بین گذشته و آینده آرمیده است .



عکس ۱۰۱

ضمیمه مترجم :

اما مقاله‌ای از دنیای باستان‌شناسی کلاسیک که بعد از بیش از ۱۵۰ سال کلنجر رفتن با آن ترجمه کاملاً متفاوتی ارائه نموده .

۳۱ مارس ۲۰۰۸

لوح گلی میخی که برای نخستین بار ترجمه شد .



لوح گلی میخی که برای بیش از ۱۵۰ سال برای محققان به معمایی تبدیل شده بود برای نخستین بار ترجمه شد . از این ترجمه این‌گونه گمانه‌زنی می‌شود که سومریان برخورد اختر واره ای را در Köfels اتریش در دوره خود رصد کرده‌اند و این ترجمه در کتاب جدیدی به نام :

"رصد سومریان از واقعه برخورد Köfels" منتشر شده .

زمین لغزه غول‌آسای واقع در مرکز Köfels حدود پنج کیلومتر قطر دارد و از نخستین باری که زمین‌شناسان در قرن نوزدهم به دقت بررسی‌اش کردند تا به امروز مدت‌هاست که برای آن‌ها به معمایی تبدیل شده . پژوهشگران در میانه قرن بیستم لر این عقیده شدند که این زمین لغزش می‌بایست بر اثر برخورد شهاب‌سنگ بسیار بزرگی پدید آمده باشد زیرا شواهدی از انفجار و فشاری که باعث پودر شدن سنگ‌ها شده پیداشده. با توجه به بررسی‌هایی که در اواخر قرن بیستم در جاهایی که چنین برخوردهایی را تجربه کرده‌اند صورت گرفته این دیدگاه رد شده چون در مورد Köfels حفره‌ای که از چنین برخوردی حاصل شده وجود ندارد بنابراین امروزه به آن به عنوان مکانی که چنین برخوردی را تجربه کرده باشد نگریسته نمی‌شود . با این حال شواهد گنج‌کننده‌ای وجود دارد که توسط محققان ابتدایی تر که به آن فقط به چشم یک زمین لغزه دیگر نگریسته‌اند غیرقابل توضیح باقی مانده .

تحقیقات نوینی که توسط آلن باند مدیرعامل موسسه "موتورهای واکنشی با مسئولیت محدود" و مارک همپسل مدرس ارشد علوم فضانوردی در دانشگاه بریستول انجام داده‌اند نظریه برخورد را دوباره زنده کرده .

دیگر راز قرن نوزدهم لوح میخی است در مجموعه موزه بریتانیا به شماره K8538 (مشهور به جهان‌نمای مسطح) که توسط سر هنری لایارد در خرابه‌های کتابخانه آشور بانی پال در کاخ سلطنتی در نینوا پیداشده و کاتبی آشوری در حدود ۷۰۰ (۸۰۰ پیش از میلاد / ۶۵۰ هم تخمین زده شده) آن را به وجود آورده . اثری نجومی است چون صورت‌های فلکی بر آن کشیده شده‌اند و نام‌های صورت‌های فلکی شناخت شده را بر خود دارد. لوح مدوری که توجه زیادی را به خود جلب کرده اما بیش از یکصد سال هیچ کس نتوانسته توضیح قانع‌کننده‌ای از آنچه بر آن حکاکی شده عرضه کند . (در اینجا نویسنده چرایی آن را توضیح نمی‌دهد م.)

با استفاده از برنامه‌های رایانه‌ای مدرن که می‌توانند خط سیرها را شبیه‌سازی کرده و آسمان شب هزاران سال قبل را بازسازی کنند، پژوهشگران آنچه را لوح به آن اشاره می‌کند محرز نموده‌اند . این لوح کپی از دفتر یادداشت شب هنگام یک منجم سومری است . چون او کسی بوده که رویدادی را پیش از سپیده دم در ۲۹ ژوئن ۳۱۲۳ پیش از میلاد (طبق تقویم ژولیوس سزار) ثبت کرده . یعنی لوح مثل هر شب دیگری موقعیت سیاره‌ها و فضای پوشیده از ابر را ثبت کرده اما نیمه دیگر لوح رویت جرمی سماوی را ثبت کرده که با توجه به قواره‌اش به اندازه‌ای بزرگ بوده که با وجود شناور بودن در فضا مورد توجه قرار بگیرد .

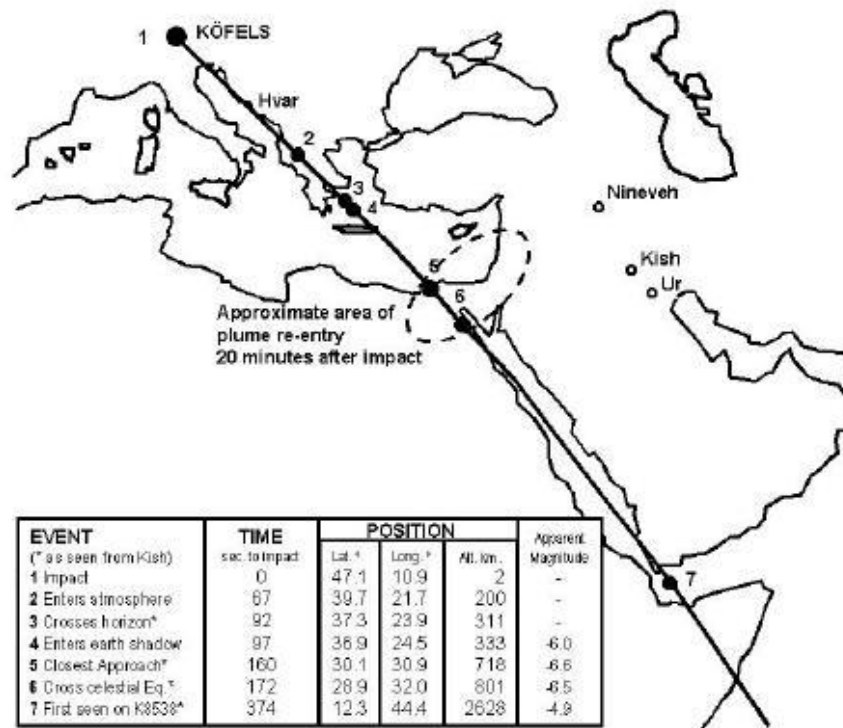
اخترشناسان با توجه به ستاره‌ها ، خط سیر دقیقی برای آن فراهم کرده‌اند که با یک درجه خطا با برخوردی در Köfels جور در می‌آید . رصد این کاهن سومری به اختر واره‌ای اشاره می‌کند که بیش از یک کیلومتر قطرش بوده و مدار اصلی‌اش دور خورشید و یک نوع Aten (دیسک خورشیدی) به حساب می‌آمده و از رسته اختر واره‌هایی بوده که مداری نزدیک به زمین داشته‌اند که با مدار زمینی تشدید شده . این خط سیر چرایی عدم وجود حفره ناشی از چنین برخوردی را در Köfels توضیح می‌دهد . زاویه ورود بسیار نزدیک به زمین بود (شش درجه) و بدین معنی که اخترواره (سیارک) کوهی به نام Gamskogel را که بالا سر شهر Längenfeld قرار دارد بریده . جایی که یازده کیلومتر از Köfels فاصله دارد و این باعث انفجار اختر واره قبل از رسیدنش به نقطه ضربه نهایی شده . در نتیجه سنگ آسمانی آتشین که در سطح پایین حرکت می‌کرده دره‌ای را به قطر حدود پنج کیلومتر پدید آورده (به اندازه زمین لغزش) . ضربه Köfels فشار عظیمی پدید آورده که صخره‌ها را پودر کرده و باعث زمین لغزش شده و به همین دلیل بوده که هیچ جسم جامدی نتوانسته یک گودال ناشی از برخورد مثل نمونه‌های شناخته‌شده قبلی ایجاد کند . مارک همپسل در بحث پیرامون واقعه Köfels می‌گوید :

" نتیجه دیگری که می‌توان از خط سیر این سیارک گرفت این است که دود ناشی از انفجار قارچی شکل وارد جو دریای مدیترانه ، شام (اصطلاحی تاریخی -جغرافیایی که به منطقه نسبتاً گسترده‌ای از خاورمیانه اطلاق می‌شود که در جنوب رشته کوه‌های توروس ، شمال صحرای عرب ، غرب میان‌رودان و در جوار کرانه شرقی دریای مدیترانه قرار دارد) و سیناوشمال مصر شده . با اینکه زمین حرارت بسیار کوتاه مدتی را تجربه کرده همین مقدار برای آتش گرفتن مواد قابل اشتعال کافی بوده که شامل موی انسان و لباسش نیز شده . احتمال دارد افراد بیشتری نسبت به ضربه انفجار در آلپ بر اثر دود مرده باشند . "

ترجمه کامل لوح همراه با تجزیه و تحلیلی که به این نتیجه‌گیری منجر می‌شود را در کتاب :
" رصد سومریان از واقعه برخورد Köfels " بخوانید .

www.bris.ac.uk

سایت دانشگاه بریستول



آنتی کی ترا

کامپیوتری قبل از دوران خود



اغلب به خوانندگان خود گفته‌ام که: " گذشته‌ایند است ". اگر یک شیء فیزیکی می‌توانسته پیدا شود که آینده در گذشته بوده را توضیح دهد بدون شک این شیء فن آوری آنتی کی ترا در موزه ملی باستان‌شناسی آتن یونان است. می‌توان گفت که قلب تپنده ناهمخوانی در میان همه ناهمخوانی‌های موزه. شرایطی که منجر به کشفش شده، شرایطی که به تعیین قدمتش کمک کند و برای این مجادله قرار گرفته. برای این و برای مجادله قرار گرفته که فناوری پیشرفته ناهمخوانی است. جایگاه اصلی اش (نه لزوماً مبداء) کم و بیش می‌تواند در حد یک حدس خوب باقی بماند. اینکه چه کسی آن چنان فناوری داشته که چنین فن آوری بر آیند آن بوده و برای چه هدفی از آن استفاده می‌کرده موضوعی است که بیش از یک قرن محل مناقشه و حدس و گمان بوده. معتقدم تا زمانی که نپذیریم فن آوری آنتی کی ترا محصول فناوری خدایان است نه انسان برای حل معمای آن با یک شکاف واقعی روبرو هستیم و بدین ترتیب این معما حل نشده باقی خواهد ماند. در سال ۱۹۰۰ درست روبروی استر بود که دو صیاد اسفنج در مدیترانه شرقی دورتر از جزیره یونانی آنتی کی ترا قایقرانی می‌کردند آن‌ها با یک قایق قدیمی برای صید اسفنج دریای مدیترانه را از شرق به غرب می‌پیمودند. آن‌ها هنگام صید در کف دریا در عمق ۴۲ متری لاشه یک کشتی قدیمی را پیدا کردند. آن‌ها از این کشتی قدیمی انواع اشیاء عتیقه را بیرون آوردند. اشیایی شامل تندیس‌های برنزی و مرمی.

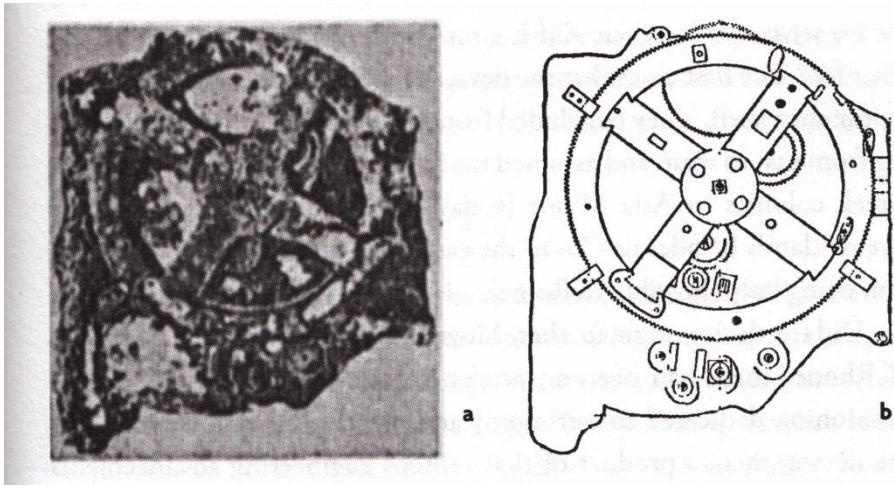
کشتی پیدا شده به مسئولین گزارش شد و کشتی و محتویاتش متعاقباً توسط باستان‌شناسان و دیگر کارشناسان بررسی و بیشتر اشیاء کشتی که بازیابی شد آن‌ها قدمت کشتی را زمانی بعد از ۲۰۰ پیش از میلاد تعیین کردند. کوزه‌های دو دسته‌ای حاوی شراب، روغن زیتون و دیگر مواد خوراکی قدمشان حدود ۷۵ پیش از میلاد تعیین شد. این دو تاریخ، اشاره به

زمانی «نه دیرتر و نه زودتر» از تاریخ غرق شدن کشتی دارند. تا کنون تمامی متخصصان پذیرفته‌اند که کشتی در قرن اول پیش از میلاد غرق شده است. بنابراین هرچه در آن یافت می‌شود می‌بایست قدمتی به بلندای ۱۹۰۰ یا دست کم ۲۰۰۰ سال میلادی داشته باشد. اما با دریافت این حقیقت که برخی از پیکره‌های پیداشده در آن، یقیناً قدمتی به اندازه‌ی ۴۰۰ سال پیش از میلاد داشته‌اند، طبیعتاً باید در نظر داشت که دیگر یافته‌های موجود در لاشه‌ی کشتی هم می‌توانند چنین قدمتی داشته باشند، یا حتی قدیمی‌تر از آن باشند. (مثلاً مربوط به ۲۴۰۰ یا ۲۵۰۰ سال پیش باشند).

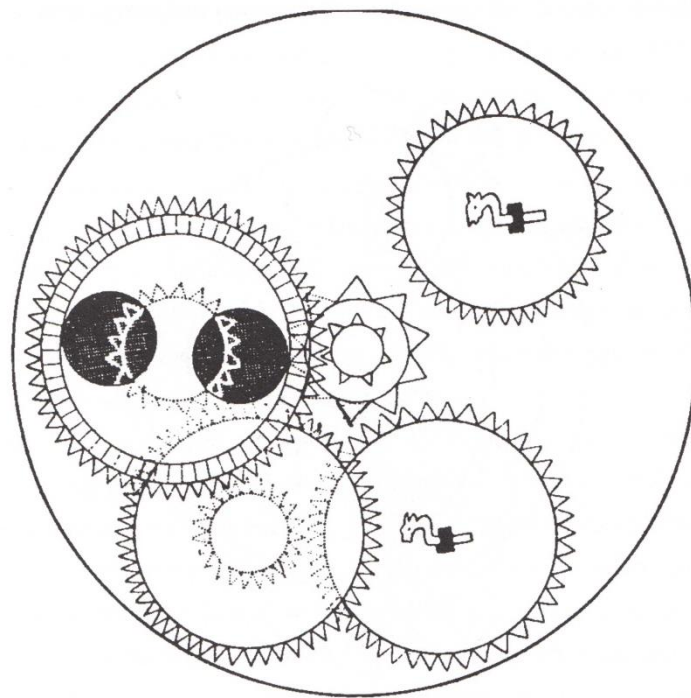
در میان یافته‌های برده شده به موزه برای بررسی، یک تکه بزرگ از گل سفید قرار داشت که در آن قطعاتی فلزی دیده می‌شد احتمالاً قطعاتی از یک شیء درهم شکسته. در می ۱۹۰۲ بود که باستان‌شناس موزه طی یادداشتی نوشت که قطعه فلزی گردی است که شبیه چرخ به نظر می‌رسد. گل که از آن زدوده شد و هسته سخت این توده گلی نمایان گشت. یک شیء فلزی چرخ دار پوسیده و به شدت کبره بسته. (عکس رنگی ۳۳)



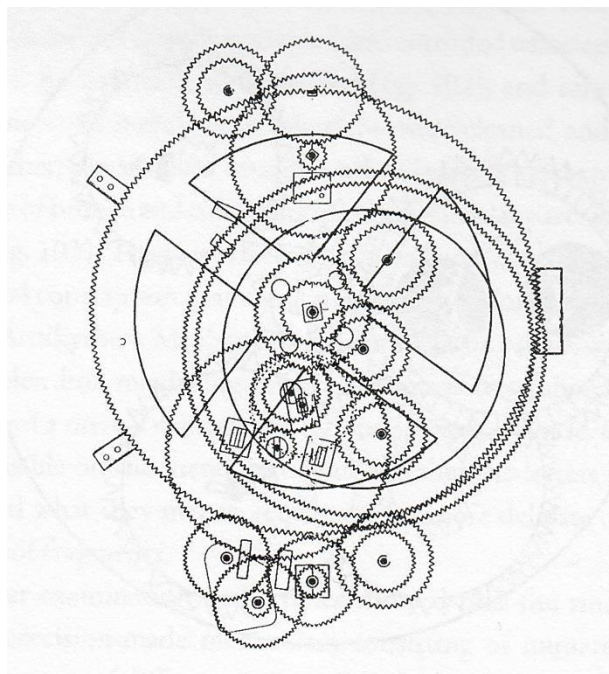
جزئیات آن مورد بررسی قرار گرفت (عکس ۱۰۲)



و بقیه قطعات گردو دندانه‌دار فلزی - چرخ‌دنده ؟ - تمیز شده و در کنار یکدیگر قرار داده شدند . مسئولین موزه از دیدن یک اختراع ماشینی ساخته‌شده از برنز و متشکل از چندین بخش دایره‌ای بانضمام چرخ‌دنده‌ها گیج شدند (عکس ۱۰۳)



آن‌ها متوجه شدند که با یک اختراع ماشینی پیچیده شگفت‌انگیزی روبرو شده‌اند که به هیچ‌وجه نمی‌توانسته به دوران باستان تعلق داشته باشد . فن آوری آنتی کی ترا - نامی که امروزه به آن داده‌شده - در جعبه چوبی در اندازه ۳۳ در ۱۷ سانتی‌متر به عرض فقط ۹ سانتی‌متر قرار دارد . حروف چینی یونانی روی قطعات فلزی مشخص بود اما اینکه حروف کلماتی را تشکیل داده‌اند و اگر پاسخ مثبت است معنی آن کلمات چیست به تمیز کاری‌های بسیار ظریف و میزان کردن قطعات پراکنده نیازمند بود . بررسی و مطالعات بیشتر نشان داد که جعبه کوچک ، حاوی یک ماشین اندازه‌گیری دقیق بوده شامل تعداد زیادی چرخ‌دنده در اندازه‌های متفاوت و به هم پیوسته در سطوح مختلف درون قابی دایره‌ای پیچ شده و درون یک جعبه چوبی نگهداری می‌شده (۱۰۴) خوب این چه بوده ؟ از کجا می‌آمده ، چه کسی و چه زمانی و برای چه کاری آن را ساخته ؟



نخستین سرنخی که محققان دستگاه پی گیرش شده‌اند خود کشتی بوده. آن‌ها از محموله کشتی به این نتیجه رسیده‌اند که کشتی از شرق به غرب سفر می‌کرده و این‌طور فرض شده که کشتی از یکی از مستعمره‌های یونانی در آسیای صغیر می‌آمده (ترکیه امروزی) یا از جزایر رودس^۱ و کوس^۲ در مدیترانه شرقی نزدیک یونان و مقصدش ایتالیا بوده (شاید به سوی رم). آیا این دستگاه را آنجا ساخته‌اند؟ گفته شده که بر جزیره رودس آکادمی بوده بنیان نهاده شده توسط پوسیدونیوس^۳ فیلسوف. آکادمی که به نجوم و مهندسی مکانیک اختصاص داده شده بود. پس می‌توان گفت که این دستگاه محصول یک مرکز مهندسی پیشرفته مرتبط با اخترشناسی و یک دستگاه نجومی بوده؟

عده‌ای بر این اعتقادند که این یک افلاک نما برای مشاهده تحرکات اجسام سماوی بوده. عده‌ای هم بر این نظرند که جهت ره گیری مورد استفاده قرار می‌گرفته و در واقع نوعی ابزار دریانوردی است جهت جهت‌یابی بر اساس موقعیت ستارگان برای کشتی‌رانی. بعد از ده‌ها تحقیق کثیری بر این عقیده شده‌اند که این یک اسطرلاب است. دستگاهی که با طرح‌های گروهی و مجموعه‌ای از حلقه‌ها برای نشان دادن حرکات و موقعیت خورشید و ماه و سیارات مورد استفاده قرار می‌گرفته. از این نظر حتی با گذشت نیم‌قرن از کشفش هنوز موضوع مناقشه باقی مانده.

^۱. رودس از جزیره‌های کشور یونان است. این جزیره در شمال خاوری کرت، جنوب خاوری آتن و جنوب باختری ساحل ترکیه واقع شده است. م.

^۲. شهر کوس که در این جزیره و در استان اژه جنوبی در کشور یونان واقع شده است. م.

^۳. از فیلسوفان مشهور یونان است. وی مدت مدیدی در ایتالیا و اسپانیا و ایلیریا و دیگر نقاط سیاحت کرد. آنگاه در رُدس اقامت گزید و به تدریس پرداخت و در آنجا چنان مشهور شد که از نقاط مختلف جهان به کلاس‌هایش می‌آمدند. پومپوس و سیسرون مشهور نیز از حلقهٔ درس وی کسب معرفت کرده‌اند. در علوم ریاضی و طبیعی و فلسفه ید طولائی داشت و برای دست آوردن و اندازه گرفتن دایره محیط بر زمین و تعیین درجه ارتفاع هوا و کشف بعد اجرام سماویه کوششهایی کرده بود، ولی حدسیات وی بسیار دور از حقیقت امر و هدف حقیقی بود. مناسبات جزر و مد دریا را با قمر نیز نخستین بار این حکیم کشف کرد. آثار بسیار در علوم و فنون و فلسفه و تاریخ داشته ولی بسیاری از آنها از بین رفته است. م.

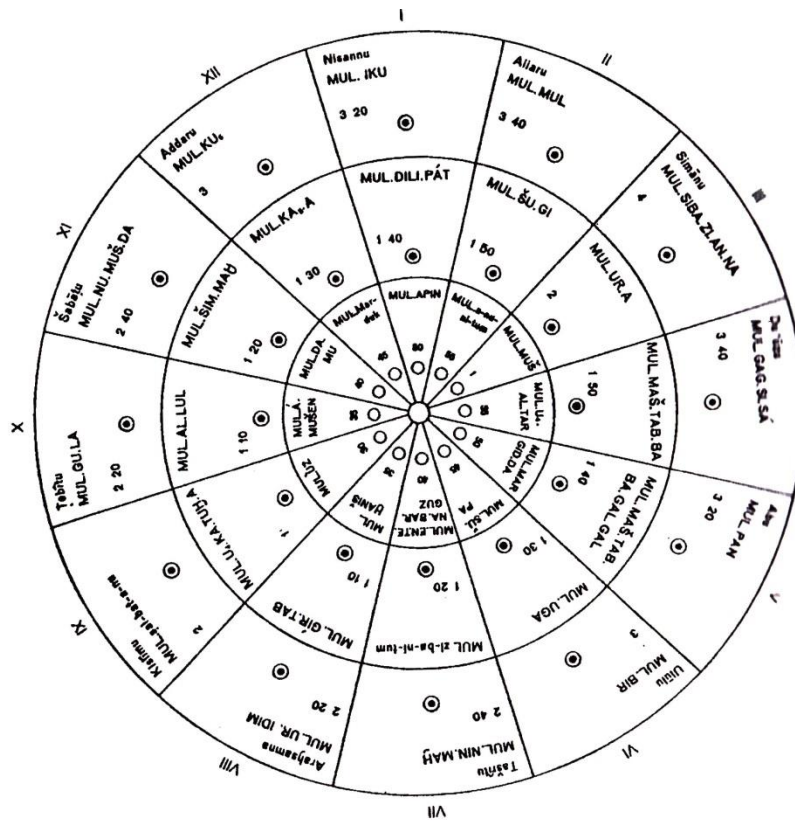
در حین کار بر نخستین کتابم " دوازدهمین سیاره " درباره این کشف خواندم و عبارت اسطرلاب توجه مرا به خود جلب کرد. در فصلی که به دانش نجوم در دنیای باستان اختصاص دادم به سخنرانی پر شور Theophilus G. Pinches آشور شناس در انجمن سلطنتی آسیایی در لندن اشاره کردم آن هم در همان سال ۱۹۰۰ کشف فن آوری آنتی کی ترا. سخنرانی اش درباره اسطرلاب میان‌رودانی از هزاره دوم پیش از میلاد بود. اسطرلابی مدور ساخته شده از گل که خطوط میخی بر خود داشت و به صورت تکه‌پاره کشف شده بود. Pinches موفق شده بود که این تکه‌پاره‌ها را در کنار یکدیگر قرار داده و اسطرلاب را کامل کند (در این عکس اسطرلاب را با ترجمه خطوط میخی اش می‌بینید. عکس ۱۰۵) . اهمیت ویژه اش برای دوازدهمین سیاره این بود که این اسطرلاب میان‌رودانی سیاره میهن آنوناکی، نیبرو را با نام بابلی اش Mul Marduk فهرست نموده بود. طراحی و استفاده اش خبر از اخترشناسی کروی می‌داد (بنابراین بر کروی بودن زمین دلالت می‌کرد نه تخت بودنش) و آشنایی میان‌رودانیان با مجمع‌الکواکب دایره البروجی را تأیید می‌کرد. اشاره‌های بعد از آن در کتابم بخشی از پژوهش گسترده‌ای است که خبر از این می‌دهد که دانش اخترشناسی از میان‌رودان نشأت گرفته، دانشی که مدت‌ها بعد به یونانیان نسبت داده شده. ریاضیدانان و منجمان یونانی همچون هیپارکوس^۴ (دومین قرن پیش از میلاد) کسانی هستند که به غلط کشف حرکت تقدیمی نهفته در هسته بخش فلکی مجمع‌الکواکب دایره البروجی دوازده‌گانه به آن‌ها نسبت داده شده. من با متون میخی باستانی و شواهد تصویری نشان داده‌ام که مجمع‌الکواکب دایره البروجی برای سومریان شناخته شده بوده و آن‌ها توسط سومریان نام‌گذاری شده و به تصویر کشیده شده بودند. همان کاری که ما امروزه انجام می‌دهیم و این دانشی است که قدمتش به چهارمین هزاره پیش از میلاد بازمی‌گردد.

متون نجومی بابلی از دومین هزاره پیش از میلاد مشهورترند و آشوریان نخستین هزاره پیش از میلاد – که گاهی اوقات به عنوان منبع دانش نجومی یونانی شناخته شده‌اند – همه آنچه که دارند بر شالوده‌های آغازین تر سومری استوار است. از حیث زنجیره‌ای از روابط معرفتی، حقیقت جالب توجه این است که هیپارکوس و اودوکسوس کنیدوسی^۵ در آسیای صغیر

^۴. ستاره شناس، جغرافی‌دان و ریاضی‌دان یونانی دوره هلنی است و به واسطه ابداع مثلثات مورد توجه قرار گرفته است.م

^۵. اودوکسوس از مردمان کنیدوس بود این شهر یکی از کوچ‌نشین‌های یونانی در آسیای صغیر بود. او اخترشمار و ریاضی‌دان زبده و از شاگردان افلاطون بود که به سال ۴۰۸ پیش از میلاد زاده و در سال ۳۵۵ زندگی را وداع گفته است. در ۳۲ سالگی به آتن رفته، خدمت افلاطون را دریافت و سپس چند سال در مصر به تحصیل نجوم پرداخت و در آتن مدرسه‌ای گشود و در آخر عمر در شهر زادگاهش به سمت قانون‌گذار برگزیده شد. مقام و منزلت او چنان بوده که در روزگار باستان او را اودوکسوس خداگونه و در زمان ما برتر از ارسطو نامیده‌اند. اودوکسوس کتاب‌هایی به نام آینه و نمودها در نجوم و ستاره‌شناسی پرداخته بود ولی شهرت و والایی مقام علمی او به سبب مطالعات و بررسی‌های او در زمینه ریاضیات و هیأت است. فرضیه او درباره دایره‌های هم مرکز که مطابق این فرضیه بر آن بود که حرکت خورشید و ماه و ستارگان را از راه هندسه توضیح دهد، اهمیت فراوان دارد. شهرت او در هندسه به سبب ابداع اصلی کلی تناسب است که در مورد حجم‌های پیمودنی و حجم‌های ناپیمودنی اشتمال دارد. از تألیفات دیگر او جغرافیا و رساله دوران هشت سال نام دارد. اودوکسوس از جمله دانشمندان یونان باستان است که از طریق نوشته‌های دموکریت که خود در بابل بوده و از آراء علمای ریاضی و نجوم شرق آگاهی داشته، با باورهای رایج در خاور زمین و آیین‌های مغان آشنا بوده است و چنان می‌نماید که آشنایی افلاطون و حکمای دوره آکادمی با تعلیمات زرتشتی و دانش ستاره‌شناسی خاوری از طریق اودوکسوس بوده و چنانکه بیدز در کتاب خود افلاطون و اودوکسوس یادآوری کرده، گفتار افلاطون در کتابش درباره دوازده ماه سال و دوازده ایزدان تحت تأثیر باورهای ایرانی است که افلاطون از اودوکسوس فرا گرفته بود. م

و در زیستگاه یونانی اقامت داشته‌اند که فرهنگ و جغرافیای مرتبط با دانش میان‌رودانی را شکل داده ، جزیره رودس ظاهراً منشأ محموله کشتی غرق شده بوده کشتی که دور از ساحل آسیای صغیر در ته دریا آرمد.



عکس ۱۰۵

به یقین هر دو دانشمند یونانی دانششان را از بابل میان‌رودان و از پیشروانشان سومریان به دست آورده‌اند . بنابراین من از شباهت‌های بین اسطرلاب گرد میان‌رودانی Pinches با نمونه یونانی متعجب شدم . اسطرلابی که بی‌شک منشأ اصلی نوع یونانی‌اش بوده و اگر چه به صورت فیزیکی از آنجا آورده نشده اما دانش مورد نیاز برای ساختنش از آنجا آمده . البته برای کشف نوشته‌های روی آن و برای رمزگشایی از رموز دستگاه به اطلاعات بیشتری نیازمندیم . بنابراین نوشتن کتاب دوازدهمین سیاره را بدون اشاره به فن آوری آنتی کی ترا تمام کردم اما بلافاصله بعد از انتشار کتاب برای دیدن دستگاه برنامه‌ریزی نمودم . همان سال بعد از انتشار کتاب یعنی سال ۱۹۷۷ برای دیدن یونان با همسرم راهی شدم آنچه که دل‌بستگی ویژه‌ام بود و او را راضی به آمدن می‌کرد معبد دلفی بود با وحی مشهور و سنگ نجوا کننده اش Omphalos / ناف .



به دلایلی که در کتاب متعاقبم پلکانی به ملکوت توضیح داده‌ام . البته به این دلیل هم رفته بودم که از موزه باستان‌شناسی آتن هم دیدار کنم . ماشین در آن بخش از موزه که به اشیاء برنزی اختصاص داده شده بود قرار داشت و توضیحی که به برای آن ارائه شده بود بسیار مختصر می نمود .

شماره ۱۵۰۸۷

ماشین مورد استفاده در نجوم (اسطرلاب ؟)

پیداشده در ۱۹۰۰ در دریای آنتی کی ترا

سیستمی از دیسک‌های چرخ‌دنده دار و نوشته‌های طولانی به یونانی از دومین قرن پیش از میلاد .

اطلاعات بیشتری داده نشده بود و عزم جزمی هم برای تحقیقات بیشتر وجود نداشت . اما هنوز کنجکاو بودم . بنابراین نام‌های به موزه نوشتم و از آن‌ها خواستم که از تازه‌ترین تلاش‌ها برای کشف رمز آن باخبرم کنند . در کمال شگفتی از مدیر موزه B. Philippaki پاسخی دریافت کردم . او نوشته بود :

در پاسخ به نامه ۱۷.۱۰.۱۹۷۸ شما اطلاعات زیر در اختیارتان گذاشته می شود :

ماشین شماره ۱۵۰۸۷ - X در دریای جزیره آنتی کی ترا توسط قایق‌هایی که اسفنج جمع می کنند پیداشده که بخشی از محموله کشتی غرق‌شده‌ای بوده که در نخستین سده پیش از میلاد دچار حادثه شده . فن آوری که ماشین تقویم گونه محاسبه گر خورشید و ماه دانسته شده و طبق تازه ترین شواهد قدمتش به حدود ۸۰ پیش از میلاد بازمی گردد . برای جزئیات فنی این فن آوری و نوشته‌های روی آن شما باید از رساله " چرخ‌دنده‌های یونانیان ، فن آوری آنتی کی ترا " که توسط دکتر De Solla Price نوشته و انتشارات تاریخ علم به سال ۱۹۷۵ منتشرش کرده کمک بگیرید . و البته در این خصوص یک مقاله قدیمی تر هم در ژوئن ۱۹۵۹ در مجله Scientific American منتشر شده .

نامه آتن خیلی دیر به دستم رسید و نتوانستم به موقع از آن در کتابم پلکانی به ملکوت استفاده کنم . اما در کمال شگفتی باعث شد که جعبه پاندورای پژوهشی گشوده و به بصیرت‌های با فرجام کاملاً غیرمنتظره بی انجامد . دکتر Derek de Solla Price برای شناسایی مکانیزم‌های ۳۰ چرخ‌دنده و حدود ۸۰ بخش متفاوت دیگر وارد عمل شده و به این فرایند یاری می‌رساند و طی مقاله‌ای که در Scientific American چاپ کرده پیشنهاد نموده که این فن آوری دستگامی برای بر آورد حرکات سیارات در رابطه با مجمع الکوآکب ستاره‌ای بوده و از آن به عنوان ساز و کاری کامپیوتری استفاده

می شده .

دکتر Derek de Solla Price

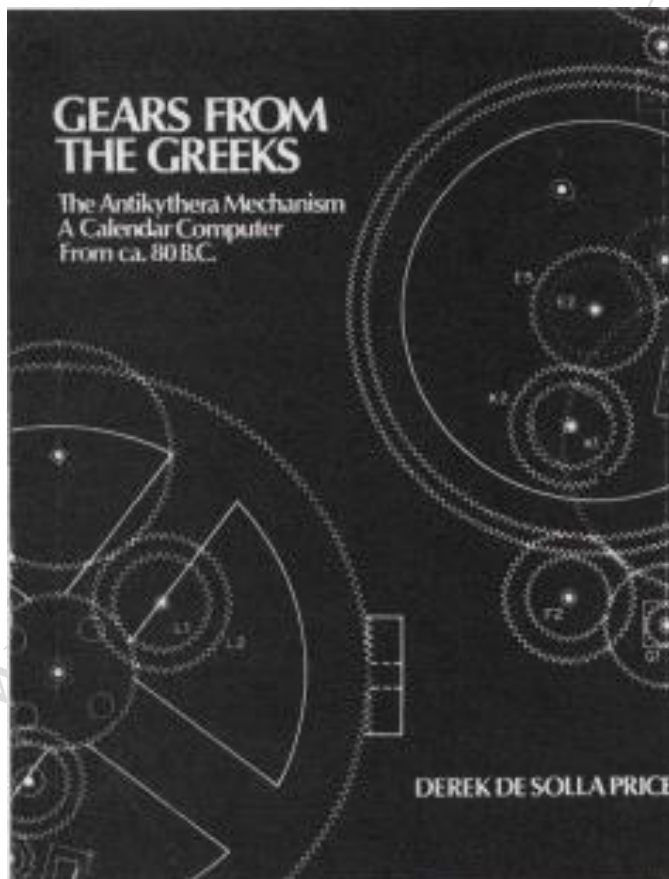


با چنین قابلیت‌های فناورانه که یونانیان باستان می‌توانسته‌اند در اختیار داشته باشند به هیجان آمد. او ساختن این فن آوری پیشرفته را به آن‌ها نسبت داد. فن آوری که نه فقط چند سده بلکه بیشتر از یک هزاره از زمان سنج نجومی قرون وسطایی جلوتر بوده. به کارشناسان یونانی ملحق شده و دو دهه را صرف مطالعه دستگاه می‌کند و طی آن با احتیاط عملیات تمیز کاری انجام شده و قطعات متنوع آن مورد بررسی قرار گرفته. استفاده از فناوری پیشرفته اشعه ایکس داخلی مکانیزم را معلوم می‌کند و به مرور زمان کتیبه خوان‌ها در قرائت نوشته پیشرفت می‌کنند. سپس دکتر Derek de Solla Price پروفیسور تاریخ علم دانشگاه ییل وارد عرصه شده یافته‌های جدیدی عرضه کرد و نتایج آن را در کتابش به سال ۱۹۷۶ منتشر نمود:

فن آوری آنتی کی ترا، چرخ‌دنده‌های یونانیان

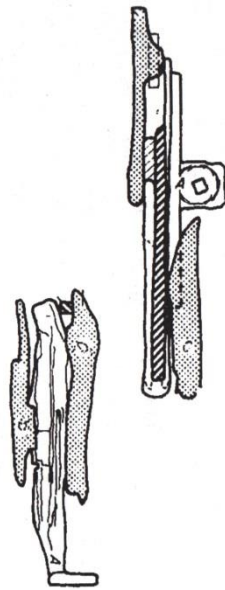
تقویم کامپیوتری به قدمت حدود ۸۰۰ پیش از میلاد

متعاقب پیشنهادی که از آنتی‌ها (مدیر موزه. م) دریافت کرده بودم کتاب را تهیه کردم. روی جلد بسیار جالب بود و محتویات شگفت‌انگیز بودند (عکس ۱۰۶). می‌شد مکانیزم را به خوبی جزء ناهمخوانی‌های درجه یک به حساب آورد.



یافته‌های پروفیسور آن‌ها را به این نتیجه‌گیری سوق داد که فن آوری آنتی کی ترا یک ابزار باستانی علمی جان به در برده بسیار قدیمی و پیچیده است و در واقع کامپیوتری است از قرن اول پیش از میلاد. پروفیسور de Solla Price به این نتیجه رسید که بقایای این فن آوری شامل چهار بخش اصلی است. مکانیزمی که در یک جعبه چوبی جای داده شده که اگر چه که چوب آن پس از دو هزار سال زیر آب ماندن از هم پاشیده شده آن را می‌توان از جلو و عقب باز کرد. گنج‌کننده

ترین بخش آن چرخ‌دنده‌ها هستند او ۲۸ چرخ‌دنده را در اندازه‌های مختلف شمرده و شناسایی کرده و نشان داده که چگونه آن‌ها در لایه‌های دو گروهی، یک گروه عقب و یک گروه جلو مونتاژ شده بودند. (عکس ۱۰۷)



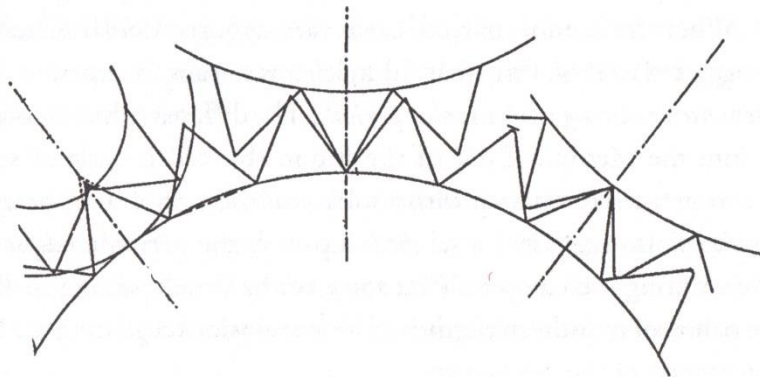
درون یک جعبه کوچک و باریک به نازکی مرتب شده و مثل محتویات یک ساندویچ روی هم قرار داده شده‌اند. همچنین او یک طرح الگو وار از همه گیره‌ها کشیده و نشان داده که چگونه دندانه یکی به دیگری وقتی که دو چرخ‌دنده اصلی می‌چرخیده‌اند گیر کرده (درون جعبه یکی جلو یکی عقب) - که احتمالاً با یک هندل دستی حرکت داده می‌شدند - بقیه چرخ‌ها هم همگی به حرکت در می‌آمدند (آن چنان که تا حدی بر روی جلد کتاب به تصویر کشیده شده).

دست کم ۱۰ مؤلفه‌ی مختلف در این سازوکار وجود داشت، که هر یک حاوی ضمایمی فرعی، اهرم‌ها و محورها و غیره بودند. بدون مطالعه‌ی صفحه به صفحه‌ی تجزیه و تحلیل‌های موجود در آن کتاب، ممکن نیست که بتوانیم فحوای نبوغی که در این مکانیسم‌ها جاری است را نقل و درک کنیم. شاید تنها با نقل قول برخی از کلمات و اصطلاحات فنی به کاررفته در کتاب، بتوان ایده‌ای در مورد آن بدست آورد: "ساختار کار یک صفحه مدرج"، "جفت‌های متحدالمركز یک صفحه مدرج"، "محیط بیرونی دنده‌ی اصلی"، "صفحه‌ی مرکزی محصور در فضای بین دو دایره هم محور بر یک صفحه"، "چهار حلقه‌ی کامل"، "پل ویژه برای فاصله‌ها"، "نوار پرچ شده به صفحه‌ی مرکزی"، "نشانگر صفحه مدرج"، "دایره مجرد منقوش و حکاکی شده‌ی ثابت"، "درجه‌بندی‌های سراسر فضای بین دو دایره هم محور بر یک صفحه"، "برآمدگی‌های لوحه‌ی صفحه‌ی مدرج"، "پشتیبان اتصال جایگاه کانالی"، "سریالی از سوراخ‌های کوچک"، "دندانه‌های متساوی‌الاضلاع"، "قاب متصل به یک توپ کروی با چهار پره چرخ"، "سیستم توالی دنده"، "علائم سیاره‌ای"، و چندی دیگر از این دست.

همه این اجزاء متنوع مکانیزم از یک برنز خاص ساخته شده‌اند، برنزی که یک صفحه فلزی صاف بوده که همه اجزاء از آن بریده شده‌اند. برنز آلیاژی از مس و قلع است ترکیبی که فلزی نرم با استحکام و مقاومت بیشتر را پدید می‌آورد. معمولاً اشیاء برنزی در نتیجه ریخته‌گری در قالب پدید می‌آیند زیرا آلیاژ چکش خور نیست. آن‌ها چگونه توانسته‌اند

صفحه‌ای تحت به ضخامت کمتر از ۶ میلیم تر بسازند؟ چگونه توانسته‌اند این قطعات را با دقت بسیار زیاد برش بزنند و چگونه توانسته‌اند دندانه‌های چرخ‌دنده را طوری برش بدهند که بتوانند تعداد دقیق دندانه‌های دور محیط هر چرخ‌دنده متفاوت را به دقت بسازند؟ انجام این کار به دانشی شگفت‌انگیز از ریاضیات و هندسه پیشرفته نیازمند است. دندانه‌های چرخ‌دنده‌ها آن چنان که مطالعات اخیر نشان داده با دقت شگفت‌انگیزی بریده شده‌اند. (عکس ۱۰۸) برشی با دقت و در یک زاویه ۶۰ درجه همسان که تناسب ایده آل مطمئنی را بین چرخ‌دنده‌ها پدید آورده. آن چنان دقیق و کامل که اجازه می‌دهد آن‌ها یکدیگر را بدون هیچ لغزشی یا گیر کردنی بچرخانند.

یکی دیگر از جنبه‌های شگفت‌انگیز این دستگاه کیپ شدگی درونی این مجموعه می‌باشد. واقعیت این است که جداشدگی بین سطوح مختلف در حد یک شکاف کوچک ۱.۳۵ میلی‌متری است. برای هر زمانی این دستاورد فن آوران فوق‌العاده‌ای به حساب می‌آید! تقریباً نزدیک به نانو فناوری. کوچک سازی قطعات مکانیکی در اندازه میکروسکوپی، فناوری که انتظار می‌رود در آینده به آن دست یابیم! آن‌ها چگونه به این فن آوری دست یافته بودند و توسط چه کسی؟



با این همه ظاهراً آنچه که استاد تاریخ علم را تحت تأثیر قرار داده بیشتر این واقعیت بوده که چرخ‌دنده‌ها هر کدام با تعداد دندانه متفاوت در اندازه‌های متنوع ساخته شده‌اند که سیستم کاملی از جعبه‌دنده دیفرانسیل را به نمایش می‌گذارند به این معنی که چرخ‌دنده‌های متفاوت در هم گیر می‌کرده‌اند تا در سرعت‌های متفاوت بچرخند. گیره‌های کوچک‌تر زمان بیشتری می‌چرخیدند (و البته سریع‌تر) و برعکس آن گیره‌های بزرگ‌تر با دندانه‌های درهم فرو رفته‌شان زمان کمتری می‌چرخیدند. اندازه‌های مختلف به معنی تعداد مختلف دندانه‌های چرخ‌دنده است. تفاوت در تعداد دندانه‌ها چرخ‌دنده اتفاقی نیست بلکه به طور کلی برای دست‌یابی به یک دقت مکانیکی طراحی شده.

از طرف دیگر سروکله چرخ‌دنده دیفرانسیل تا زمان ساخت یک ساعت کروی پیچیده توسط ابره‌ارت بی در بارگاه کنت آلمانی ویلهلم چهارم در کسل به سال ۱۵۷۵ پیدا نشده بود. پروفیسور پرایس نوشته که بنابراین فن آوری آنتی کی ترا یک دستگاه منحصر به فرد پیشرو از گذشته‌ای دست کم ۱۶۵۰ ساله برای آینده باقی می‌ماند.



هدف از ساخت چنین فن آوری شگفت‌انگیزی چه بوده؟

سرنخ‌ها را از سه جا می‌توان دنبال نمود. جعبه‌دنده، علامت‌های درجه‌بندی شده و نوشته‌ها. به پیشنهاد پروفیسور پرایس تعداد دندانه‌ها در چرخ‌دنده‌های متنوع می‌تواند دلالت بر این داشته باشد که این مکانیزمی بوده در ارتباط با پدیده قمری

طی دوره‌های متنوع خورشیدی. بخش‌های دیفرانسیلی‌اش را به چرخه متونیک قمری نسبت دادند (چرخه‌ای که طی آن ماه‌های قمری هر ۱۹ سال یک‌بار به چرخه سال خورشیدی می‌رسد). تعدادی هم بر این اعتقادند که طی چرخه‌ای با کسوف و خسوف دوره‌ای مربوط می‌شود. اینکه پاره‌ای از این نوشته‌های یونانی به نام‌های ماه‌ها اشاره می‌کردند استنتاج او بر پایه جنبه‌های شمسی - قمری این ماشین را تحکیم و تقویت کرد.

اما نشانه‌های درجه‌بندی شده بر مسیر مدور چرخ‌های بزرگ تر ظاهراً چرخه بزرگ را به دوازده بخش ۳۰ درجه‌ای تقسیم کرده - ۳۰ درجه نه سی روز - و نوشته‌های آنجا به این نکته اشاره دارند که این تقسیم‌بندی بر اساس ماه انجام نشده بلکه بر اساس شعبه‌های دوازده‌تایی زودیاکی انجام شده. در واقع نام‌های مجمع‌الکواکب دایره البروجی چون سنبله، میزان و جوزا و گاو (ثور) و ... بر مسیر مدور حکاکی شده‌اند (باید تاکید کنم به همان روشی که سومریان ترسیم کرده‌اند) برخی از نوشته‌های طولانی تر که اشاره‌هایی به انقلابین و اعتدالین را شامل می‌شوند به روشنی گواهی دهنده پدیده دایره البروجی هستند. همه کارکردهایی که به نوعی دلالت می‌کنند که چرخه‌های ماه نه فقط خورشید به دایره البروج مربوط هستند خودشان معما و اسرار هستند. با اینکه دامنه بسیار گسترده‌تری از توابع مکانیزم پیش رو قرار دارد پرایس آن را یک مکانیزم کامپیوتری تقویم نگار خورشید و ماه معرفی می‌کند که می‌بایستی خود ۸۷ پیش از میلاد ساخته شده باشد. ماشینی که "از تغییر و تبدیل هیپارکوس در افلاک نمای ارشمیدس حاصل شده". او تاکید کرده که این گواهی است بر "سطح بالای خبرگی فنی یونانی - رومی نسبت به آنچه که تصور می‌شده ... شیء منحصر به فردی که نظر ما را کاملاً درباره یونانیان تغییر می‌دهد". او بر این نظر پا فشاری نموده و عنوان کتابش را "چرخ‌دنده‌های یونان" نام نهاده.

متوجه شدم که این نتیجه‌گیری‌ها نه فقط نمی‌توانند به پرسش‌های چگونگی و چرایی و اینکه چه کسی به واقع این دستگاه منحصر به فرد را ساخته پاسخ بدهند بلکه در ستایش از "یونانیان" برای دانش نجومی‌شان راه افراط را پیموده‌اند. دانشی که باید آن را از طریق بابلی‌ها به سومریان نسبت داد. برای یافتن عبارت‌های سومر و سومریان بیهوده کتاب را می‌کاویدم. اما اشاره مختصری به "اخترشناسی بابلیان" پیدا کردم. مکانیزم به جای اینکه زنجیره‌ای از وقایع را در زمان جاری نشان بدهد تسلسل ادواری مجموعه‌ای از پدیده‌ها گسسته را در بر می‌گیرد. از این نظر بیشتر با جوهره اخترشناسی بابلی و رایانه‌های دیجیتالی امروزی سازگار است تا با نمونه‌های هندسی یونانی. با یافتن اشاره مختصری به میان‌رودانیان نسخه‌ای از کتاب "دوازدهمین سیاره" را برای پروفیسور پرایس فرستادم با نام‌های که در آن به منشأ سومری دایره البروج اشاره شده بود و ...

پاسخی دریافت نکردم اما یک سال بعد یا بیشتر از آن در مارس ۱۹۸۲ دعوت‌نامه‌ای از او به دستم رسید که مرا به سخنرانی‌اش در کلوپ هاروارد در نیویورک دعوت کرده بود.



American Friends Of The Haifa Maritime Museum, Inc.
18 East 74th Street, P.O. Box 616, New York, N.Y. 10021, (212) 450-4509

March 22, 1982

Dear Sir/Madam:

We are delighted to announce that Professor Derek J. de Solla Price of Yale University will be our guest speaker on Monday April 5, 1982, 7:30 P.M. at the Harvard Club of New York City, 27 West 44th Street. The subject of his lecture is:

Is Computer Genius a Throwback To Ancient
Babylonian Thought Styles?

(Dr. Price) is Avalon Professor of the History of Science, Yale University. He is a renowned authority in the field of physics and particularly in the field of history of science with special reference to the evolution of scientific instruments.

You and your friends will be most welcome at the meeting, and we look forward to seeing you.

Sincerely yours,

Dr. A. Joseph Berlau
Secretary

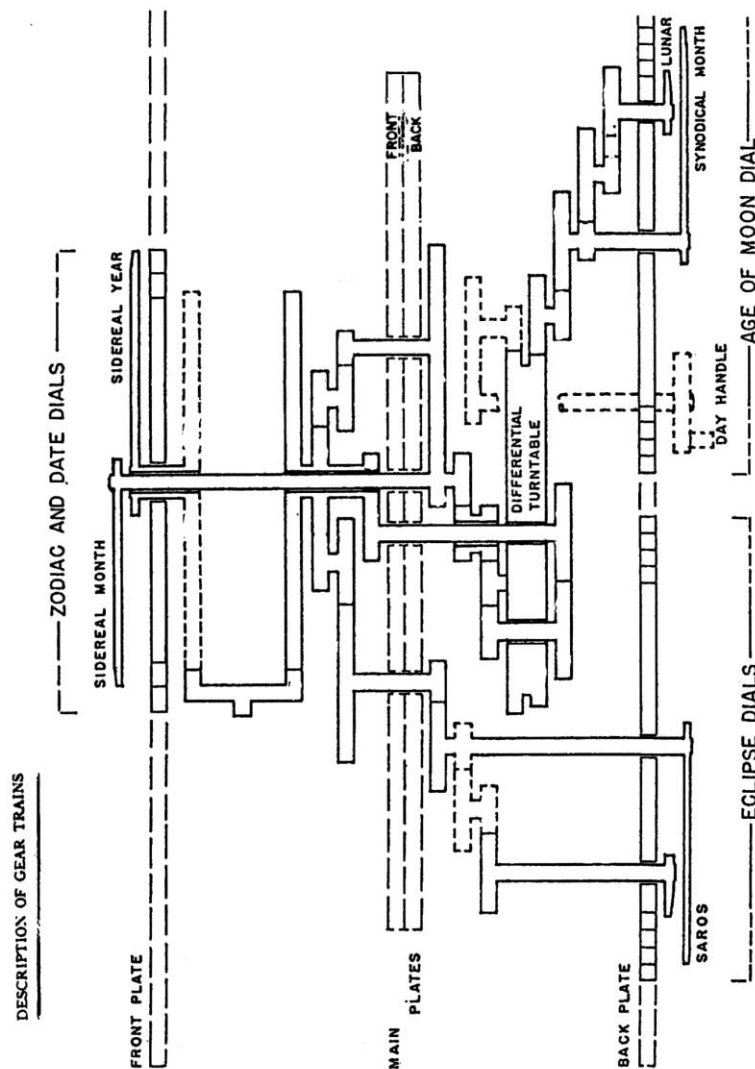
The favor of a reply is requested.
R.S.V.P. Dr. A. Joseph Berlau, Secretary
() 761-5299

موضوع سخنرانی این بود :

آیا نبوغ کامپیوتری به گذشته ، به شیوه های اندیشه ورزی بابلی بازمی گردد ؟
به نظر هم راستا با سؤالاتی که برایش مطرح کرده بودم .

دعوت خواهی از طرف انجمنی به نام دوستان آمریکایی موزه Haifa Maritime فرستاده شده بود (موزه جالبی که بازدید از آن را توصیه می کنم) و البته که این دعوت را پذیرفتم و عکس هایی از کتابم را که اشیاء باستانی میان رودانی را نشان می داد و مدارک اثبات این امر مهم بودند که دانش نجومی از سومر به بابل باستان و سپس یونان منتقل شده را با خود بردم . سخنرانی دکتر پرایس هم راستا با سخنرانی ها و مقالات قبلی اش - که چاپ شده و دسترس بودند - با اسلاید یا دیگر موارد تصویری همراه نبود . او این توضیح را افزود که بابلیان به محاسبات بی معنی و خسته کننده چسبیده بودند در حالیکه یونانیان با هندسه ای خیال انگیز اوج گرفته اند . رویهمرفته این هندسه ترجیحاً آکادمیک بر آمده از یونانیان مبتنی بر شیوه های اندیشه ورزی علمی یا فلسفی به موقع خود به کمال رسیده و عصر رایانه را به ارمغان آورده . در این سخنرانی هیچ اشاره ای به سومر و سومریان نشد و بخش پرسش و پاسخ خیلی مختصر برگزار شد چرا که در این نشست می بایست پیرامون انتخابات هیئت امنای انجمن و دیگر مسائل هم بحث می شد و دست بر افراشته من نادیده گرفته شد . موفق شدم بعد از سخنرانی دکتر پرایس به او سلامی بکنم و ماجرای نامه و کتابم را یادآور شوم . او هم گفت سلام و برگشت تا با جمعی که دورش را گرفته بودند حرف بزند . من متحیر مانده بودم که آیا او واقعاً مرا به جا آورده یا نه .

پروفسور پرایس سال بعد تر فوت کرد و در نتیجه راه تماس های بیشتری که می توانستم با او داشته باشم به ناگاه بسته شد و اگر چه که می بایست از دو هوادارم در انگلستان تشکر کنم ؛ یکی کیث اچ پروفسور ساعت شناس و دیگری مارتین بی که به صورت پاره وقت بر ساعت ها کار می کرد . کسانی که مرا در کنار تحقیقات مهم بعدی درباره مکانیزم نگه داشتند . تحقیقاتی که بر عمق اسرار افزودند چون آن ها نشان دادند - در میان دیگر چیزها - که دکتر پرایس فقط دو گروه " تنگ هم قرار گرفته " از اجزاء متحرک را در نظر گرفته و در واقع چرخ دنده ها در هفده لایه قرار گرفته اند (عکس ۱۱۰) .



نخستین مطالعه مهم را آلن جی بروملی انجام داده بود که آن را می توان " تجزیه و تحلیل از طریق بازسازی " نام نهاد او یک دانشمند علوم رایانه در دانشگاه سیدنی استرالیا بود . و این تحقیق را با همکاری ساعت ساز مشهور استرالیایی فرانک پریسوال انجام داده بود . جزئیات گزارششان در مجله Horological در جولای ۱۹۹۰ خبر از دشواری های تمام نشدنی پیش روی آن ها در جریان کپی کردن از چرخ دنده ها و دندانه های دقیقشان می دهد . در اتصال این بخش با آن بخش ، اینکه همه این ها را در فضاهای کوچک جا دهند و برای به کار انداختنش بکوشند . در بریدن دندانه ها در زوایه ۶۰ درجه

باشکست مواجه شدند. در تمام این مدت آن‌ها در شگفت بودند که چگونه باستانی‌ها انجامش داده‌اند؟ چگونه یک صفحه مدرج را به ۷۹ بخش مساوی تقسیم کرده‌اند؟ چگونه توانسته‌اند چرخ‌دنده‌های موازی محوری بسازند که در جهت معکوس حرکت کنند؟ در پاسخ به همه این‌ها پروفیسور بروملی با اوقات تلخی نوشته:

"نمی‌توانم ادعا کنم که همه پاسخ‌ها در باره چگونگی ساخته‌شدن مکانیزم آنتی کی ترا را در اختیاردارم. هیچ کس بیشتر از من نمی‌تواند درباره دانش کامل کارکردش یا ریاضیاتی که در عملکرد چرخ‌دنده‌هایش به کاررفته ادعایی داشته باشد... یگانه حقیقت گریزناپذیر این است که چگونه صنعت کاری در بیش از دو هزار سال پیش توانسته ماشین آنتی کی ترا را بسازد"

کامل‌ترین تلاش بعدی توسط ام تی رایت سرپرست مهندسی مکانیک در موزه علوم لندن انجام شده. کسی که سال‌های بسیاری را صرف تجزیه و تحلیل مکانیزم نموده. بدون اتکا به مطالعه پرایس درباره بقایای مکانیزم، او با استفاده از آخرین فناوری‌های موجود فن آوری را دوباره مورد مطالعه قرار داده و حتی برای تصویربرداری با اشعه ایکس یک دستگاه بزرگ را به کار گرفت. متعاقباً با ساختن یک کپی از آن سعی کرد تا به عمق رازهای مکانیزم پی ببرد. نتایج در مجله Horological در می ۲۰۰۲ منتشر شد. نتایجی متضاد با نتیجه‌گیری‌های پرایس، در موارد فنی متنوع اشاره می‌کند که برخی بخش‌ها هنوز گم‌شده باقی‌مانده‌اند و به این نتیجه می‌رسد که مکانیزم یک افلاک نما بوده و مدل مکانیکی است از منظومه شمسی که مدارهای سیارات را حول محور خورشید در سرعت نسبی صحیح نشان می‌دهد.

با این حال اگرچه مطالعه به مقدار زیادی روی جنبه‌های دایرالبروجی دستگاه زوم کرده هیچ توضیحی برای پارادوکس‌های آشکار ارائه نشده:

چرا برای نشان دادن مدار ونوس یا مشتری به دور خورشید به چنین فن آوری دایره البروجی پیچیده‌ای نیاز بوده؟ برای نشان دادن روابط بین خورشید و ماه (پدیده‌هایی چون کسوف و خسوف) چه نیازی به ساخت چنین دستگاه پیچیده‌ای بوده؟

واقعیت این است که حتی تحقیقات قابل توجه بروملی و پریسوال هم نتوانسته به سؤالات کلیدی که درباره این دستگاه مطرح می‌شود پاسخی فراهم نماید. این امر منجر به این شده که گروهی از دانشمندان یونانی و بریتانیایی با کمک کارشناسان تصویربرداری و کامپیوتری آمریکایی و با حمایت مالی بانک بین‌الملل یونان دست به کار شوند و پروژه تحقیق درباره فناوری آنتی کی ترا را کلید بزنند.

آن‌ها از پیشرفته‌ترین فناوری‌های موجود استفاده کردند و با ساخت یک مدل به‌روز شده از ماشین نتایج را آزمایش نمودند. آن‌ها نتایج یافته‌هایشان را طی کنفرانس بین‌المللی در آتن به تاریخ سی نوامبر و اول دسامبر ۲۰۰۶ ارائه کردند. گزارش کاملشان در ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶ در مجله Nature منتشر شده که با استفاده از فناوری پرتونگاری برای بررسی شیء عتیقه در آتن که در کشتی غرق شده کشف شده این تیم تازه‌نفس توانست اشیاء ریز تری را در فن آوری پیدا کند. مشخص شد که آن‌ها دست کم ۳۰ چرخ‌دنده بوده‌اند، شاید ۳۲ و شاید تا حد ۳۷ چرخ‌دنده. بعضی از آن‌ها در حد یک شیء مینیاتوری بودند. آن‌ها توانستند برخی از نوشته‌های اضافی بر بخش‌های فلزی و چوبی را بخوانند و اعلام شد که برخی از این حروف بسیار ریز و در حد دو میلی متر بوده‌اند.

۹. contrate gears: چرخ‌ها با دنده‌ها یا دندانه‌هایی که با زاویه‌ای که از تقاطع دو خط عمودی بوجود آمده بر سطح قرار گرفته. م

به همان اندازه که این یافته‌ها گیج‌کننده بودند، متحیرکننده ترین کشف در مهارت‌های فناوریانه این بود که دو چرخ‌دنده‌ی متصل به هم، به شکل ظریفی تغییر داده‌شده و تعمداً بد تراز شده بودند، با یک محور کوچک مبتکرانه از یک دنده، تا دنده‌ی دیگر را به عقب و جلو حرکت داده و مدار بیضوی و غیرمعمول ماه را شبیه‌سازی کند. آن چنان که دانشمندان تاکید می‌کنند، اگر هدف توانایی پیش‌بینی کسوف و خسوف بوده این کار لازم بوده. مایکل ادموند، پرفسور نجوم و رهبر تیمی تحقیقاتی در دانشگاه کاردیف ولز، در این مورد گفت: "وقتی چنان چیزی را می‌بینید، دهانتان بازمی‌ماند و با خود می‌گویید آی پدر سوخته!، عجب هوشی، عجب طراحی فنی زیرکانه‌ای".

وقتی این سؤال مطرح می‌شود که طی سده‌های پیش از میلاد چه کسی چنین فناوری در اختیار داشته بهترین حدس تیم این است که به Hipparchus و جزیره رودس اشاره کنند. اگر چه که خودشان بارها و بارها تاکید کرده‌اند که در جزیره رودس در دوران ما قبل و مابعد آن هیچ چیزی که شبیه آن باشد نیافته‌اند. به این دلیل ساده که مکانیزم جعبه‌دنده بیشتر از یک هزار سال بعد در اروپا پدیدار شده. درباره اینکه چه کسی دانش اخترشناسی مورد نیاز برای اختراع این مکانیزم را داشته آن‌ها بدون اینکه وارد جزئیات شوند می‌گویند: "این دانشی است که از بابلیان به میراث رسیده". درباره اینکه چه کسانی به چنین فن آوری نیازمند بوده‌اند و برای چه کاری از آن استفاده می‌کردند؟ پروفیسور ادموند خیلی راحت پاسخ می‌دهد که:

ما نمی‌دانیم.

اما دیگر اعضاء تیم پاسخ می‌دهند:

این دستگاه برای تعیین زمان جشن‌های مذهبی و زراعت مهم بوده.

با توجه به جنبه‌های اخترشناسی و فناوری منحصر به فرد به کاررفته در این فن آوری متحیرکننده چنین پاسخ‌هایی باعث تعجب هستند. وجودش در چارچوب زمانی که برایش در نظر گرفته شده همان قدر گیج‌کننده است که کسی بگوید عیسی برای گفتگو با پیروانش از تلفن همراه استفاده می‌کرده. آن چنان که خواننده در پایان این کتاب پی خواهد برد تا زمانی که تحقیقاتم را برای کتاب "پایان روزها" به پایان نبرده بودم (انجامین دفتر تواریخ زمین) به راز بد فرجام دستگاه محاسب (پیش بین) بر من مکشوف نشده بود.

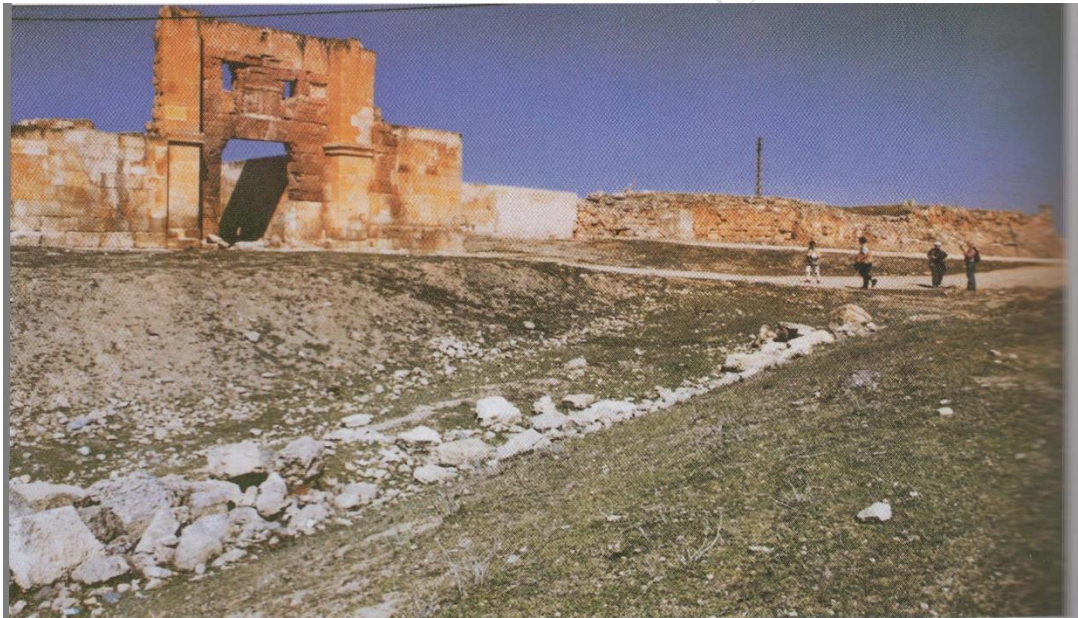
<https://www.facebook.com/Lostbookofenki>

نازکا :

جایی که خدایان زمین را ترک کردند

در ۱۹۹۷ راهنمای یکی از اردوهای تواریخ زمین به ترکیه شدم و در برابر اعتراض‌های متصدی اصرار داشتم که ما به بخش شرقی کشور برویم ؛ جایی که مردم بومی درباره وضعیت امنیتی و برخورد‌های خشونت‌بار بین ارتش ترکیه و شورشیان کرد نگران بودند . حران موردی است که به شکلی تصادفی در رده‌بندی کتاب مقدسی و لابه‌لای بقیه مطالب از دید خواننده پنهان می‌ماند . جایی که در بیش از چهار هزار سال پیش به فرمان خدا ابراهیم سفرش را به کنعان از آنجا آغاز نموده . او با پدرش و دیگر اعضاء خانواده‌اش از اور پایتخت سومریان در جنوب میان‌رودان به حران آمده .

در حران بوده که ربکا برای ازدواج با اسحاق پسر ابراهیم انتخاب‌شده و جایی بوده که یعقوب پسر اسحاق عاشق و دل‌باخته راحیل شده . هر سه شیخ عبرانی و همسران و سپس همه دودمانشان - از جمله خودم - یک " رابطه باطنی " با حران داشته‌اند . اما این تنها دلیل رفتن من به آنجا نبوده . دلیل اصلی‌ام برای بازدید از آنجا دیدن خرابه‌های یک معبد باستانی متعلق به خدایان بوده که از آنجا خدایی عزمش را جزم کرده که زمین را ترک کند ولی پنجاه و پنج سال بعد طبق یک نقشه سماوی بازگشته !
حران امروزی شهر خفته‌ای است محاصره‌شده با دیوار دفاعی پر ابهت اما فروریخته از دوران قرون وسطی و اسلامی . (پلات ۳۴) . این دیوار به علت نبردهای سختی که آنجا در می‌گرفته ساخته‌شده بوده . ساکنانش در خانه‌های خشتی شبیه به زنبور زندگی می‌کردند تا در گرمای تابستان بتوانند از محیطی خنک استفاده کنند .



فراپه‌های دیوار دفاعی قرون وسطایی حران

اما در دوران باستان حران یک مرکز تجاری پر رونق بوده و برای معبد خدا Sin (خدای ماه) که معبد اصلی‌اش در اور و برای آکادمی‌های کتابت‌ش مشهور بوده . بیرون شهر بنا بر روایت‌های سنتی جایی بوده که یعقوب راحیل را ملاقات کرده و هنوز هم این محل وجود دارد که توسط سکوهایی بتنی محافظت می‌شود . (پلات ۳۵)



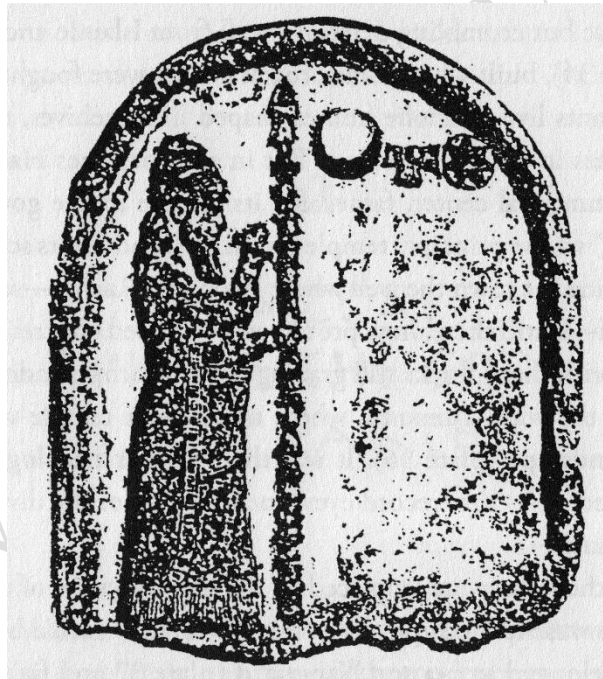
پاه یعقوب در مران

با گله‌های گوسفندی که هنوز در چمنزار نزدیک به آن مشغول چرا هستند. در بین دیوارها تپه‌ای وجود دارد، جایی که معبد باستانی بوده و دورنمایی از نوعی خیابان بندی در آن پیداست. (پلات ۳۶).



فراپه‌های معبد مران

جایی که باستان‌شناسان چهار ستون سنگی حکاکی شده را پیدا کرده‌اند که گزارش‌های شاهدان را از عزیمت و بازگشت یزدانی در خود ثبت نموده. دو تا از ستون‌ها توسط کاهن اعظم معبد به نام Adda-Gupi برپاشده و قایعی که توسط او شرح شده بر آنها ثبت گردیده. دو ستون دیگر به پسرش Nabunaid تعلق دارند و بر آنها ثبت شده که چگونه مقدر شده که او آخرین شاه بابل باشد. (عکس ۱۱۱ پلات ۳۷)



سال معادل این وقایع می‌شود ۶۱۰ پیش از میلاد . Adda-Gupi نوشته که خدا Sin " از دست مردم عصبانی شده و به ملکوت رفته " آن هم در ۵۵۵ پیش از میلاد . سپس پشیمان شده و وعده داده که سروری‌اش را در اور احیاء نماید . او بازگشته ، بازگشتش در دوران خودش شبیه به افسانه بوده . Nabuna بر ستون سنگی‌اش نوشته‌این بزرگ معجزه‌ای از Sin بوده که از دوران ناشناخته باستانی توسط خدایان و اله گان بر زمین رخ نداده بود .
نه مردم روی زمین پیش از این دیده بودند
نه نوشته‌ای بر الواح از دوران قدیم یافت می‌شود
که Sin خدای خدایان و اله گان

کاملاً در معرض دید Nabuna شاه بابل قرار گرفت .

داستان کامل آن با جزئیات بیشتر در کتاب " پایان روزها " هفتمین کتاب از مجموعه تواریخ زمین آمده و با ارائه انبوهی از دیگر شواهد این نتیجه فراهم شده که نه فقط خدا Sin به همراه همسرش زمین را ترک کرده بلکه با کمی استثناء کل آنوناکای زمین را ترک کرده‌اند . در واقع این جزئیات عزیمت به قدری فراگیر بوده که حتی در اورشلیم مطابق با گزارش کتاب مقدس (حزقیال ۱۲ : ۸) سوگورانی بوده‌اند که می‌گفته‌اند : " یهوه دیگر ما را نمی‌بیند و یهوه زمین را ترک کرده " .

در مجلدات پیشین تواریخ زمین و قبل تر از این کتاب ، داستان آمدن آنوناکای از نیبیرو به زمین گفته شده ، احتیاجشان به طلا تا از انقراض جو سیاره‌شان (یا پیر شدگی) جلوگیری کنند و یکی از نخستین شهرهای خدایان به نام E.din (Eden) در میان رودان قبل از طوفان با یک مرکز کنترل و پایگاه فضایی و مراکزی برای دیده بانی و دالان فرودی برای فضا پیمایها و هواپیماییشان تأسیس شده . همه چیزهایی که طوفان منهدم نمود و با طراحی مشابهی در سرزمین‌های کتاب مقدسی بازسازی شد . فرودگاهی برای فضاپیمایها در شبه جزیره سینا ، مرکزی با زمینی صاف و محکم و مناسب برای فراز و فرود ، یک مرکز کنترل مأموریت در جایی که بعدها اورشلیم نام گرفت . هرم بزرگ و اهرام مجاورش در جیزه به عنوان برجهای راهنما مورد استفاده قرار می گرفتند و فرودگاه ما قبل طوفانی در کوه‌های لبنان (بعلبک) به عنوان مرکز رفت و آمد احیاء شد . این چهار مکان نامبرده شده در امور بین خدایان و انسان نقش کلیدی داشته‌اند آن هم نه فقط در دوران باستان بلکه در حال حاضر و حتی در آینده .

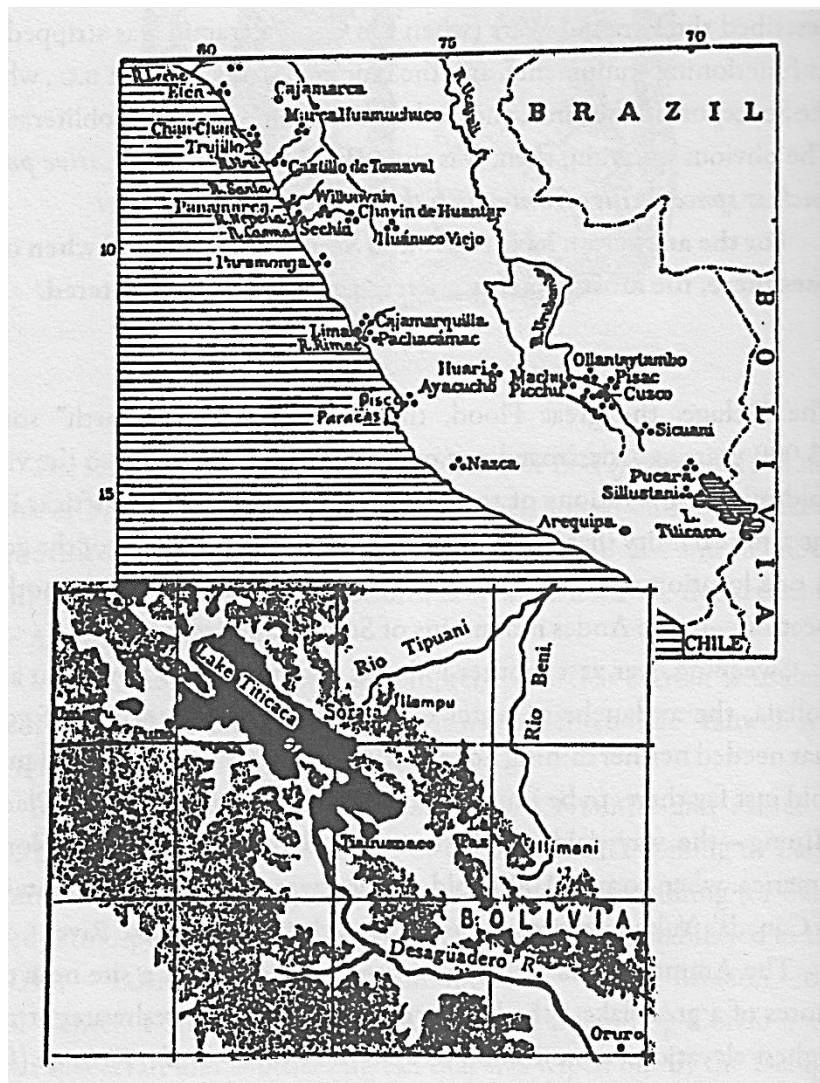
در کتاب " جنگ‌های خدایان و انسان " نبردهای هرمی را توضیح داده‌ام . زمانی را که هرم بزرگ از تجهیزات عملیاتی اش تهی شده بود و همچنین حمله هسته‌ای ۲۰۲۴ پیش از میلاد را که باعث شد پایگاه فضایی در سینا و سودوم و گمورا نابود شوند . پرسش صریح ما این است که :

تسهیلات فضایی پس از انفجار هسته‌ای بوده که از آنجا آنوناکای بتواند زمین را ترک کند ؟

برای پاسخ ما باید آمریکای جنوبی را بررسی کنیم و وقتی کسی به آنجا برود می‌تواند با عجیب‌ترین خرابه‌های باستانی مواجه شود . سیل بزرگ که حدود ۱۳۰۰۰ سال پیش زمین را ویران نمود نه فقط همه چیز را در Edin تخریب کرد بلکه عملیات حیاتی آنوناکای برای استخراج طلا در جنوب آفریقا را هم متوقف نمود . اما همین بلایی که باعث شد آنوناکای از طلا محروم شوند در جای دیگری منبع خیلی بهتری را در اختیارشان قرارداد ، جایی واقع در کوه‌های آند در آمریکای جنوبی معادن وسیع طلا را در مکانهایی آشکار نمود که امروزه پرو و بولیوی نامیده می‌شوند . آوار آب حجم عظیمی از طلا را معلوم نموده بود که به استخراج و تصفیه و پالایش نیازی نداشت . قطعات خالص طلا در آنجا در دسترس بودند تا با روش Placer Mining / رسوب زدایی^۱ پیدا و بازیافت شوند . روشی که با آن هزاران سال بعد طلا در آمریکای شمالی بازیافت می‌شده ، وقتی که حدود ۳۰۰۰۰ جستجوگر طلا به کوه‌های قلمرو Yukon در کانادا هجوم آورده و ماهیتابه‌های خود را برای یافتن طلا در رودخانه Klondike فرو کرده بودند . آنوناکای مرکز جدید خود را برای استخراج طلا در نزدیکی کرانه‌های دریاچه‌ای بزرگ بنا نمود . بزرگ‌ترین مکان حاوی آب شیرین و قابلیت کشتی رانی در بالاترین ارتفاع (حدود ۱۳۰۰۰ پا در جهان) دریاچه Titicaca (عکس ۱۱۲)

^۱ Placer Mining : گاهی اوقات رسوبات سطحی حاوی ذرات طلا یا برخی مواد معدنی با ارزش دیگر هستند . Placer Mining جایی است شبیه

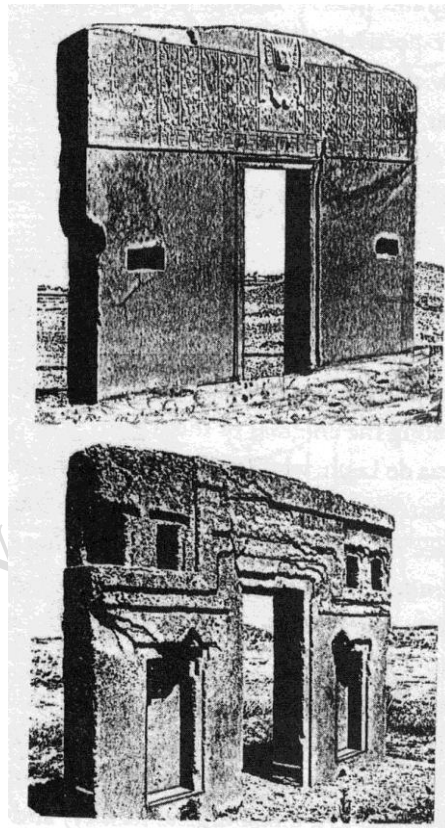
معدن که در آن رسوبات طلا یا سایر مواد معدنی با ارزش زودده می‌شود . م



که توسط بومیان نواحی Aymara، Tiahuanacu نامیده می‌شده (و اخیراً Tiwanaku نام گرفته) به نظر اینکاهای پرو جایی است که خدای بزرگ باستانی آمریکای جنوبی Viracocha نخستین انسان‌ها را در آنجا جای و عصای طلایی به آن‌ها داده که با آن کوزکوی آینده را مکان‌یابی نمایند و به این اجداد اینکاهای تمدن عطا نموده. سپس او زمین را ترک کرد و ناپدید شد.

نخستین مکتشف اروپایی Tiahuanacu در دوران معاصر Ephraim George Squier در کتاب (بناهای باستانی پرو ۱۸۵۳) از یافتن این مکان دورافتاده و تهی از سکنه شگفت‌زده شده بود. در ارتفاعی حدود چهار کیلومتری او با بقایای ساختارهای سنگی غول سنگ‌های تراشیده شده، مجسمه‌هایی که موجودات مذکر غیر عادی شبه غول را نشان می‌دهند، کانالهای طولانی برای آبرسانی یا دیگر مایعات) و تونلهایی زیرزمینی روبرو شد. او از این قضیه شگفت‌زده شده بود که چه کسی چنین تخت سنگ‌هایی را به چنین مکان فراموش‌شده و دورافتاده‌ای حمل کرده و آن‌ها را تراشیده و حکاکی نموده؟ وقتی که به ساحل دریاچه، جایی که خرابه‌های سنگی معماگونه‌ای بر زمین ریخته بود رسید بر شگفتی‌اش افزوده شد. دماغه‌ای پیدا و از آنجا آن منطقه را بررسی کرد و متوجه شد که دریاچه و Tiahuanacu در یک فرورفتگی توپوگرافیک قرار گرفته‌اند. قله‌های بلند دره پهناوری را که روزگاری مسطح بوده (یا کم شیب) در بر گرفته‌اند و قله‌ها برای یک ده هزار پای دیگر در اطرافش مرتفع شده‌اند و دره عمیق تر شده. دو قله‌ای که در این چشم‌انداز قرار دارند عبارت‌اند از Illampu به ارتفاع ۲۷۰۰۰ پا و Illimani به ارتفاع ۲۵۰۰۰ پا (مرتفع‌ترین قله‌های کوه‌های آند). او فقط توانست به فکر این بیافتد که آن‌ها را با قله‌های دو قلوبی آارات مقایسه کند (مرتفع‌ترین قله‌های خاورمیانه اگر چه فقط به ارتفاع ۱۷۰۰۰ و ۱۳۰۰۰ پا) و در فصلی که به Tiahuanacu پرداخته از عنوان "Tiahuanacu بعلبک دنیای جدید" استفاده کرده. این نشان می‌دهد که او تا حدی به راز حقیقی نزدیک شده بوده.

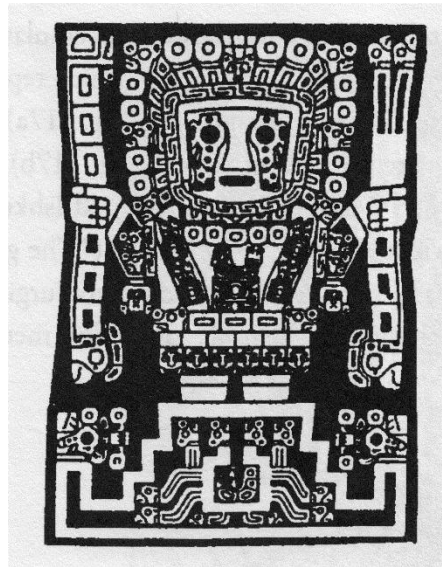
وقتی در ۱۹۸۹ به Tiahuanacu و دریاچه Titicaca رفتم نخستین کتاب راهنمایم نه یکی از انواع کتاب‌های راهنمای در دسترس گردشگرها بلکه یکی از کتاب‌های قطور جلد زرد آرتور پوزانسکی^۲ بود. مهندس اروپایی که به بولیوی رفته و تمام زندگی خود را وقف حل معماهای خرابه‌های آنجا نموده بود. وقایع‌نگار اسپانیایی Pedro de Cieza de Leon که بین سال‌های ۱۵۵۰-۱۵۳۲ به پرو و بولیوی سفر نموده گزارش داده که: " بدون شک خرابه‌های Tiahuanacu قدیمی‌ترین مکانی بوده که او در این سرزمین‌ها دیده ". آرتور پوزانسکی که از سال ۱۹۱۴ نوشته‌های سترگش را شروع کرد در همان ابتدای کار جامعه علمی را شگفت‌زده نمود، چون نوشته که Tiahuanacu ۱۲۰۰۰ سال پیش ساخته شده. ساختار اصلی روزمینی در Tiahuanacu (به همراه تعداد زیادی ساختار زیرزمینی) Akapana نام دارد. یک تپه مصنوعی سوراخ‌سوراخ شده پر از کانال و آب‌گذر و دریچه تخلیه در کتابم " قلمرو فراموش شده " اشاره کرده‌ام که از این مجاری به عنوان تأسیسات استخراج و ذوب فلزات استفاده می‌شده و یک سنگ یکپارچه معماگونه، همان دروازه سنگی مشهور به دروازه آفتاب (عکس ۱۱۳) که از یک تخته‌سنگ صاف بریده و شکل داده شده.



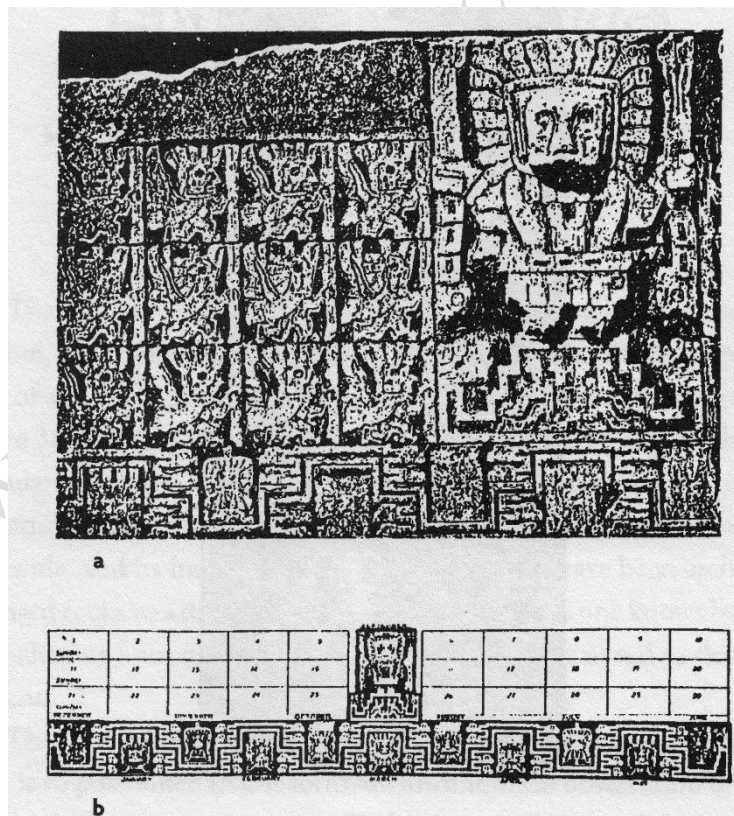
با توجه به تصاویر حکاکی شده بر " دروازه آفتاب " این مفهوم به ذهن خطور نموده که هدف اصلی از برپایی آن چنان که نحوه چیدمان تصاویر حکاکی شده بر دروازه نشان می‌دهد کارکرد دایره البروجی / نجومی پیچیده‌تری بود که احتمال استفاده از

^۲. آرتور پوزانسکی (۱۸۷۳-۱۹۴۶) که اغلب او را با نام «آرتورو» می‌شناسند، در برهه‌های مختلف زندگی اش، در مسندهای مختلفی چون مهندس، کاوشگر، هدایت‌گر کشتی، مدیر یک شرکت ناوبری رودخانه ای، کارآفرین، عضو شورای شهر La Paz، و به عنوان یک کارفرعی، او را در مقام یک باستان‌شناس شناخته شده و محترم قلمداد می‌کنند. در جریان سال‌های زندگی اش، پوزانسکی را به خاطر نویسنده و محقق پرکار بود و مشارکت فعالش در دفاع و توسعه ی بولیوی می‌شناختند. کارهای معروف او شامل، Tihuanacu، مهد انسان آمریکایی، La Lancha، Campana de Acre، "Iris" Die Osterinsel und ihre praehistorischen Monumente. و Rasas y Monumntos، Prehistoricos del Altiplano Andino، خارج از بولیوی، جایی که همچنان آثار او خوانندگان خود را دارد، آثار پوزانسکی در مورد سایت Tiwanaku، از جمله محبوب‌ترین موارد برای مولفینی چون Hapgood Charles، Graham Hancock، و Rand Flem-Ath می‌باشند، کسانی که به قدمت گذاری پوزانسکی درباره سایت Tiwanaku جهت پشتیبانی از آثار خود اعتماد می‌کنند.

آن به عنوان تقویم را تقویت می کند . تصویر بزرگی از خدا ویرا کوچا در مرکز دروازه بر سایر حکاکی ها تفوق دارد . (عکس ۱۱۴)



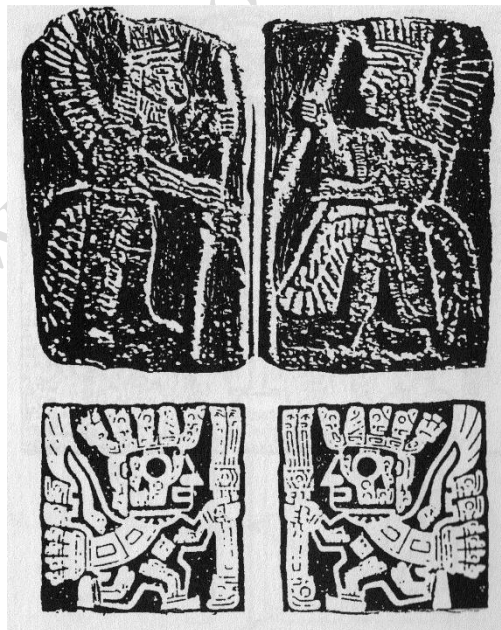
نمادی که خود یک عصای شاخدار/ شکافته درخشان به دست گرفته و بر ردیفی یازده تایی از تصاویر مشابه کوچک تر حکفرمایی می کند و سی " فرستاده " در دو ردیف پانزده تایی احاطه اش کرده اند .



که جمع آن ها می شود سی روزی که یک ماه را پدید می آورند . این کنده کاری ها را بنده به عنوان سرنخی برای گشودن اسرار در نظر می گیرم چون آن ها دقیقاً شبیه به حکاکی هایی هستند که در خرابه های هیتی در آناتولی دیده بودم . آنجا خدا Teshub حاکم بود (عکس ۱۱۶)

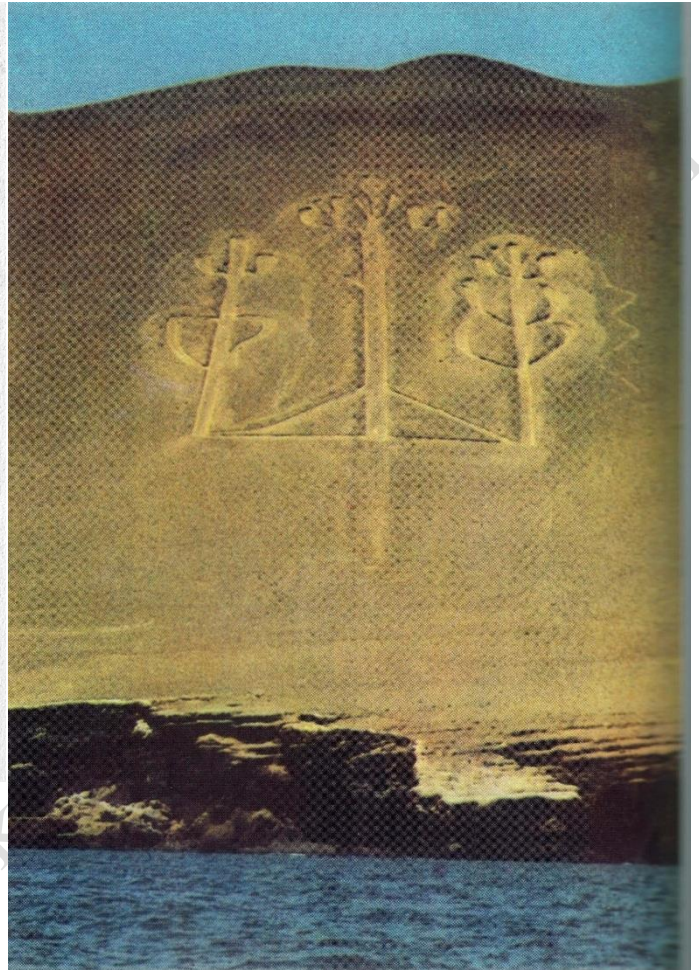
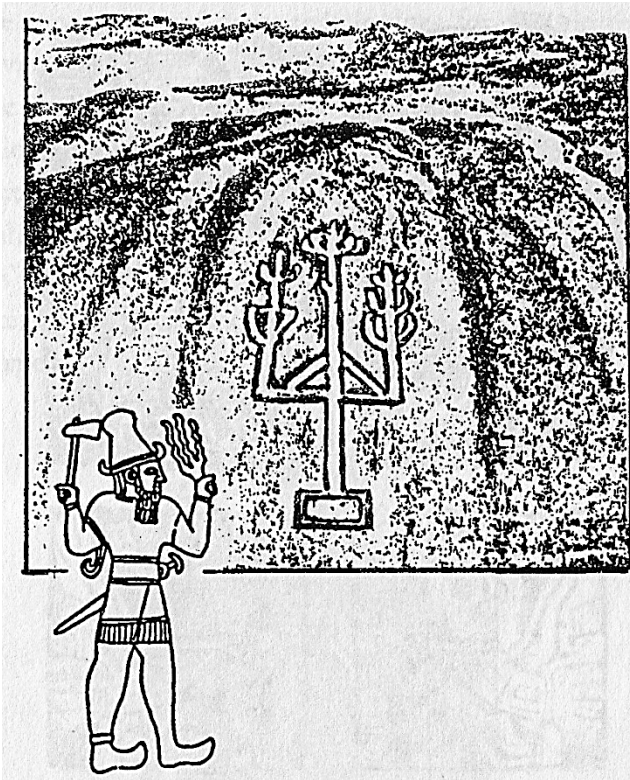


به همراه فرستاده‌های فرشته سانش (عکس ۱۱۷) با توجه به شباهت‌های واضح تصاویر دروازه خورشید (عکس ۱۱۷ b) و همتای آن در هیتی در کتاب " قلمروهای فراموش شده " نوشتم که خدا Ishkur/ Adad جوانترین پسر انلیل برای هیتی‌ها همان Teshub (خدای طوفان) بوده و او کسی است که برای برپانمودن مرکز متالوژیکال جدید بعد از طوفان فرستاده شده بود



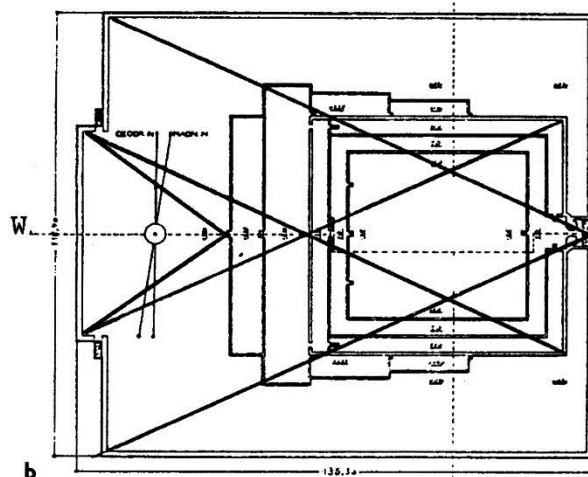
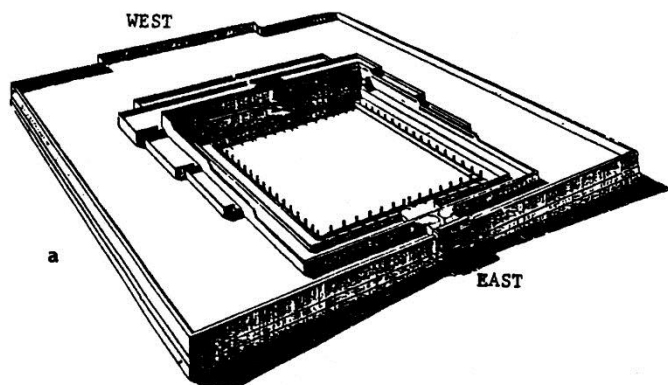
او به گواهی نمادش ، نمادی که هم از طریق هوا وهم از طریق دریا قابل مشاهده است در آنجا در آن بخش از آمریکای جنوبی بوده . یک چنگک آذرخشی غول آسا که بر سرازیری یک سوی کوه به شکل معماگونه‌ای (پلات ۳۸ و عکس ۱۱۸) حک شده . مکانی

واقع در خلیج کوچک Paracas واقع در ساحل شمال غربی Tiahuanacu در پرو . نمادی که از طریق هوا و از اقیانوس آرام قابل مشاهده است . مشهور به Candelabra / شمع دان چند شاخه .



نمادی با حدود ۴۲۰ پا طول و ۲۴۰ پا عرض ، خطوطی که برای ترسیم آن به کاررفته ۵ تا ۱۵ پا پهنا دارند و تا عمق حدود دو پا در صخره سفت کنده شده اند و کسی نمی داند که توسط چه کسی ، کی و چگونه این کار انجام شده مگر اینکه خود Adad خواسته باشد حضورش را اعلام نماید . دروازه خورشید جایی که تصویر Adad/ teshubs خصیصه بارز آن است ، در فرم یک رصدخانه نجومی با ساختار سه گانه جالب در tiahuanacu به نام kalasasaya یکی است . kalasasaya ساختار مستطیل شکل بزرگی است با یک حیاط فرو رفته مرکزی (عکس ۱۱۹) .

<https://www.facebook.com/>



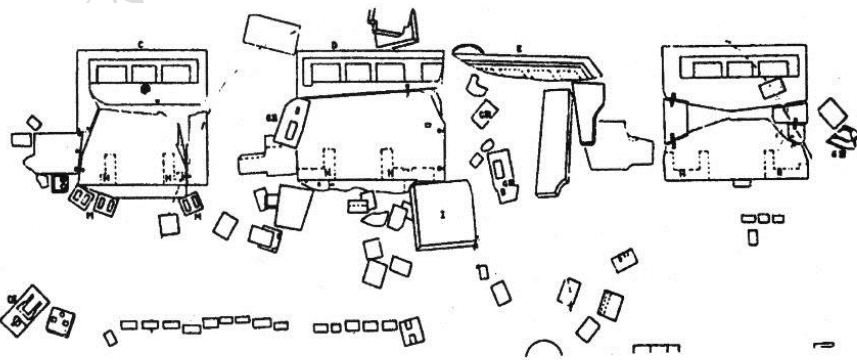
که با ستون‌های سنگی ایستاده‌ای محاصره شده . ادعای پوزانسکی مبنی بر اینکه از این مجموعه (Kalasasaya) به عنوان رصدخانه استفاده می‌شده مورد تأیید مکتشفان بعدی قرار گرفته . استدلال او بنیان رهنمودهای اختر باستان‌شناسی سر نورمن لاکیر شده مبنی بر اینکه همترازی‌های نجومی Kalasasaya نشان می‌دهد که این بنا هزاران سال قبل از اینکاها ساخته شده . ادعایی آن چنان باورنکردنی که یک موسسه نجوم آلمانی تیمی را برای بررسی صحت این ادعا اعزام می‌کند . گزارش و بررسی‌ها و تحقیقات پس آیندشان تصدیق نمود که بدون شک جهت Kalasasaya با انحراف زمین در حدود ۱۰۰۰۰ پیش از میلاد یا ۴۰۰۰ پیش از میلاد مطابقت می‌کند . در حالیکه پذیرش توأمان این قدمت‌ها برای دیرباوران چیزی را تغییر نداده تا آنجایی که به من مربوط می‌شود یکی از این تاریخ‌ها معنی خاصی داشته . تاریخ ۱۰۰۰۰ پیش از میلاد به این نظریه بنده نزدیک بوده که Tiahuanacu مرکز جدید استخراج طلای آنوناکای در بعد از طوفان بوده (که تاریخ آن به حدود ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد) باز می‌گردد . تاریخ ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد هم با تاریخ ارائه‌شده توسط خودم مطابقت می‌کند که گفته‌ام در این تاریخ آنو و آنتو از زمین بازدید کرده‌اند . بازدیدی که چرایی وجود خرابه‌های حتی شگفت‌انگیز تر در نزدیک Tiahuanacu مکانی به نام پوما پونکو را توضیح می‌دهد .

پوما پونکو مکان عجیبی است که ظاهراً در وسط ناکجاآباد واقع شده . بلوک‌های سنگی آن در اندازه‌های متنوع پراکنده شده‌اند ، برخی گول‌آسا ، برخی کوچک و بعضی هم به اشکالی بسیار معماگونه بریده شده‌اند . (پلات ۴۰)



ظاهراً این سنگ‌ها بدون نظم و دلیل به هر سو رها و کپه شده‌اند . ساختار سرپایی که به چشم بیاید وجود ندارد . آن هم در نزدیکی تیاخواناکو . راهنمای تور می‌گفت که : اینجا چیزی برای دیدن وجود ندارد و بر این نظر بود که نباید وقت گردشگرها در آنجا تلف شود اما من برای ماندن در آنجا سماجت می‌کردم آن چنان که خوانندگان کتابم " قلمروهای گمشده " بعداً همین سماجت را پی گرفتند . و انجام آن مستلزم این است که از خط سیر مرسوم گردشگری خودتان را جدا کنید که البته ارزشش را هم دارد .

استنتاج‌های پوزانسکی بعد از حدود چهار دهه پژوهش خود دریاچه Titicaca را هم شامل می‌شده . او نوشته که از دریاچه استفاده می‌شده ، دریاچه‌ای که پیش از این بسیار بزرگ‌تر بوده و سطح آب آن یکصد پا بالاتر . پس پوما پونکویی که امروزه از ساحل دریاچه فاصله دارد در واقع کنار دریاچه ساخته شده بوده . در کرانه جنوبی دریاچه ما با امکانات لنگرگاهی مواجه می‌شویم بقایای اصلی‌اش عبارت است از ردیفی از چهار ساختار فروریخته که هر یک از یک تک سنگ غول‌آسا ساخته شده‌اند .
(عکس ۱۲۰)



چگونه چنین اتاق‌هایی با گوشه‌های داخلی و دیگر ویژگی‌های گیج‌کننده با این دقت در سنگ‌هایی چنین غول‌آسا حفر و از آنها بریده شده‌اند. (پلات ۴۰)

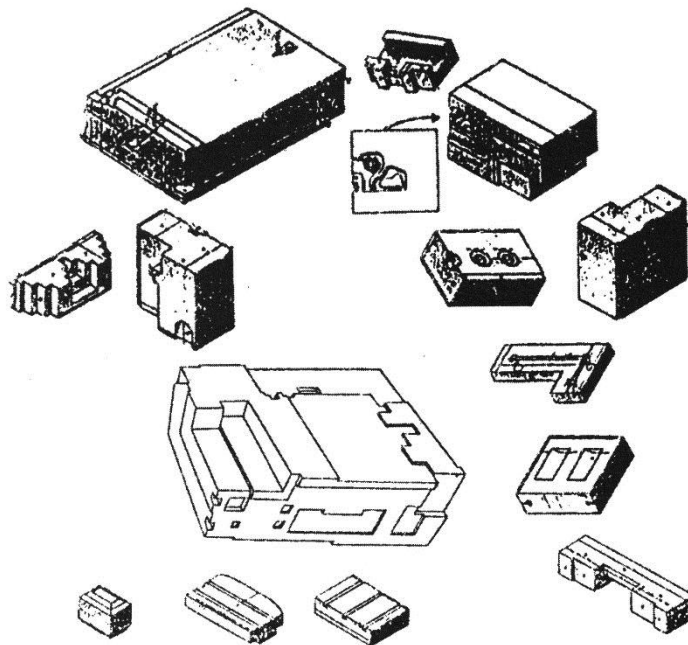


یا چگونه چهار سنگ غول‌آسا به این مکان آورده شده‌اند و چرا این کار انجام شده. هیچ باستان‌شناسی نتوانسته قضیه را حل کند. آنچه که عجیب و غریب تر است این حقیقت غیرقابل‌بحث است که هر یک از این اتاق‌های حفر شده در سنگ، درونشان با ورقه‌های طلا میناکاری شده و به شکلی باورنکردنی میخ‌های طلایی به دقت در شیارهای صاف و مستقیمی که در سطح سنگ سخت ایجاد شده اند کوبیده شده. (پلات ۴۱)



وقتی اسپانیایی ها در قرن شانزدهم وارد این منطقه شده‌اند اینکه این منطقه معمایی است و باستانی برایشان بی اهمیت بوده و مانع از برداشتن ورقه ها و حتی کندن میخ‌های طلایی نشده و آن‌ها مقدار زیادی طلا از آنجا غارت کرده‌اند . همه این‌ها را مورخان اسپانیایی توضیح داده اند و جزئیات زیاد آن را در کتابم " قلمروهای فراموش شده " ارائه کرده‌ام . با همه این غارتها هنوز هم می‌بایست آن را مکانی اسرارآمیز به حساب آورد . یافته های باستان‌شناسی در این منطقه شامل تعداد زیادی بلکوه‌های سنگی در اندازه‌های مختلف می‌شود که به دقت بریده ، شیار انداخته و زاویه داده‌شده و به قالبی در آمده‌اند .

با به تصویر کشیدن برخی از این ویژگی‌ها پیچیدگی‌شان را بهتر می‌توان توصیف کرد (آن چنان که در گزارش ۱۸۹۲ باستان‌شناسان آلمانی A. Stiibel و Max Uhle آمده (عکس ۱۲۱) .



به هر حال با وجود اینکه همیشه این بقایای سنگی هم از پوما پونکو و هم از Tiahuanacu توسط محلی‌ها برای ساختمان‌سازی به این سو و آن سو برده شده‌اند ، بسیاری از این سنگ‌هایی که به شکل پیچیده‌ای برش داده‌شده‌اند در پوما پونکو رها شده‌اند . (پلات‌های ۴۲-۴۳) .





لازم نیست که شما حتماً مهندس باشید تا متوجه شوید که این سنگ‌ها با استفاده از توانایی‌های فناوری‌های فن‌آورانه باورنکردنی و سطح بالایی به استادی بریده، دریل و فرم داده شده‌اند. در واقع باورنکردنی است که چنین سنگ‌های سفت و محکمی را بتوان امروزه بدون خرد کردن چنین شکل داد. اینکه چه رازی پشت هدف استفاده از چنین معجزه‌های تکنولوژیکی - مشخصاً برای هدفی ناشناخته و در عین حال بسیار پیچیده - قرار دارد معما را پیچیده‌تر کرده. اگر این وسیله قرار بوده قالب ریخته‌گری برای ابزار آلات پیشرفته بوده باشد این ابزارها چه بوده‌اند و به چه کسانی تعلق داشته‌اند و کجا هستند؟ یا که نه این سنگ‌های استادانه ساخته شده خود ابزار یا اجزاء تجهیزات پیچیده‌تری بوده‌اند؟

در میان همه معماها و اسرار آرمیده بر سواحل جنوبی دریاچه Titicaca توضیح دادن یک واحد چهار اتاقه که دیوارهایش از طلا پوشیده بوده برایم آسان تر است. یک محفظه طلائی مشابه ای امروزه در کوزکو پایتخت اینکا وجود دارد به نام Coricancha، مقدس‌ترین مقدسات در معبد اصلی برای ویرا کوچا. معنای دقیق آن می‌شود محفظه طلائی.



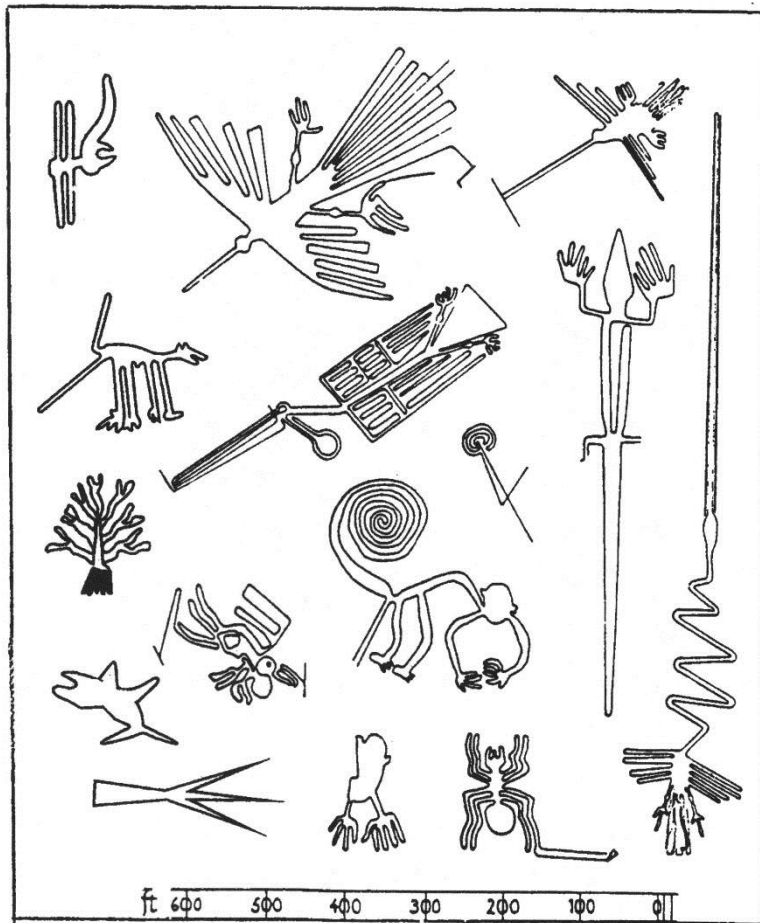
(در آنجا گردشگرها فقط دیوارهای عریان را می‌بینند و سوراخ‌هایی که زمانی در آن‌ها میخ‌های طلایی قرار داشته . فاتحان اسپانیایی همه چیز را به غارت برده‌اند) . محفظه طلایی مشابه ای هم در اورشلیم حدود ۹۵۰ پیش از میلاد بوده ، در آنجا هم مقدس‌ترین مقدساتی در معبدی که شاه سلیمان ساخته بوده وجود داشته ، همه آن‌ها از اتاق‌های دیوار طلایی در Uruk واقع در میان‌رودان تقلید کرده‌اند . جایی که آنو و آنتو طی مدت سکونت و بازدیدشان از زمین در حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد در آنجا اقامت گزیده بودند . به نظر من " محفظه‌های طلایی " در پومپونکو به همین هدف ساخته‌شده بودند . اتاق‌هایی برای مهمانان عالی رتبه - حکمران نیبیرو و همسرش - که از Uruk برای بازدید از مرکز تهیه و تولید جدید طلا در سواحل دریاچه آند آمده بودند . در ۴۰۰۰ پیش از میلاد ، پایگاه فضایی شبه‌جزیره سینا هنوز سالم بود و آنو و آنتو برای سفر از نیبیرو به آنجا و سپس بازگشت از آن استفاده کرده‌اند البته نه در بازه زمانی ۵۵۵ - ۶۱۰ پیش از میلاد چون که پایگاه فضایی شبه‌جزیره سینا در ۲۰۲۴ پیش از میلاد با سلاح هسته‌ای نابود شده بود . اما تأسیسات فضایی آنوناکا‌ها در این هزار و پانصد سالی که در آن میان گذشت کجا بود؟ آن‌ها هنوز فرودگاهی در کوه‌های لبنان داشتند ، جایی که به اندازه کافی برای فضا پیمایا و هواپیمایهاشان مناسب بوده . اما آیا آن قدر هم خوب بوده که برای رسیدن به ایستگاه بین راهی بر مریخ یا جانشینی برای پایگاه فضایی بر زمین از آن استفاده شود ؟ نمی‌توان به یقین چیزی گفت . قدرت‌های بزرگ هزاره‌های اول و دوم پیش از میلاد برای کنترل این فرودگاه وارد جنگ شدند . کنعانیان " قله رازها " نامش نهاده‌اند و جزئیاتش را در " اسطوره " هایشان آورده‌اند ؛ اینکه چگونه خدا بعل (لرد) صنعت‌کاری یزدانی را برای نوسازی ابزارهایش آموزش داده و بعدها فنیقی‌ها بر سکه‌هایشان موشک آماده پرتابی را به تصویر کشیده‌اند (عکس ۱۲۲) .



و در نهایت می‌رسیم به ماجرای حزقیال نبی که به نزدیکی منطقه حران تبعید شده بود که حدود تاریخ مهم ۵۵۵ پیش از میلاد ارا به پرنده‌ای را مشاهده نموده . تا آنجا که به خدا Sin مربوط می‌شده او از حران راهی شده بود . او می‌توانسته به راحتی از نزدیک‌ترین فرودگاه استفاده کند . ظاهراً او فقط می‌خواست به مریخ برود نه اینکه همه راه را بکوبد و به نیبیرو برگردد و برای همین بوده که او نیم‌قرن بعد بازگشته .

اما این پایگاه فضایی شبیه به سینا با امتداد طولانی بر زمینی سخت و مسطح کجا بوده که توسط فضاپیمایی که مجبور بودند فواصل طولانی را طی کنند مورد استفاده قرار می‌گرفته ؟ تسهیلاتی که حدوداً دور از منابع طلا نبوده باشد تا بتواند به راحتی بارگیری کرده و راه طولانی بازگشت به نیبیرو را طی نماید . تسهیلاتی که توانسته برای عزیمت بزرگ مورد استفاده قرار گیرد . آن چنان که همه رهبران آنوناکا و خدمه‌شان با همه وسایل و تجهیزات متنوعشان و بقیه دارایی‌ها از آنجا رفته‌اند و آن چنان که می‌بایست تصور نمود همراه با آخرین محموله طلا ؟

حال می‌دانیم که آنجا کجا بوده . در ۱۹۹۶ آنجا بودم اما تا زمانی که بعدها تحقیقاتم را کامل نکردم متوجه نشدم که وقایع شومی که باعث عزیمت آن‌ها شده چه بوده ؟ هزاران نفر دیگر هم آنجا رفته‌اند . جایی که به pampa^۳ مشهور است . صحرای بی درختی که خطوط نازکا در آن واقع شده‌اند . خطوط نازکا را برخی " بزرگ‌ترین آثار هنری جهان " نام نهاده‌اند. خطوطی واقع در صحرایی مابین رودهای نازکا و اینگنو در جنوب پرو . آن‌ها بدون شک یکی از معمایی‌ترین رازهای باستانی را به نمایش می‌گذارند . در منطقه وسیع پامپا (حدود ۲۰۰ مایل مربع) که از جانب شرق از اقیانوس آرام گسترده شده تا به کوه‌های تنومند آند در غرب به دریاچه Titicaca می‌رسد . کسانی از سطح زمین استفاده کرده‌اند تا تصاویر بسیاری را ترسیم نمایند . تصاویری آن قدر غول‌آسا که وقتی روی زمین هستید نمی‌توانید درکشان کنید اما وقتی در آسمان باشید از آن بالا به خوبی قابل مشاهده هستند . این تصاویر به وضوح حیوانات و پرندگان شناخته‌شده و خیالی را به تصویر می‌کشند . (عکس ۱۲۳ و پلات‌های ۴۴-۴۵)



^۳ . پامپا یا پامپاس واژه‌ای اسپانیایی و به مفهوم علفزار معتدله‌ای در آمریکای جنوبی است که از رشته کوه‌های آند تا اقیانوس اطلس گسترده شده است. ناحیه پامپا جنوبی‌ترین بخش برزیل، کل کشور اروگوئه و بخش شرق مرکزی آرژانتین را دربرمی‌گیرد. بخش غربی پامپا را پامپای خشک می‌نامند که بیابانی پهناور را دربرگرفته و بخش شرقی آن که مرطوب است را پامپای شرقی نام گذارده‌اند . پامپای شرقی دارای بارندگی زیاد و علف‌های بلند است و شباهت زیادی به استپ‌های روسیه دارد.م



renki

https



" طرح‌ها " از طریق کنار زدن خاک تا عمق چند اینچی شکل گرفته‌اند و با یک خط unicursal کشیده شده‌اند - خطی که خم می‌شود و پیچ و تاب می‌خورد بدون اینکه از روی خودش رد شود . تلاش‌های زیادی شده برای نشان دادن اینکه گروهی از کارگران می‌توانند بر سطح زمین مشغول کار شده و با ابزارهایی زمین را خراش داده و این تصاویر را به وجود آورند . تلاش‌هایی که به شکل ملال‌آوری با شکست مواجه شد . اما اگر کسی بر فراز این منطقه پرواز کند به این نتیجه می‌رسد که " کسی " با استفاده از هوابرد از ابزارهای خراش دهنده خاک استفاده کرده تا توانسته روی زمین این خطوط را ترسیم کند . چه کسی در دوران باستان در آنجا بوده که چنین توانایی‌هایی در هوابرد داشته و مجهز به ابزار شلیک اشعه بوده ؟ کسانی که نظریه " باشندگان فضایی " را مورد

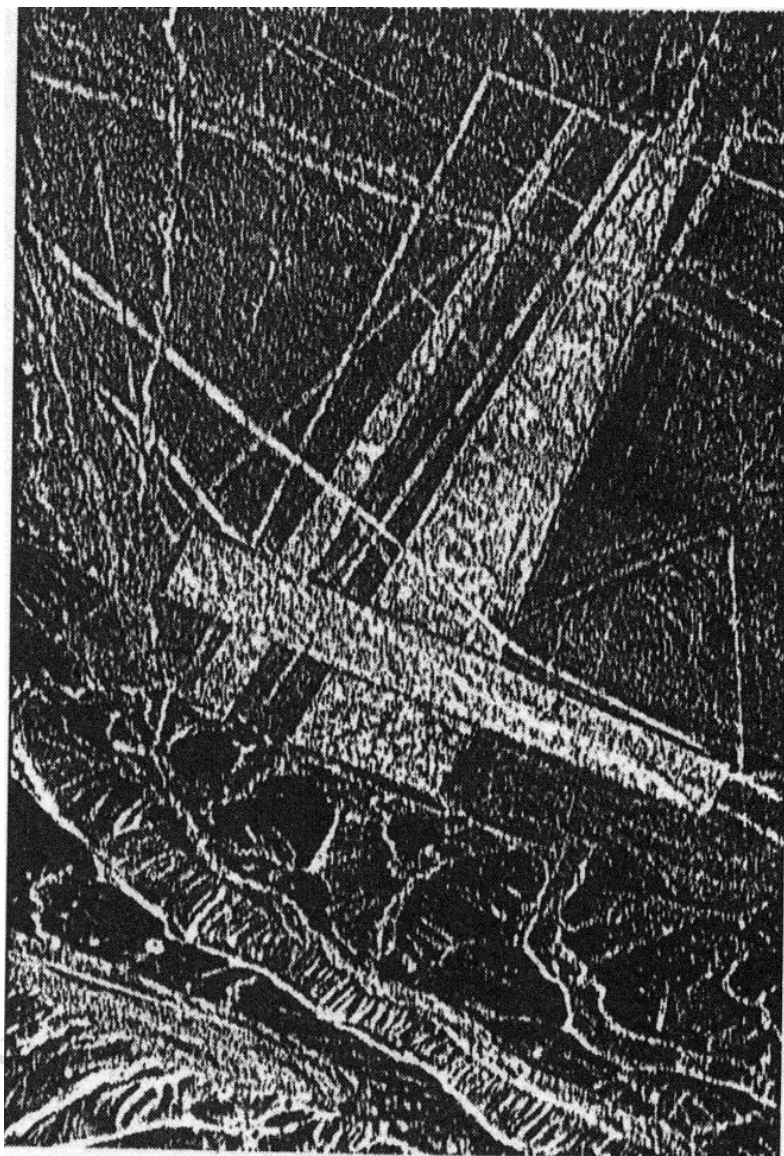
تمسخر قرار می‌دهند روش‌های از قبل محک خورده هوانوردی بومیان با بالون‌های ابتدایی یا خراشیدن و جب به جب زمین توسط بومیان را به عنوان راه حل نهایی مطرح می‌کنند فقط برای اینکه طرفداران فرضیه "فضانوردان باستانی" را به تمسخر بگیرند. اگر چه که به نسبت حکاکی‌های به عمق یک پای Candelabra بر دامنه کوهی نزدیک خلیج Paracas این یکی (خطوط نازک) فقط قلم زنی‌های چند اینچی داشت اما احتمالاً این هم از همان شیوه به دست آمده بود. در واقع به عنوان بخشی از پاسخ به هر دو معما من در یادداشت‌های مختصری که برای گروه اعزامی‌ام در چارچوب سفر به تواریخ زمین جهت بازدید از خطوط نازک فراهم آورده بودم به استفاده از شلیک اشعه در پایگاه‌های باستانی دیگری در آمریکا اشاره کرده بودم (مثل عکس ۱۲۴ واقع در Tolan مکزیکو).



بر ستون‌های سنگی در کنار کنده کاری‌های غول‌آسا باشندگان جنگجو با شکل عجیبی به تصویر کشیده شده‌اند - بومیان آن‌ها را آتلانسی‌ها می‌نامند - که هر کدام دقیقاً به یک اسلحه مخصوص پرتاب اشعه مجهز هستند (عکس ۱۲۵).

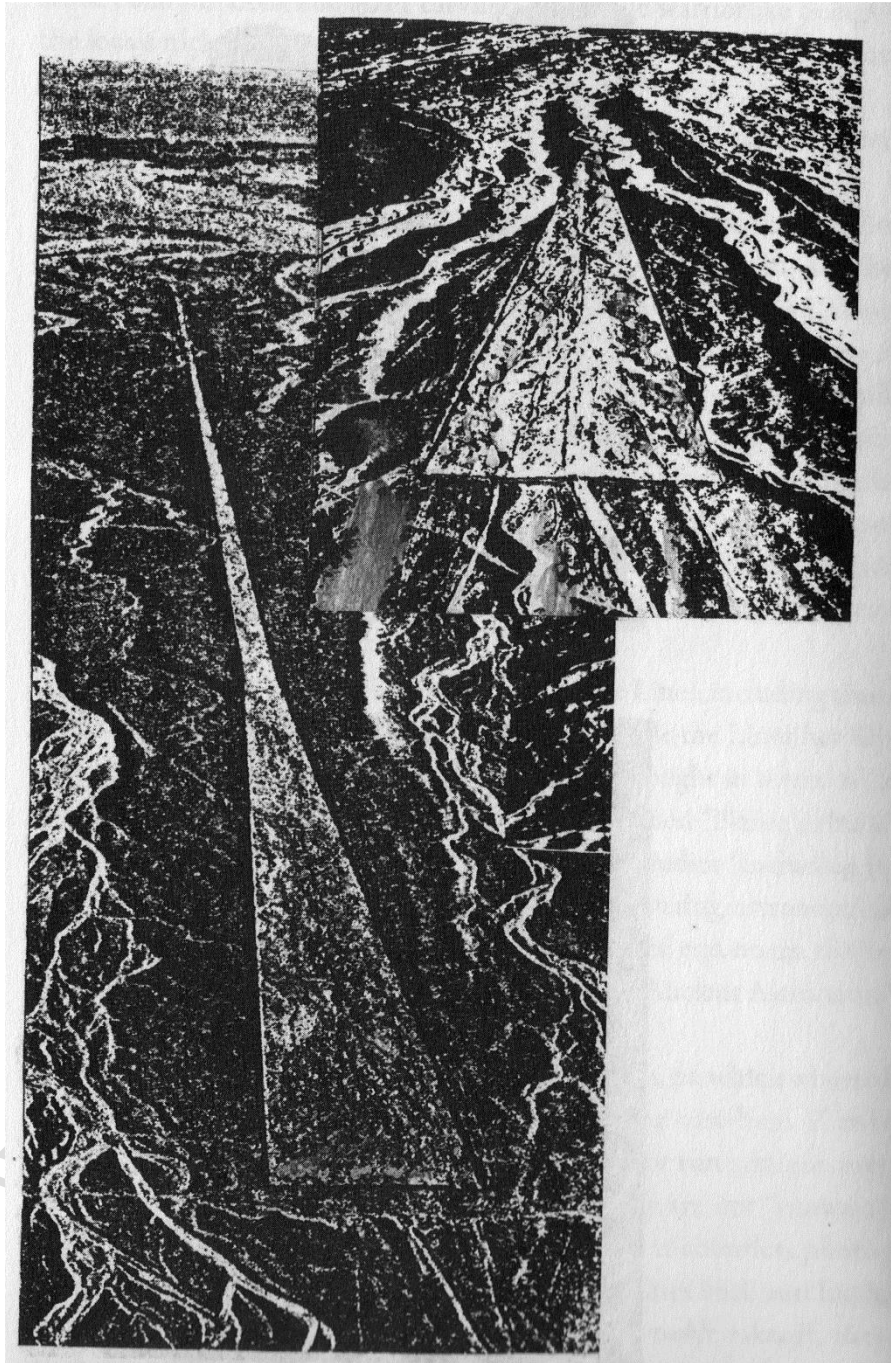


بی‌درنگ به گروهم گفتم که ما در حال نگرستن به چیزی هستیم که توسط آنوناکی به وجود آمده . نقاشی‌ها - که برخی پژوهشگران نام علمی geoglyphs^۴ را بر آن‌ها نهاده‌اند - تنها طرح‌های معمایی نازکا نیستند . دیگر خطوط حتی معمایی تر نازکا خطوطی هستند که بی هیچ نقصی صاف و مستقیم کشیده شده‌اند . این خطوط صاف گاهی اوقات باریک هستند و گاهی اوقات پهن و گاهی اوقات کوتاه و گاهی بلند و بدون توجه به شکل و عوارض زمین بر تپه‌ها و دره‌ها کشیده شده‌اند .



^۴ . خطوط بزرگ و معمولاً بیش از چهار متری که روی سطح زمین یا سنگهای آواری حک شده باشند . م

حدود ۷۴۰ تا از این خطوط صاف و مستقیم شناسایی شده‌اند که گاهی اوقات با ذوزنقه‌هایی سه گوش قاتی می‌شوند (عکس ۱۲۷).



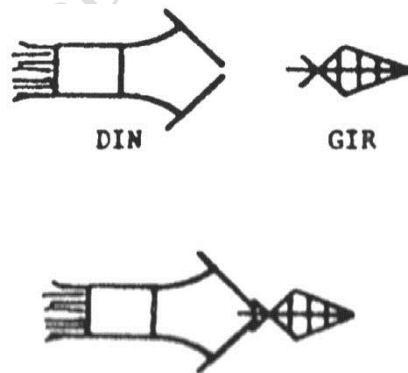
آن‌ها بارها یکدیگر را بدون دلیل منطقی قطع کرده‌اند ، گاهی اوقات اشکال حیوانی را نادیده گرفته روی آن‌ها کشیده شده‌اند . آن‌ها چه هستند ؟ چه کسی آن‌ها را پدید آورده و چگونه ؟ مسلم است که با تفنگ‌های اشعه افکنی که در دست جا بگیرند ساخته نشده‌اند . تلاش‌های گوناگون برای حل اسرار این خطوط از جمله آنچه که اخیراً^۵ Maria Reiche انجام داده که در آنجا اقامت

^۵ . ماریا رایشه به آلمانی Maria Reiche : ریاضیدان آلمانی بود که نقشی مهم در حفاظت از خطوط نازکا داشت. او در پانزدهم می سال ۱۹۰۳ میلادی در شهر درسدن به دنیا آمد پس از فارغ التحصیل شدن در رشته‌های ریاضیات، جغرافیا و زبان‌های خارجی به سرزمین پرو رفت.

گزیده و تمام عمر به این پروژه پرداخته با شکست مواجه شده چون این تلاش‌ها بر این فرض استوار می‌شده که این کار توسط پرویی‌های بومی انجام شده. مردمی که فرض شده خواسته‌اند " فرهنگ نازکایی " یا " تمدن پاراکسی " یا چیزی شبیه به آن را معرفی کنند. مطالعات (از جمله کارهای انجام شده توسط انجمن ملی جئوگرافیک) برای رازگشایی از جهت‌گیری‌های نجومی خطوط برای همترازی با انقلابین و اعتدالین یا هماهنگی با این یا آن ستاره به جایی نرسیده.

برای کسانی که راه حل " فضانوردان باستانی " را نمی‌پذیرفتند معما حل نشده باقی می‌ماند. اگر چه که خطوط پهن تر شبیه باند فرود هواپیما به نظر می‌رسند آن هم هواپیمایی که چرخ داشته باشد و بخواهد برای فرود و صعود چرخ‌هایش را روی آن برای مسافتی بغلتاند. اما در اینجا نمی‌توان روی این قضیه حسابی باز کرد و دلم می‌خواست این‌طور باشد اما این خطوط همیشه سطح صاف افقی را فراهم نیاورده‌اند. آن‌ها بدون توجه به عوارض زمین از قبیل تپه‌ها و دره‌های تنگ و عمیق و گودال‌ها روی آن‌ها کشیده شده‌اند. آن‌ها را نباید " باند فرودگاه " به حساب آورد.

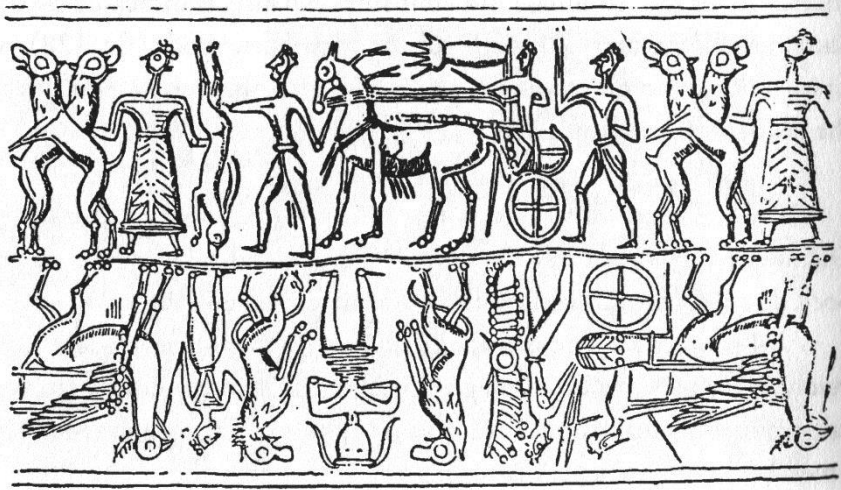
در واقع با نگاه دوباره به عکس‌های بیشماری که از این خطوط گرفته شده و بودن در آنجا در میان خطوطی که اینجا و آنجا به عقب و جلو کشیده شده‌اند این‌طور به نظرم رسید که این خطوط به جای اینکه در آنجا بوده باشند و پریدن را امکان‌پذیر نموده باشند خود توسط فراز و فرود وسایل نقلیه‌ای به وجود آمده‌اند که آنجا را ترک کرده‌اند و " خطوط " نقش شده بر زمین توسط فشارهای موتور اگزوز آن‌ها به وجود آمده. ^۶ " محفظه‌های " پرنده آنوناکمی می‌بایست چنین بخاری از اگزوزهایشان بیرون داده باشند که تصویر نگاره DIN.GIR که توسط سومریان برای خدایان فضانوردشان (عکس ۱۲۸) کشیده شده آن را به ما می‌گوید.



همراه با نگاره‌ای بر یک مهر استوانه‌ای که موشکی را در آسمان جزیره کرت به نمایش می‌گذارد. (عکس ۱۲۹)

ماریا رایشه در سال ۱۹۳۹ کار تدریس و ترجمه را شروع کرد و به خطوط نازکاها علاقه‌مند شد و مسائل عجیبی درباره آنان کشف کرد و در سال ۱۹۴۹ نتایجش را در کتابی به نام راز بیابان منتشر نمود و با پول کتابش که مقدار نسبتاً ناچیزی بود برای خطوط نگهبان گذاشت تا از بین نروند و تلاشش نتیجه داد و در سال ۱۹۹۵ این منطقه در فهرست جهانی جای گرفت. واز آن پس در پرو به عنوان یک قهرمان ملی شناخته می‌شود و به او لقب بانوی بزرگ نازکا را داده‌اند. او در اواخر عمر سرطان تخمدان گرفته بود و در سال ۱۹۹۸ درگذشت.

^۶ البته اشیاء پرنده ناشناخته‌ای که امروزه از آنها فیلمبرداری شده هیچکدام نه چرخ‌های دارند و نه موقع پریدن یا فرود آمدن بر زمین نیازمند فشار آوردن بر زمین هستند تا که خطوطی آنچنان صاف را مثل خطوط نازکا پدید آورند. یا اینکه طوری اینطرف و آن طرف بروند بخواهند برخیزند و نقش میمون یا عنکبوت و ... بر دشت نازکا بوجود آورند. اینکه بگویم آنها باعث پرواز می‌شده‌اند یا پرواز کردن و فرود آمدن باعث این عوارض شده مشکلی را حل نمی‌کند مگر اینکه وسایل پروازی آنوناکمی در دوران باستان را بخواهیم با هواپیماهای امروزی مقایسه کنیم که چرخ دارند و برای نشستن و بلند شدن مستلزم طی مسافتی بر زمین هستند. اگر بخواهیم پرتاب موشک را هم در نظر بگیریم که موشکها روی سکوها سوار می‌شوند و طی فرایندهای لازم پرتاب می‌شوند و جایی دیده نشده که آتش و فشار حاصله از آنها بتواند چنین خطوطی را پدید آورد مگر اینکه بخواهیم بگوئیم که موشک را در حالیکه روشن بوده روی زمین کشیده‌اند که البته بیشتر شبیه یک شوخی به نظر می‌رسد.



آیا خلبانان فضانورد باستانی پهنه نازکارا را به عنوان آخرین پایگاه فضایی شان مورد استفاده قرار داده اند ؟ به شوخی باید پرسید باعجله برای پریدن چون زمان به سرعت برایشان سپری می شده ؟

همه آنچه که به یقین می توانم بگویم این است که خلبانان باستانی در معماهای خطوط نازکا دخیل بوده اند و راز هنوز ناگشوده دیگری در بخشی از پرو هم حامی نظریه ام شد . با گزارش یکی از خانم های عضو انجمن فضانوردان باستانی که در خبرنامه " آسمان های باستانی " انجمن نوشته بود از این معمای جدید آگاه شدم . او چشم اندازی از منطقه علامت گذاری شده را نه چندان دور از خطوط نازکا گزارش کرده بود . در پاسخ به درخواستم او برایم عکسی فرستاد . وقتی من و گروه اکتشافیم خواستیم به دیدن نازکا برویم در حالیکه سوار یکی از هواپیماهای خط هوایی پان آمریکن بودیم در محل مشخصی توقف کردیم ؛ جایی که مثل یک برج دیده بانی بازدیدکنندگان را قادر می ساخت تا دید بهتری نسبت به خطوط آن حوالی داشته باشند که البته کافی نبود . ما در هتلی در نزدیک ترین شهر (Lea) اقامت گزیدیم و صبح در یک فرودگاه کوچک جمع شدیم (در حقیقت یک باند فرود جمع و جور) . جایی که گردشگرها می توانستند از چهار هواپیمای کوچک برای تماشای خطوط نازکا از هوا استفاده کنند . پروازها از الگوی مشخصی پیروی می کردند آن هم با خلبانی که نقش راهنما را بازی می کرد . دور زدن بالای خطوط غول آسا و نقشی که شبیه میمون بود به اندازه کافی طول کشید که بتوانم عکس بگیرم و سپس بالای بقیه خطوط هم پروازی انجام شد و به باند فرود بازگشتیم .

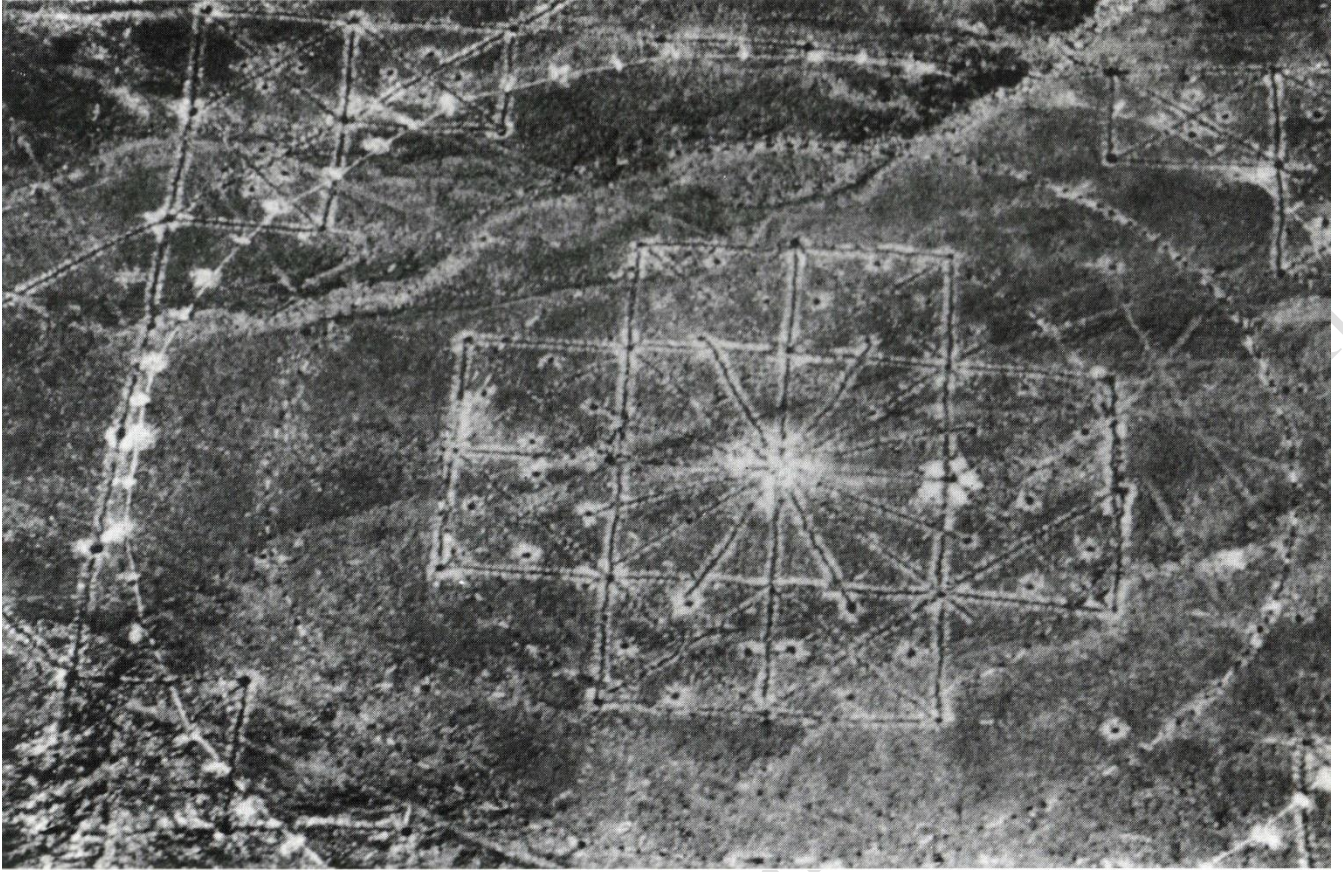
در هر پرواز تنها سه مسافر می توانستند سوار هواپیما شوند ؛ بنابراین گروه ما به چندین پرواز نیاز داشت که به تناوب دو به دو توسط این چهار هواپیما انجام می شد . بعد با خلبان ها گرم گرفتم و عکسی که برایم جالب بود را به آن ها نشان دادم و پرسیدم که درباره محلی که این عکس ها گرفته شده چیزی می دانند یا نه . آن ها چیزی نمی دانستند . یکی از آن ها گفت شاید کارلوس چیزی بداند . کارلوس یکی از سه خلبانی بود که در تیم امداد خدمت و در کلبه ای در نزدیکی فرودگاه زندگی می کرد . نوشیدنی سرو شد و سوغاتی ها هم خریده شد به گروهم گفتم که منتظر می مانیم . کارلوس پیدایش شد . عکس را به او نشان دادم و او گفت که بله درباره این محل شنیده ام . پرسیدم : میدونی اینجا کجاست ؟ گفت : فکر می کنم بدونم . مسیر رو بلدم . گفتم : میتونی منو ببری اونجا ؟ به من تذکر داد بایستی برای پیدا کردن آن مدتی را در هوا سپری کنیم . مذاکرات مالی با او و خلبانی که فرصت بردن ما را داشت انجام شد . وقتی روی قیمت توافق کردیم - که از پیش به دلار آمریکا پرداخت شد - از یکی از اعضاء گروهم فردریک فریتز مایر خواستم که همراهم بیاید . او خلبان کهنه کاری در خطوط هواپیمایی آمریکا بود و در خطوط بین المللی پرواز کرده بود و فرودگاه های متفاوت با باندهای فرود عجیب و غریب را تجربه نموده بود . با کمال میل پذیرفت که مرا همراهی کند . پرواز ما تقریباً نیم ساعت طول کشید . ما به سوی کوه های ناهموار در جهت جنوب غربی از دشت پامپا دور شدیم . مدتی سپری شد و خلبان ما اینجا و آنجا پلکید و چرخید و بالا و پایین رفت . با خودم گفتم پیدایش نمی کنیم و سپس به نحوی باورنکردنی در

وسط ناکجاآباد به وضوح و بدون هیچ شک و تردیدی علامت گذاری‌هایی از دایره‌ها و مربع صلیبی خلق کرده بودند . مثل اینکه کسی امروزه بخواهد محلی برای فرود هلی کوپتر را نشانه‌گذاری کند ! از آنجا که یک تصویر می‌تواند به جای هزاران کلمه مفهوم را منتقل کند در پلات ۴۷-۴۸ شما می‌توانید آنچه را که من دیدم را ببینید . همراه فریتز خلبان باتجربه خطوط هوایی ، در این طراحی های پیچیده و جزئیات دقیقشان چیزهای بیشتری می دید . او براین عقیده بود که کل طرح و مثلثها و دایره‌های متحدالمركز و نقاط برای این نیستند که فقط معرف یک محل مشخص باشند . بلکه آن‌ها می‌توانند از طریق نقطه چینی همچون یک شناسه و سرویس‌دهنده اطلاعات عمل کنند آن چنان که امروزه از نقاط نورانی روی زمین برای این کار استفاده می‌شود و خاموش و روشن شدنشان الگوهای متفاوتی را فراهم می‌آورد که می‌تواند نقش چراغ راهنما را بازی کرده و اطلاعات ارزشمندی را فراهم نماید . اما این‌ها نقاط نورانی نبوده و فقط تسهیلات هوایی درون کیلومترها خطوط نازکا هستند . آیا خلبانان بومی می‌توانند توضیحی برای آن ارائه نمایند ؟ نه . آیا اینجا بر هیچ نقشه هوایی مشخص شده ؟ نه . معمایی است حل نشده و رازی توضیح داده نشده اما شکی وجود ندارد که این بخشی از راز خطوط بزرگ تر نازکاست .

همه این‌ها - خطوط - اشکال و نشانه‌هایی که مثل محل هلیکوپتر به نظر می‌رسند - یک راه حل امکان‌پذیری برای حل معمایشان قابل تصور است :

نازکا آخرین پایگاه فضایی آنوناکی بوده . آن‌ها پس از نابودی پایگاه فضایی سینا از آن استفاده کرده‌اند تا آخرین عزیمتشان از زمین را انجام دهند .

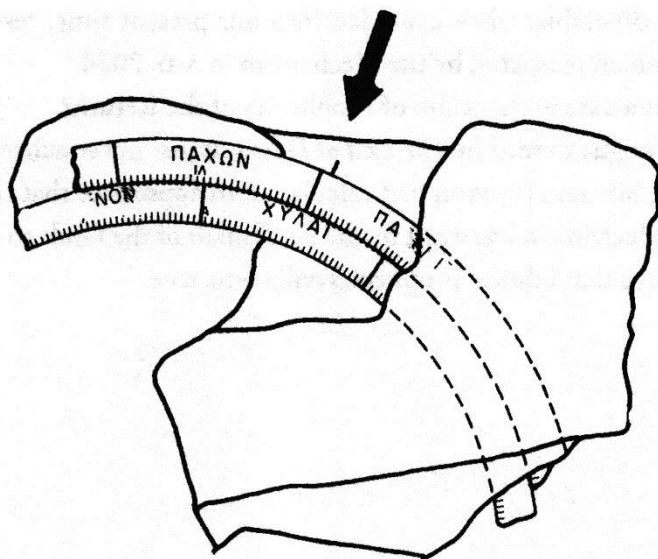




<https://www.facebook.com/>

نبوت‌های رجعت

نتیجه اجتناب‌ناپذیر همه این مباحث این است که حد اقل از ۶۱۰ پیش از میلاد، اگر چه احتمال اواسط ۵۶۰ پیش از میلاد هم می‌رود بوده که خدایان آنوناکی به شکلی روشمند کره زمین را ترک کرده‌اند. جزئیات آن را در آخرین مجلد از تواریخ زمین در کتاب "پایان روزها" آورده‌ام با زیر عنوان "آرماگدون و نبوت‌های رجعت" و آن چنان که در فصل پیشین گفته‌ام فقط وقتی به این نتیجه رسیدم که مه اسرارآمیزی که مکانیزم آنتی کی ترا را در بر گرفته بود شروع به محو شدن نمود. روز لرد نبوت‌های کتاب مقدس آن چنان که در کتاب پایان روزها نتیجه‌گیری کرده‌ام روزی بوده که خورشید گرفتگی رخ داده. آیا هدف اصلی مکانیزم مبنی بر پیشگویی کسوف و خسوف تصادفی بوده؟ یکی از واضح‌ترین علامت‌ها بر مکانیزم که شاید اینکه چه زمانی ساخته‌شده و هدفش چه بوده را روشن کند بخش درهم‌شکسته‌ای است با درجه‌بندی و یک اشاره گر که با یک سری نوشته همراه است (عکس ۱۳۰).



نوشته‌ها ماه‌های سال تشخیص داده‌شده‌اند و دکتر پرایس به این نتیجه رسیده که مکانیزم برای اصلاح تقویم ۳۶۵ روزه یونانی در یک سال خورشیدی طراحی شده بوده. برای اصلاح ۳۶۵,۲۵ (که ما با اضافه کردن یک روز کیبسه هر چهار سال یک‌بار اصلاحش می‌کنیم). او به این نتیجه رسیده که نشانگر در آنجا قرار گرفته تا بر تاریخ خیلی خاصی تاکید کند. آیا می‌توانسته تاریخ تقریبی رویداد بزرگی باشد که از آن محاسبه آغاز شده؟

با دقت بسیار و کنار هم نهادن جزئیات، دکتر پرایس در کتابش به این نتیجه رسیده که نشانگر تاریخ ۵۸۶ پیش از میلاد را نشان می‌دهد. (از نظر او ورای یک احتمال باستان‌شناسانه، چون با این عقیده که مکانیزم در قرن اول پیش از میلاد ساخته‌شده جور در نمی‌آمده). اما در حین پژوهش برای کتاب پایان روزها بر من معلوم شد که رویدادی بسیار مهم در هزاره اول پیش از میلاد داده و در پدیده‌ای سماوی نبوت شده. امر بسیار مهمی که طی یک کسوف رخ داد و یکی از مهم‌ترین وقایع در ۵۸۴ پیش از میلاد بوده. تاریخی که با همه تغییرات تقویمی و اصلاحات و بازنگری‌هایی که طی دو هزار و پانصد سال صورت گرفته می‌توان آن را همان خورشید گرفتگی دانست که بر مکانیزم مشخص شده. مبنی بر اینکه نبوت سماوی آن چنان که گفته‌شده درست در دوره بسیار مهم عزیمت بین ۵۶۰-۶۱۰ پیش از میلاد رخ داده. بر اساس نظر دکتر پرایس (در صفحه ۱۹ کتاب چرخ دنده‌های یونانی) اگر تنظیمات quarter day^۷ بر درجه‌بندی‌های این نشانگر به‌کاررفته باشد اشاره به این دارد که تاریخ‌های مربوط به آینده

^۷ چهار روز مهم از سال که چهار جشن مذهبی با فاصله تقریباً سه ماهه و نزدیک به انقلابین و اعتدالین در آن ایام برگزار می‌شود که در انگلستان، ولز و ایرلند شمالی عبارتند از: Lady Day, Michaelmas, Midsummer's Day, Christmas, در اسکاتلند عبارتند از: Candlemas, Martinmas, و Lammas و Whit Sunday

پیش‌بینی‌شده می‌تواند به فاصله ۱۲۰ سال رخ دهد. اگر در ۸۶ پیش از میلاد شروع شده باشد یعنی زمانی که این مکانیزم تنظیم‌شده به این معنی است که پیشگویی به تاریخ‌های ۳۴ یا ۱۵۴ میلادی اشاره دارد و وقتی این جدول زمانی به زمان حال بسط داده شود منتج به پیشگویی سماوی می‌شود که مکانیزم آن را ۲۰۷۴ میلادی پیشگویی می‌کند.

آیا این تاریخی است در عرصه نبوت‌های رجعت؟

برای پاسخ باید کتابم "پایان روزها" را بخوانید تا متوجه شوید که این نه فقط نتیجه‌گیری‌های بنده بلکه محاسبات اسحاق نیوتن هم بوده تا این نکته را دریابیم که مکانیزم آنتی کی ترا هدیه‌ای بوده از طرف صنعت کار خدایان برای همه کسانی که بر این باورند که نبوت‌های کتاب مقدس محقق خواهند شد.

<https://www.facebook.com/Lostbookofenki>

